

پوسه کا ایک روزہ شہل الدین شاہ

دانتہ

کدی الہی

بمذخ

دانتہ

کمدی الہمی

دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

گمدی الہی

La Divina Commedia

☆☆

پرش

PURGATORIO

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی ،

با : دو طرح از : بوتیچلی Botticelli

سی و یک نابلو از : گوستاو دورہ Gustave Doré  
و دو نقشہ



دانته دانته - نابلو قلمن کار گوستاو دورہ  
قش معروف فرانسوی ( ۱۸۲۳ - ۱۸۸۳ )

# فهرست مطالب

## مقدمه

صفحه	
۵۴۴	سفر برزخ
۵۴۵	برزخ دانته از نظر « جغرافیائی »
۵۵۲	برزخ دانته از نظر نجومی
۵۵۷	برزخ دانته از نظر معنوی
۵۶۳	بهشت زمینی - بهشت در قرآن و تورات و احادیث مسیحی
۵۶۷	برزخ : يك ابداع ایرانی و مانوی
۵۷۰	توضیحی در باره ترجمه برزخ

## متن کتاب

۵۷۷	سرود اول - مقدمه برزخ
۵۷۹	متن سرود
۵۹۱	سرود دوم - زورق ارواح
۵۹۲	متن سرود

	<b>سرود سوم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۰۲	دسته اول : کسانیکه در حال تکذیر مذهبی مرده‌اند
۶۰۳	متن سرود
	<b>سرود چهارم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۱۵	دسته دوم: سهل‌انگاران
۶۱۶	متن سرود
	<b>سرود پنجم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۲۷	دسته دوم : سهل‌انگاران
۶۲۸	متن سرود
	<b>سرود ششم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۴۱	دسته دوم : سهل‌انگاران
۶۴۲	متن سرود
	<b>سرود هفتم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۵۴	دره پادشاهان
۶۵۵	متن سرود
	<b>سرود هشتم - منطقه مقدماتی برزخ</b>
۶۶۹	دره پادشاهان
۶۷۰	متن سرود
۶۸۱	<b>سرود نهم -</b> از منطقه مقدماتی برزخ تا برزخ اصلی
۶۸۲	متن سرود
۶۹۸	<b>سرود دهم -</b> طبقه اول برزخ : مفروران
۶۹۹	متن سرود
۷۱۱	<b>سرود یازدهم -</b> طبقه اول برزخ : مفروران
۷۱۲	متن سرود
۷۲۳	<b>سرود دوازدهم -</b> طبقه اول برزخ : مفروران
۷۲۴	متن سرود
۷۳۸	<b>سرود سیزدهم -</b> طبقه دوم برزخ : حدودان
۷۳۹	متن سرود
۷۵۲	<b>سرود چهاردهم -</b> طبقه دوم برزخ : حدودان
۷۵۳	متن سرود
	<b>سرود پانزدهم -</b> طبقه دوم برزخ : حدودان
۷۶۵	طبقه سوم برزخ : اهل خشم
۷۶۶	متن سرود

۷۷۷	سرود شانزدهم - طبقه سوم برزخ : اهل خشم
۷۷۸	متن سرود
۷۹۱	سرود هفدهم - طبقه سوم برزخ : اهل خشم
۷۹۲	طبقه چهارم برزخ : تن آسانان
۸۰۲	متن سرود
۸۰۳	سرود هیجدهم - طبقه چهارم برزخ : تن آسانان
۸۱۳	متن سرود
۸۱۴	سرود نوزدهم - طبقه پنجم برزخ : خبیسان و مسرفین
۸۲۷	متن سرود
۸۲۹	سرود بیستم - طبقه پنجم برزخ : خبیسان و مسرفین
۸۴۱	متن سرود
۸۴۲	سرود بیست و یکم - طبقه پنجم برزخ : خبیسان و مسرفین
۸۵۲	متن سرود
۸۵۳	سرود بیست و دوم - طبقه پنجم برزخ : خبیسان و مسرفین
۸۶۵	طبقه ششم برزخ ، شکمپرستان
۸۶۶	متن سرود
۹۷۸	سرود بیست و چهارم - طبقه ششم برزخ : شکمپرستان
۸۷۷	متن سرود
۸۹۴	سرود بیست و پنجم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۸۹۵	متن سرود
۹۰۹	سرود بیست و ششم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۹۱۰	متن سرود
۹۲۰	سرود بیست و هفتم - طبقه هفتم برزخ : نفس پرستان
۹۲۱	متن سرود
۹۳۲	سرود بیست و هشتم - بهشت زمینی
۹۳۴	خانم زیبا
۹۴۷	متن سرود
۹۴۸	سرود بیست و نهم - بهشت زمینی
	کردونه
	متن سرود

صفحه	
۹۶۲	سرود سی ام - بهشت زمینی بشارت‌س
۹۶۳	متن سرود
۹۷۲	سرود سی و یکم - بهشت زمینی اعتراف دانه
۹۷۳	متن سرود
۹۸۴	سرود سی و دوم - بهشت زمینی تفصیلات گردونه
۹۸۵	متن سرود
۱۰۰۰	سرود سی و سوم - بهشت زمینی بابان سفر دوزخ
۱۰۰۱	متن سرود





# فهرست تصاویر

## مقدمه

## صفحه

داته ( تابلو گوستاو دوره )

- ۵۵۵ کره زمین و منطقه البروج ، طبق نظریه داته ( از روی فرضیه هیئت بطلمیوس )  
۵۶۳ عقاب ، «سمبول» برزخ داته ( تصویر از ساندر بوتیچلی ، نقاش بزرگ ایتالیایی )  
۵۷۵ نقشه برزخ فرضی داته

## متن کتاب

( ۳۰ تا بلواز « گوستاو وره » نقاش معروف فرانسوی قرن نوزدهم،

و یک طرح از بوتیچلی نقاش بزرگ ایتالیایی قرن شانزدهم )

- ۵۸۱ سیاره زیبایی که کسان را عشق میخواند افق خاوری را بلبخند درآورده بود  
۵۹۵ ... و بمن گفت : « زود ، زود بزانو در آی ، زیرا این فرشته خداست که میآید . »  
۶۰۹ ... و چون وی همچنان روی بیاین داشت ، دردست چپ ما جمعی از ارواح هویدا شدند  
۶۲۳ بدانسو رفتیم . و در آنجا ارواحی را یافتیم که در پس سخره در سایه لمیده بودند ...  
۶۳۱ شاعر گفت : « شماره این کسان که بسوی ما میشتابند بسیار زیاد است  
۶۳۹ « ... مرا که لایا هستم بیاد آر ... »  
۶۵۷ وی پاسخ داد : « جمله حلقه های قلمرو ریح را در نوردیدم تا بدینجا رسم »  
۶۶۳ و بر روی علفها و گلها ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن *Salve, Regina* مشغول بودند  
۶۷۹ صدای بالهای فرشتگان ، مار راه گریز در پیش گرفت

- ۶۸۷ بنظرم چنین آمد که عظامی زرین‌بال مرا از زمین برداشت و بی‌الا برد .
- ۶۹۳ فرشته بر بالای آن سه‌پله نشسته بود و چهره‌های فروزان داشت .
- ۷۰۷ پنداشتم که زن بینوا بیادشاه رومی میگفت : « خدایگانا ، انتقام مرگ پسر کم را ستان »
- ۷۲۵ همچو گاوانی که جفت جفت در زیر بوغ روانند ، من و این روح سنگین‌بار در کنار یکدیگر رانرفتم .
- ۷۳۱ ای « اراکنه » سبکسر ، ترا دیدم که نیمه عنکبوتی شده بودی .
- ۷۴۹ و آن روح بمن گفت : « اگر بنداری که بدان پائین بازبایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است ؟ »
- ۷۷۳ پیر آنگاه مردمانی غضبناک را دیدم که نوجوانی را سنگسار کردند و جملگی بانگ برداشتند که : « بکش ، بکش ! »
- ۷۸۱ « ... تو که ای ، که از میان این دود میگذری و چنان سخن میگوئی که بنداری هنوز زمان را بمقیاس غره‌ها میسنجی ؟ »
- ۸۱۹ راهنمایم رو بمن کرد و گفت : « ترا چه میشود که جز بسوی زمین نمینگری ؟ »
- ۸۲۵ پاسخ داد : « برادر ، یای بگشا و برخیز که من چون توو چون دگران ، خدمتگزار درگاه قادری یکتا بیش نیستم . »
- ۸۷۱ « .. و بگوی که این دوروحی که ترا بدرقه رهند کیانند ؟ »
- ۸۷۹ این ارواح تکیه ، که دوبار مرده مینمودند ، بادیدگانی فرورفته باشگفتی فراوان بمن مینگریستند .
- ۸۸۹ ... و بیای درخت کهن که این همه تقاضاها و اشکها را ناپذیرفته میداشت رسیدیم .
- ۹۰۳ جدار صخره شمله‌هایی فاوک آسا بجانب بیرون میافکند .
- ۹۰۷ کسایرا شنیدم که در میان تل آتش سرود *Summae Deus clementis* را همیخواندند
- ۹۲۷ زنی جوان وزبیا را در عالم رؤیا دیدم که در چمنزاری میرفت و آوازه خوانان گل میچید
- ۹۳۵ اندک اندک در دل جنگل کهن بسی دور رفته بودم
- ۹۵۳ بیست و چهار پیرمرد دودبو پیش میآمدند و هر یک تلجی از گل زنبق برسر داشتند
- ۹۵۹ عبور کردونه و همراهان از برابر داته ، در بهشت زمینی ( طرح از سالندروبوئیچلی )
- ۹۷۹ بانوی زیبا هردو بازوی خود را بگشود و مرا در جو بیار فرورود
- ۹۹۷ فاحشه‌ای نیمه‌برهنه را دیدم که نظر بر کردا کردخوش داشت و در کنارش غولی سبتر ایستاده بود
- ۱۰۱۱ ازین آب مقدس نوشیدم و خود را صاحب نیروئی نازه یافتم

## مقدمه

سفر برزخ - «برزخ» داتنه از نظر «جغرافیائی» - برزخ  
داتنه از نظر نجومی - برزخ داتنه از نظر معنوی - بهشت  
زمینی - بهشت در قرآن و تورات و احادیث مسیحی - برزخ:  
يك ابداع ایرانی و مانوی - توضیحی در باره ترجمه برزخ.

## سفر برزخ

سفر برزخ دانته، مرحله دوم از مراحل سه گانه سفر اوبدنیای جاوید است. دانته پس از طی دوزخ موحش و عبور از طبقات نه گانه دیارظلمات، در طول کوره راهی باریک و دراز برای میافتد و عاقبت از آن سوی کوره ارض سر درمیاورد و دوباره آسمان پرستاره را بر بالای سر خویش میبیند، و از آن پس سفر سه روزه خود را در دیار برزخ آغاز میکند. برخلاف سفر دوزخ که در آن مسافر سرگردان هر قدر بیشتر میرفت احساس خستگی و فرسودگی بیشتری میکرد و راهش قدم بقدم دشوارتر میشد، در اینجا جوی که بقول خود «دیار رنج» و «رود ظلمت» را در پشت سر گذشته و پابه برزخ امیدبخش نهاده است، هر قدر به طبقات مختلف برزخ بالاتر میرود احساس سبکی و چالاکی بیشتری میکند، چنانکه هنگام رسیدن به بهشت زمینی اصلاً اثری از رنج راه در خویش نمیآید، و وقتیکه ازین بهشت براهنمایی بناتریس (ونه ویرژیل)، یعنی بابال و پر عشق و نه بابای عقل، رهسپار افلاک میشود و سفر فردوس را آغاز میکند، «پاک و سبکروح آماده صعود بستارگان است»<sup>۱</sup>.

از نظر تمثیلی، درک مفهوم سبکی شاعر بخصوص برای کسانی که «دوزخ» را خوانده اند خیلی آسان است. در این سفر معنوی آدمی بدون روح و نفس خویش، که مراحل سه گانه سفر آن جهانی شاعر مظهر آنست، در مرحله اول، یعنی مرحله درک گناه و آشنایی با مخافت آن، آدمی هر قدر بیشتر رود و با گناه و ظلمت آن آشنایی بیشتری پیدا کند زشتی و تلخی خطا را بیشتر احساس میکند و ازین بابت رنجی فزونتر میبرد. اما در مرحله دوم، یعنی مرحله پشیمانی و توبه، وی دوران گناهکاری را در پشت سر گذاشته و روی به تطهیر از آلائش گناه برده است، و هر قدر که درین راه بیشتر رفته باشد طبعاً سنگینی بار گناه را کمتر مییابد و سبکرویی ناشی از صفای دل و پاکی روح را بیشتر احساس میکند، تا بدان جا رسد که در بهشت زمینی، یعنی در آن مرحله از رضایت وجدان و صفای باطن که سعادت این جهانی را برای آدمی تحصیل تواند کرد، حتی خاطره گناه را بانوشیدن کفی از آب جویبار فراموشی از یاد ببرد، و آنگاه پای به مرحله سوم این سفر یعنی مرحله قدس و طهارت کامل گذارد.

بنابراین، «برزخ» که در این سفر شاعر بدنیای جاوید حد فاصل «دوزخ» و «بهشت» است، از نظر مفهوم معنوی خود حد فاصل «گناه» و «رستگاری» یعنی نماینده مرحله پشیمانی و توبه است که باید روح آدمی را آماده نجات نهایی کند، و فصول مختلف «برزخ» دانه و تقسیمات نه گانه و طبقات هفتگانه آن بر همین اساس پدید آمده‌اند.

برای روشن شدن آنچه در این کتاب آمده، و بنا به شیوه معمول دانه سراسر با استعارات و تشبيلات و کنایه‌های پیچیده در آمیخته است، بیفایده نیست که «برزخ» را نخست از نظر ساختمان ظاهری یعنی وضع «جغرافیائی» و «معرفة الارضی» آر، بدان صورت که دانه مجسم کرده و زمینه کار خود قرار داده است، و بعد از آن از نظر تمثیلی و معنوی، یعنی آنچه در واقع از آن مراد بوده است و توجه بدان برای درک مفهوم حقیقی «کمدی الهی» ضرورت دارد، بطور مختصر مورد مطالعه قرار دهیم.

### «برزخ» دانه از نظر «جغرافیائی»

«برزخ» دانه از نظر ظاهری و «جغرافیائی» کوه بسیار بلند و بزرگی است که در آن سوی کره ارض، درست در نقطه مقابل بیت المقدس که کوه «صهیون» آن بنا بگفته تورات مقر «یهوه» خداوند است، و در تبه «جلجتای» نزدیک آن عیسی بشهادت رسید (و با این شهادت گناه آدم را خرید و دوباره دروازه بهشت زمینی را بروی زادگان آدم گشود) سر بر افراشته است. از نظر دانه، یعنی طبق فرضیه معروف بطلمیوس زمین صورت کره ای را دارد که بطور ثابت در فضا مستقر است و افلاك بر گرداگرد آن میچرخند. نیمه شمالی این کره را «ارض مسکون» یعنی اروپا و آسیا و افریقا فرا گرفته است، و نیمه جنوبی آن بقیده دانه سراسر اقیانوسی پهناور است که در آن هیچ خشکی و هیچ ذیروحي نمیتوان یافت. در وسط این اقیانوس، یعنی درست در قطب جنوب (بشرط آنکه اورشلیم را قطب شمال این کره فرض کنیم) جزیره ای قرار دارد که از میان آن کوه بسیار بزرگ و مرتفعی سر بر آورده است که از فرط بلندی آن چشم قله اش را نمیتواند دید. این همان کوه «برزخ» است که به يك منقطه مقدماتی و هفت طبقه اصلی تقسیم میشود و بهشت زمینی در بالای آن قرار دارد؛ ارواح آمرزیدنی، باید هر يك مدتی کم یا زیاد در طبقات مختلفی از این کوه که بانوع گناه آنان مربوط است این گناهان را با پشیمانی و توبه كفاره دهند، تا بعد رهسپار بهشت زمینی و بهشت آسمانی شوند.

این همان کوهی است که یکبار «اولیس» و همراهانش، بنا به داستانی که دانته در سرود بیست و ششم دوزخ از زبان «اولیس» پهلوان یونانی نقل کرده، در بازگشت از «ترویا» در راه پیمائی دیوانه‌وار و بیهدف خود بسمت ستونهای هرکول (جبل الطارق) و اقیانوس آنسوی این ستونها، پس از پنج ماه دریا نوردی روز و شب «که در آن پیوسته جانب چپ را نگاه داشتند» و «بجائی رسیدند که شبها جمله اختران آن قطب دیگر هویدا بودند»<sup>۱</sup> بنزدیکی آن رسیدند و کوه برزخ را بچشم دیدند<sup>۲</sup>، ولی چون زندگان را حق دیدن این کوه مقدس نیست در همانوقت از این خشکی گردبادی گران برخاست و کشتی آنها را در طرفه العینی بدرون امواج فروبرد.

در سه جای دیگر «کمدی الهی» دانته بلندی این کوه را چنین وصف میکند: «... و من نگاه خویش را بجانب بلندترین قلّه‌ای دوختم که از میان دریا سر بر آورده و بسمت آسمان بالا رفته است»<sup>۳</sup>. و: «... قلّه صخره چنان بلند بود که بچشم دیده نمیشد، و راه چندان سربالا، که شیب آن از شیب خطی که مرکز دایره را به نیمه ربع محیط اتصال دهد تندتر بود»<sup>۴</sup> و: «بلندترین کوهی است که از دل آبهای جهان سر بر آورده است»<sup>۵</sup>.

راهی که دانته و ویرژیل برای و صول به جزیره و کوه «برزخ» میپیمایند، کوره راهی میان برونا مانوس است که از درون زمین یعنی از ورطه دوزخ میگردد و در آن نیمه دیگر داخل گره از مرکز زمین مستقیماً بسمت بالا میرود تا بجزیره برزخ برسد؛ ولی ارواح را ازین راه حق عبور نیست، بلکه مسیر ایشان اقیانوس بیکرانسی است که نیمه جنوبی گره را فرا گرفته است. بنا بدانچه در «برزخ» گفته میشود، و شاید این عجیب‌ترین «فانتزی» دانته در کمدی الهی باشد، ارواحی که «برزخی» یعنی بالمآل «بهشتی» تشخیص داده شده اند<sup>۶</sup> پس از مرك از مصب رود معروف تیبیریس Tibris (بایتالیایی تهوهره Tevere) که در ایتالیا جاری است و از شهر رم و کنار واتیکان میگردد و در بندر گاه روم (اوستیا) بدریای

۱- دوزخ، صفحه ۹۱۸

۲- ... که کوهی در برابرمان نمودار شد، که از بعد مسافت تاریک منمود، و این کوه

را چنان بلند یافتیم که هرگز نظیر آنرا ندیده بودم» (دوزخ، صفحه ۹۱۹)

۳- برزخ: سرود سوم.

۴- برزخ: سرود چهارم.

۵- بهشت: سرود بیست و ششم.

مدیترانه میریزد، گرد میآیند و در آنجا منتظر میمانند تا «زورق بان ارواح» که فرشته‌ای سبکبال است آنان را بر زورق خود نشاند و در طرفه‌العینی از اقیانوس پهناور بگذرانند و در جزیره «برزخ» پیاده کند، و خود برای آوردن ارواحی تازه باز گردد. يك نکته عجیب دیگر این است که این زورق بان موظف نیست همه این ارواح را بمحض حضور آنها در مصب «توره» بر زورق نشاند، بلکه میتواند بنا بمیل خود اینان را تا هر وقت که بخواهد در همانجا بی تکلیف و سرگردان بگذارد و دیگران را، ولو آنکه بعداً آمده باشند، سوار بر زورق کند. شك نیست که دانه در این مورد نظر استعاری خاصی داشته، ولی هنوز مفسرین توضیح مقنی درین بساره نداده‌اند.

جزیره «برزخ» شامل کوه عظیم برزخ، و ساحلی است که گرداگرد این کوه را فرا گرفته است: ارواح باید بمحض پیاده شدن دست و روی خود را در کنار این ساحل بشویند تا از آلاینده‌های زمینی پاک شوند، و شاخه‌ای از جگن محفرو نر می که در این ساحل میروید بر کمر بندند تا از این گیاه حقیر درس فروتنی آموزند و ترك گردن فرازی و سرکشی کنند، زیرا که جز با فروتنی در برابر خداوند (حقیقت و عدالت) ره به رستگاری نمیتوان برد. از آنجا این ارواح رهسپار طبقه مقدم بر رخ و طبقات هفتگانه اصلی آن میشوند تا هر کدام دوران لازمه را در طبقه‌ای که مربوط بدیشان است برای تطهیر روح خویش بگذرانند.

پاسدار جزیره «برزخ» شخصی است بنام «کاتن»، که بحقیقت تنها ساکن این جزیره است. این «کاتون» (بایتالیایی کاتونه Catone) از بزرگان رومی بود که در زمان جنگهای داخلی روم در قرن اول پیش از میلاد مسیح، بهواداری پمپوس علیه سزار وارد جنگ شد، زیرا که معتقد بود پیروزی سزار مرادف با استقرار اصل دیکتاتوری و حکومت مطلقه در روم است، چنانکه همینطور هم شد، و وقتیکه سزار پیروزی یافت «کاتون» خودش را کشت تا شاهد از دست رفتن آزادی روم نشده باشد. این نیز از نکات غیر قابل درک «کمدی الهی» است که چگونه دانه چنین شخصی را که: اولاً مسیحی نبوده، ثانیاً مرتکب گناه خودکشی شده است که مجازات آن محکومیت جاودان در طبقه هفتم دوزخ است، پاسدار برزخ یعنی بحقیقت پاسدار بهشت خود کرده است. توجیبهی که برای این تبیض میتوان یافت، اینست که «کاتون» بخاطر «آزادی»

خودکشی کرده بود، و این «آزادی» چنان گرانبهاست که اثر هرجرمی را خنثی میکند، زیرا که کسان تا شانه از زیر بار تحمل زور و ستم خالی نکنند، «آزادانه» راه تزکیه نفس و رستگاری یعنی راه بهشت را انتخاب نمیتوانند کرد.

کوه برزخ شکل مخروط عظیمی را دارد که هرچه روبیالا میرود کوچکتر میشود. این کوه شامل سه قسمت کاملاً مجزا است، که عبارتند از: منطقه مقدماتی (Antipurgatorio)، برزخ اصلی (Purgatorio) (که شامل هفت طبقه یا cornici است) بهشت زمینی (Paradiso Terestro) - «منطقه مقدماتی» شامل قسمت سفلی دامنه کوه است که دامنه ای است. بسیار سخت و ناهموار، و عبور از آن مستلزم رنج و تلاش بسیار است. درین طبقه مقدماتی، آن ارواحی کفار و مبینند که برای آشتی با خداوند در انتظار فرارسیدن آخرین ساعت عمر خویش نشسته اند، یعنی پیش از مرگ توبه کرده (و از این راه از دوزخ جاوید نجات یافته اند)، منتها این توبه را که باید زودتر کرده باشند در آخرین لحظات عمر کرده اند، و بموجب قانون «تاوان» که قانون اصلی دوزخ و برزخ است، اینان باید مدتی دراز، «معادل سی برابر آن مدت که با خداوند برسر عناد بوده اند» در اینجا با بی تکلیفی بسربرند تا حق ورود به برزخ اصلی و گذراندن دوران واقعی کفاره گناهان خویش را پیدا کنند. درین «طبقه مقدماتی» انواع مختلف از ارواح «قاصر» بسر میبرند، و اینان مثل سایر نقاط روی زمین در معرض تحولات عادی جوی یعنی باد و باران و طوفان و زلزله و امثال آن قرار دارند؛ ولی این تحولات جوی را از دروازه اصلی برزخ بیعد دیگر اثری نیست، و هرچه در آنجا شود صرفاً از جانب آسمان میآید، و نه از جانب زمین. - در این طبقه مقدماتی، دره ای خرم و سرسبز است بنام «دره پادشاهان» (Valletta dei principi) که در آن «گناهکاران ممتاز» بسر میبرند، و از این لحاظ آنرا میتوان نظیر «جایگاه نامداران» طبقه اول دوزخ آدانست که در آن هم و ارسطو و افلاطون و ابن سینا و سایر حکیمان و خردمندان دور کهن مقیمند و در ظلمات دوزخ مکانی روشن و چمن پوش دارند.

بعد از این «منطقه مقدماتی»، برزخ اصلی شروع میشود. این برزخ

۱ - سرود سوم برزخ، صفحه ۶۱۴.

۲ - دوزخ، سرود چهارم، صفحه ۱۲۷.



شامل هفت طبقه یا حلقه است که دانه خود آنها را «گیلومی» نام داده است، زیرا که وضع آنها، آنطوریکه خود او شرح میدهد، به گیلومی‌های ابنیه شباهت دارد. این طبقات هفتگانه هر کدام بصورت زمینی مسطح بعرض «سه برابر طول قامت بک آدمی»، یعنی تقریباً به پهنای پنج‌مترند که بشکل نواری حلقه وار گرداگرد کوه را فرا گرفته یعنی در دامنه آن تراشیده شده‌اند، و این تنها اطلاع «هندسی» دقیق و مشخصی است که دانه در تمام «برزخ» خود داده است<sup>۱</sup>. در هر یک از این حلقه‌ها که فی‌المثل نظیر آن جاده هائی است که در دامنه کوه‌های البرز و سایر کوه‌های ما برای عبور و مرور وسائط نقلیه تراشیده شده‌اند، طبقه خاصی از ارواح برزخی گناهان خویش را کفاره می‌دهند. شاید کمی عرض این حلقه‌ها بنظر غیر عادی آید، ولی باید متوجه بود که اولاً طول هر یک از این حلقه‌ها از آن نظر که برگرداگرد تمام کوه میگردند زیاد است، ثانیاً شماره ارواح برزخی از ارواح دوزخی بسیار کمتر است، ثالثاً بعکس دوزخ که ارواح جهنمی جاودانه در آن میمانند، اینان پس از طی دوران کفاره خویش بی‌الامیروند و جای خود را بدست‌ای دیگر میسپارند، و بدین ترتیب هیچوقت عده برزخیان یک حلقه از حد معینی زیادتر نمیشود.

هر طبقه از طبقات پنجگانه برزخ بوسیله پلکان باریکی که در دامنه کوه تراشیده شده با طبقه بالا ترا اتصال دارد، و در کنار هر یک از این پلکانها فرشته‌ای است که بوضع رهسپاران حلقه‌های بالا (که دوران کفاره خویش را در حلقه او بیایان رسانیده‌اند) رسیدگی میکند و در حقیقت «فرشته نگهبان» آن حلقه است. طول پلکانها قاعدتاً خیلی زیاد است، زیرا که هنگام بالا رفتن از آنها چندین بار دانه و ویرژیل و «استاسیوس» (که بعداً بدانها میپیوندند) بیعشها و گفتگوهای مفصل علمی و فلسفی میبردارند.

مدخل اصلی «برزخ» در کوچکی است که در واقع همان در بهشت است، زیرا که «بهشت» خاص در «کمدی الهی» در «دری و نگاهبانی» ندارد، در صورتیکه در احادیث مسیحی صریحاً بدروازه بهشت و پطرس رسول که از طرف عیسی کلیدداری این دروازه را دارد اشاره شده است (انجیل متی،

۱ - برزخ، سرود دهم، صفحه ۷۰۰ - در «دوزخ» نظیر این تصریح در مورد محیط طبقه هشتم دوزخ شده است (دوزخ، سرود بیست و نهم، صفحه ۴۴۹) - بعضی از دانه شناسان بر این زمینه حسابهایی کرده‌اند که بشوخی بیشتر شبیه است، مثلاً حساب کرده‌اند که ارتفاع «کوه برزخ» ۶۰ کیلومتر، محیط کوه در پایین ۱۶۰ کیلومتر، و در قله (بهشت زمینی) ۱۲ کیلومتر است ... و غیره ...

باب شانزدهم) : « .. ومن ترا میگویم که تومی بطروس ، و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت، و کلیدهای ملکوت آسان را بتو میسپارم ، و آنچه بر زمین بیندی در آسان بسته گردد ، و آنچه در زمین گشائی در آسان گشاده شود.» دانتی خود نیز در آغاز دوزخ<sup>۱</sup> تصریح کرده است که این در، در بهشت است : « ... ای شاعر! مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما شو ، چنانکه دروازه بطرس مقدس را ببینم .»

در ورودی «برزخ» بخلاف دروازه جهنم که عریض و گشاده است و هیچکس را مانع ورود بدان نمیشوند، دری است کوچک، که از دور باشکال بی وجودش میتوان برد. مفهوم واقعی این اختلاف کاملاً روشن است : در گناه همیشه بروی آدمی گشوده است، یعنی آسان میتوان گناهکار شد، اما گذشتن از در رستگاری و صفای روح دشوار است، زیرا که در اینجا خویشتن داری و کف نفس و دوری از هوئیها و هوسهای نفسانی لازم است. بدین جهت است که بر خلاف دروازه دوزخ ، در اینجا دروازه برزخ و بهشت پاسبانی دارد که تا به صلاحیت کسی یقین نکند او را اجازه دخول نمیدهد. اصل این فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل متی ، باب هفتم) که در آن عیسی میگوید : «از در تنگ داخل شوید ، زیرا که فراخ است آن در ، و بالعکس وسیع است آن طریقی که مؤدی بهلاکت است ، و آنانی که بدان داخل میشوند بسیارند .»

باید تذکر داد که در «برزخ» دانتی وظیفه «کلید داری» بهشت مستقیماً بمهده بطرس رسول گذاشته نشده ، زیرا که خود بطرس در اعلی طبقه آسان جای دارد ، و این کار را در اینجا نماینده ای از جانب وی انجام میدهد که کلید های دو گانه سیمین و زرین ( علم و ایمان ) بدو سپرده شده است .

بعد از طی طبقات پنجگانه، که از انواع گناهان آنها و طبقه بندی فلسفی این گناهان بعداً سخن خواهیم گفت، دانتی و ویرژیل وارد «بهشت زمینی» میشوند که در قلعه کوه برزخ جای دارد. این همان «بهشت» معروفی است که آدم و حوا در آغاز خلقت بشر در آن بسر میبردند ، و خداوند مقرر کرده بود که همواره در آن بمانند ، اما وسوسه شیطان مایه اغوای حوا

۱ - دوزخ . سرود اول . صفحه ۹۲

۲ - ویرژیل .

شد و به چیدن میوه «شجره ممنوعه» اش وا داشت، و در نتیجه آدم «روضه رضوان بدو گندم بفروخت» و او و فرزندانش و بدین «خراب آباد» افتادند:

من ملك بودم و فردوس برین جايم بود  
آدم آورد در این دیر خراب آبادم!

این «بهشت زمینی» که دانه زیبایی و جلال آنرا با استادی فراوان وصف کرده، آخرین منزل سفر «برزخ» این مسافر سرگردانی است که روانه دیار جاوید شده است. در این «بهشت» وی برای اولین بار با «بناتریس» محبوبه زیبای آسمان نشین خویش دیدار میکند که در اینجا دیگر دلدار زمینی او نیست، بلکه مظهر عشق و ایمان، و به تعبیر دقیقتر، مظهر حقیقتی است که از راه مذهب و ایمان متجلی میشود، و عقل و دراک آدمی بی کمک دل و احساس بدان ره نمیتواند برد. از این جهت است که چون بناتریس پای بمیدان میگذارد، «و بر ژبل» یعنی مظهر عقل و استدلال بشری، که دانه را در سفر «دوزخ» و «برزخ» راهنما بوده، بیسروصدا جا خالی میکند و بدانجا که «تبعیدگاه ابدی» اوست، یعنی بطبقه اول دوزخ باز میگردد. این یکی از عالیترین اشارات «سمبولیک» کمده الهی است، و طبقاً مفهوم آن اینست که عقل و منطق آدمی فقط تا آنجا توانایی دارد که وی را از وادی گمراهی و ضلالت سلامت بگذراند و ماهیت خوب و بد را بدو بفهماند و او را به «بهشت زمینی» یعنی به آسودگی روح و فکر برساند، ولی از این جا بیحد دیگر کاری از دست «عقل» ساخته نیست، زیرا که «بای استدالیان چوبین است»، و اینجا دیگر کار کار عشق و کار دل یعنی آن «آئینه شاهی» و «مغزن گوهر اسرار» است که عقل نامحرم را در آن راهی نیست.

این همان راز نهفته است که ما عالیترین وصف آنرا از زبان حافظ خودمان شنیده ایم:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد؛  
عشق پیدا شد و آتش بهبه عالم زد؛  
عقل میخواست کز آن شمله چراغ افروزد،  
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد؛  
مدعی خواست که آید بنماشاکه راز،  
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد؛

دANTE درین بهشت با منظرة عبور گردونه ای فروزان و درنان و مردان مختلفی روبرو میشود که وصف آن شش سرود آخر برزخ را بطور کامل شامل شده است، و از نظر «سبولیک» این قسمت قویترین فصول تمام کمدی الهی بشمار میرود. این گردونه، که بدست شیری بالدار (مظهر مسیح) رانده میشود، نماینده آئین مسیح و تحولات تاریخی آنست، و چون در حواشی سرود های بیست و هشتم تا سی و سوم این کتاب تفصیل درباره مفهوم سبولیک آن و اشارات تمثیلی شاعر شرح و توضیح داده شده است، توضیح بیشتری درباره آن در اینجا ضرورت ندارد.

بعد از این صحنه مهیج و جالب، دانت بدست فرشته نگهبان بهشت کفی دو از آب جویبار «فراموشی» و جویبار «خاطره» مینوشد و آنگاه در همراهی بتاتریس، یعنی بنیروی ایمان و خلوص، رهسپار افلاک یعنی «بهشت آسمانی» میشود، که «بهشت زمینی» فقط بیش درآمدی از آن است.

بنابراین بطور کلی «برزخ» دانت شامل سه قسمت مجزای منطقه مقدماتی، برزخ اصلی، بهشت زمینی است و این سه قسمت بترتیب این سرودها را در «برزخ» شامل میشوند: اول نهم - دهم نایست و هفتم - بیست و هشتم تا سی و سوم.

### «برزخ» دانت از نظر نجومی

چنانکه دیده میشود ساختمان «جغرافیائی» برزخ دانت خیلی ساده تر از ساختمان «دوزخ» اوست و درک آن احتیاج به تفسیرها و تعبیرهای پیچیده ای که در مورد «دوزخ» ضرور است ندارد. در عوض «برزخ» حاوی «مشکل» دیگری است که در دوزخ برای مفسرین و دانت شناسان وجود ندارد، و آن معماهای «اختر شناسی» این کتاب است.

در وصف سفر «دوزخ»، دانت احتیاجی با استفاده از علم هیئت نداشته، زیرا این سفر در درون زمین صورت گرفته است که آسمانی ندارد تا در آن اختری بدرخشد، و چون همه سفر دروادی ظلمات میگردد جز چند اشاره کوتاه به مشخصات نجومی در آن نمیتوان یافت؛ ولی سفر «برزخ» تماماً در فضای باز و در زیر «آسمان پرستاره» صورت میگیرد، و طول این سفر نیز تقریباً سه برابر سفر بیست و چهار ساعتی دوزخ است، بدین جهت بکرات برای تعیین زمان اشاره به وضع ستارگان و منطقه البروج و برجهای مختلف و مواضع خورشید در آسمان میشود، و طبق معمول دانت همه جا

این اشارات صورتی معما آمیز و بفرنج دارد، چنانکه بعضی از آنها را تقریباً «درک ناپذیر» دانسته اند؛ از آن جمله است «معمای نجومی» عجیبی که در آغاز سرود نهم «برزخ» آمده، و با آنکه خود حاوی سه بند یعنی نه مصراع بیش نیست، تاکنون صدها صفحه در تعبیر و تفسیر آن سیاه شده، و در کتاب حاضر نیز بناچار قریب دو صفحه از حواشی به توضیح این چند سطر اختصاص یافته است. با همه اینها هنوز این لغز که آنرا در ایتالیایی بسیار دشوار (difficilissimo) لقب داده اند چنانکه باید حل نشده است، و هیچکدام از روایات مختلف مورد توافق عمومی مفسرین نیست.

برای درک مفهوم این اشارات نجومی «برزخ» باید قبل از هر چیز علم هیئت دوره دانه را ملاک تشخیص قرار داد. در دنیای کهن و در دوره قرون وسطی، یعنی تا پیش از «کوپرنیک» و «گالیله»، تنها نظریه‌ای که در علم هیئت قبول عامه داشت نظریه معروف «بطلمیوس» بود. طبق این نظریه، زمین کره‌ای است ثابت و بیحرکت که در مرکز عالم آفرینش جای دارد، و در پیرامون این مرکز ماه و خورشید و سیارات پنجگانه و ثوابت در گردشند و هر کدام مسیر خاص خود را با حرکتی تند یا کند می‌پسایند؛ هر يك از این مسیرها «فلك» خاص یکی از این سیارات سه‌محسوب میشود، و در ماورای این افلاك فلك «ثوابت» است که تمام ستارگان دیگر در آن جای دارند. بطور کلی طبقه بندی افلاك بر حسب نزدیکی آنها بزمین بدین قرار است: فلك ماه، فلك عطارد، فلك زهره، فلك خورشید، فلك مریخ، فلك مشتری، فلك زحل، فلك ثوابت. طبق همین نظریه، خورشید که در بیست و چهار ساعت یکبار بدور زمین میگردد مسیر سالانه خاصی در آسمان دارد که بامسیر «استوا» یعنی بامداری که از دو نقطه «اعتدال خریفی» و «اعتدال ربیعی» میگذرد، زاویه ای معادل بیست و سه درجه و نیم تشکیل میدهد، و این مسیر خورشید همان است که بدان «منطقه البروج» (Zodiaco) میگویند، و نه تنها در علم نجوم قدیم، و نیز از لحاظ پیروان کنونی مکتب قدیم هیئت، مقام مهمی دارد، بلکه در «کمدی الهی» دانه اساس تمام اشارات نجومی شاعر است. این منطقه البروج بدوازده قسمت مساوی تقسیم شده که هر قسمت آن با یکی از ماه های دوازده گانه سال شمسی تطبیق میکند، و در هر يك از این دوازده ماه خورشید از لحاظ موقعیت خود در آسمان در یکی از «مجموعه‌های» مختلف کواکب قرار دارد. بدین ترتیب منطقه البروج شامل آن دوازده برج معروفی میشود که در علم هیئت ما موسومند به: حمل- ثور- جوزا- سرطان- اسد- سنبله-

میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت. <sup>۱</sup> - دانه در تمام طول سفر «برزخ» وضع و ساعت روز و شب را از روی موقعیت‌های مختلف خورشید در این برج‌های دوازده گانه و موقعیت مجموعه‌های کواکب در آسمان مشخص کرده، و در این کتاب در هر مورد توضیحات لازم درین باره در حواشی صفحات داده شده است.

زمین، چنانکه گفته شد، در مرکز این افلاک قرار دارد، و بصورت کره‌ای است که از نظر دانه حد شمالی یعنی «قطب شمال» آن اورشلیم، حد شرقی یعنی منتهی الیه مشرق آن رود «گنگ» در هندوستان، حد غربی یعنی منتهی الیه مغرب آن اسپانیا و مراکش و جبل الطارق، و حد جنوبی یعنی «قطب جنوب» آن کوهی است که «برزخ» را تشکیل میدهد. نیمکره شمالی این کره ارض شامل همه خشکیها یعنی اروپا و قسمتی از آسیا و قسمتی از آفریقا است که تا آن روز شناخته شده بود، باضافه دریای مدیترانه که دانه آنرا در جای دیگر «بزرگترین دره‌ای که آبهای روی زمین در آن انباشته شده‌اند» <sup>۱</sup> نام داده است؛ نیمکره جنوبی این کره‌را، چنانکه گفته شد، اقیانوسی عظیم فرا گرفته که جزیره و کوه برزخ تنها خشکی آن است، و بحساب جغرافیای امروز باید این جزیره مکانی در قسمت شرقی اقیانوس-کبیر در مغرب امریکای جنوبی باشد.

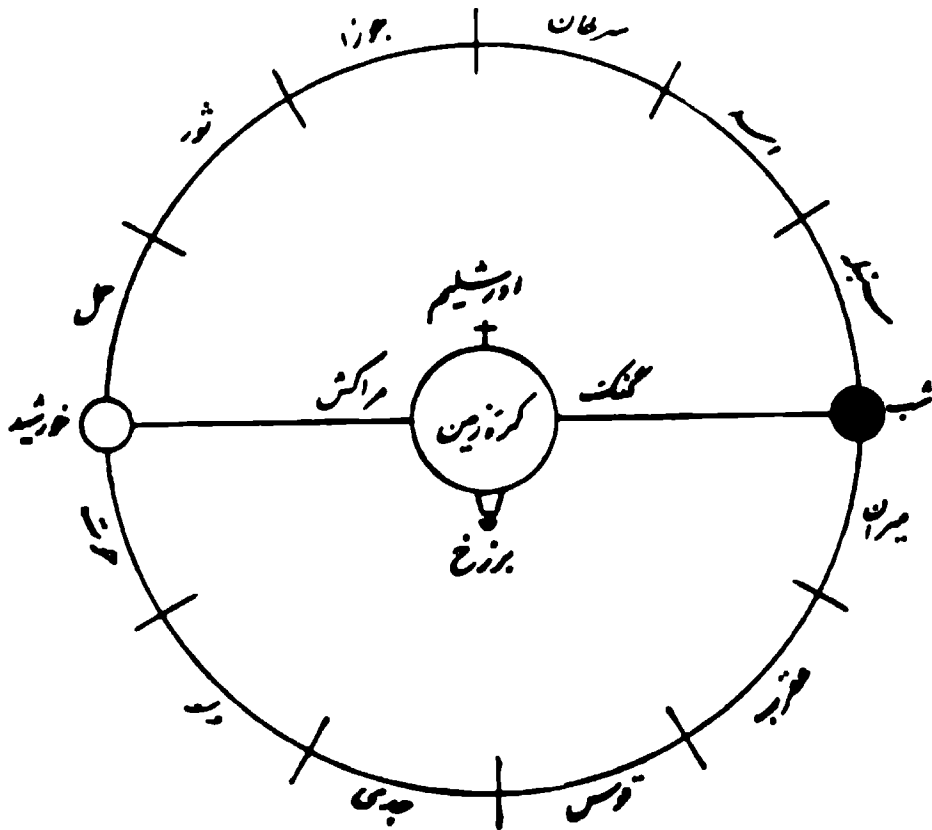
از آنچه گفته شد، روشن میشود که وضع خورشید و ماه در هر ساعت از شبانروز در بالای کوه برزخ درست مقابل آن وضعی است که ایندو در همان ساعت در بالای اورشلیم دارند، یعنی مثلا در آغاز بهار هنگامیکه خورشید در اورشلیم طلوع کرده باشد، در برزخ درست وقت غروب و در مراکش نیمشب و در هندوستان نیمروز است، و در این موقع در ایتالیا (رم یا فلورانس) اندکی به طلوع آفتاب مانده است. تمام اشارات نجومی دانه را در برزخ با این مقیاس باید سنجید، و آنچه گفته شد برای این بود که خواننده باز مینه و اساس کلی که حواشی این کتاب بدان مربوط است آشنا شود.

دانه و ویرژیل هنگامی با بجزیره برزخ میگذارند که تقریباً یک ساعت بطلوع آفتاب روز یکشنبه عید پاک، یعنی نهم آوریل سال ۱۳۰۰

۱ - به لاتینی:

Aries - Taurus - Gemini - Cancer Leo - Virgo - Libraque  
-- Scorpius - Arcitenens - Caper - Amphora - Pisces .

بازده کلمه از این کلمات همان مفهوم معادل آنها را در فارسی و عربی دارد، و فقط جای «سنبله» را، اگر «آمده است»



### وضع «جغرافیائی» و «نجومی» برزخ داته

نظریه نجومی داته در کمدی الهی، همان فرضیه هیئت بطلمیوسی است که فرضیه رایج فرون وسطی بود. طبق این عقیده، زمین کسره ثابتی است که افلاک سیارات و فلک نوابت در پیرامون آن در گردشند. منجمه خورشید که در فلک چهارم واقع است مسیری دارد که آنرا «منطقه البروج» مینامند، و تمام اشارات نجومی «برزخ» ارتباط با همین منطقه البروج و مواضع مختلف خورشید در آن دارد. قبلا در «دوزخ» توضیح داده شد که طبق فرضیه داته، زمین کره‌ایست که قطب شمال آن اورشلیم (بیت المقدس)، حد شرقی آن رود «کنک»، در هندوستان، حد غربی آن مراکش و اسپانیا، و قطب جنوب آن جزیره‌ایست که کوه «برزخ» در آن قرار دارد.

مانده است . از آغاز سفر آنها تا بدین موقع ۴۷ ساعت گذشته ، که بیست و چهار ساعت از آنرا در دوزخ و بیست و سه ساعت دیگر را در کوره راه میان مرکز زمین و برزخ بسر برده اند . ولی چون در این ضمن نیمکره ای که اینان در آن بوده اند تغییر کرده ، بجای اینکه در آخرین ساعت روز عید پاک برزخ برسند ساعتی قبل از شروع این روز بدانجا میرسند ، و بدیهی است دانه ساعت آغاز این سفر را عمداً طوری حساب کرده است که رسیدن او به برزخ ، یعنی باستانه امید ورستگاری ، با طلوع آفتاب روز عید پاک یعنی روز بخشایش و رحمت الهی مقارن شود .

این سفر در کوه « برزخ » سه شبانه روز و شش ساعت یعنی تا ظهر روز چهارشنبه ۱۳ آوریل بطول میانجامد ، و از آن پس دیگر قید روز و ساعت و بطور کلی قید زمان در « کمندی الهی » از میان میرود ، زیرا که در « بهشت » وقت و زمانی وجود ندارد .

### « برزخ » دانه از نظر معنوی

اکنون سراغ « طبقه بندی اخلاقی » برزخ ، و مفهوم معنوی خطایانی که در آن کیفر می بینند برویم . چنانکه گفته شد برزخ مانند دوزخ و بهشت شامل ده طبقه است ( دورقم ۳ و ۱۰ که اولی علامت تثلیث مسیحی و دومی علامت وحدت است در « کمندی الهی » ارقام اصلی بشمار می آیند ) که عبارتند از: جزیره برزخ ، طبقه مقدماتی ، هفت طبقه اصلی ، بهشت زمینی . . جزیره برزخ فقط محل پیاده شدن ارواح و عبور آنها بسوی دامنه کوه برزخ است ، و بجز يك نفر کسی ساکن دائمی این جزیره نیست . - « منطقه مقدماتی » Antipurgatorio منطقه ایست که باید ارواح سهل انگاران بفرخور قصور خود مدتی کم یا بیش طولانی در آن بگذرانند تا تامل دوران زندگانی زمینی خویش را در توبه از گناه و آشتی با خداوند کفاره دهند . این گناهکاران بچهار دسته تقسیم میشوند : آنها یکبار در هنگام مرگ مورد تکفیر و تحریم کلیسا قرار داشته ولی قبل از مرگ توبه و استغفار کرده اند ؛ آنها یکبار فقط در دم مرگ از خطایا پشیمان شده و زبان بتوبه گشوده اند ؛ آنها یکبار بر اثر مرگی ناگهانی فرصت انجام مقررات منهی توبه را نیافته و فقط دردل رو بخدا برده و پیش از مرگ دست توسل بدامان رحمت و بخشایش اودراز کرده اند ؛ شاهان و شاهزادگانیکه فرط اشتغال



بامور دنیوی مانع از توجه آنها به امور اخروی شده است. - همه این ارواح بنا به قانون «تاوان» باید بجرم آن سهل انگاری که در نزدیکی به خداوند نشان داده اند، درینجا نیز با سهل انگاری از جانب مقامات «برزخ» مواجه باشند و پیش از طی يك دوران بی تکلیفی حق ورود ببرزخ اصلی را نداشته باشند.

نکته ای که درین جا از اول مایه تعجب مفسرین «کمدی الهی» بوده اینست که دانته فکر این «طبقه مقدماتی» برزخ را از کجا گرفته است، زیرا در احادیث مسیحی و حتی غیر مسیحی چنین مکانی وجود ندارد. خیلی ها کوشیده اند تا شواهد و قرائنی از گفته ها و روایات بزرگان مسیحی درین باره بدست آورند، ولی به نتیجه رضایت بخش و قابل قبولی نرسیده اند. آنچه بیشتر بنظر معقول می آید اینست که دانته این نظر را از احادیث مذهبی و مسیحی نگرفته، بلکه اساس آنرا از «انئیس» Aeneis ویرژیل گرفته و خود آنرا با اصول مسیحی تطبیق داده است.

بعد از طی منطقه مقدماتی برزخ، که دانته قسمت مهمی از آنرا بیاری «سننالوجیا» قدیسه معروف مسیحی طی میکند، ویرژیل ودانته از در تنگ برزخ میگذرند و پا به طبقات هفتگانه اصلی آن میگذارند. این فاصله را دانته در عالم خواب طی میکند، زیرا که وی در طول سه شبی که در برزخ میگذراند سه بار بخواب میرود و هر سه بار «رؤیائی صادق» بسراغ او می آید. علت خوابیدن وی اینست که طبق قانون خاص برزخ، بمحض اینکه تاریکی شب فرا رسد دیگر هیچکس رو بیالا نمیتواند رفت، و باید که بادر همانجا که هست بماند یا اگر میل دارد پائین تر رود، تا وقتی که دوباره خورشید طلوع کند. - درباره این قانون برزخ نیز (که ابداع دانته است) بسیار سخن گفته اند؛ البته مفهوم تمثیلی این نکته کاملاروشن است: تاریکی یعنی مظهر آرایش و خطا، مانع صعود آزادانه و مختارانه روح بسوی کمال است، زیرا که روح آدمی باید باروشن بینی و وقوف کامل براه تزکیه و طهارت رود نه کور کوران و غافلانه؛ بنابراین باید این سیر مست کمال در روشنی انجام گیرد، و در تاریکی (یعنی در حال غفلت و اطاعت کور کوران) روح پائین تر میتواند آمد، یعنی خطا کارتر میتواند شد، اما بالا تر نمیتواند رفت. - درباره اینکه دانته این قانون را از روی چه زمینه ای وضع و ابداع کرده نیز تفسیر بسیار شده است. احتمال قوی میرود که منبع این نظر این گفته عیسی در انجیل باشد: «آنگاه عیسی بدیشان

گفت : اندک زمانی نور یا شماست ، پس مادامیکه نورباشماست بروید تا ظلمت شما را فرا نگیرد ، و کسیکه در تاریکی راه میرود نپیداند بکجا میرود .»

در طبقات هفتگانهٔ برزخ ، دانه و ویرژیل با هفت طبقه از گناهکاران مواجه میشوند که هر کدام از آنها در طبقه ای معین کفاره میبینند ؛ گناهان اینان تقریباً همان گناهانی است که در طبقات مختلف «دوزخ» مایهٔ عذاب ابدی دوزخیان شده بود ، با این تفاوت که گناهکاران دوزخی آنها می بودند که تا آخر عمر بسراغ پشیمانی و توبه نرفته و گناهکارانه ترک جهان گفته بودند ، و گناهکاران برزخی کسانی هستند که پیش از مرگ از خطا توبه کرده و روی باستغفار برده اند - این نکته شایان توجه است که در دوزخ و برزخ طبقه بندی گناهان عکس یکدیگرند ، بدین معنی که در دوزخ اولین طبقه خاص سبکترین نوع گناه است و بتدریج که بالاتر روند با نوع سبکتری از گناه مواجه میشوند . - علت اینست که ورطهٔ دوزخ رو به پائین یعنی سمت سنگینی بار خطا دارد ، و در چنین ژرفنمایی گناه هر قدر سنگینتر باشد پائین تر میافتد ، یعنی بمرکز زمین و به «شیطان اعظم» (نفس گناه یا گناه مجسم) نزدیکتر میشود ؛ بعبارت دیگر در وادی گناه ، گناهکار هر چه بیشتر رود آلوده تر میشود ، در صورتیکه برزخ کوهی است که روی پیلا دارد ، یعنی در آن بطرف سبکی و پاکی میروند ، و در دامنهٔ چنین کوهی طبق همان قانون سبکی و سنگینی گناهان سنگین تر در پائین و گناهان سبکتر در بالا جای میگیرند ، و چون ملاک کار سیر بسوی پاکی و تزکیه نفس است (بهشت زمینی) طبیعاً روح برزخی هر قدر بالاتر رود سبکتر و پاکتر میشود . - نکتهٔ جالب اینست که در هر دو مورد دوزخ و برزخ ، دانه «گناه عشق» یعنی گناهان زاده از نفس پرستی و عاشق پیشگی را سبکتر از همه انواع دیگر شمرده ، یعنی آنها را در طبقهٔ اول دوزخ و در طبقهٔ آخر برزخ جای داده ، در صورتیکه در هر دو جا گناه «مردم آزاری» را ، چه بصورت تمدی و حيله گری (دوزخ) و چه بصورت غرور (برزخ) سنگین تر از همه دانسته ، یعنی آنها را در طبقهٔ آخر دوزخ و طبقهٔ اول برزخ قرار داده است .

ولی مهمترین فرقی که در طبقه بندی گناهان در میان دوزخ و برزخ وجود دارد ، يك فرق فلسفی است که همهٔ مفسرین دانه بدان اشاره کرده اند

بدین معنی که طبقه بندی انواع گناه در فوزخ و در برزخ براساس دو نظریه فلسفی مختلف صورت گرفته است، که یکی از آنها نظریه ارسطو و دیگری نظریه افلاطون است.

ارسطو عقیده دارد که خطایای انسان معلول دو عامل مختلفند: افراطکاری، و بدخواهی. خطاهای ناشی از افراط و تفریط، آنهایی هستند که فی نفسه جرم شمرده میشوند و اگر حد اعتدال در آنها رعایت شود زبانی نمیتوانند داشت؛ ازین قبیلند گناهان: غرائز شهوانی (نفس پرستی)، شکمخواری، خست و تذبذب، خشم و غضب. گناهان ناشی از بدخواهی، بالعکس، آنهایی هستند که بهر حال و هر قدر هم کم باشند جرمند؛ این گناهان خودبدو دسته گناهان ناشی از خشونت (تمدی به نفس و تمدی به غیر) و گناهان ناشی از حيله و خیانت تقسیم میشوند، و این دسته گناه بالذات نابخشدینند.

افلاطون بعکس ارسطو کلیه خطایای بشری را ناشی از یک عامل واحد یعنی «عشق» یا «میل» میداند، و هر گناهی را زاده اختلالی می شمارد که در جریان طبیعی امر «عشق» یعنی نیروئیکه ناظم اصلی کلیه حرکات و محركات همه اعمال ماست روی داده است. بعقیده او این «اختلال» یکی از سه صورت بروز میتواند کرد: اول عشق به مطلوب بد، یعنی تمایل به چیزیکه شایسته تمایل نباشد، و ازین دسته اند گناهان: غرور (عشق به خود)، حسد (عشق به بدبختی دیگری)، خشم و غضب (عشق به آزار کسان)؛ دوم: تصور در عشق (گناه بیعالی و سهل انگاری)؛ سوم: افراط در عشق، یعنی تمایل افراطی به لذات دنیوی، و ازین دسته اند گناهان: خست (عشق به مال اندوزی)؛ شکمپرستی (عشق به لذت ذائقه)، شهوترانی (عشق به لذات جنسی).

چنانکه گفته شد داتته این هر دو فرضیه مختلف فلسفی را در کمدی الهی ملاک قرار داده، بدین ترتیب که «دوزخ» خویش را طبق نظریه «اخلاق» ارسطو، و «برزخ» را طبق نظریه «عشق» افلاطون طبقه بندی کرده است؛ شك نیست که طبقه بندی افلاطونی «برزخ» هم ساده تر و هم مطلوبتر است؛ بهمین جهت غالب مفسرین «کمدی الهی» طرفداری از این تقسیم افلاطونی «برزخ» کرده اند. اسکریلو (Scherillo) یکی از داتته شناسان برجسته ایتالیائی قرن نوزدهم، در کتاب «فصلی چند از

زندگانی دانته<sup>۱</sup> درین باره مینویسد: «ساختن برزخ روشن و مشخص و قابل درک است، و فرضیه دلپذیر افلاطونی درباره عشق باجنبه شاعرانه و زیبای خود جلوه بیشتری به طرز فکر معمول در آموزشگاههای مسیحی درباره معاصی کبیره هفتگانه بخشیده و توضیح و تفسیر این گناهان جنبه‌ای هنری و ذوقی بدان داده است. بالعکس، فرضیه لعنتی ارسطو دوزخ را از آنچه هست دوزخی تر و طبقه بندی آنرا حتی از آن اندازه که خود شیطان میخواسته پیچیده تر و غامض تر کرده است.<sup>۲</sup>»

دانته خود درباره این دو فرضیه مختلف و طبقه بندیهاییکه طبق آنها شده، در «دوزخ» و در «برزخ» از زبان ویرژیل توضیح کامل داده است. در دوزخ (سرود دوازدهم)، ویرژیل از توقف اجباری خود و شاگردش استفاده میکند و در مورد طبقه بندی گناهان در دوزخ بدو اطلاعات کافی میدهد، و این توضیحات او بر اساس فرضیه فلسفی «ارسطو» در کتاب «Ethica» متکی است. در برزخ نیز (سرود هفدهم) وی در فرصتی که پیش میآید، اساس طبقه بندی «برزخ» را بر پایه «عشق» افلاطون برای دانته تشریح میکند. درین هر دو طبقه بندی، گناهان: نفس پرستی، شکمخوارگی، خست و تیزیر، خشم و غضب، در دنبال هم قرار دارند. ولی در برزخ غرور و حسد و تن آسانی گناهان سنگین تر اولی، و در «دوزخ» تعدی و حيله گری بانواع مختلف آن، گناهان سنگین تر آخری محسوب میشوند.

علت این تبعیضی که دانته در طبقه بندیهای «دوزخ» و «برزخ» بکار

Scherillo : *Alcuni capitoli della Vita di Dante* ; -۱

Torino , 1896

۲ - در باره این طبقه بندی گناهان «برزخ» از روی فرضیه افلاطون، کتابهای متعدد از طرف محققین انتشار یافته که در اینجا مجال نقل قسمت هایی از آنها نیست. اسامی چند کتاب تحقیقی که کاملتر از هم است چنین است :

E · d' Ovidio : *Il purgatorio e il suo prelude*; Milano, 1906 .

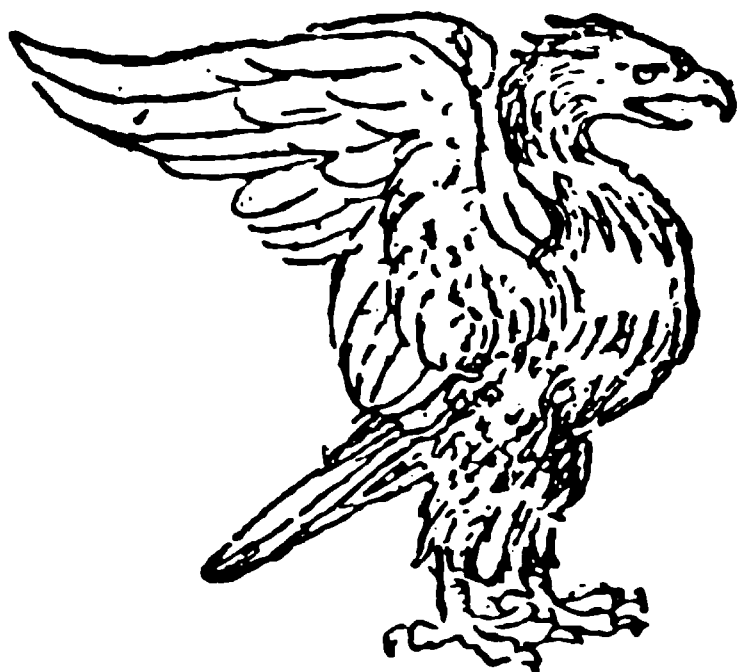
G · Busnelli : *La concezione del Purgatorio dantesco*; Roma , 1906 .

G · Busnelli : *L' Ordinamento morale del Purgatorio dantesco* ; Roma, 1908 .

E · Moore: *The Classification of sins in the Inferno and Purgatorio*; Oxford , 1906 .

برده چیست ؟ در این باره طبعاً بحث بسیار میتوان کرد ؛ ولی توجیه ساده اینست که علت اصلی همان فرق «عقل» و «عشق» است که در میان «دوزخ» و «برزخ» هست . در دوزخ ، دانه سراغ طبقه بندی ارسطویی بر اساس «منطق» و اخلاق رفته است که وجه مشترك همه افراد نوع بشر است ، زیرا که در «دوزخ» مؤمنان و نامؤمنان ، خدا شناسان و خدا ناشناسان در کنار هم بسر میبرند و وجه مشترك آنها همان گناهکاری آنان است . اما در «برزخ» بجز یکی دو استثنا که آنها هم علل خاص دارد ، غیر مؤمنین را راهی بدیاری برگزیدگان نیست ، و فقط کسانی در آنجا بسر میبرند که اهل ایمان یعنی اهل عشق بوده اند ، و گناهانشان هم مربوط به عشق بوده ، ولو آنکه این عشق عشق به بدی باشد . بدین جهت بادوزخیان فرضیه ای سازگارتر است که بر اساس خوی کلی بشری متکی باشد ، و با برزخیان فرضیه دیگری که در آن «عشق» بنیاد همه چیز بشمار رود .

در همه طبقات برزخ قانون کلی «تاوان» که اساس کمیدی الهی است مجری است ، و گناهکاران بتناسب گناهی که کرده اند کیفر یا کفاره میبینند : مغروران بجرم گردنکشی خود در اینجا بارهای گران بردوش دارند و خمیده پشت و سرافکننده برآه خویش میروند و دیده بر زمین دوخته اند ؛ حسودان را هر دو دیده بانخی آهنین بسته شده است ؛ زیرا که با این دیدگان در روی زمین از راه غبطه بدیگران نگریسته و آرزوی تیره روزگاری آنانرا کرده اند ؛ اهل غضب در درون دودی غلیظ و سیاه روانند ، و این دود مظهر خشمی است که در روی زمین دیده بصیرتشان را تاریک کرده بود ؛ - سست طبعمان و بیحالان که در زندگی بیش از حد زبونی بخرج داده بودند در اینجا بی وقفه و درنگی دوآند و فرصت سرخازاندن ندارند ؛ - خسیسان دست و پا بسته بروی زمین افتاده و روی بجانب خاک دارند ، زیرا که در دوران حیات زمینی جز بفکر مال و منال دنیوی نبوده و فرصت توجه به آسمان یعنی بمعنویات را نداشته اند ، و شایان تذکر است که دانه نسبت بدین دسته از گناهکاران برزخ ، مانند دسته «ریاکاران» دوزخ ، بانفرتی خاص و بیش از آنچه نسبت بگناهکاران حلقه های دیگر نشان میدهد سخن میگوید ؛ - شکمپرستان ، یعنی آنها که اندیشه شکم از توجه بروح و دل بازشان داشته بود در اینجا محکوم به گرسنگی شده اند ، و این اشتهای تسکین نایافته ایشان را بصورت پوست و استخوان درآورده است ؛ - شهوترانان در آخرین طبقه برزخ در درون آتشی که مظهر امیال و هوسهای سوزنده ایشان است میگدازند تا از آرایش هوی و هوس پاك شوند ؛ و یکی از



«عقاب» : سمبول برزخ

( مظهر صعود بطرف آسمان و خورشید )

طرح معروف ساندر بوتیچلی Sandro Botticelli

نقاش بزرگ ایتالیا (۱۴۴۷-۱۵۱۰) مربوط، سرودنهم برزخ .

جالب ترین نکات «کمدی الهی» اینست که دانته خود نیز، برای اولین و آخرین بار در سفر آن جهانی خویش، در این حلقه در تحمل عذاب مردگان با آنها شریک میشود، یعنی خود بفرمان ویرژیل بدرون آتش ایشان میرود و سوزندگی طاقت فرسای آنرا که «کوره شیشه گران در برابرش خنک مینماید» احساس میکند، و این بمنزله اعترافی از جانب او بگناه نفس پرستی است.

در این طبقات هفتگانه برزخ، دانته هریک از دسته‌های گناهکاران را بخواندن سرود مقدسی وامیدارد که با یکی از Beati های معروف انجیل شروع میشود، و مجموع آنها Beatis نام دارد. این هفت «بیاتی» مطلع موعظه مشهور مسیح بر بالای کوهند، که عالیتترین کلمات انجیل و عصاره و خلاصه آئین مسیحیت است، و بقول «ماسرون» «انقلابی ترین سخنانی است که تا کنون در تاریخ بشر گفته شده است». این وعظ مشهور با این ترتیب شروع میشود (انجیل متی، باب پنجم): «... و گروهی بسیار دیده بر فراز کوه آمد، و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.

آنگاه دهان خود را گشوده ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشا بحال مسکینان، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است - خوشا بحال ماتیمان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. - خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد - خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد - خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد - خوشا بحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید - خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد - خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» در توزیع این هفت Beati (خوشا آنانکه...) میان هفت دسته گناهکاران برزخ، دانته دخل و تصرفی خاص کرده، بدین ترتیب که دو تا از آنها را حذف و یکی را بدو قسمت کرده است، که در اینجا برای احتراز از طول کلام از شرح آن خودداری میشود.

### بهشت زمینی

آخرین منزلگاه سفر «برزخ» دانته «بهشت زمینی» است که در قلّه کوه برزخ قرار دارد، و دانته پس از گذشتن از آتش سوزان طبقه هفتم و طی طبقات هفتگانه برزخ، در همراهی «ویرژیل» و «استاسیوس»

بدانجا میرسد. این بهشت، چنانکه گفته شد، همان «بهشت زمینی» است که خداوند بنا بر روایت تورات در آغاز آفرینش نوع بشر آدم و حوا را در آن جای داد تا با جوانی و تندرستی جاودان زندگی کنند و از سعادت جاوید برخوردار باشند. بدین جهت بدیشان فرمان داد که از خوردن میوه درخت بزرگی که در وسط باغ است و تورات «بدان درخت معرفت نیک و بد» نام داده است خودداری کنند، زیرا که «معرفت» باعث علم برگناه میشود و چنین علمی بشر را از مصومیت اولیه خود دور میکند. ولی شیطان که از آسمان رانده شده بود بقلب ماری درآمد و بلطائف العیل حوا را بفریفت و او را به چیدن میوه این درخت وا داشت، و بر اثر این گناه، یعنی باگناه عصیان و تمرد، خداوند آدم و حوا را از بهشت بیرون راند و ورود بدین باغ را برای همه آدمیان ممنوع کرد، تا آنکه با اعتقاد مسیحیان عیسی بجهان آمد و با شهادت خود گناه آدم را خرید و از آن پس دوباره درهای بهشت زمینی بروی ارواح نیکوکاران گشوده شد.

این ماجرای بهشت زمینی و گناه حوا و تمرد آدم و طرد آن، دو از بهشت، اساس «کمدی الهی» و بسیاری دیگر از آثار بزرگ ادب مغرب زمین است که مهمترین آنها «بهشت گمشده» (Paradise Lost) میلتن است. در تورات اشاره ای بدینکه این اغوای حوا توسط شیطان صورت گرفته است نشده، زیرا اصولاً تا اواسط تورات نامی از شیطان بیان نمیآید، و این اعتقاد به وجود «شیطان» بعدها از راه آئین ایرانیان به یهود رسیده و برای اولین بار در «کتاب ایوب» نامی از «شیطان» بیان آورده است. مدتها بعد از ایوب، اعتقادات مسیحی شیطان را در ماجرای فریب حوا دخالت داد و او را همان «مار» تورات دانست، و «قرآن» نیز این نظریه دخالت شیطان در اغوای حوا را تأیید کرد. در این باره متن دو کتاب مقدس چنین است:

(قرآن، سوره طه، آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰): «... و با آدم عهده بستیم، و او را در آن عهد استوار نیافتیم. و هنگامیکه فرشتگان را گفتیم که با آدم سجده کنید همه سجده کردند بجز شیطان که امتناع ورزید. آنگاه گفتیم ای آدم، این شیطان با تو و زوجه تو دشمن است، مبادا که شما را از بهشت بیرون آورد و از آن پس بشقاوت و بدبختی گرفتار آید؛ همانا که تو در بهشت نه هرگز گرسنه شوی و نه عریان مانی، و نه هرگز از تشنگی و گرمای آفتاب آزار بینی. باز شیطان او را وسوسه کرد و



گفت ای آدم آیا ترا بر درخت ابدیت و ملك جاودانی دلالت کنم؟ آدم پرسید آن کدام است؟ شیطان گفت همان درختی که از آن ممنوع شدی بخور تا عمر ابدیابی. پس آدم و حوا از آن درخت تناول کردند. بدین جهت عورت آنها در نظرشان پدیدار شد، و خواستند تا به ساتری از برگ درختان بهشت خود را بیوشانند و آدم نافرمانی خدای خود کرد و گمراه شد.<sup>۱</sup>

(تورات، سفر پیدایش، باب‌های دوم و سوم): «... پس خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود، و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوشخوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ، و درخت معرفت نیک و بد را - و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی‌مانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد... و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن بمار گفت از میوه درختان باغ میخوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آنرا لمس نکنید مبادا ببیرید. ما بزن گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوردن نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزاست پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد؛ آنگاه چشمان هر دوی اینان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زن خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند - و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی؟ گفت چون آواز ترا در

۱- ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنى ولم نجد له عزما - واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابي - قلنا يا آدم ان هذا عدوك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى - ان لك الاتجوع فيها ولا تمرى - وانك لا تعلموا فيها ولا تحصى - فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل ادلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى - فاكلا منها فبدت سواتهما وطفقا بخصفان عليهما من ورق الجنة وعسى آدم ربه فغوى.

باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت ترا که آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم.. پس خداوند خدا بزن گفت المرحم ترا بسیار افزون گردانم؛ باللم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود، و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و بآدم گفت: چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد - خار و خس برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد - و بمرق پیشانیت نان خواهی خورد تا حینی که بخاک راجع گردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو خاک هستی و بخاک خواهی برگشت - و آدم زن خود را حوا نام نهاد؛ زیرا که او مادر جمیع زندگانست - و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشانرا پوشانید. و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده، اینک مادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا بابد زنده ماند - پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند.

چنین است متن دو کتاب مقدس در باره بهشت و ماجرای طرد آدم از آن، و این همان جریانی است که شش سرود آخر «برزخ» دانه بالاخصاص، و کمدی الهی او بطور کلی بر آن تکیه دارد - در این بهشت، دانه با بتانریس که در زمین نماینده عشق سوزان او و در آسمان راهنمای بهشت وی، و در «کمدی الهی» مظهر تجلی حقیقت از راه ایمان و مذهب است، و بعبارت دیگر در مقابل عقل مظهر عشق بشمار میرود، و برو میشود؛ سپس خویش را با گردونه ای آراسته مواجه میبیند که توسط «گریفونه» حیوان افسانه ای بالدار که ترکیبی است از شیر و عقاب<sup>۱</sup> رانده میشود، و پیشاپیش آن هفت مشعلدار و در اطرافش هفت زن زیبا و در دنبالش بیست و چهار پیرمرد و در پی آنها جمعی دیگر روانند، و این گردونه که بادست شیر بالدار به درخت معرفت و نیک و بد بسته میشود، پایایی در معرض

۱ - griffone - این همان شیر بالدار افسانه ایست که نقش آن بالندگی تغییر در

نخت جمشید دیده میشود، و اصولاً یونانیان آنرا از آشوریان گرفته و وارد افسانه های میتولوژی خود کرده بودند.

حملات عقاب و اژدهای قرار می‌گیرد و دچار تغییرات و تحولات گوناگون می‌شود. این گردونه مظهر مسیحیت، شیر بالدار مظهر عیسی، هفت مشعل نشان عطابای هفتگانه روح القدس، هفت زن زیبا نشان حسنات اربعه و حسنات ثلاثه، بیست و چهار پیرمرد نشان بیست و چهار کتاب تورات، پیران بعدی نشان کتابهای انجیل، عقاب نشان امپراتوری روم، اژدها نشان فساد کلیسا، روسپی و غول‌هایی که می‌آیند نشان کلیسای منحط دوره دانه هستند، و قس علیهذا: صحنه‌هایی را که دانه با قدرت و زبردستی عجیبی بوصف این گردونه و تحولات آن اختصاص داده، تقریباً همه مفسرین از عالیترین آثار ادب جهان دانسته‌اند؛ مثلاً «ماسرون» دانه شناس معاصر فرانسوی درباره آنها مینویسد: «.. گمان نمی‌رود که در هیچیک از آثار ادب جهان نظیر و معادلی برای این صحنه‌ها بتوان یافت. هرگز اعجاز و حقیقت، درام درونی روح بشری و حقائق بزرگ تاریخی، رؤیاهای مکاشفه‌آمیز و اعترافات يك گناهکار، غیبگوئی مذهبی و سخنان عاشقانه، با چنین قدرت کلام و با چنین هم‌آهنگی سحرآمیزی بایکدیگر در نیامیخته‌اند. شش سرود آخر برزخ ترکیبی است از حماسه و تغزل، تراژدی و کمدی، تاریخ و رمان؛ این شش سرود شاهکار این شاهکار هنر، وحداعلای فصاحت و کمال این اثری هستند که خود فصیح‌ترین و کاملترین آثار ادب اروپا است. هرگز اثری در ادبیات مغرب زمین از حیث بلاغت و قدرت کلام، از این فصل سفرنامه‌ای که در يك شب غم انگیز آدینه مقدس سال ۱۳۰۰ آغاز شده، فراتر نرفته است!»<sup>۱</sup>

### «برزخ» يك ابداع ایرانی و «مانوی» است

بیش از پایان مقدمه لازم است در باره اینکه فکر وجود «برزخ» از کجا آمده و چگونه «برزخ» در «کمدی الهی» جانی بدین اهمیت یافته است توضیحی داده شود.

وجود «برزخ» از اصول قدیمی آئین مسیح نیست، و در اسلام نیز جانی بنام برزخ در حد فاصل بهشت و دوزخ منظور نشده است. نه تنها چنین فکری در تورات نیامده، بلکه در انجیل نیز بدان اشاره نشده است.

۱ - توضیحات مربوط بدین گردونه و تحولات آن، و مفهوم نمایی این تحولات، بتفصیل در حواشی این کتاب از صفحه ۹۳۲ تا به آخر «برزخ» آمده است. برای اطلاع بیشتر بدان حواشی رجوع فرمائید.

و فقط بعدها ، یعنی در قرون بنجم و ششم مسیحی ، روحانیون عیسوی بدین فکر افتادند که قائل بوجود برزخی در میان دوزخ و بهشت شوند . این نظر از دوراه پیدا شد : یکی الزامی معنوی ، و دیگری نظریه ای که از جانب يك آئین بزرگ غیر مسیحی یعنی آئین ایرانی مانوی بدین روحانیون عرضه شده بود .

الزام معنوی این بود که این کشیشان و روحانیون که هنوز بخلاف دوره های بعد فاسد نشده بودند و واقعاً با اصول دین مسیح ایمان داشتند ، از اینکه اختیار بخشش و آمرزش و نیز اختیار محکوم کردن روح افراد مسیحی بدست ایشان سپرده شده ، و اینان میتوانند با قضاوت در اعمال و رفتار يك نفر او را پیش از مرگش مشمول لطف خداوند و روح القدس شمارند یا محکوم و دوزخی کنند ، مسئولیت شدیدی احساس میکردند ، زیرا هر خطائی در این باره برای آنان بقیامت عذاب وجدانی و لعنت ابدی تمام میشد . بدین جهت احادیث مختلف گذشتگان بزرگ آئین مسیح را تعبیر و تفسیر کردند و بوجود برزخی قائل شدند که ارواح باید در آن کفارہ بینند و تدریجاً از آلابش گناهان پاک شوند ، تا بعد شایستگی صعود با آسمان و ملکوت را پیدا کنند . وجود چنین برزخی راه گریز و مفری معنوی برای اینان بود ، زیرا بدینوسیله هم گناهکاران بیجهت آمرزیده نمیشدند و عذابی شایسته گناه خود میدیدند ، و هم این عذاب صورتی جاودانی و قطعی یعنی صورت محکومیت جبران ناپذیر دوزخیان را نداشت ، و کسانی که بتعمیل آن محکوم میشدند ، امید آن داشتند که دیر یا زود بخشایش الهی آنانرا نصیب شود و راه آمرزش و ملکوت را برویشان بگشاید .

در قرن ششم مسیحی ، پاپ گریگوریوس کبیر (Grigorius) (با بتالیامی Gregorio) ، رسماً بوجود « برزخ » فتوی داد و آنرا جزء لاینجزای دنیای بعد از مرگ دانست ، و از آن زمان بود که این اعتقاد بصورت یکی از اصول آئین کاتولیک درآمد .



ولی عامل اساسی دیگر در پیدایش فکر « برزخ » و استقرار آن در آئین کاتولیک ، يك عقیده مذهبی ایرانی یعنی عقیده مانوی بود اصولاً معتقدات اصلی آئین یهود و مسیح از عقاید مذهبی ایرانیان ناشی شده است ، و از آن جمله است اعتقاد بشیطان ، جهنم ، بهشت ، پل صراط ، رستاخیز و غیره ؛ تقریباً همه این اصول از راه ایران وارد آئین یهود ،

و بعد بطوری کاملتر وارد آئین مسیح شده است. البته در اینجا دربارهٔ چگونگی این نفوذ مجال بحث نیست<sup>۱</sup>، اما آنچه اختصاصاً از لحاظ موضوع مورد نظر ما اهمیت دارد عقیدهٔ «برزخ» در آئین مانوی است، که از راه مانویهای اروپائی قرون وسطی به مسیحیان رسیده بود. چنانکه همه میدانند آئین مانوی که ترکیبی از اصول ایرانی و هندی و مسیحی بود، در قرون اولیهٔ مسیحی در آسیا و اروپا و آفریقا توسعه‌ای فراوان یافت، چنانکه در آسیا قسمت مهمی از هندوستان و تبت و چین و ترکستان و در آفریقا تمام نواحی «رومی» شمال این قاره، و در اروپا جنوب ایتالیا و اسپانیا و فرانسه را فرا گرفت، و تا انگلستان توسعه یافت. «سنت اوگوستن» Saint Augustin روحانی معروف آئین مسیح که از بزرگترین قدیسن مسیحیت است و گفته‌هایش در آئین کاتولیک جنبهٔ حجّت دارد، و بخصوص قسمت اعظم از عقاید مربوط به الهیات در کمدی الهی از او گرفته شده، سالهای دراز از پیروان متعصب آئین مانی بود، و هشت سال تمام برای تبلیغ اصول این آئین با طرف و اکناف اروپا سفر کرد. در قرن چهارم مسیحی امپراتوران بزرگ روم بشدت تمام با این آئین مبارزه کردند و ظاهراً بعد از يك سرکوبی پانصد ساله نفوذ این آئین در عالم مسیحیت ریشه کن شد، ولی ناگهان در قرن دوازدهم اصول آئین مانی با شدتی بیش از همیشه در جنوب فرانسه از میان کاتارها Cathares که بدانان «مرتدین آلبی» لقب دادند سر بر آورد و بصورت یکی از فرقه‌های خاص مسیحی تجلی کرد، و کار توسعهٔ این آئین بجائی رسید که بفرمان پاپ یکی از جنگهای صلیبی بدرهم شکستن پیروان این عقیدهٔ مانوی اختصاص یافت. در همهٔ این مدت عقاید مانوی در معتقدات مسیحی نفوذ فراوان داشت؛ بسیاری از این معتقدات را تعدیل کرد و بسیار معتقدات تازه نیز پدید آورد، که یکی از آنها همین اعتقاد به «برزخ» بود.

در آئین مانوی موضوع تصفیه و تطهیر روح پیش از صعود به بهشت، اهمیت خاص دارد. طبق معتقدات این آئین همهٔ ارواح پیش از بازگشت با آسمانیکه زادگاه آنان است، باید یکبار در کرهٔ ماه درنگ کنند تا در آنجا خود را در آب طهارت بخش بشویند و از آرایش های جسمانی و مادی

۱- در این مورد بتحقیقات مفصل استاد محترم آقای پورداوود در دورهٔ اوستا که توسط ایشان ترجمه و منتشر شده مراجعه شود. بسیاری از محققین اروپائی از جمله دانشمند فنیست René Grousset نیز در این باره اظهار نظر کرده‌اند.

در آئین مانی ماده اصولاً چیز نامطلوبی است ؛ بطوریکه غالباً مفهوم شیطان باماده مرادف است) پاک شوند ؛ سپس از ماه به خورشید بروند و این بار روح خویش را در آتش پاک کننده بگدازند تا اثر هر گونه آلائش درونی و فکری از آن برطرف شود ؛ آنگاه پس از آنکه مدتی در این دو کره ماه و خورشید، یعنی در این نیمه راه زندگی زمینی و زندگی آسمانی توقف کردند و توانستند جمله آلودگیهای روحی و جسمی را از خویش دور کنند و شایسته صعود به عالم تجرد مطلق شوند ، رو بسوی بالا آورند ، و از آن پس در دنیای فروغ جاوید زندگی کنند .

این نظریه نفوذ « آئین مانی » در معتقدات مسیحی ، که منجر به پیدایش فکر « برزخ » شده ، از طرف « الجبر » محقق آمریکائی (Alger) در کتاب *Doctrine of a Future Life* که قسمتی از آن توسط لانک فلو Longfellow در جلد دوم ترجمه منظوم او از کمدی الهی نقل شده ، تحت عنوان *Traces of Belief in a Purgatory* مورد بحث قرار گرفته است . لانک فلو در جای دیگر کتاب خود ( جلد اول ، صفحه ۴۷۸ ) ، نقل از کتاب *Milman's History of Latin Christianity* از اعتقاد « سنت اوگوستن » به « برزخ » که از تعلیمات مانوی ناشی شده بود ، و از افسانه ای از زندگانی پولس رسول که به نظریه « برزخ » مربوط میشود ، و نیز از مکاشفات « سن پاتریک » و « اوشام » و « آلبریک » و غیره گفتگو میکند که نقل آنها در اینجا لزوم ندارد .

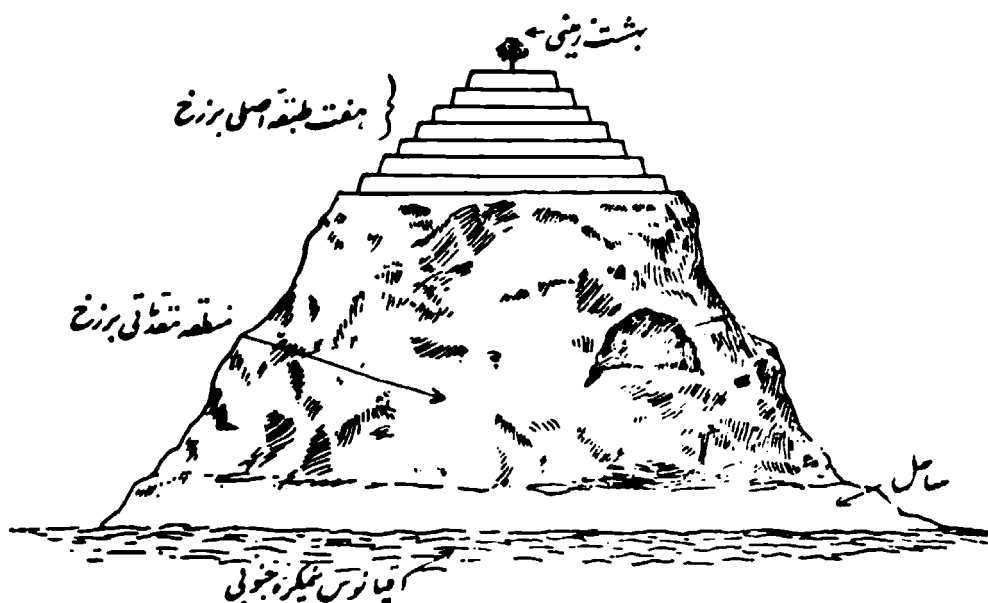
### توضیحی درباره ترجمه « برزخ »

درباره ترجمه « برزخ » بجز آن نکاتی که در جلد اول این کتاب در مورد ترجمه فارسی فارسی « دوزخ » گفته شد تذکره نکنه لازم است :

یکی اینکه این کتاب اجباراً حاوی حواشی بیشتری است ، زیرا از یکطرف اسامی خاص آن زیاد تر و شواهد تاریخی و مذهبی که بدانها اشاره شده فراوانتر است ؛ از طرف دیگر اشارات نجومی که در دوزخ تقریباً اثری از آنها نیست در « برزخ » جای مهمی دارد و هر يك از این اشارات غالباً محتاج بتوضیح و تفسیر جداگانه است .

دیگر اینکه در « برزخ » بکرات مطلع سرود های مذهبی یا قسمتی از آنها بهمان صورت لاتینی اصلی نقل شده است و بدین دلیل میبایست در متن فارسی نیز این قسمتها بصورت لاتینی آنها آورده شود ، و این کاری است که در سایر ترجمه های خارجی این کتاب نیز شده است . بالنتیجه متن فارسی « برزخ » حاوی کلمات و جملات متعدد لاتینی ، و در یکجا نیز حاوی متن اصلی هشت شعر یزبان محلی « پرووتسی » است . در این موارد ترجمه فارسی در حاشیه صفحات آمده است ، و ترجمه فارسی « بهشت » نیز چنین خواهد بود .

برنج



### نقشه «برزخ» فرضی داته

«برزخ» داته کوه بسیار بزرگ و بلندی است که در آن سوی کره ارض، درست در نقطه مقابل اورشلیم، در وسط جزیره‌ای که گردها کرد آنرا اقیانوسی تغایم و غیرقابل عبور فرا گرفته سر برافراشته است و بخلاف دره «دوزخ» که طبقات مختلف آن رو بیائین می‌رود، طبقات هفتگانه این برزخ رو بیالا دارند. نیمه پائین کوه برزخ شامل «منطقه مقدماتی» برزخ است که نه سرود اول کتاب بدان اختصاص دارد. نیمه بالا شامل هفت طبقه اصلی برزخ است که هر طبقه آن خاص یکی از دسته‌های «گناهکاران آمرزیدنی» است؛ و قلعه این کوه، محل «بهشت زمینی» یعنی همان بهشتی است که آدم و حوا در آن بر می‌بردند و بجرم نافرمانی از آنجا رانده شدند. مفهوم واقعی این طبقات طبقاً مراحل مختلف سیر معنوی آدمی بسوی کمال و حقیقت است که درباره آن در مقدمه و حواشی کتاب توضیحات لازم داده شده است.



# سرود اول

## مقدمه برزخ

دو مسافر دیار ظلمت ، بالاخره سر از ظلمات دوزخ و کوره راه طولانی میان دوزخ و برزخ بر می‌آوردند و به جزیره‌ای میرسند که «جزیره برزخ» نام دارد. این جزیره در وسط اقیانوس عظیمی واقع است که نیمی از کره زمین را که درست مقابل نیمکره مسکون ماست فرا گرفته است. ازین پس سفر این دو مسافر در فضای آزاد و در نور خورشید و ماه و ستارگان انجام میگیرد ، بدین جهت سرا سر برزخ پر است از اشارات نجومی ، که با ریزه کاریها و تعبیرات شاعرانه از ساعات معین روز و شب خبر میدهد.

کوه عظیم برزخ که قسمت مقدمانی برزخ و طبقات هفتگانه اش در دامنه آن قرار دارند و «بهشت زمینی» نیز در قله آن است ، در وسط این جزیره سر بر افراشته است ، و دانه و وبرژیل بهمان صورت که جهنم را طبقه - طبقه درنوردیده بودند طبقات مختلف این کوه را نیز یکایک طی میکنند تا با آخرین قسمت آن که بهشت زمینی است برسند . درباره این بهشت و تفاوت آن با بهشت آسمانی ، به مقدمه کتاب رجوع فرمائید .

برزخ دانه نیز بصورت دوزخ او طبقه بندی شده است ، با این تفاوت که وبرژیل و دانه در دوزخ پیوسته رو به پائین میرفتند و در اینجا دائماً رو بی‌بالا دارند . مفهوم تمثیلی این امر طبعاً این است که در وادی گناهکاری آدمی هر چه بیشتر رود آلوده تر و فاسدتر میشود ، و در راه توبه و پشیمانی بالعکس هر قدر جلوتر رود بپاکی و رستگاری بیشتری میرسد .

سفر «برزخ» دانه در سپیده دم روز یکشنبه عید پاک که مقارن با دهم آوریل سال ۱۳۰۰ است شروع میشود . سفر آن جهانی دانه طوری حساب شده است که مخصوصاً بدین نتیجه برسد ، زیرا وی وقتی پای به مرحله توبه و رستگاری میگذارد که سپیده دم ( نشان امید ) سر بر زده و روز یکشنبه ( روز مقدس ) عید پاک ( مظهر بخشش و آمرزش ) آغاز شده است .

درین سرود، دانه و وبرژیل فقط با یک نفر روبرو میشوند ، و او «کاتن» پاسدار سفنگیر و پارسای جزیره برزخ است که باید تمام ارواح برزخی از زیر دستش بگذرند ، و در حقیقت وی همان نقشی را دارد که «مینوس» در دوزخ داراست ، فقط شاید جای تعجب باشد که مأموریتی چنین مهم و بخصوص

---

## برزخ

---

چنین مقدس در میان تمام ارواح گذشتگان به کسی واگذار شده باشد که حتی مسیحی هم نبوده است. «کاتون» سردار معروف رومی است که خود را کشت تا مجبور بقبول حکومت مطلقه که طلیعه آن آشکار شده بود نشود، و شاید به همین سبب باشد که داته ویرا نگاهبان برزخ کرده است که در آن باید آزاد بود و از ستمکاری و تعدی دوری جست .



## سرود اول

اکنون زورق اندیشه من که دریائی چنین آشفته را در پشت سر نهاده،  
بادبان برداشته است تا در روی امواجی نکوتر براه خود رود .  
و اینک من در باره این قلمرو دومین<sup>۱</sup> نغمه ساز خواهم کرد که در  
آن روح آدمی تصفیه میشود و شایستگی صعود با آسمان را پیدا میکند .  
ای پریان مقدس<sup>۲</sup>، سرود مرده<sup>۳</sup> را بگوئید تا زندگی از سر گیرد،  
زیرا که اینک من در اختیار شمایم؛ و «کالیوپه»<sup>۴</sup> را گوی که دمی روی  
درینجا بنماید،

تا نغمه مرا بانوای خوش خویش که «پیکا»های نکون بخت جاذبه اش را

---

۱- برزخ .

۲- Muse ، پریان نه گانه ای که در میتولوژی یونان الهام بخش طبقات مختلف هنرمندان و دانشوران ( شعرا ، نویسندگان ، نقاشان ، بازیگران ، خوانندگان ، موسیقی دانان ، مورخین و علما ) بودند ، وداته در آغاز «دوزخ» ( سرود دوم ) نیز برای سرودن اشعار خود از آنها باری طلبیده بود ( دوزخ ، صفحه ۹۶ ، شرح ۲ ) .

۳- la morta poesi ، اشاره به سرود مرگ ، یعنی سرودی که وصف دنیای فنای جاودان (دوزخ) را کرده است که در آن اثری از آفرینش و بخشایش الهی نیست . اشاره به قسمت «دوزخ» کمدی الهی . در سرود هشتم دوزخ نیز داته نظیر این اصطلاح را در مورد کتیبه دروازه دوزخ بکار برده است ( دوزخ ، صفحه ۱۹۷ ، شرح ۲ ) . - کلمه poesi در اینجا بصورت لاتینی آن ، بجای کلمه ایتالیائی poesia بکار برده شده است .

۴- Calliopè ، بزرگترین پری از پریان الهام بخش نه گانه ، که بر سر ایندگان اشعار

حماسی سرپرستی میکرد .

## برزخ

احساس کردند و امید بخشایش را از کف دادند همراهی کند.<sup>۱</sup>  
چون از فضای مرده<sup>۲</sup> که دیدگان و دل‌مرا اسیر رنجی گران کرده  
بود بیرون آمدم، رنگ دلپذیر لعل خاوری<sup>۳</sup>  
که هوای تابناک صفا بخش را تا سرحد حلقه نخستین<sup>۴</sup> آکنده داشت،  
شادی پیشین را بدیدگانم باز گردانید.  
سیاره زیبائی که کسان را بعشق میخواند<sup>۵</sup> افق خاوری را بلبخند  
در آورده و بر روی ماهیانی که ملازمانش بودند پرده کشیده بود.<sup>۶</sup>  
بدست راست چرخیدم<sup>۷</sup> و بسوی آن قطب دیگر<sup>۸</sup> نگرستم، و چهار اختر را

۱- le piche: «پیکاه»، بنا بر روایات افسانه خدایان یونان دختران نه گانه پیروس  
Pierus پادشاه مقدونیه یونان بودند که همگی آوازی بسیار خوش داشتند، و مغرورانه ادعا کردند  
که از پریان الهام بخش بهتر آواز میخوانند. «کالیوبه»، بزرگ پریان بیدان آنها آمد و در  
مسابقه‌ای که میان آنها داده شد یکایک این نه دختر را با آواز خود مغلوب کرد، و در نتیجه این  
دختران طبق شرطی که خود پذیرفته بودند بدست «آپولن» خدای موسیقی و هنر تبدیل به گنجشک  
شدند. «ارویدوس» در کتاب «استحالات» خود که منبع اطلاع داته‌است بتفصیل در این باره  
سخن گفته است.

۲- aura morta فضای دوزخ که مردگان جاودان در آنند.

۳- Oriental(o) zaffiro اشاره به لعلی که از معادن شمال غرب ایران (Media) باروفا میرفت، و زیباترین رنگ لعلگون را داشت.

۴- primo giro اشاره به فلک ماه که اولین فلک از افلاک بالای زمین است. برخی  
از مفسرین این گفته را «افق» و بعضی نیز آخرین آسمان مافوق افلاک تعبیر کرده‌اند.

۵- مقصود ستاره زهره است.

۶- اشاره به مجموعه «حوت» - چنانکه در آغاز دوزخ شرح داده شد، هنگام سفر  
خیالی داته خورشید در برج «حمل» بوده که بلافاصله بعد از برج «حوت» قرار دارد ( رجوع شود  
به دوزخ، صفحه ۲۳۶، شرح ۲ ).

۷- در سفر برزخ، بخلاف دوزخ، داته و ورژیل همواره بطرف راست حرکت میکنند.  
از لحاظ نمثیلی این کتابه از آنست که گناهکار پس از طی دوران آشنائی با گناه و درک مخالفت آن،  
اکنون در راه راست پشیمانی و توبه قدم برمیدارد.

۸- قطب جنوب.



## سرود اول

دیدم که بجز زوج نخستین کسی آنها را ندیده بود<sup>۱</sup> .  
از فروغ آتشینشان سراسر آسمان خندان مینمود : ای ارض بیوه<sup>۲</sup>  
شمالی<sup>۳</sup> ، دریغ بر تو که از چنین دیدار محروم آمده‌ای !  
چون دست‌از‌دیدن آنها بداشتم و اندکی بسوی آن قطب دگر<sup>۴</sup> که  
دبا کبر روی از آن بر نافته بود<sup>۵</sup> گشتم ،  
پیرمردی یکموتنها را در کنار خویش یافتم که دیدارش بیش از آن  
حد که پسری را در پیش روی پدر بایسته است خضوع در دل می‌آورد .

۱ - اشاره به چهارستاره مجموعه « صلیب جنوبی » که آنها را فقط در نیمکره جنوبی  
رؤیت میتوان کرد، و معلوم نیست دانه از روی چه منبعی از وجود آنها باخبر بوده است . از نظر  
تمثیلی این چهار ستاره مظهر حدیثات اربعه اصلی یعنی حزم ، عدالت ، اغماض و ایمانند که  
درسرودهای آخر برزخ بتفصیل درباره آنها سخن خواهد رفت .  
- زوج نخستین : اشاره به آدم و حوا ، که تنها آدمیانی بودند که در بهشت زمینی یعنی  
دربالای کوه برزخ که « صلیب جنوبی » بر فراز آن میدرخشد خانه داشتند .

۲- O Settentrional vedovo sito! : اشاره به نیمکره شمالی ، که از دیدار  
اختران « صلیب جنوبی » محروم است . - مراد از « بیوه » در این جا تنهایی این نیمکره و دورافتادن  
آن از بهشت زمینی است که در آغاز جایگاه آن بود ( رجوع شود بصفحه ماقبل آخر دوزخ ) .  
۳- قطب شمال .

۴- il Carro : مجموعه « دب اکبر » یا « بنات‌النش » که با فرا رسیدن صبح در پشت  
افق فرو رفته است .

۵ - این پیرمرد که از قهرمانان اصلی « برزخ » است ، مردی است بنام « مارکوس  
پرسیوس کاتون » Marcus Porcius Caton که از بزرگان رم بود و در زمان سزار میزیست .  
وی در سال ۹۵ پیش از میلاد مسیح متولد شد و در جنگهای داخلی روم که میان پمپئوس و سزار  
در گرفت بطرفداری پمپئوس وارد بیکارشد ، و چون جنگ به پیروزی سزار خاتمه یافت وی برای  
آنکه بدست دشمن اسیر نشود خود را کشت تا آزادی خوش را از دست نداده باشد . - از زمان  
انتشار « کمدی الهی » مفسرین دانه همواره اظهار تعجب کرده‌اند که وی این مرد را ( که به ایتالیایی  
« کاتونه اوتیچنسه » Catone Uticense نامیده میشود ) پاسدار برزخ کرده ، در صورتیکه قاعدتاً  
باید چنین کسی را که هم مسیحی نبوده و هم مرتکب گناه خودکشی شده است ، در طبقه هفتم دوزخ  
که خودکشی کنندگان در آن جای دارند مکان داده باشد .

## برزخ

ریشی بلندداشت که با آن تارهای سپید درآمیخته بود، و گیسوانش که صورت موجی دو برسینه‌اش فرو ریخته بود نیز چنین بود .  
اشعه چهارختر مقدس ، چهره ویرا با چنان فروغی منور کرده بود که گوئی خورشید از روبرو بر صورتش میتافت<sup>۱</sup> .  
بالوپر مردانه خویش را<sup>۲</sup> تکان داد و گفت : « شما که از زندان جاوید<sup>۳</sup> گریخته‌اید و این چنین از رود ظلمت<sup>۴</sup> بسوی بالا می‌آید، کیانید؟ شمارا که راهنما بوده ؟ کدامین کس چراغ راهنما شده است تا از این شب دیجور که دره دوزخ را جاودانه سیفام دارد ، برونتان آرد ؟ مگر قوانین ورطه ژرف نقض شده‌اند<sup>۵</sup> ، یا از جانب ملکوت فرمانی تازه آمده که شما دوزخیان را اجازت ورود به مغاره‌های من<sup>۶</sup> داده باشد؟ » راهنمای من که این بشنید، دست مرا گرفت و با سخنان و دستها و بانگاه‌های خود مرا واداشت تا باز انوان و دیدگان خویش در برابر وی آئین ادب بجای آرم .

- ۱ - از نظر تمثیلی اشاره بدین است که « کاتو » که مظهر تقوای فطری است از صفای چهار تقوای اصلی ( رجوع شود به صفحه ۵۸۳ شرح ۱ ) برخوردار است .
- ۲ - *oneste piume* : اشاره به موی صورت و گیسوان کاتو ، که دانه آنها را « بالو پر مردانه » وی می‌شمارد . یکبار دیگر در دوزخ ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۴۱ : دانه همین اصطلاح را بکار برده است .
- ۳ - دوزخ .
- ۴ - اشاره به رودخانه ای که در آخرین سرود دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۵۳۸ ) از آن سخن رفته است و دانه و ورژیل در طول آن حرکت کرده‌اند تا از نقطه مرکزی کوره زمین به جزیره برزخ رسیده‌اند .
- ۵ - اشاره به کتیبه معروف دروازه دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۱۰۹ ) که بر طبق آن کسانی که یا از آن دروازه بدرون‌مینهند هرگز از آنجا بیرون نخواهند رفت . - « ورطه ژرف » : دوزخ .
- ۶ - اشاره به پناهگاههای دامنه کوهستان برزخ که « کاتونه » پاسدار آن است .

---

## سرود اول

---

آنگاه پاسخش داد: «من باختیارخوش نیامده‌ام. بانوئی از آسمان  
فرود آمد<sup>۱</sup>، و من بخواهش او یاری این کس که میبینی شتافتم.  
اما اکنون که میخواهی در باره ما از من توضیحاتی کاملتر شنوی،  
از قبول اراده تو سر باز نمیتوانم زد.

این کس تا کنون واپسین شامگاه خوش را بچشم ندیده، اما با  
دیوانگی خود چنان بدین مرحله نزدیک شده بود که کوتاه‌زمانی بیش با آن  
راه نداشت<sup>۲</sup>.

چنانکه گفتم، من برای نجات او فرستاده شدم، و برای اینکار طریق  
بجز این راه که در پیش گرفتم نداشت<sup>۳</sup>.

درین راه جمله خطاکاران را نشانش دادم. و اکنون بر سر آنم که  
ارواح آن کسان را نیز که در قلمرو تو بپاکی میگردانند بدو بنمایم.  
اگر شرح آن دهم که چنان بدینجا آمدم، سخن بدرازا خواهد  
کشید: فیضی از عالم ملکوت مرا یاری داد تا ویرا برای دیدن تو و شنیدن  
سخنت بدین مکان آورم<sup>۴</sup>.

لاجرم لطف کن و مقدمش گرامی دار، زیرا وی در تکاپوی آزادی  
است که بس ارزنده است<sup>۵</sup>، و این نکته را آنکس که بخاطر آن دست از

- 
- ۱ - اشاره به بتائریس (دوزخ، صفحه ۱۱۰۰، شرح ۳).
  - ۲ - برخی از مفسرین کمندی الهی ازین دمه چنین نتیجه گرفته‌اند که داشته و وقتی درزندگی  
خوش صد خود کشی داشته‌است، ولی تقریباً مسلم است که از این سخن، مفهوم معنوی آن مراد است.
  - ۳ - رجوع شود به دوزخ، سرود اول، صفحه ۸۹.
  - ۴ - یعنی: بی کمک فیض ربانی قادر بچنین کاری نبودم.
  - ۵ - یعنی: آزادی از بند هوسهای نفسانی که او را اسیر خود کرده بودند.



## برزخ

زندگی شسته باشد، نیک میداند<sup>۱</sup> .  
تو براین ارزش واقفی، زیرا که در راه آن مرگ را در «اوتیکا»<sup>۲</sup>  
تلخ نگرفتی و جامه ایرا که در روز باز پسین بس فروزنده خواهد بود  
در آن برجای نهادی<sup>۳</sup>  
ما قوانین جاودانی را نقض نکرده ایم؛ این کس که میبینی زنده  
است و من نیز از زنجیربان مینوس نیستم<sup>۴</sup>، زیرا که در آن حلقه‌ای جای  
دارم که دیدگان پاک‌بین «مارتسیای»<sup>۵</sup> تو  
که گوئی هنوز هم، ای روح مقدس، روی تمنا بسوی تو دارد تاوی  
را از آن خویش شماری<sup>۶</sup>، در آن‌خانه دارند: لاجرم ترا بعشق اوسوگند  
که باها سختگیری بسیارمکنی

۱ - اشاره ضمنی به خود «کاتونه» که بخاطر آزادی خویش دست از جان شست. در بند بعد این مطلب در متن آمده است .

۲ - Utica، شهر قدیم امپراتوری رم در نزدیکی کارتاژ (نونس امروزی)، که کاتونه در آنجا خودکشی کرد .

۳ - جامه: بدن - این اصطلاح در ادبیات مانیز غالباً بصورت «خرقه‌نهی کردن» ( یعنی مردن) بکار رفته است، همچنین: پرده از روی جان برداشتن (حافظ):

حجاب‌چهره جان میشود غبارتم  
خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم  
روز بلزپسین: روزحشر، که در آن ارواح در قالب زمینی خود جای خواهند گرفت تا در برابر میزان عدل الهی روند و در آن‌روز قالب نکوکاران درخشان خواهد بود .

۴ - Minos، پادشاه و قاضی دوزخ (دوزخ، صفحه ۱۳۷ شرح ۳). و برزبل تذکر میدهد که او ساکن طبقه اول دوزخ است که مینوس را در آن نفوذی نیست، و بدین ترتیب وی از طرف این قاضی سختگیر جهنم مورد قضاوت قرار نگرفته و محکومیتی نیافته است تا قدرت بیرون رفتن از دوزخ از او سلب شده باشد .

۵ - Marzia زن زیبای کاتونه، که شوهرش اورابدوست خود هورتنسیوس Hortensius (بایتالیائی اورتنسیو Ortensio) بخشید، و پس از کشته شدن هورتنسیوس دوباره وی بنزد شوهر نخستینش بلزگشت و تا آخر عمر او با وی ماند. این قبیل نقل و انتقالها در روم قدیم معمول بود .

۶ - اشاره بیازگشت مارتسیا بنخانه شوهر اولی خویش .

---

## سرود اول

---

ومارا اجازت آن‌دهی که از هر هفت قلمرو تو بگذریم<sup>۱</sup>؛ در عوض،  
چون بجای خویش باز کردم بدو خواهم گفت که بس سپاسگزار توایم،  
بدان شرط که مرا رخصت ادای ناهت را در آن دیار داده باشی.

آنگاه وی گفت: «تا آن زمان که از خاک‌نشینان بودم، «مارتسیا»  
را چندان عزیز داشتم که هر خدمتی را که از من خواست بجان‌پذیرفتم.  
اما اکنون که می‌در آن سوی رود رنج<sup>۲</sup> خانه دارد، دیگر خواهش‌او  
در من اثری نمیتواند داشت، زیرا آن قانونی که برای خروج من از آنجا  
وضع شد ما را از هم جدا کرده است.<sup>۳</sup>

ولی، اگر آنچنانکه می‌گوئی بانوئی آسمانی‌ترا برانگیخته و راه‌نما  
شده، چرب‌زبانی تو کاری عبث است، زیرا که کافی است بنام او هر آنچه را که  
میخواهی از من طلب کنی.

پس براه خویش رو و بیش از هر چیز کمر بندی از جگن نرم بر کمر  
این کس بند<sup>۴</sup> و چهره‌اش را بشوی تا اثر آلودگی را از آن بزدائی<sup>۵</sup>؛

---

۱ - اشاره به طبقات هفت‌گانه برزخ.

۲ - *il mal fiume*، اشاره به اولین رود دوزخ، «اکسروته» (دوزخ، صفحه ۱۱۴، شرح ۱).

۳ - مراد واقعی «کانونه» ازین «قانون» چندان روشن نیست. ظاهراً اشاره به تصمیمی است که از جانب خداوند درباره خروج او از طبقه اول دوزخ (اعراف) که سابقاً کانونه با ویرژیل و مارتسیا و سایر اعرافیان (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) در آن میزیسته، و ارتقاء وی بمقام پاسداری برزخ اتخاذ شده است. برخی از مفسرین نیز مراد از این «قانون» را بیرون رفتن کانونه از دنیای زندگان، یعنی مرگ او دانسته‌اند.

۴ - جگن: مظهر فروتنی و سرافکنندگی.

۵ - اشاره به آلابش دوزخ.

---

## برزخ

---

زیرا روانیست که وی بادیده‌ای که حجابی در برابر داشته باشد پیش روی نخستین عامل بهشتی<sup>۱</sup> رود .

در پیرامون سواحل کوتاه این جزیره کوچک، آنجا که امواج را میبینی که بکرانه میخورند، در روی رسوب نرم جگنهای بسیار روئیده است .

هیچ گیاهی دگر را که شاخ‌وبرگی داشته باشد یا کردن‌فرازی کند، در آنجا یارای دستن نیست، زیرا که در برابر سیلی امواج پای نمیتواند داشت<sup>۲</sup> . از آن پس دیگر بدینجا باز مگردید؛ خورشید که اکنون سر برزده است، راهی کم‌شیب‌تر را که باید در طول آن از کهسار<sup>۳</sup> بالا رود بشما خواهد نمود .

این بگفت و ناپدیدشد، و من بی آنکه کلامی بگویم از جای برخاستم و خود را بر اهنمای خوش فشردم و دیده بجان‌ش گرداندم .

ووی چنین آغاز سخن کرد: « بدنبال من آی تا واپس باز گردیم<sup>۴</sup>، زیرا که در اینجا این دشت آرام آرام فرود میآید تا بکوتاه‌ترین حد

---

۱ - اشاره به فرشته پاسدار دروازه برزخ اصلی، که از او در سرود نهم برزخ سخن خواهد رفت .

۲ - یعنی: برزخ جایی است که باید ارواح در آن سر پشیمانی و توبه فرود آرند و با خضوع و خشوع راه طهارت در پیش گیرند و در چنین مکانی تنها گیاهی میتواند رست که باسانی سر خم کند، و درختان پر شاخ‌وبرگه ( علامت ظاهر آرائی و خودنمایی ) یا سرسخت ( علامت کردن‌فرازی و غرور ) چنان سیلی‌خور امواج میشوند که از پای درمیافتند .

۳ - اشاره به کوه برزخ، که طبقات هفت‌گانه برزخ و بهشت زمینی در دامنه و قله آن جای دارند .

۴ - دانه قبلا تذکر داده که ابتدا روی قطب جنوب داشته و بعد بدست راست چرخیده، و پس از آن روی قطب شمال کرده و درین موقع بوده که با «کاتونه» برخورد کرده است . بنابراین اکنون او و دیرزیل ناچارند «واپس باز گردند» تا از نو رو به قطب جنوب روند و بساحل دریا برسند .

---

## سرود اول

---

خوش رسد .<sup>۱</sup>

سپیدمدم ، ساعت نماز بامدادان را که از پیش روی آن پای گریز  
گشوده بود پایان میداد<sup>۱</sup>، چنانکه از دور دریای پرموج را تشخیص میتوانستم داد.  
همچو مردی که به جاده گم کرده باز میگردد و چنین میندازد که  
تا باز یافتن آن بیهود مسرگردان بوده است، در ساحل خاموش و بی رفت و آمد  
براه خوش میرفتیم .

چون بدان جا رسیدیم که در آن ژاله بامدادی در برابر آفتاب پای  
میدارد و بدان سبب که هنوز اثری از تاریکی مانده است بجز اندکی از آن  
تبخیر نمیشود<sup>۲</sup> ،

استاد من هر دو دست خوش را پیش آورد و آهسته بر روی علفهای  
نرم نهاد ، و من که منظورش را دریافتم ،

دو گونه اشک آلود خود را بسوی او پیش بردم، و آنگاه وی آن زندگی  
را که دوزخ از چهره من سترده بود بدان باز گرداند<sup>۳</sup> .

سپس بساحل خاموش که هرگز در روی آبهایش مردی کشتی نراند

---

۱ - این یکی از اشعار مبهم کمدی الهی است . اصل شعر چنین است :

*L'alba vinceva l'ora mattutina che fuggia innanzi ....*

ظاهراً مراد اینست که با فرا رسیدن سپیده دم آخرین ساعت شب که مخصوص دعای نهائی  
شب است پایان رسیده بود . ولی مفسرین کلمه *ora* را «تاریکی» و «نسیم سحری» نیز معنی کرده اند،  
و ازین راه میتوان برای این شعر چند مفهوم مختلف قائل شد .

۲ - این شعر نیز مفهومی مبهم دارد ، زیرا دانه در آن فعلی را بکار برده که ساخته  
خود اوست و در زبان ایتالیائی قبل وبعد از او بکار نرفته است . این فعل *adorezzare* را غالب  
مفسرین « در تاریکی بودن » معنی کرده اند ، ولی بعضی نیز معنی آنرا « وزیدن نسیم » و برخی دیگر  
« سرد بودن » دانسته اند .

۳ - یعنی : رنگ اصلی چهره مراد که در تاریکی دوزخ تغییر کرده بود بمن باز داد

---

## برزخ

---

که بدنای زندگان باز گشته باشد<sup>۱</sup> قدم نهادیم .  
ودر آنجا ، چنانکه دیگری<sup>۲</sup> فرمان داده بود وی کمر بندی برتن من  
بست . شکفتا که چون گیاه حقیر از زمین بر کنده شد ،  
از همانجا در طرفه العینی گیاهی دگر سر باز زد<sup>۳</sup> .

---

۱- اشاره به ماجرای اولیس ربارانش که تا پای جزیره وکوه برزخ کشتی راندند ، ولی در آنجا غرق شدند ( دوزخ ، صفحه ۴۲۳ ) .

۲- دیگری : کاتونه

۳- از نظر تمثیلی ، اشاره بدان است که چون کسی راه فروتنی را در پیش گیرد تا روح خود را از آرایش غرور پاک کند ، هر فروتنی فروتنی تازه و پیشرفتی تازه در راه ترکیه نفس برای او همراه میآورد .



# سرودوم

## زورق ارواح

تمام این سرود در ساحل جزیره برزخ میگذرد که دانه و ویرژیل در آخر سرود اول بدانجا رسیده اند . ارواح بهشتی که باید قبلا دوران «برزخی» خود را بگذرانند و بتناسب خطاهای خویش مدتی کم یا بیش دراز در قسمت مقدم برزخ و طبقات مختلف آن بسر برند تا شایستگی صعود بعالم فردوس را پیدا کنند ، در برابر چشم دانه از زورقی که آنها را از مصب رود تیسر ( توه ره ) در نزدیکی رم به کنار جزیره برزخ آورده است پیاده میشوند . بنا بر این ، بخلاف دوزخ دانه که مدخل آن از نظر جغرافیائی مشخص نشده ، در اینجا بطور دقیق معلوم میشود که ارواح برزخی و بهشتی در کجا جمع میشوند و چنان فاصله میان مصب رود تیسر و جزیره برزخ را در اقیانوس پهناور طی میکنند . نکته جالب اینست که این ارواح پس از مرگ بلافاصله بدین جزیره نمیآیند ، بلکه باید طبق دلخواه زورق بان آسمانی مدتی کم یا زیاد در ساحل تیسر در انتظار بمانند تا وی بهوس سوار کردن آنها بیفتد . ولی درین هنگام ، چون سال بخشش ۱۳۰۰ (سال یوبیل) است ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۱۶ ، شرح ۱ ) این ارواح بی گذرانیدن دوران انتظار ، همگی سوار به قایق میشوند و بسوی برزخ میآیند .

## سرود دوم

خورشید بدان افق که نصف النهارش در بلندترین نقطه خود  
بیت المقدس را بزیر پای دارد فرود آمده بود<sup>۱</sup> ،  
و شب ، که در جهتی خلاف آن میگردد ، با ترازو هائی که  
چون درازای ظلمت بچربد از دستش فرو میافتد<sup>۲</sup> ، از «کنگ»<sup>۳</sup> بیرون  
میآید ،

چنانکه گونه های سپید و کلگون سپیده دم زیبا ، در آنجا که  
من بودم ، از دیرپائی نارنجی رنگ میشد<sup>۴</sup> .

---

۱- مفهوم این بند و دوبند بعد ، که در بدو امر بنظر مبهم میآید ، اینست که ساعت در حدود شش بامداد است . در بیت المقدس که در همان نصف النهار برزخ واقع است خورشید غروب کرده ، بنابراین در جزیره برزخ که درست در نقطه مقابل بیت المقدس در آن سوی کره زمین قرار دارد خورشید تازه طلوع میکند. و درین هنگام در «کنگ» که حد شرقی نیمکره مسکون و در نیمه راه بیت المقدس و برزخ است نیمشب و در مراکش که حد غربی این نیمکره و در آن نیمه راه دیگر برزخ و بیت المقدس است نیمروز است .

۲- در آغاز فصل بهار ، یعنی در هنگام سفر خیالی داتنه ، خورشید در برج حمل است ، بنابراین «شب» که درست در نقطه مقابل آن واقع است در برج «میزان» ( ترازو ) قرار دارد ، و چون « درازای شب بچربد » ، یعنی فصل پائیز فرا رسد ، خورشید در این برج میزان و شب در برج حمل قرار میگیرد ، یعنی از آن پس دیگر این مجموعه در آسمان شب قابل رؤیت نیست و با این ترتیب « ترازو از دست شب میافتد » تا دوباره بهار بعد فرا رسد .

۳- Gange (بایتالیائی گنجه) ، رود معروف هندوستان، که در زمان داتنه آنرا حد شرقی ارض مسکون میشمردند ( رجوع شود به نقشه دوزخ داتنه ، در اول کتاب «دوزخ» ) .

۴- اشاره بدانکه سپیده دم اندک اندک جای خود را به روز میداد و سرخی آمیخته با سپیدی آن ، «رئوسالخوردگی» تبدیل رنگ نارنجی میشد که طلیعه خورشید است . «بوکاجیو» در مقدمه معروف «روز سوم» دکامرونه خود همین تعبیر را بکار برده است .

## سرود دوم

هنوز همچو آنکسان که براه خویشتن میاندیشند ، و لاجرم خیالشان را میفرستند و نشان همچنان بر جای میماند ، در کرانه دریا بودیم .

ودرین هنگام ، چونان ستاره مریخ که با نزدیکی بامدادان در افق مغرب بر روی آبهای دریا و در میان بخارهای غلیظ برنگ آتشین درآید ،

فروغی را دیدم ، و کاش باز توانمش دید<sup>۱</sup> ، که با چنان شتاب که هیچ پرنده‌ای‌ها با آن یارای برابری نیست ، در روی دریا پیش می‌آمد ؛

و چون دمی نظر از آن بر گرفتم تا از راهنمایم در این باره پرسشی کنم ، این فروغ را درخشنده تر و بزرگتر باز دیدم .

آنکاه از هر جانب نمیدانم چه چیزی سپید دیدم ، که از زیر آن اندک اندک سپیدی دیگری بیرون جهید<sup>۲</sup> .

استاد من همچنان خاموش ماند تا آنکه سپیدیهای نخستین بصورت بالهائی درآمدند ، آنکاه وی زورق بان<sup>۳</sup> را بشناخت .

۱- اشاره برنگ قرمز ستاره مریخ . دانه خود در اثر دیگرش بنام «ضیافت» ( Convivio ) درین باره چنین میگوید : «گرمی مریخ نظیر حرارت آتش است ، و ازین جهت است که این ستاره گاهی بیشتر و گاهی کمتر قرمز مینماید ، و این بسته بکمی وزیادی تراکم بخارانی است که در دنبال آنند » . در اصل ، برای کلمه در بالای امواج اصطلاح « در روی زمین دریا » *sovrà il suol marino* بکار رفته است .

۲- اشاره بدانکه دانه هنوز زنده است و آرزو دارد که پس از مرگ شایسته رفتن به بهشت شود و بدین ترتیب یکبار دیگر به برزخ که منزل مقدم بهشت است برود و این فروغ را ببیند .

۳- مراد از سپیدی نخستین بالهائی فرشته و مراد از سپیدی بعد جامعه اوست .

۴- در متن ، درین مورد خاص بجای کلمه عادی زورق بان ( *nocchiero* ) کلمه *galeotto* بکار رفته . مفهوم اصلی این کلمه همین «ملاح» و مفهوم مجازی آن «قواد» و دلالت محبت است و این مفهوم ثانوی است که در سرود پنجم دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۱۵۶ ، شرح ۱ ) ازین کلمه مراد بوده است .



## برزخ

و بمن گفت که: «زود، زود بزانو در آی، زیرا که این فرشته خدا است که میآید. دستها را بر هم نه<sup>۱</sup>، که از این پس پیوسته این چنین صاحبمنصبان<sup>۲</sup> را در برابر خویش خواهی داشت. او را بین که چسان ابزار کار آدمیانرا ناچیز میگیرد، چندانکه در میان سواحلی چنین دور از یکدگر<sup>۳</sup>، نیازی به پارو زدن ندارد، و بادبانی بجز بالهای خویش نمیطلبد!

بین که چگونه این بالها را بسوی آسمان بر افراشته است و فضا را با پرهای جاودانی خویش که چون موهای خاکیان در تغییر و تبدیل نیست، در مینوردد!

طایر مالکوتی بما نزدیکتر و نزدیکتر آمد، و درخشندگی او هر لحظه فزون شد، چندانکه عاقبت دیده را یارای تحمل فروغش نماند؛ و ناچار نظر بزیر افکندم؛ و او با زورقی آراسته و چنان سبک که بهنگام حرکت آبها را درهم نمیشکافت، به کرانه آمد.

زورق بان آسمانی در عقب زورق ایستاده بود، و تو گوئی که نشان سعادت در چهره اش دیده میشد<sup>۴</sup>. در درون زورق بیش از صد روح نشسته بودند،

۱- علامت احترام و تواضع

۲- یعنی: این چنین مأمورین خداوند - «صاحبمنصب» در اینجا ترجمه *officiali* است که در اصطلاح نظامی ما آنرا «افسر» معنی میکنند.

۳- اشاره به فاصله مصب رود «تبر» *Tevere* و برزخ. اندکی بعد در متن درین باره توضیح بیشتری داده شده است.

۴- این جمله در اصل صورتی پیچیده دارد، چنانکه «کازینی» یکی از مفسرین معروف کمدی الهی آنرا چنین معنی کرده است که: «چنان که فقط وصف آن، اثر شادی بر چهره شونده میآورد». در اینجا تعبیری که مورد قبول غالب مفسرین است ترجیح داده شده؛ اصل شعر چنین است: *tal che pareo beato per iscriptor*



## سرود دوم

و جمله آنان یکصد امی خواندند که: «In exitu Israel de Aegypto»<sup>۱</sup>  
و نیز دنباله آنچه را که در این مزمور آمده است .  
آنگاه وی بر آنان نشان صلیب مقدس کشید ، و ایشان جملگی  
خود را بساحل افکندند ، و او با همان شتاب که آمده بود باز گشت .  
بر جای ماندگان در این مکان نا آشنا مینمودند ، زیرا همچون  
کسی که نو دیده ای را بیازماید به پیرامون خودش مینگریستند .  
خورشید از هر جانب نور میافشاند و با اشعه فروزان خود «جدی»  
را از وسط آسمان بیرون رانده بود<sup>۲</sup> ،  
که تازه آمدگان دیده بسوی ما برداشتند و گفتند : « اگر  
شما را وقوف است ، راه بالا رفتن از کوه را بما بنمائید . »  
و ویرجیلیو پاسخ داد : « شاید ما را شناسای این دیار مینندارید ،  
اما بحقیقت ما نیز مسافرانی چون شما ایم

۱- « چون اسرائیل از مصر بیرون آمد » - جمله لاتینی، که بهمین صورت در متن کتاب آمده است . مزموری که با این جمله شروع میشود وداته به مطلع وبقیه آن اشاره کرده عیناً چنین است ( تورات، کتاب مزامیر داود نبی ، مزمور صد و چهاردهم ) : « وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان ، یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی . دریا این را بدید و گریخت و اردن بمقب برگشت . کوهها مثل قوچها بجستن درآمدند و تلهها مثل بره‌های کله . ای دریاچه ، ترا چه شد که گریختی ، وای اردن که بمقب برگشتی ، ای کوهها که مثل قوچها بجستن درآمدید ، وای تلهها که مثل بره‌های کله ؟ ای زمین ، از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب ، که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خار را چشمه آب » .  
مراد داته از اشاره بدین مزمور اینست که این ارواح نیز چون قوم اسرائیل از اسارت تن نجات یافته و راه آزادی و سعادت جاوید را در پیش گرفته‌اند - این سرود در دنیای کاتولیک بر بالای منتهائی که از محل فوت به کلیسا انتقال داده میشدند خوانده میشد .

۲ - یعنی : مجموعه «جدی» ( capricorno ) که مابین دو مجموعه قوس و دلو واقع است و در هنگام طلوع خورشید در برج حمل درست در وسط آسمان بوده ، در این هنگام از این مکان رانده شده ، بنابراین خورشید لااقل در درجه در آسمان بالا آمده است . چنین ساعتی بین شش و نیم و هفت بامداد است .

---

## برزخ

---

که کوتاه زمانی پیش از شما پای بدینجانهادیم، ولی از راه دیگری  
چنان صعب و جانکاه آمده‌ایم که ازین پس بالا رفتن ازین کوه ما را  
بازیچه‌ای بیش نیست .<sup>۱</sup>

ارواح که از دم زدن من بمزنده بودم پی بردند ، از فرط شکفتی  
رنگ از رخ بدادند ،

و همچنانکه مردمان در پیرامون قاصدی که با شاخهٔ زیتون آمده  
باشد<sup>۱</sup> حلقه میزنند تا خبر های تازه شنوند ، و کسی از تنه زدن بدیگر  
کسان باک ندارد ،

جملهٔ این عاقبت بخیران مرا بهمین سان نگرستند ، چندانکه  
تقریباً صفا دادن خویش را از یاد بردند<sup>۲</sup> .

یکی از ایشان را دیدم که پیش آمد تا در آغوشم گیرد ، و این کار  
را باچنان یکرنگی کرد که مرا نیز وا داشت تا همچو او کنم .

اما اینان اشباحی بودند که جز ظاهری از آدمی نداشتند ، چندان  
که من سه بار دستان خویش را در پشت سر او حلقه کردم ، و هر سه بار  
آنها را بروی سینه بلز آوردم<sup>۳</sup> .

پندارم که اثر شکفتی من بر چهره‌ام نقش بست ، و از همین بابت

---

۱ - در یونان و روم قدیم، آمدن قاصدی که از میدان جنگه با از شهری دور میرسید و  
شاخهٔ زیتولی در دست داشت ، علامت خبر خوش بود .

۲ - یعنی فراموش کردند که مثل داته دست و رورا در آب بشویند و شاخهٔ جکن بر کمر بندند .  
۳ - اشاره بدانکه ارواح در برزخ مجرد هستند و قالب جسمانی ندارند . در دوزخ ، سه بار  
داته نظری خلاف اینرا در بارهٔ ارواح دوزخی ایراز داشته : فیلیپو آرجنتی (دوزخ ، صفحهٔ ۱۸۸) ،  
بوکادیلی آسانی (دوزخ ، صفحهٔ ۵۰۴) و خودریرزیل . - در بهشت ، ارواح حتی ازین هم مجردترند ،  
زیرا تقریباً بیچشم دیده نمیشوند .

---

## سرود دوم

---

بود که آن روح لبخندی زد و واپس رفت، و من بدنالش رفتم .  
بمهربانی از من خواست که برجای ایستم؛ آنگاه ویراشناختم، و از  
او تقاضا کردم که دمی چند برای سخن گفتن بامن بایستد .  
پاسخ داد : « همچنانکه در قالب خاک کی خود دوست داشتم ،  
اکنون نیز که از بند رسته ام دوست دارم ؛ و لاجرم سختت را میپذیرم .  
اما تو خود برای چه رهسپار این راهی ؟ »  
گفتم : « ای « کازلای » من<sup>۱</sup> ، بدین سفر آمده‌ام تا مگر از تو  
بدینجا باز تو انم گشت<sup>۲</sup> ؛ اما تو خود بگویی که چرا در باره ات این همه درنگ  
روا داشتند<sup>۳</sup> ؟ »  
و او بمن گفت : « آن کس که هر که را که بخواهد در هر زمان  
که بخواهد بر زورق مینشانند<sup>۴</sup> ، چندین بار سر از بردن من بر تافت ؛ اما  
ازین بابت هیچ آزاری بمن نرسید ،  
زیرا که اراده او تابع اراده عادلانۀ دیگری است ، چنانکه از سماه  
پیش تا کنون وی هر کس را که مایل بورود در زورق بوده بی اشکال تراشی  
بدان پذیرفته است<sup>۵</sup> ؛

---

۱- Casella موسیقی‌دان و خواننده‌ای از شهر «یستوبا» که دوست نزدیک داته بود ،  
و چند ترانه از ترانه‌های داته را نیز بموسیقی درآورده بود . میلتن در یکی از نغمه‌های خود باعلاقه  
ازین دوست داته نام برده است .

۲- یعنی : بتوانم روح خوش را تصفیه کنم ناپس از مرگ بهشتی شوم و از تو بدینجا آیم .

۳- یعنی : چرا با اینکه مدتی از مرگت میگذرد ، تازه به برزخ میآئی ؟

۴- اشاره به زورق‌بانی که ارواح را به برزخ میآورد . رجوع شود بمقدمۀ این جلد .

۵- اشاره به سماه اول سال ۱۳۰۰ مسیحی ، که از طرف کلیسا سال «یوبیل» یعنی

سال بخشش و رحمت خاص الهی اعلام شد ( رجوع شود بدوزخ ، صفحه ۳۱۶ ، شرح ۱ ) و این سماه ،  
از ۲۵ دسامبر ۱۲۹۹ را که روز تولد مسیح بوده ، تا زمان آغاز سفر داته را به عالم دیگر  
شامل میشود .

---

## برزخ

---

و مرا نیز که ساعتی پیش در کرانه دریا ، یعنی در آن مصبی بودم  
که دمی قبل وی بسویش بال گشود ، و در آن آبهای « توه ره » بشوری  
میگرایند ،

و آن ارواحی که بسوی « آکروته » فرو نمی افتند در آنجا گرد  
می آیند ، با خوشروئی درزورق خود پذیرفت .  
و من گفتم : « اگر قانون تازه<sup>۱</sup> ترا از بیاد آوردن یا باز خواندن  
آن نغمه عشقی که شنیدنش دل مرا سخت شادمان میکرد باز نمیدارد ،  
لطف کن و با ترنم آن روح مرا که همراه تن خود بدینجا آمده  
و درین راه بس آزرده شده است اندکی تسلی بخش ! »

آنگاه وی با آهنگی چنان لطیف که هنوز نوای شیرینش در روحم  
طنین افکن است چنین آغاز کرد : - *Amor che nella mente mi*  
*ragiona !*<sup>۲</sup>

من واستادم ، و آن ارواحی که باوی بودند ، چنان شیفته مینمودیم  
که گوئی هیچیک غمی دیگر در دل نداشتیم .  
همه بیحرکت ایستاده و گوش بنغمه های او فرا داده بودیم ، که

---

۱ - از اینجا معلوم میشود که ارواح برزخیان و بهشتیان باید در مصب رود تیر  
(بایتالیائی توره Tevere) گرد آیند تا از آنجا به برزخ برده شوند ، در صورتیکه ارواح دوزخی در  
ساحل رود « آکروته » ( که معلوم نیست از چهاره باید بدان رفت ) جمع میشوند . در نظر خواننده  
امروزی این اظهار نظر قرون وسطائی بشوخی نزدیکتر است . مراد از « آنجا که آبهای توره  
شور میشوند » مصب این رود ، یعنی جایی است که آب شیرین رودخانه بدریا میریزد و شوری دریا را  
پیدا میکند . این محل بندر اوستیا Ostia است که بندر گاه روم بشمار میرود .  
۲ - یعنی : قانون برزخ ، که نازه شامل تو شد است .

۳ - « این عشق که فرمانروای دل منست » : این مطلع يك سرود عاشقانه ( canzone ) داته  
است که در آغاز رساله سوم « ضیافت » او ( Convivio ) نقل شده و احتمال قوی میرود که  
« کازلا » در حیات خود آنرا بموسیقی در آورده باشد .

---

## سرود دوم

---

ناگهان پیرمرد موقر<sup>۱</sup> را دیدیم که بانگ میزد: «ای ارواح تنبل، بچه‌کار  
مشغولید؟»

این چه سهل انگاری است که پیشه کرده‌اید؟ چرا ایستاده‌اید؟  
بسوی کوهستان شتایید تا هرچه زودتر این پوششی را که بشما اجازت  
دیدار خداوند را نمیدهد بدور افکنید.<sup>۲</sup>»

چونان کبوتران که بی‌کردن فرازی عادی خوش پیرامون لقمه  
گرد آیند و نوک بر دانه‌های گندم و ارزن زنند،  
و بدیدار چیزی که بهراسشان افکند ناگهان دست از خوراکی  
بردارند و هوش و حواس خویش را یکسره بدان امر مهمتردهند،  
این دسته تازه‌آمدگان را دیدم که بهمین سان دست از آواز -  
خوانی برداشتند و چون کسی که برود و نداند که روی بکجا دارد بجانب  
کوهستان براه افتادند؛

و عزیمت ما نیز کمتر از آنان شتاب‌آمیز نبود.

---

۱- اشاره به «کانونه»، یاسدار برزخ.

۲- یعنی قشر گناه را که مانع دیدار خداوند است بردارید.



# سرود سوم

## منطقه مقدماتی برزخ

### دسته اول: کسانی که در حال تکفیر مرده‌اند

داته و ویرژیل از ساحل دریا بیای کوه بلند برزخ می‌آیند تا شروع به بالا روی کنند ، ولی بر حسب عادتی که در دوزخ یافته اند در جستجوی راهی که باید از آن بالا روند بطرف چپ حرکت می‌کنند ، در صورتیکه در برزخ و بهشت باید همواره بسمت راست بپرخند . مفهوم تمثلی این گردش طبعاً اینست که گناهکاران همیشه از جهت خطا ( سمت چپ ) حرکت میکنند ، در حالی- که در سیر بطرف رستگاری باید همواره راه درستی ( راه راست ) را در پیش گرفت . این اشتباه نه فقط از طرف داته بلکه از جانب ویرژیل نیز صورت میگیرد ، زیرا وی سابقاً یکبار دیگر به دوزخ رفته و با آن آشنائی کامل داشته ، ولی سفر برزخ را برای نخستین بار انجام میدهد و درست با « راه وجاه » آن آشنا نیست .

ارواحی که با قدمهای آهسته گرداگرد کوه برزخ در حرکتند و هنوز حق بالا رفتن از آنرا ندارند ، ارواح کسانی هستند که پیش از مرگ توبه کرده‌اند ، ولی « تحریم مذهبی » که در دوران گناهکاری از طرف پاپ یا سایر مقامات روحانی شامل ایشان شده بر طرف نشده است ، و اینان باید مدت زمانی معادل با سی برابر زمانی که از طرف کلیسا در حال « تحریم » بوده‌اند در این سرگردانی بسر برند تا بعد دوران کفاره واقمیشان شروع شود .



## سرود سوم

هرچند فرار ناکهانی این ارواح، آنانرا در این دهکده<sup>۱</sup> در جهت  
کوهساری که در آن عدالت الهی ما را کیفر میدهد پراکنده کرده بود،  
من همچنان در کنار مصاحب وفادار خویش ماندم، و چطور میتوانستم  
بی او براه روان شوم؟ جز او چه کس مرا به بالای کوه راهنما میشد؟  
و مرا چنین مینمود که وی خویشتن را ملامت میکرد<sup>۲</sup>؛ ای وجدان  
پر مناعت و پاک، چسان هر خطائی ناچیز ترا بتلخی میآزارد!  
چون پاهای او دست از شتابی که هر وقاری را از میان میبرد  
بداشتند، اندیشه من که در آغاز بیک فکر واحد تمرکز داشت<sup>۳</sup>،  
با تنگ حوصلگی بسوئی دگر بازگشت، و من نگاه خویش را  
بجانب بلندترین قله‌ای دوختم که از میان دریا سر بر آورده و بسمت  
آسمان بالا رفته است<sup>۴</sup>.

خورشید که در پشت سر ما از شعله‌های خویش آتشین فام میشد،  
در پیش روی من سایه ای بصورت اندام پدید آورده بود، زیرا اشعه

۱- اشاره بزمین جزیره برزخ.

۲- وبرزیل از این بابت ناراحت است که چرا دانه را از شنیدن آواز کازلا بلزداشته

است. زیرا او خود مورد ملامت کائن نیست.

۳- اشاره به آواز کازلا و گفته کائن.

۴- اشاره بکوه برزخ که از همه کوههای روی زمین بلند تراست (رجوع شود به

دوزخ، صفحه ۴۲۳، شرح ۲).

آن در برخورد با من از راه میماند .

از بیم آنکه بحال خود رها شده باشم<sup>۱</sup> به پهلوی خویش برگشتم ،  
و دیدم که زمین فقط در پیش روی من تاریک بود ؛

و آنکس که مرا میانه قوت دل بود ، کاملاً بسمت من چرخید و چنین  
آغاز سخن کرد : « چرا چنین بدگمانی ؟ مگر باور نداری که من با توام  
و راهنمائیت میکنم ؟

در این لحظه شامگاهان بر آن مکان که جسد سایه افکن  
من در آن بخاک رفته ، دامن گسترده است<sup>۲</sup> : « ناپل » این جسد را  
از « براندیتسیو » ربوده است و در دل خود دارد<sup>۳</sup> .

لاجرم ، اگر سایه ای در پیش روی من نیست ازین بابت بیش از  
توجه بدین نکته که آسمانها بر همدگر میتابند و سایه‌ای نمیافکنند<sup>۴</sup>  
شگفت مدار .

۱- اشاره بدانکه ویرژیل بدلیل آنکه روحی بیش نیست سایه‌ای بر زمین نمیافکند ،  
و دانه که در آشفتگی خویش این نکته را از یاد برده است ، چون سایه‌ای از ویرژیل نمی‌بیند  
کمان میبرد که وی او را تنها گذاشته و رفته است .

۲- « شامگاهان » در اینجا ترجمه کلمه *Vespero* است که دانه خود ، در جای  
دیگر ( ضیافت ، فصل چهارم ) آنرا فاصله ساعت سه و شش بعد از ظهر می‌شمارد . - « آن  
مکان که . . . » اشاره به ناپل ، که آرامگاه ویرژیل در آن است . - مفهوم این عبارت  
اینست که اکنون در ناپل نزدیک غروب است ، و بنا بر این این موقع در برزخ اوایل باهداد  
میشود . - « جسد سایه‌افکن من » یعنی : جسم خاکی من .

۳- ویرژیل در سال ۱۹ پیش از مسیح در بازگشت از سفر مشرق ، در بندر بریندیزی  
*Brindisi* در ساحل شرقی ایتالیا مرد ، ولی بفرمان امپراتور اوگوست جسد او را به « ناپل »  
آوردند و در آنجا در کنار دریا بخاک سپردند . در متن ، بجای اصطلاح امروزی « بریندیزی »  
اصطلاح قدیمی آن *Brandizio* بکار رفته است .

۴- اشاره به افلاک نه گانه ، که بنا بقییده قدامت صورت کرانی در داخل یکدیگرند ،  
ولی چون حاکی ماورائند برهم سایه‌ای نمی‌افکنند .

---

## سرود سوم

---

مشیت الهی این چنین کالبد ها را میآفریند تا دستخوش  
پرشانیها و گرمیها و سردیها باشند؛ و این مشیت مایل بدان نیست که  
در برابر ما پرده از روی بردارد.

دیوانه است آنکس که امید دارد تا عقل ما از عهده طی این  
راه بی پایان فرا روی آن حقیقتی بر آید که در سه وجود  
متجلی است<sup>۱</sup>.

ای آدمیان، بمرحله<sup>۲</sup> *quia* راضی باشید، زیرا که اگر همه  
چیز را میتوانستید دید دیگر نیازی بدان نبود که «مریم» فرزندی  
بزیاید<sup>۳</sup>.

و مردانی را بی نتیجه اسیر ناملایماتی دیده‌اید که اگر چنین نبود

---

۱- مقصود خداوند است، که با اعتقاد مسیحیان در سه صورت اب و ابن و روح القدس متجلی  
است و بهمین جهت است که آئین مسیح را آئین تثلیث میخوانند.

۲- کلمه لاتینی، بمعنای «که». معنی این عبارت اینست که تنها بدانستن این که  
«چنین است» راضی باشید، و سعی در دانستن این که «چرا چنین است» نکنید. باید متوجه بود  
که در اینجا ورژیل یعنی عقل و منطق بشری است که سخن میگوید.

۳- طبق روایات مسیحی، خداوند آدم و حوا را که در باغ بهشت بودند اجازه داد  
که هر میوه ای را که مایل باشند بخورند بجز از میوه درخت «معرفت نیک و بد» که خوردن  
آن مایه گشودگی چشم بشر و درک خوب و بد میشد و بالنتیجه او را بسمت گناه میکشاند. اما  
آدم باغواهی حوا این میوه را خورد و گناهکار شد و از بهشت بیرون رفت و نوع بشر آنقدر در این حال  
گناهکاری مطلق باقی ماند تا عیسی از مریم پدید آمد و با نثار خون خود گناهان بشر را  
را خریداری کرد. - بنابر این مفهوم این بند اینست که: اگر خداوند میخواست که بشر  
معرفت کامل نیک و بد داشته باشد و باسرار نماند آفرینش بی برد، او را از خوردن میوه درخت  
معرفت نیک و بد باز نمیداشت تا بر اثر گناهکار شدن وی احتیاجی بآمدن عیسی پیدا نشود. - از  
لحاظ تمثیلی، معنی این کلام آنست که اگر عقل میتوانست همه چیز راه برد، احتیاجی بدان  
نبود که ایمان برای بشر آمده باشد.

---

## برنخ

---

بدانچه میخواستند رسیده بودند، در صورتیکه ازین آرزوها جز اسفی جاودان برایشان نماند<sup>۱</sup>.

اشاره‌ام به ارسطو و افلاطون و بسیاری دیگر است. « و چون این بگفت سر بزیر افکند و دیگر سخنی نگفت، و پریشان برجای ماند<sup>۲</sup>. درین میان بیای کوهسار رسیده بودیم، و در آنجا صخره را چنان سخت یافتیم که چالاکی پاها را در عبور از آن فایدتی نمیتوانست بود. خلوت‌ترین و صعب‌العبورترین کوره راه میان «لریچی» و «توربیا»<sup>۳</sup> در برابر این مکان پلکانی راحت و عرض مینمود.

استاد من از رفتن بایستاد و گفت: «باری، که میداند که این دامنه‌ها از کدامین سو سربالائی ملایمتری است تا آنکس که بال و پریش نیست از آن بالا تواند رفت؟»

و چون وی همچنان روی پبائین داشت و بجهتی که باید درپیش گیریم میاندیشید، و من بجانب بالا در اطراف صخره مینگرستم، در دست چپ ما جمعی از ارواح هویدا شدند که پا بسوی ما بر -

---

۱- اشاره به خردمندان دور کهن: «ارسطو و افلاطون و بسیاری دیگر»، که اگر عقل و منطق برای بشر کفایت میکرد، ایشان نوانسته بودند با کمال خردمندی خود ره به نادانستی‌ها برند، در صورتیکه بجز تأسف جاودان برایشان نماند. (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۱۲۵، شرح ۱)

۲- پریشانی و برزیدل از آن جهت است که او خود یکی از همین خردمندان کهن است که در اعراف بسر میرند.

۳ - Lerici شهر کوچکی است در کنار خلیج «سپتسیا» در ساحل غربی ایتالیا، و Turbia بندری در بالای «موناکو» نزدیک شهر نیس، در خاک فرانسه. «بین لریچی و توربیا» اشاره است به کناره لیگوریا Liguria در ساحل شمال غربی ایتالیا، که این شهرها دوحده نهائی آتند.



---

## سرود سوم

---

میداشتند و چنان آهسته روان بودند که کوئی از جای نمیجنبیدند .  
گفتم : «استاد ، دیده بردار، زیرا اگر خود راهی نمیتوانی جست  
همانا که این کسان ما را راهنما توانند شد .»

وی نگاهی کرد و با اطمینان خاطر پاسخ داد : « خود بدان  
جانب رویم ، زیرا که اینان بس آهسته روانند، و تو پسر مهربانم ، خاطر  
آسوده دار .»

میگویم که پس از قدمی هزار که برداشتیم ، هنوز این ارواح  
چندان از ما دور بودند که مشتی سنگپاره که با دستی ورزیده بدور پرتاب  
شده باشد .

و درین هنگام جملگی خود را بدیواره های سخت صخره  
بلند چسبانند و چنانکه رهروی نا کهان بیدار چیزی اضطراب انگیز  
بر جای ایستد ، خویش را بهم فشردند و ایستادند<sup>۱</sup> .

و ویرجیلیو سخن چنین آغاز کرد : « شما را ، ای ارواح عاقبت  
بخیر<sup>۲</sup> که از هم اکنون در زمره برگزیدگانید، سو کند بدان صفای  
جاودان که پندارم جملگی در انتظار آنید

که ما را بگوئید که این کوهسار را در کجا سر بالائی آرامتری  
است تا ما را از آن امکان بالا رفتن تواند بود؛ زیرا که هرچه بیشتر

---

۱ - احتمال می رود که اشاره بگردش ویرژیل و داته سمت چپ باشد که برائری -  
اطلاعی ایشان از قوانین برزخ صورت گرفته و مایه اضطراب ارواح شد، است . شاید هم نظر  
خاصی در این اشاره نباشد . درباره این بند تاکنون چندین تعبیر مختلف کرده اند .

۲ - ben finiti : کسانی که آمرزیده مرده و عاقبت بخیر شده اند .

---

## برزخ

---

ارزش وقت را بدانند اتلاف وقت ناخوشایند تر مینماید<sup>۱</sup>. «  
همچون گوسپند بچگان که یکایک ودوبدو وسه‌سه از اصطبل خود  
برون آیند وماندگان دیده و پوزه بزیرافکنند و محجوبانه برجای‌مانند  
و هرآنچه را که اولی کند دیگران همان کنند و اگر او بر  
جای ایستد با سادگی و مهربانی در کنارش ایستند و ندانند که چرا چنین  
کرده‌اند ،

سر دسته این رمه نیکبختان<sup>۲</sup> را دیدم که در آنم با چهره‌ای پاک  
و رفتاری پر وقار بجانب ما براه افتاد .

آنها که پیشاپیش دیگران می‌آمدند ، چون دیدند که در جانب  
راست من در روی زمین نور خورشید از راه بمانده<sup>۳</sup> ، چنانکه سایه مرا  
تا پای صخره گسترانیده است ،

برجای ایستادند و اندکی واپس رفتند ، و جمله آنان که در دنبال  
می‌آمدند بی آنکه خود بدانند که چرا چنین میکنند چنین کردند .

« بی آنکه پرسشی کرده باشید ، بشما اعتراف میکنم که آدمی  
زندگرا در برابر دارید ، و ازین رو است که فروغ خورشید در روی زمین بریده  
شده است .

---

۱ - داته در جای دیگر ( ضیافت ، آغاز فصل چهارم ) مینویسد : « اگر خوب در  
ریشه گرفتارها ناراحتیهای خود فصح کنیم ، بی میبیریم که علت الملل تقریباً همه آنها نشناختن  
ارزش وقت است . »

۲ - اشاره به ارواحی که در برابر داته اند . این تعبیر چندین بار دیگر نیز در  
کمدی الهی بکار رفته است .

۳ - اشاره بدانکه داته و ورژیل برای گفتگو با ارواح بجانب چپ چرخیده‌اند ،  
و بنابراین خورشید که در پشت سرشان بوده در طرف چپ ایشان واقع شده و سایه داته در سمت  
راست او افتاده است .

---

## سرود سوم

---

شکفت مدارید؛ اما یقین بدانید که بی‌خواست الهی وی در پی بالا رفتن ازین دیواره برنمی‌آمد.

استاد من چنین گفت؛ و این شایستگان<sup>۱</sup> راه را با پشت دست خویش بما نشان دادند و گفتند: «به پشت سر باز گردید<sup>۲</sup> و درپیش روی ما براه افتید!»

ویکی از آن دو چنین آغاز کرد: «هر که باشی، بی‌آنکه دست از رفتن بداری در من بنگر و از خویش بپرس که هر آینه مرا دردنیای زندگان<sup>۳</sup> باز دیده‌ای؟»

بسوی او گشتم و بدقت در وی نگریستم: مردی سپید روی و زیبا بود و بسیار نجیب و باوقار مینمود، اما ضربتی یکی از ابروایش را شکافته بود.

چون فروتنانه پوزش طلبیدم که هر گزش باز ندیده‌ام، وی بمن گفت: «پس بین!» و شکافی را در بالای سینه خویش نشانم داد.

سپس لبخندزنان گفت: «من «مانفردی» نواده شهبانو «گستانتسا»

---

۱ - *quelle gente degne* ، اشاره بدانکه این ارواح در آخرین لحظه زندگی

توبه کرده و آمرزیده شده‌اند - این ها، چنانکه بعد توضیح داده میشود، کسانی هستند که از طرف کلیسا مورد تحریم قرار گرفته و مرتد اعلام شده‌اند، ولی در آخرین لحظه زندگی توبه کرده‌اند بی‌آنکه کلیسا از آن آگاه شده باشد؛ بدینجهت حالتحریم مذهبی درباره ایشان باقی‌است.

۲- یعنی: دوباره بسمت راست بپرخید، زیرا که راه برزخ و بهشت راه چپ نیست. اشاره بدانکه در اینجا باید همواره رو به‌پاکی و نفوی داشت.

۳- در اصل: *di là* «در آنجا»: اشاره ضمنی بدنیای زندگان.



## برزخ

هستم<sup>۱</sup>؛ لاجرم از تو تقاضا دارم که چون بدنمای زنده‌گان باز گشته باشی،  
بیدیدار دختر زیبای من که مادر آن دونفری است که مایه افتخار  
«سیسیل» و «آراگونا» بند<sup>۲</sup> روی، و اگر در باره من داستانی دگر  
کنند تو حقیقت را بدو بگوئی.

چون تن من با دوزخ مهلك شكافته شد، گریه کنان روح خویش  
را بدان کس که بخشندگی شیوه اوست سپردم<sup>۳</sup>؛

گناهای بس گران داشتم، اما کرم بی پایان را آغوشی چنان  
گشوده است که هر چه را که روی بسوی وی آرد میپذیرد.

اگر کشیش «کوزنتسا» که از جانب «کلمنته» دستور نبش گور

---

۱ - مانفردی Manfredi (در اصل آلمانی Manfred) پسر نامشروع «فردریک» -  
دوم «امپراتور آلمان و نواده امپراتور هابزبرگ چهارم و ملکه کستانزا Costanza بود که به  
«کستانزای سیسیلی» معروف است و در متن شعر دانه نام او بصورت Gostanza آمده .  
این «مانفردی» با زنی بنام «بئاتریچه دی ساویا» ازدواج کرد و از وی صاحب دختری شد بنام  
«کستانزا» که با ازدواج بیتروی سوم Pietro III پادشاه آراگون (در اسپانیا) درآمد و از  
همین دختر است که در بند بعد نام برده شده است . پس از مرگ فردریک دوم مانفرد  
در سال ۱۲۵۰ از طرف برادرش کنراد چهارم نایب السلطنه سیسیل شد و بعد از مرگ این برادر،  
خود در سیسیل تاجگذاری کرد. ولی بر اثر کشمکش شدیدی که میان او و پاپ در گرفت در سال ۱۲۵۹  
از طرف پاپ آلساندرو چهارم مورد تکفیر قرار گرفت و مرتد اعلام شد. چون وی زیر بار کلیسا نرفت  
در ۱۲۶۵ شلرل دائرو از فرانسه آمد و بدستور پاپ کلمنتوی چهارم بیسیل حمله برد و در جنگ  
مشهور Benevento قوای مانفردی را شکست داد و مانفردی خود در ۲۶ فوریه ۱۲۶۶ در بن  
بردگشته شد . «دیلمانی» مفسر معروف داته درباره او میگوید : «وی در همه عمر آدمی ایسکوری  
بود . نه از خدا باکی داشت و نه به مقدسین احترام میگذاشت، فقط در فکر لذت جسمانی بود .  
در همه عمر دشمن بزرگ کلیسا و کشیشان و اهل مذهب باقی ماند» .

۲ - کستانزا دختر مانفردی چنانکه گفته شد زن بیتروی سوم پادشاه آراگون بود  
و دو پسر او «فدریکوی دوم» و «یاکوبوی دوم» بترتیب پادشاه سیسیل و آراگونا شدند .

۳ - اشاره به خداوند که بخشندگی صفت اصلی اوست. رجوع شود به شرح ۲ صفحه بعد.

## سرود سوم

مرا داشت<sup>۱</sup> ، در آن هنگام این صفحه را از کتاب خدا خوانده بود<sup>۲</sup> ،  
هنوز استخوانهای من در سریل نزدیک « بنوتو » بودند و در حفاظت  
تل سنگین سنگ پاره ها بسر میبردند .  
اما اکنون در بیرون از قلمرو ، در طول رود « ورده » ، باران  
استخوانهای مرا که وی همراه با مشعلهای خاموش شده بدانجایشان برد  
آبیاری میکند و باد بر همشان میزند .  
تا وقتی که نهال امید در زمین روح گل میتواند داد ، لعنت اینان روح  
را آنچنان تباه نمیتواند کرد که عشق الهی را قدرت نفوذ در آن نباشد<sup>۳</sup> ،  
هر چند که آن کس که مطرود کلیسای مقدس بمیرد<sup>۴</sup> ، هر چند هم

۱ - توضیحات مربوط بدین بعد و دو بند بعد : مانفرد بعثت آنکه در هنگام مرگ  
مورد تحریم مذهبی بود در گورستان بخاک سپرده نشد ، بلکه جسدش را در سریل  
« بنوتو » میدان مصاف وشکت وی در کودالی افکندند و در آنجا هر سربازی سنگ پاره آبی  
بروی جسد وی انداخت ( در حفاظت تل سنگین سنگ پاره ها ) . اندکی بعد پاپ اعلام کرد  
که چون جزیره سبیل جزء خاک مقدس کلیسا و « قلمرو » واتیکان است باید استخوانهای  
مسافردی را بیرون کشید و برودخانه « ورده » Verde افکند که با احتمال قوی همان  
« گلریلیانوی » امروزی است . و سرانجام این مأموریت از طرف پاپ کلمنته Clemente چهارم  
به « بارتولومئوپینیانلی » اسقف کوزنتسا Cosenza واگذار شد که در آغاز این بند بدو اشاره  
شده است . « مشعلهای خاموش شده » اشاره است بدانکه این نبش قبر شباهنگام صورت گرفت  
و در آن بنا بعیوه مذهبی مشطها را هنگام بیرون آمدن استخوانها خاموش کردند .

۲ - اشاره بدین سخن انجیل ( انجیل یوحنا ، باب ششم ) : « .. هر که بجای من آید  
او را بیرون نخواهم نمود . » - بعضی از مفسرین کلمه Faccia را بجای صفحه چهره معنی  
کرده اند ، در آنصورت مفهوم این عبارت این میشود که : « اگر وی خداوند را از این نظر  
بخشندگی او نگرسته بود . »

۳ - یعنی : تا وقتی که آدمی حتی دهی دیگر زنده باشد امید توبه میتواند داشت ،  
و در آنصورت لعنت اهل کلیسا مانع این توبه او که بر اثر آن عشق الهی بدرون روح وی نفوذ  
میکند نمیتواند شد .

۴ - یعنی در حالی بمیر که کلیسا او را « مرتد » محسوب دارد ؛ هر چند که وی در  
آخرین نفس توبه کرده باشد .

---

## برزخ

---

که عاقبت توبه کرده باشد باید سی برابر آن مدتی که برسر عناد بوده  
از این صخره دورماند<sup>۱</sup>، مگر آنکه خیرات و مبرات این دوران  
محکومیت را کوتاه کرده باشد<sup>۲</sup>.

اکنون بنگر که تو چگونه میتوانی با باز گفتن وضع کنونی من  
و نیز این ممانعت<sup>۳</sup> به «گوستاتسای»<sup>۴</sup> نیکنهاد مرا شادمان کنی؛  
زیرا در اینجا خیرات زندگان ما را بس خیر میتواند داد.

---

۱ - این قانون خاص برزخ داته است و احتمال میرود که وی آنرا از این شعر ویرژیل  
گرفته باشد (انثیس، کتاب ششم، شعر ۳۲۹):

*Centum errant annos volitanque haec litora circum*

۲ - یعنی: اگر زندگان بدنبال او دعای خیر کنند، این دوران کوتاه‌تر خواهد شد.

۳ - یعنی: ممانعت از ورود برزخ اصلی پیش از گذراندن دوران انتظار.

۴ - *Costanza* دختر مانفردی.



# سرود چهارم

## طبقه مقدمانی دوزخ

### دسته دوم : سهل انگاران

این سرود، از اندکی بعد از سومین ساعت روز یکشنبه عید پاک تا ظهر این روز را شامل میشود . داته و ویرژیل شروع بیلا روی از قسمت پائین کوهستان رفیع میکنند ، و این قسمتی است که تقریباً غیر قابل عبور است . مخصوصاً این بالا روی در طول راه سنگلاخ و تقریباً عمودی برای داته که زنده است و باید چهار دست و پا بالا رود بسیار دشوار است . این دشواری اشاره بدان است که ترک گناه و طی مراحل اولیهٔ پشیمانی ، همواره مستلزم استقامت و کوشش فراوان است و کسی بی رنج قدم بدین راه نمیتواند گذاشت .

دربین مرحله ، داته با دستهٔ دیگری از ارواح برزخی برخورد میکند که دستهٔ « سهل انگاران » نام دارند . اینان کسانی هستند که توبهٔ خود را تا آخرین ساعت زندگی بتعمیق انداخته‌اند ، و بالنتیجه در اینجا باید پیش از ورود به برزخ اصلی و آغاز دورهٔ تطهیر روحی خویش ، مدتی معادل با دوران زندگانی خود درین حال بسر برند . بدین ترتیب مجازات اولیهٔ ایشان سی بار سبکتر از مجازات دستهٔ برزخیان سرود یش است . طی این دورهٔ بی تکلیفی برای ایشان مستلزم تحمل غذای خاص نیست ، زیرا داته یکی از ایشان را که آشنای اوست می‌بیند که در گوشه‌ای نشسته است و خستگی در میکند .

## سرود چهارم

هنگامیکه روح ما بر اثر لذت یا رنجی که بر یکی از حواسمان  
مستولی میشود یکسره بخوش فرو میرود ،

چنین مینماید که این روح رنج یا لذتی دیگر نمیشناسد ؛ و این  
نشان میدهد که این پندار که در وجود ما روحی بر بالای روحی دیگر خانه  
دارد خطائی بیش نیست ؛

و چون چنین شود وقتما بشنیدن یا دیدن چیزی که روح را سخت  
بخود مشغول دارد میگذرد بی آنکه ما متوجه گذشت زمان شویم ،  
زیرا آن نیروی در ا که ای که زمان را اندازه میگیرد جداست ،

---

۱- اشاره بدین نظریه فلسفی که روح آدمی دارای سه نیروی مختلف: زندگی، احساس و منطق است که از آنها به سه صورت: نباتی، احساسی و شموری تعبیر میشود .  
هنگامیکه یکی از این سه جنبه متمایز روح در معرض لذت یا رنجی شدید قرار گیرد ،  
روح «بخود فرو میرود» و خوشی را یکسره وقف این احساس میکند و موقتاً آن دو جنبه دیگر خود  
را از یاد میبرد. - غرض از «پندار خطا» از یک طرف فرضیه فلسفی افلاطون و پیروان اوست که انسان  
را دارای سه روح متمایز میشلارند ( نباتی در جگر ، احساسی در قلب ، شعوری در مغز ) و از طرف  
دیگر نظریه «مانوی‌ها» ( پیروان آئین مانی که در آن زمان در اروپا فراوان بودند و شعبه خاصی در  
آئین مسیحی پدید آورده بودند که بر اساس دوگانگی اورمزد و اهریمن تکیه داشت و پاپها چنان  
از توسعه سریع این آئین بیمناک شدند که آنرا «اشد بدعت‌ها» نامیدند و یکی از جنگهای صلیبی را  
به قلع و قمع آلیهانای پیروان مانی در جنوب فرانسه اختصاص دادند) که به عقیده کاتولیکها فرقه‌ای هستند که بشر را  
دارای دو روح میدانند . - منطق دانته در این باره که بشر یک روح بیش ندارد ، اینست که اگر  
بنا بود آدمی بجای یک روح چند روح داشت ، این «تمرکز» کامل روحی در باره یک مسئله با  
موضوع معین صورت پذیر نبود ، مثلاً در این مورد بخصوص ، یکی از روح‌های او صرفاً متوجه مانفردی  
میشد و روح دیگر میتواند «آزادانه» متوجه گذشت زمان شود .

## سرود چهارم

وآن نیروی دیگر که روح را جذب میکند جدا؛ این مقید مینماید  
وآن آزاد.

من با شنیدن صدای این روح و توجه خویش بدان، این نکته را  
صورتی روشن آزمودم، زیرا که درین میان خورشید فزون از پنجاه درجه  
در آسمان بالا رفته بود<sup>۱</sup>

ومن اصلاً متوجه آن نشده بودم، تا آنکه عاقبت در مکانی بر جای  
ایستادیم و این ارواح یکصد و بر ما بانگ زدند: « اینست آنچه میطلبید<sup>۲</sup> ».  
غالباً در آن موسم که خوشهٔ تانگ سیهفام میشود<sup>۳</sup>، روستائی با چنگکی  
از خار سوراخی را مینند

که با همه تنگی گشاده تر از آن کوره راهی است که چون دسته ارواح  
بترک ما گفتند، راهنمایم از پیش و من در دنبال او بتنهائی قدم در آن نهادیم.  
بسیار کسان به «سن لئو» میروند و در آنجا به «نولی» فرود میآیند یا  
رو به قلل «یسمانتووا» و «کاکومه» میکنند<sup>۴</sup>، و در همه این احوال تنها پاهای  
خویش را بکار و امیدارند؛ اما در اینجا آدمی را میباید که پرواز کند؛

۱- با توجه بدانکه خورشید در عرض بیست و چهار ساعت ۳۶۰ درجه یعنی ساعتی ۱۵ درجه طی  
میکند، درین موقع اندکی بیش از سماعت از آغاز سفر خورشید در آسمان گذشته است.

۲- یعنی: این همان کوره راهی است که در طلبش بودید.

۳- یعنی: در آن هنگام که انگور میرسد و بناچار باید روستائی هوشیاری بیشتری

بکار برد.

۴- Sanlèo - دژ مستحکمی در نزدیکی «سن مارینو» که اکنون جمهوری مستقلی است،  
و در زمان داتس در دوک نشین «اوربینو» واقع بود. - Noli دژی در لیگوریا، کرانه شمال غربی ایتالیا  
که جزو «ریوری» ایتالیاست و در بالای صخرهٔ عظیم و غیر قابل عبوری واقع است. - Bismantova،  
دهکده‌ای در «رجیانو» در دوک نشین «مدنا»، که در بالای کوهستانی بسیار صعب‌العبور قرار دارد. -  
Caccume کوهستانی از رشتهٔ جبال «آپنینو» که دامنه‌های تند دارد. - برخی از مفسرین کمدی  
الهی معتقدند که این کلمه «کاکومه» العاقی است و در اصل نبوده است.

---

## برزخ

---

اشارتم بدان است که میبایست بالهائی بلندپرواز و آکنده از پرهای اشتیاق فراوان داشته باشم<sup>۱</sup> تا بتوانم در پس راهنمای خویش که هم‌مایه‌امیدم بود و هم چراغ راهم، براه خود روم.

از شکافتگی صخره که جدار هایش از هر جانب ما را تنگ در میان گرفته بودند بالا رفتیم و در کف این کوره را مדר هر قدم بناچار دستها و پاهای خویش را بکار انداختیم.

چون بلبه زبرین صخره بلند رسیدیم و خود را در مکانی مسطح و سرکشوده یافتیم، گفتم: «ای استاد من، کدامین راه را در پیش خواهیم گرفت؟» او بمن گفت: «هشدار که پاهایت براه خطا نروند، و همچنان بدنبال من بسوی بالا آی تا کسی را بیایم که آشنای این راه باشد.»

قله صخره چنان بلند بود که بچشم دیده نمیشد، و راه چندان سر بالا که شیب آن از شیب خطی که مرکز دایره را به نیمه ربع محیط اتصال دهد تندتر بود<sup>۲</sup>.

بافرسودگی چنین آغاز سخن کردم: «ای پدر مهربان، بیشت سر نگر تا دریابی که اگر بر جای نایستی من بناچار بیکه و تنها درین جا خواهم ماند.»

گفت: «پسر جان، خود را تا بدانجا برسان»: و اندکی بالاتر از جایی که بودیم برآمدگی را نشانم داد که ازین جانب بر تمام کوهستان مشرف بود.

---

۱- بالهای میل و اشتیاق نه بالهای واقعی.

۲- یعنی: شیبی تندتر از چهل و پنج درجه داشت.

---

## سرود چهارم

---

سخنش چنانم بر سر شوق آورد<sup>۱</sup> که با تلاش بسیار خود را با دست و پا بدو رساندم ، تا آنکه عاقبت بر آمدگی کوه را در زیر پای خویش یافتم .  
در آنجا هر دو بر زمین نشستیم و از آنجانب که بالا آمده بودیم بسوی مشرق نگرستیم ، زیرا هر کس را از روی عادت خوشایند است که براه رفته باز نگردد .

نخست نظر بر کرانه‌ای که بزیر پای داشتم افکندم ؛ سپس دیده برداشتم و بخورشید نگرستم ، و با بهت بسیار دریافتم که اشعه‌ آن از جانب چپ بر ما میتافت .

شاعر متوجه آن شد که من از دیدار آنکه گردونه نور میان ما و باد شمال در گذر است سخت بشگفتی در آمده‌ام<sup>۲</sup> .

لاجرم بمن گفت: «اگر «کاستوره» و «پلوچه» در همراهی این آئینه‌ای بودند که با فروغ خود هر دو نیمکره را منور میکند ،

تو منطقه البروج گذاخته را میدیدی که ازین نیز به خرسان نزدیکتر می‌چرخید ، مگر آنکه مسیر کهن آنرا تغییری پدید نمی‌آمد<sup>۳</sup> .

---

۱ - در اصل ، مهمیز زدند ( mi spronaron ) .

۲ - اشاره بدانکه در روی زمین ، یعنی در نیمکره مقابل برزخ ، خورشید در چنین ساعتی از جانب مشرق و متمایل بجنوب یعنی نسبت بدانجا که داته نشسته است در سمت راست او میتابد ، و در اینجا ، بهکس آن نیمکره ، در جانب چپ او در سمت شمال ( میان داتمو باد شمال Aquilone ) در تابش است .

۳ - کاستوره Castore ( در اصل لاتینی کاستور ) و پلوچه Polluce ( در اصل لاتینی پلوکس ) دو ستاره نوام برج «جوزا» هستند که نسبت به برج حمل در چنین موقعی از سال شمالی تردد - آئینه‌ای که با نور خود هر دو نیمکره را روشن میکند : خورشید . -

منطقه البروج : Zodiaco ، دائرة فرضی که بروج دوازده گانه ای که

بقیه در صفحه بعد



## برزخ

واگر علت این را میخواستی، اندکی بخوش فرو رو و وضع «صهیون»  
و این کوه را در روی زمین در نظر آر<sup>۱</sup>  
بدان صورت که این هر دو را افقی واحد و نیمکره هائی جدا باشد ؛  
درین حال اگر آنچنانکه بایدت بود هشیار باشی، خواهی دید که «فتونه»  
ناگزیر است

که آن راه را که از نابخردی طی آن نتوانست کرد ، درینجا از سوئی  
رود و در آنجا از سوئی دگر<sup>۲</sup> .  
گفتم : « ای استاد من ، نکو گفتمی و من پیش از درک این حقیقت

### بقیه از صفحه قبل

خورشید ظاهراً در مسیر سالانه خود از آنها میگذرد در آن فرار دارند - «گداخته» (rubecchio) اشاره بدان قسمتی از منطقه البروج که خورشید در آن واقع است و حرارتش آنرا میگذارد. - خراسان (Orse) ، اشاره بمجموعه «دب اکبر» یا «بنات النمر» - باتوجه بدانچه گفته شد ، مفهوم کلی این دو بند چنین است : اکنون خورشید ، با آنکه بنظر تو در سمت شمال حرکت میکند ، در برج حمل است و وقتی که برج «جوزا» برسد (ماه خرداد) که شمالی تر از برج حمل است ، ازین هم بیشتر بمجموعه دب اکبر که بقطب شمال نزدیکتر است ، نزدیک خواهد شد ، یعنی بیشتر در سمت شمال حرکت خواهد کرد . از لحاظ علم هیئت ، زاویه ستارگان جوزا ۳۲ درجه و زاویه حمل ۲۳ درجه است .

۱- یعنی: موقعیت کوه صهیون را در کنار اورشلیم و کوه برزخ را که اکنون در دامنه آن هستیم مقایسه کن . - قبلاً گفته شد که در جغرافیای دانه ، اورشلیم که عیسی در آن شهادت رسید بلندترین نقطه نیمکره مسکون است و درست در نقطه مقابل جزیره «برزخ» قرار دارد ؛ بنابراین افق آنها کاملاً یکی است ، با این تفاوت که یکی از جانب شمال و دیگری از جانب جنوب بدان نظر میکند . در تورات ، در وصف کوه صهیون چنین آمده است : ( تورات ، کتاب یوئیل نبی ، باب سوم ) : « ... روز خداوند در وادی قضا نزدیک است . خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند - پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خوش صهیون ساکن میباشم . »

۲- فتونه Fetone(e) پسر خدای خورشید در میتولوژی یونان، که خواست گردونه دار خورشید شود و درین راه پروبالش بسوخت ( رجوع شونده دوزخ ، صفحه ۳۰۹ ، شرح ۱) . - مفهوم سخن ویرژیل اینست که «فتونه» اگر در این نیمکره جنوبی قصد داشت دنبال خورشید رود ، مبیاست مسیری را در جهت عکس آنچه در نیمکره شمالی پیش گرفته بود در پیش گیرد .

## سرود چهارم

که تا کنون اندیشه‌ام در راه بردن بدان قاصر بود ، این نکته را چنین نیک دریافته بودم

که حلقهٔ وسطای آسمانی که بلندترین جملهٔ آسمانها است<sup>۱</sup> و پیوسته میان تابستان و زمستان جای دارد و علمی از علوم<sup>۲</sup> استوایش نام داده است بهمان سببی که تو گفתי درست بدان اندازه ازین جا در جهت شمال فاصله دارد که عبریان آنرا در جانب جنوب سوزان میتوانستند دید<sup>۳</sup> .

اما اگر مایل باشی ، بمن بگوی که چه اندازه راه در پیش داریم ، زیرا که این کوه از حد اعلائی نگاه من نیز بلندتر است.<sup>۴</sup> واو بمن گفت : « در این کوه خاصیتی است که از جانب پائین و بهنگام آغاز بالا روی طی آن بسی سخت مینماید ، اما هر قدر بالاتر روند اینکار را رنجی کمتر است .

و لاجرم هنگامیکه این کوهسار تراچندان دلپذیر آید که بالا رفتن از آن بهمان اندازه که مسیر رودی را با کشتی فرود آید آسانت باشد ، تو خود را در پایان این کوره راه خواهی یافت<sup>۴</sup> ؛ پس بردباری کن

۱ - اشاره بفلکی که بالای جملهٔ افلاک است (Primum Mobil) .

۲ - علم هیت .

۳ - یعنی : وقتیکه خورشید در مدار رأس السرطان باشد زمستان در این نیمکره ، و وقتیکه خورشید در مدار رأس الجدی است ، زمستان در آن نیمکره است ، بنابراین خط استوا همیشه میان خورشید و زمستان قرار دارد .

دلیل اشاره به عبریان آنست که خط استوا درست در دودید گاه برزخ و اورشلیم تطبیق میکند و اورشلیم طبعاً مرکز اصلی عبریان است .

۴ - مفهوم نمثیلی این گفتهٔ و برزیل کاملاً روشن است : آدمی هر قدر در راه پاکی و تقوی بیشتر رود ، طی این راه که در آغاز کار دشوارش مینماید ، بنظرش آسانتر و مطبوعتر میشود ، تا جائیکه اصلاً احساس خستگی نمیکند ، و بشر فقط وقتیکه توانست این راه را بی پایان رساند و خود را بکسر از قید هوی و هوس آزاد کند ، حق استراحت دارد .

---

## برنخ

---

تا بدانجا رسی و آنگاه از خستگی راه بیاسائی؛ بیش ازینت درین باره چیزی نمیگویم، اما بدان که آنچه گفتم عین واقع است. «  
هنوز سخن بیایان نرسانده بود که در تردیکی ما صدائی بگوشمان رسید که میگفت: «آری! ولیکن پیش از رسیدن بدانجا شاید که ترا سخت میل نشستن باشد!»

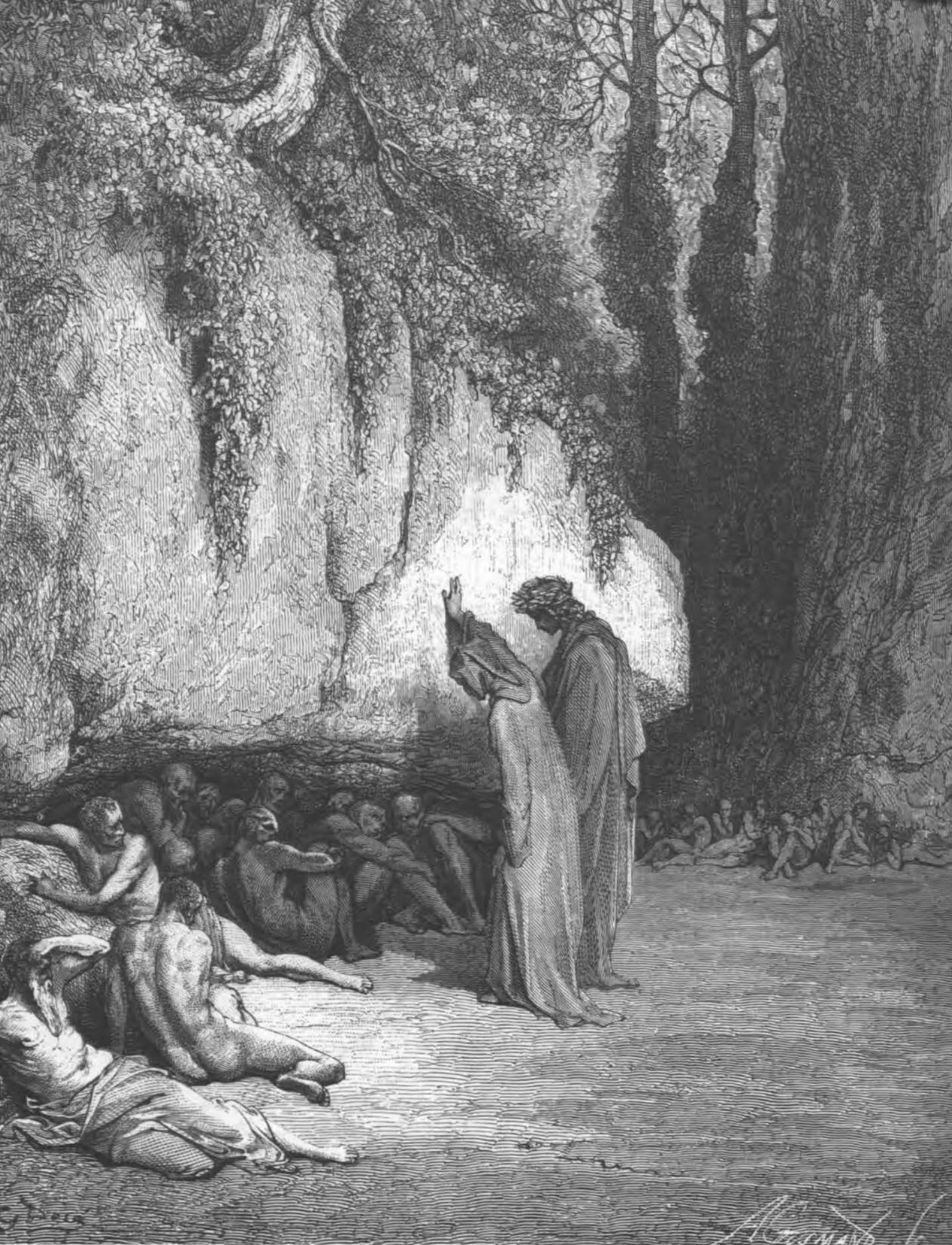
بدین سخن هر يك از ما بر گشتیم و در دست چپ نخته سنگی عظیم را دیدیم که در آغاز کار من و او هیچیک بدان توجهی نکرده بودیم.  
بدان سورتیم و در آنجا کسانی را یافتیم که در پس صخره در سایه لمیده بودند، چنانکه تنبلان بلمند.

ویکی از آنان که بنظرم بسی خسته آمد، نشسته و زانوان خوش را در بازو داشت و سر را خم کرده و در میان زانوان نهاده بود.  
گفتم: «ای مولای مهربان من، این کس را بین که حتی اگر تن آسائی<sup>۱</sup> خواهر او بود ازین سهل انگارتر نمی نمود!»  
وی که این بشنید بسوی ما برگشت و بی آنکه حتی نگاه خوش را کاملاً بیالا کرده باشد در ما نگریست و گفت: «درین صورت تو که چنین شیردلی، براه خوش رو!»

آنوقت وی را شناختم و نگرانی من که هنوز تندتر از حد عادی به دم زدنم و امیداشت مرا از رفتن بجانب او باز نداشت.  
و چون بکنارش رسیدم وی فقط سرش را تکان داد و گفت: «عاقبت

---

۱ - تن آسائی *pigrizia* در ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است، بدین جهت تشبیه به «خواهر» شده است. برای خود خواهر بجای *Sorella* در اینجا کلمه *Serocchia* (خواهرک) آورده شده. تا جمله صورت خودمانی تری پیدا کند.



---

## سرود چهارم

---

فهمیدی که خورشید چسان گردونه خویش را در سمت چپ میبرد ؟  
تن آسائی او و کوتاه سخنیش لبخندی ملایم بر لبان من آورد. چنین  
آغاز کردم : « بلاکوا<sup>۱</sup> ، ازین پس دیگر از عاقبت تو نگران نیستم ؛  
اما بمن بگوی که چرا درینجا نشسته‌ای ؟ انتظار یارانی را میبری  
یا بار دیگر تنبلی پیشین سراغت آمده است ؟ »  
واو بمن گفت : « برادر ، از بالای رفتن چمسود<sup>۲</sup> زیرا آن طایر آسمانی  
که در آستانه<sup>۳</sup> دروازه<sup>۴</sup> نشسته است مرا اجازت آن نمیدهد که دوران کفاره  
را آغاز کنم .

باید که پیش از آن آنقدر در بیرون این دروازه بمانم تا آسمان  
بدفعاتی معادل آنچه در دوران زندگانیم چرخیده بود برگردد من  
بچرخد ، زیرا که من تا پایان عمر دست باستغفار آموزش بخش تزدم<sup>۵</sup> ؛  
مگر آنکه پیش از سر رسیدن این دوران دعای خیری از جانب دلی که  
مستظهر بر رحمت خداوندی باشد بیاریم آید: آن ادعیه<sup>۶</sup> دیگر که آسمان را  
برایشان گوش شنوا نیست بچه کار آیند ؟ »

---

۱ - Belacqua که او را شوخترین بازیگر کمدی الهی شمرده‌اند ، یکی از دوستان  
داته بود که با ساختن چنگک و سه‌تار امرار معاش میکرد و ظاهراً خودش نیز از موسیقی بهره داشت .  
معروف است که یکروز داته از او پرسیده بود : « چرا اینقدر بتنبلی علاقه داری ؟ » او جمله‌ای از  
ارسطو را نقل کرده بود که : « باکناری نشستن و راحت کردن میتوان خردمند شد ، و داته گفته بود:  
« اگر فقط ازین راه خردمند میتوان شد ، تو بزرگترین خردمند عالم هستی ! »  
۲ - دروازه اصلی برزخ .

۳ - این قانون تازه ای از قوانین دنیای دیگر داته است که طبق آن ، کسانی که برای  
توبه کردن تا آخر عمر خود منتظر مانده و فقط دردمرگ استغفار کرده‌اند ، باید مدتی معادل دوران  
عمر زمینی خویش در برزخ بی تکلیف بمانند تا بعد اجازه طی دوران آموزش واقعی بدیشان داده  
شود . - « طایر آسماییکه در آستانه دروازه نشسته است » : اشاره بفرشته‌ای که نگاهبان  
دروازه برزخ حقیقی است ، زیرا این قسمت که داته و ویرژیل از آن گذر میکنند ، فقط قسمت  
مقدم برزخ است .

---

## برزخ

---

و چون وی مشغول سخن بود شاعر پیشاپیش من براه افتاده بود و  
میگفت: « اکنون براه افت ؛ بین که خورشید بنصف‌النهار رسیده و در  
کرانهٔ جهان

شب مراکش را دزدیرپای خویش گرفته است<sup>۱</sup> .»

---

۱ - «خورشید به نصف‌النهار رسیده» ، یعنی روز به نیمه رسیده است . « شب مراکش را  
را دزدیرپای خود گرفته » : اشاره بدانکه در افق مراکش که حد غربی عالم مسکون است ، درین  
ساعت که شش ساعت با افق برزخ فاصله دارد خورشید غروب کرده و شب فرا رسیده است .



# سرود پنجم

## طبقه مقدماتی. برزخ دسته سهل انکاران

درین سرود نیز داته و ویرزیدل با دسته دیگر از « سهل انکاران » سرودکار دارند که « آشتی با خداوند » را تا ساعت واپسین زندگانی بتأخیر انداخته‌اند. در مورد این دسته ، میتوان کلمه ساعت را تبدیل به « لحظه » کرد ، زیرا اینان کسانی هستند که مرگ ناگهانی بصورت « اجل معلق » سراغشان آمده ، و چون انتظار مردن نداشته‌اند هنوز سراغ توبه نرفته بوده‌اند ، با این همه در آخرین لحظه زندگی و در آستان مرگ « فطره اشك ناچیزی » نشان پشیمانی واقعی از دیده فرو چکانده‌اند ، و همین يك فطره اشك ما همه خردی خود این اعجاز را داشته که آنان را بجای ظلمات ابدی دوزخ به دیار ارواح آمرزیده‌ای فرستاده است که باید روزی در جرگه فردوس مکانان درآیند. آخرین قهرمان این سرود زن زیبایی است بنام Pia که فقط چهار مصرع بدو تخصیص داده شده ، ولی همین چهار مصرع ویرا بصورت یکی از جالب ترین قیافه های کمدی الهی و ادبیات ایتالیا درآورده است .

## سرود پنجم

بترك اين ارواح گفته بودم و دردنبال راهنمای خوشتره میسپر دم ،  
که یکی از ارواح از پشت سر من با انگشت نشانم داد  
و بانگ برداشت که : « بنگرید که فروغ خورشید در جانب چپ  
آنکس که پائین تر از آن دیگری روانست بر زمین نمیتابد ، و ازین راه وی  
وجودی زنده مینماید! »

بدین سخن دیده بر گرداندم و آنرا دیدم که با شکفتی تمام مرا ،  
تنها مرا ، ونوری را که شکسته شده بود<sup>۱</sup> مینگریستند .  
استاد گفت : « برای چه چنان باندیشه فرورفته‌ای که قدم سست  
کرده‌ای ؟ زمزمه این کسان ترا چه اثر میتواند کرد ؟  
بدنبال من آ و اینانرا بگذار که هرچه خواهند بگویند ! چون  
برجی استوار باش که در برابر بادهای سرخم نمیکند ؛  
آنکس که در ذهنش اندیشه‌ای بر روی اندیشه‌ای دگر میآید از هدف  
خوش دور میشود ، زیرا که هر يك از این اندیشه‌ها از جهش آن دیگری میگذرد .  
چه پاسخش میتوانستم داد ، بجز آنکه بگویم : می‌آیم - و این کلام  
را گفتم ، در حالیکه کمابیش آن رنگی را بر چهره داشتم که آدمی را شایسته<sup>۲</sup>  
بخشش میکند .

۱- یعنی : بزمن نمیرسید .

۲- رنگ گلگون شرم را .



---

## سرود پنجم

---

ودرین میان کسانی را دیدم که از راه میان بر، واندکی درپیش روی ما، از کناره میآمدند و سرود خوانان *miserere* را بندبه بند میخواندند. چون دیدند که تن من نور خورشید را اجازت گذر نمیدهد، آهنگ سرود خویش را تغییر دادند و آنرا بصورت - اوه - کشیده و سختی درآوردند؛ و دوتن از آنان چون قاصدانی بیدیدار ما شتافتند و گفتند که:

«وضع خویش را برای ما روشن کنید.»

و استاد من گفت: «بروید و بدانان که شما را فرستاده اند بگوئید که تن این کس واقعاً از گوشت و پوست است؛ و اگر چنانکه میپندارم اینان بسبب دیدار سایه اوبرجای ایستاده اند این پاسخشان بس باشد؛ ایشانرا بگوئید که نسبت بدو آئین ادب بجای آرند، و این سودشان تواند کرد.»

هرگز بخاراتی سوزان<sup>۲</sup> را در آغاز شب یا ابرهای تابستانی<sup>۳</sup> را بهنگام غروب آفتاب ندیده ام که فضای تابناک را باچنان شتاب بشکافند

---

۱- این کلمه (ترجم کن) مطلع مزموور پنجامویکم مزامیر داود نبی در تورات است که چنین شروع میشود: «ای خداوند بحسب رحمت خود بر من رحم فرما. بحسب کثرت رأفت خویش گناهان مرا محو ساز. مرا از عیانم بگریشت و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن، زیرا که من بمعصیت خود اعتراف میکنم و گناهم همیشه در نظر من است. بتو وبتو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده ام ...» - «بندبه بند میخوانند»، یعنی: مثل خوانندگان سرودهای مذهبی در کلیسا، بکسته بندی را میخوانند و دست دیگر بند دیگر را.

۲- اشاره بدانکه داته بروی زمین باز خواهد گشت و خواهد توانست بیانی دعای خیر برای ایشان شود.

۳- مقصود شهاب ثاقب (تیرشهاب) است.

۴- در اصل: ابرهای ماه اوت (*nuvole d'agosto*) که در اصطلاح نجومی به «پرسیده» از مجموعه ستارگان موسوم به «پرسه» اطلاق میشود. این شهابها عادتاً در شبهای ماه مرداد بتعداد خیلی زیاد از فضای زمین میگذرند و سرعتی بیش از شهابهای عادی دارند.

---

## دوزخ

---

که اینان در کوتاه زمانی بالا رفتند ، و چون بمقصد رسیدند همراه آن دیگران چون کله‌ای که بی نگاهبان بود بسوی ما باز گشتند .

شاعر گفت : « شماره این کسان که بسوی ما میشتابند تا در برابر تو آئین ادب بجای آرند بس زیاد است؛ با این همه تو برجای ممان و همچنان در حین رفتن گوش بگفتار ایشان ده . »

و اینان در حین آمدن بانگ میزدند که : « ای روحی که باتن خاکی خود بسوی سعادت ازلی روانی ، اندکی آرام تررو ؛

درمانگرو بین که آیا هرگز کسی را از جمع ما در آنجا ندیده‌ای تا از او بعالم زندگان خبری بری ؟ شکفتا !<sup>۱</sup> چرا همچنان براه خوش میروی ؟ شکفتا ! چرا برجای نمیایستی ؟

ما جملگی پیش ازین با اجل معلق مرده‌ایم<sup>۲</sup> ، و تا واپسین ساعت عمر خوش گناهکارانی بودیم ، اما در آن ساعت آخرین فروغ الهی بر ما تافت ، چنانکه توبه کردیم و بخشیدیم ، و بدینسان زندگی را در حال صلح با خداوند ترك گفتیم ، و اکنون در آتش اشتیاق دیدار او میسوزیم . »

ومن گفتیم : « با آنکه نیک در چهره‌های شما مینگریم ، هیچیک از شما را نمیشناسم ؛ اما ، ای ارواح نکوزاده<sup>۳</sup> ، اگر مرا کاری از دست تواند آمد که شما را پسند خاطر باشد

مطلب خوش را بمن بگوئید ، ومن بنام آن آرامشی که دردنبال چنین

---

۱- در روز، زمین .

۲- در اصل : Dehi علامت تعجب در ایتالیائی، که در فارسی نیز مصطلح است .

۳- یعنی با مرگی خونین و ناکهانی ( per forza morti )

۴- ben nati - این اصطلاح در برابر کلمه «بذادگان» mal nati آمده که دانه

آرا قبل از دمورد دوزخیان بکار برده است ( دوزخ، آغاز سرو دینجم ، صفحه ۱۳۷ ) .



## سرود پنجم

راهنمایی از دنیای بدنیائی در طلبش روانم<sup>۱</sup> خواسته شمارا انجام خواهم داد.  
ویکی از آنان چنین آغاز کرد: «ما جملگی بی آنکه نیازی پیمان  
تو باشد به نیکدلیت ایمان داریم، بدان شرط که ناتوانی اراده اترا  
فلج نکند»<sup>۲</sup>.

لاجرم، من که بتنهائی پیش از دیگران سخن میگویم، از تو تقاضا  
دارم که اگر روز گاری آن سرزمینی را که در میان «رومانیا» و قلمرو «کارلو»  
است بازیابی،

در «فانو» لطف کنی و توجه خویش را از من دریغ مداری، تا برای  
رستگاری من دعا هائی خوانده شود که بمن اجازت طهارت از آلاینش  
گناهان سنگین دهد.

من اهل آن سرزمین بودم؛ اما زخمهای گرانی که خون هستی بخش

۱ - یعنی با احترام آن رستگاری و آمرزش روحی که ضامن آرامش ابدی است و من در پی  
آن از دوزخ بیرزخ آدمم و باید از برزخ به بهشت روم.

۲ - توضیحات مربوط بدین بند و شش بند بعد:

گوینده سخن روح مردی است بنام یا کوپو دل کاسرو Iacopo del Cassero اهل  
ملوکادانکونا Marca d'Ancona ناحیه واقع در میان ایالت رومانیا Romagna و کشور ناپل  
Napoli. پادشاه ناپل در آن هنگام، شاهزاده فرانسوی شارل د آنژ Charles d' Anjou بود  
که نامش بایتالیائی کارلو Carlo تلفظ میشود و بدین جهت است که دانه از «قلمرو ناپل» بعنوان  
«سرزمین کارلو» نام میبرد. این مرد در سال ۱۲۸۸ همراه نیروی فلسورانس با گیلین های ایالت  
«ارنسو» Arezzo جنگید و در سالهای ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ از زمامداران «بولونیا» شد و درین سمت بود که  
با «آنسو دسه» ملقب به آنسو هشتم Azzo VIII که فرمانروای شهر فراره Ferrare بود  
بمبارزه پرداخت. در سال ۱۲۹۸ وی رئیس قضات میلان شد، و از راه «ویز» و «پادوا» یعنی از  
راهی دورتر از راه میان بر سمت میلان براه افتاد تا مجبور بمبور از ایالت «فراره» که زیر فرمان  
«آنسو» بود نشود. ولی فرستادگان «آنسو» او را در مرداب اوریاکو Oriago در کنسر  
رودخانه برتا Brenta غافلگیر کردند و کشتند؛ بعداً جسد وی بشهر فانو Fano انتقال یافت و  
در کلیسای «سن دمنیکو» در آن شهر بخاک سپرده شد.

---

## برزخ

---

از راه آنها از تم برون رفت<sup>۱</sup> ، در زادگاه فرزندان «آتنوره»<sup>۲</sup>  
که خوش را در آنجا بیش از هر جای دیگر در امان می‌پنداشتم<sup>۳</sup>  
بر من وارد آمد؛ این زخمها را پسر «استه» بر من زد که بیش از آن حد که  
مستحق بودم<sup>۴</sup> بر من کینه می‌ورزید .

اما ، اگر در آن هنگام که در «اوریاگو»<sup>۵</sup> بچنگم آوردند بجانب  
«میرا»<sup>۶</sup> گریخته بودم ، اکنون همچنان در دنیای زندگان می‌زیستم؛  
دریغاً که بسوی مرداب گریختم ، ونیزار ولجن چنان راه را بر من  
بستند که بر زمین در افتادم و دیدم که از رگهایم دریاچه‌ای در روی زمین  
پدید آمد .

سپس روحی دیگر گفت : «کاش آن آرزویی که ترا بیالای این کوه  
بلند میکشاند برآورده شود<sup>۷</sup> ! و تونیز رحمت نکوکلرانه خوش را بدرقه راه  
من کن تا من هم بچنین آرزو برسم .  
من زاده «موتنه‌فلتر و»<sup>۸</sup> بودم و «بوئون کوتاه» نام داشتم . «جووانا» و

---

۱ - اشاره بقیدۀ قداما که خون را جایگاه اصلی روح آدمی میدانستند .

۲ - آتنوره Antenore قهرمان افسانه ای ترویائی که بقیدۀ رومیان شهر پادروا Padova را در ایتالیا بنیاد نهاد و مردم این شهر نسب خود را بدو می‌رسانند ؛ بنا بر این « زادگاه فرزندان آتنوره » اشاره است به شهر «پادروا» . در متن بجای زادگاه تعبیر شاعرانه « در میان ران‌های آتنوری‌ها » in grembo agli Antenori بکار رفته که در فارسی نامانوس است .

۳ - اشاره بدانکه وی راه را کج کرده بود تا از این شهر بگذرد و از کید دشمن در امان ماند .

۴ - یعنی : بیش از آن اندازه که عدالت ایجاب میکرد - اشاره بدانکه ایندیو با هم دشمنی داشتند ، اما نمی‌بایست تا پای جان یکدیگر ایستاده باشند .

۵ - میرا Mira دهکده‌ای میان شهر پادروا Padova و دهکده اوریاگو Oriago که «یا کوپو» بجای آنکه بجانب اولی رود ، سمت دومی گریخت و در مرداب «برتا» که در کنار آن بود بچنگ دشمنان افتاد .

۶ - آرزوی آمرزش و رستگاری ابدی .

## سرود پنجم

دیگران هیچیک یادی از من نمیکنند ، ولاجرم مرا می بینی که چنین  
سرافکنده در میان این کسان ره میسپرم<sup>۱</sup> .

ومن بدو گفتم : « چه قدرتی یا چه تصادفی ، ترا چنان از « کامپالدینو »  
دور کرد که هرگز کسی را از مکان مرگت خبر نرسید<sup>۲</sup> ؟ »

پاسخ داد : دریای « کازتینو » رودخانه ای کوچک روان است که  
« آرکیانو » نام دارد و از بالای « ارمو » از کوه « آپنینو » سرچشمه میگیرد<sup>۳</sup> .

من ، در آن حال که با گلوئی شکافته پیاده میگریختم و دشتراخونین  
میگردم بدانجا که این رود نام خوش را از کف میدهد<sup>۴</sup> رسیدم ،

و درین مکان بود که دیدگانم از دیدار بماند . نام « مریم » را بر زبان

۱ - توضیحات مربوط بدین بند و سیزده بند بعد :

گسونده روح سردی است بنام بوئون کوته Buonconte اهل « موتته فلترو »  
Montefeltro که داته قبلا پدر لو « گویدوداموتته فلترو » را در دوزخ جای داده است ( دوزخ ،  
صفحه ۴۲۶ ، شرح ۲ ) - وی در سال ۱۲۸۷ قرض مهمی در بیرون راندن گولفها از « آرتسو » بازی  
کرد. سال بعد باقوای « سیه نا » جنگید و سال بعد از آن ( ۱۲۸۹ ) فرماندهی کیبلین های شهر « آرتسو »  
Arezzo بقوای فلورانس حمله برد و در ژوئن این سال ، درنبرد معروف کامپالدینو Campaldino  
که قبلا در « دوزخ » بدان اشاره شده ( صفحه ۲۸۵ ، شرح ۱ ) کشته شد . - جووانا Giovanna زن او  
است که چون یادی از شوی خود نمیکنند ، وی مجبور است در میان سایر برزخیان « سرافکنده » براه  
خود رود و سنگینی بار خود را بتنهائی بردوش کشد .

۲ - اشاره بدانکه با وجود کاوشهای بسیار ، توانستند جسد فرمانده قوای ارمو  
را پیدا کنند .

۳ - Casentino دره علیای رود آرنو Arno که در مسیر خود از شهر فلورانس میگذرد .  
Archiano ، شبه ای از رود « آرنو » . - Ermo ، اشاره به Eremo di Camaldoli صومعه  
معروفی که در اوایل قرن بازدهم مسیحی ساخته شد . - Appennino رشته جبال سراسری  
معروف ایتالیا .

۴ - اشاره بمحل التقای دو رود « آرکیانو » و « آرنو » در دومیلی پالین « کامپالدینو » .

## برزخ

آوردم و مردم<sup>۱</sup> و بخاك افتادم ، اما جز تنم چیزی از من در آنجا نماند .  
اینك حقیقت امر را بتومیکویم و تو آنرا در جمع زندگان باز گوی:  
چون مردم، فرشته خدا برابر گرفت، و ملك دوزخ بانگ برداشت که: ای  
که از آسمان آمده‌ای ، چرا از منش میربائی<sup>۲</sup> ؟  
تو آن نیمه جاودان این کس را<sup>۳</sup> بخاطر قطره اشك ناچیزی کموی  
از دیده فروریخت از چنگ من بدر میآوری ، اما من با این نیمه بازمانده‌اش<sup>۴</sup>  
معامله ای دگر خواهم کرد<sup>۵</sup> ! -

خوب میدانی که آن بخار مرطوب که چون آنقدر بالا رود که سردی  
فضا در چنگ خویشش گیرد بصورت قطره های آب باز میافتد ، چسان در  
هوا متراکم میشود<sup>۶</sup> .

۱ - ترجمه این شعر از روی متنی صورت گرفته که در غالب متون « کمدی الهی »  
ارجح شمرده شده است ، ولی چاپ معروف « کمدی الهی » که توسط « انجمن دانشناسی ایتالیا »  
*Società dantesca italiana* منتشر شده وقاعدتاً باید سندیت داشته باشد در آخر کلمه *parola*  
يك قطه ویرگول اضافه دارد - درین صورت معنی این شعر چنین میشود که : « درین مکان بود که  
بینائی و قدرت گفتار را از کف دادم و با یاد « مریم » مردم . » اصل شعر چنین است :

Quivi perdei la vista, e la parola  
nel nome di Maria finii ; ...

مراد از « مریم » طبعاً حضرت مریم مادر عیسی است، که در قرون وسطی اعتقاد عجیبی بقدرت  
روحانی او داشتند و هنوز هم این اعتقاد در دنیای کاتولیک باقی است .

۲ - یکبار دیگر نظیر چنین کشمکشی میان « سن فرانچسکو داسیزه » روحانی بزرگ  
مسیحی، و ملك دوزخ ، در باره روح « کویبدواموته فلترو » پدر این روح برزخی در گرفته بود  
( دوزخ ، صفحه ۴۳۲ ، شرح ۳ ) ولی در آنجا این ماجرا بشفع شیطان دوزخ پایان یافته بود .  
در اینجا بعکس ملك عذاب شکست میخورد ، زیرا چنانکه در بند بعد گفته میشود ، این روح برزخی  
پیش از مرگ خود « قطره اشك ناچیزی » *una lagrimetta* بنشان پشیمانی فروریخته است .

۳ - اشاره به روح « بوئون کوته »

۴ - جسم بی روح .

۵ - اصل فکر از انجیل است ( رساله یهودا ) : « ... اما میکائیل رئیس ملائکه چون در باره جسد  
موسی با ابلیس منازعه میکرد جرئت نمود که حکم اقترا براویزند ، بلکه گفت : خداوند ترا نوییخ فرماید . »

۶ - اشاره بطرز بیدایش - بلران و طوفان .

## سرود پنجم

آن اراده بدخواه نیز که جز بسراغ شر نمی‌رود، با هوشمندی در آمیخت<sup>۱</sup>  
و باد و مه را با نیروئی که وی از طبیعت وام گرفته است بحرکت آورد<sup>۲</sup> ،  
ولا جرم ، هنگامی که روز بیایان رسید، سراسرده را از «پراتومانو»  
تا نوک عظیم صخره از ابر فرو پوشاند<sup>۳</sup> و در بالای آن ، آسمان را چنان  
درهم فشرد

که هوای پراز بخار را بدل به آب کرد ؛ باران فروبارید و آن آب‌هائی  
که زمین قدرت فروبرد نشان را نداشت رو بگودالها بردند ؛  
آب به جو باران گران پیوست<sup>۴</sup> و همراه با آنان ، چنان جوشان  
و خروشان بدرون رود شاهی<sup>۵</sup> فروریخت که هیچ چیزش مانع راه نتوانست شد.  
«آرکیانوی» متلاطم کالبد یخ زده مرا در مصب خویش یافت و آنرا  
به «آرنو» در افکند ،

و صلیبی را که چون از فرط درد از پای در میافتادم با بازوان  
خویش برسینه کشیده بودم ، از هم بگست<sup>۶</sup> ؛ آنگاه مرا در طول

۱ - اشاره بشیطان و قدرت اهریمنی او، که از درآمیختن شرخواهی با هوشمندی پدید  
میآید. این بند را از بند های تاریک کمدی الهی دانسته اند .

۲ - اصل فکر از انجیل است که در آن شیطان از جانب «پولس» رئیس قدرت هوا ،  
لقب گرفته است ( انجیل ، رساله پولس رسول به افسسیان ، باب دوم ) : « . . . و شما را که در خطا  
یادر گناهان مرده بودید زنده گردانید، که در آنها قبل رفتار میکردید بر حسب دوره این جهان، بروفق  
رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان مصیبت عمل میکند . »

۳ - Pratomagno کوهی در رشته جبال واقع در میان رود «آرنو» Arno و ایالت  
Toscana - « نوک عظیم صخره » ، اشاره به پوجواسکالی Poggio Scali کوهی از رشته  
جبال آپنینو .

۴ - اشاره به سیلابهای پیرامون کازتینو Casentino که قبلاً ذکر آن رفت .

۵ - رود شاهی : lo fiume real اشاره برود بزرگ «آرنو» Arno که در میان این  
رودهای کوچک جلالی شاهانه دارد .

۶ - یعنی : وی پیش از مرگ بازوان را بعلامت صلیب در روی سینه خود برهم نهاد  
بود ، اما «آرکیانو» که بادست شیطان طفیان کرده و طبعاً آلت دست اهریمن بود ، این صلیب  
بعد از مرگش از هم گست .



---

## برزخ

---

کرانه‌ها و در بستر خویش بفلطاند و اندک اندک پوششی از آن طعمه‌ای که  
وی همراه خود میبرد برویم کشید و در درون آن جایم داد.<sup>۱</sup> «

روح سومین، در دنبال دومی چنین گفت: « چون بر روی زمین  
باز گشته و از رنج این سفر دراز آسوده باشی

مرا که «لایپا» هستم بیاد آر! «سیه‌نا» یم بزاد و «مارما» یم بمرگ  
سپرد، و این راز را آنکس نکومیداند که حلقه زناشوئی خویش را بر انگشت  
من کرد

و مرا بزنی گرفت.<sup>۲</sup> «

---

۱ - اشاره به لجن و شنها و سنگریزه‌هایی که رودخانه همراه خود میبرد .

۲ - یعنی : جسد من از آن جهت پیدا نشد که برای همیشه در درون گل ولای رود آرنو  
پنهان شده بود .

۳ - این بند حاوی کوتاه‌ترین ماجرائی است که در کمدی الهی نقل شده و بهمین  
جهت عموم مفسرین آنرا دارای فصاحت و بلاغتی خاص شمرده اند . مجموعه آن فقط شامل  
چهار مصرع است :

« Ricorditi di me che son la Pia :  
Siena mi fe', disfecemi Maremma:  
salsi colui che 'nnanellata pria,  
disposando, m' avea con la sua gemma . »

«لایپا» زنی از خاندان معروف «تولومتی» شهر «سیه‌نا» بود و شوهرش که مردی بود موسوم به  
«فلودلایپترادتی بانو کیسکی» Nello della Pietra dei Pannocchieschi. او را بقتل رسانید  
تا بتواند با زن بیوه کی دومونفور Guy de Monfort حاکم فرانسوی «توسکانا» ازدواج کند (رجوع  
شود به «دوزخ»، صفحه ۱۷۴، شرح ۳) . قدیمترین تفسیر کمدی الهی، که در قرن چهاردهم نوشته  
شده، درین باره حاکی است که: « این بانو در کنار پنجره اطاق خودش که مشرف بر یکی از دره‌های  
«مارما» بود ایستاده بود که شوهرش یکی از نوکران خوش را محرمانه باطاق او فرستاد و وی خانم  
ارباب خود را از پشت سر بدرون دره پرتاب کرد و این دره چنان عمیق بود که هرگز خبری از  
جسد وی بکسی نرسید » . - چندین تفسیر دیگر نیز درین باره آورده‌اند که درنجا فرصت نقل  
آنها نیست .

این چهار مصرع کوتاه، «پیا» را چنان در ایتالیا سرشناس کرده که هنوز وقتیکه کسی  
از دوستی میخواهد که فراموشش نکند، بعنوان ضرب‌المثل میگوید: «لایپارا فراموش مکن» . -  
تاکنون صدها تحقیق مختلف درباره این «بانوی نیره‌روز» کمدی الهی صورت گرفته که فهرستی از آنها  
در رساله‌دانش ایتالیائی «پیترو روسی» نقل شده است .



# سرود ششم

## طبقه مقدمانی برزخ

### دسته سهل انکاران

این سرود همچنان به دسته « سهل انکاران » اختصاص یافته است .  
داته و ورزیل در بعد از ظهر یکشنبه پاکه در قسمت « مقدمانی » کوه برزخ  
با عده ای تله مواجه میشود و با آنان بگفتگو میردازد . در یکجا جمعی  
از این ارواح را می بینند و در جای دیگر با یک روح منزوی طرف صحبت  
میشود .

داستان در وسط سرود قطع میشود ، و نیمه دوم سرود تماماً وقف  
حمله و انتقاد نیشداری میشود که در آن خشم با استهزا درآمیخته است . این  
شدید ترین حمله است که داته در کمدی الهی به فلورانس و ایتالیا و فساد و  
انحطاط اخلاقی کشور خود میکند .

## سرود ششم

چون بازی «تسارا»<sup>۱</sup> پایان پذیرد، آنکس که باخته باشد افسرده برجای  
میماند و از نو طاس میافکند و با تلخکامی در پی آن برمیآید که از خطای  
کرده پند گیرد ؛

و دیگران جملگی به همراه آن دیگری میروند<sup>۲</sup> ؛ یکی پیشاپیش  
ره میسپرد و دیگری از پشت دست بر جامه اش میگیرد، و یکی دیگر نیز  
که از کنارش روان است میکوشد تا او را بخوش بخواند ؛  
و او سخن این و آنرا میشنود ولی برجای نمیایستد ؛ آن کس که  
وی دست بسویش دراز میکند دست از سماجت بر میدارد<sup>۳</sup> ، و بدینسان او  
خود را از دست کسان خلاص میکند .

من نیز در میان این جمع انبوه چنین بودم ؛ در اینجا و آنجا روی  
بسوی آنان میگردم و با وعد و وعید<sup>۴</sup> خویش را از دستشان میرهانیدم .  
یکجا با آن «آرتینی» سخن میگفتم که بازوی ستمگر «کین دی تا کو»

---

۱- zara بکنوع بلزی قرون وسطائی بود که با افکندن سه طاس صورت میگرفت و برد و باخت در آن مربوط بدان بود که بازیکنان مجموع ارقام خاله‌های این سه طاس را پیش از رها شدن طاس‌ها بهتر از دیگران حدس زده باشند . درین بازی همیشه بازنده حق دارد یکبار دیگر طاس بیفکند، و اگر این بار ارقام طاس‌ها با آنچه او گفته بود تطبیق کرد وی از حال «باخت» بیرون میآید، و اشاره دانه بدین که وی «طاس‌ها را از نو میافکند» بدین نکته است .

۲- یعنی : همراه آن کس میروند که برنده بلزی است ، تا از او «دستخوش» بگیرد .

۳- یعنی : آنکس که از وی «دستخوش» بگیرد ، دست از سرش بر میدارد و بدبسال

کار خود میرود .

۴- وعده آن را که در دیای زندگان از ایشان با خوشاوندان سخن گوید .

## سرود ششم

بدست مرگش سپرد<sup>۱</sup>، و با آن دیگری که چون بشکار میدوید در آب غرق شد<sup>۲</sup>.

یکجای دگر «فدریکونولو» دست بسویم دراز کرده و زبان بتقاضا کشوده بود<sup>۳</sup>، و نیز آن کس دیگر از مردم «پیزا» که «مارتسو کوی» نیکنهاد را قویدل جلوه داد<sup>۴</sup>.

«کنت اورسو» را دیدم<sup>۵</sup>، و نیز آن روحی را که چنانکه خود میگفت

۱- اشاره بمردی بنام «بنینکا زادالانرینا» Benincasa da Laterina که رئیس دادگتری شهر «آرتسو» Arezzo بود. مردم این شهر را بایتالیائی «آرتینی» Aretino میخوانند و بدین جهت است که از وی درین جا بنام «آن آرتینی» یاد شده است. ابن قاضی چندین نفر از خویشان تردیک یکی از نجیبزادگان شهر «سینه‌نا» را که موسوم به «گینودی تاکو» Ghin(o) di Tacco بود محکوم بمرگ کرده بود و این نجیب زاده برای خونخواهی، او را هنگامیکه در دادگاه مشغول دادرسی بود، بکشت. «بوکاجیو» در کتاب معروف خود «دکامرونه» (روزدهم، داستان دوم) درین باره بتفصیل سخن گفته است.

۲- اشاره به «کوچیودنارلاتی» Guccio de' Tarlati، از اشراف برجسته شهر Arezzo، که در سفر جنگی در تعقیب دشمنان خود میرفت (بقول داتنه بشکار میدوید) و برودخانه «آرنو» Arno در افتاد و غرق شد.

۳- «فدریکونولو» Federigo Novello پسر «کویدونولو» مرد اشرافی بزرگ شهر «کازتینو» Casentino و از خاندان معروف «گویدی» Guidi بود که داتنه قبلا از آن نام برده است (دوزخ، صفحه ۲۹۴، شرح ۱) و در جهشت (سرود شازدهم) بلا از آن یاد میکنند. «فدریکونولو» در سال ۱۲۹۰ در نزدیکی «سینه‌نا» بدست یکی از دشمنان خود کشته شد.

۴- اشاره بدین واقعه که در سال ۱۲۸۷، «کنت اوگولینو» Conte Ugolino (رجوع شود بدوزخ، صفحه ۵۱۳، شرح ۱) زه‌امدار شهر Pisa، پسر مردی محترم را بنام «مارتسو کوی» Marzucco که رئیس فرقه مذهبی معروف «فرانیسکن» در این شهر بود (و این پسر خود بقولی گانو Gano و بقول دیگر فاریناتا Farinata نام داشت) محکوم بمرگ کرد. «مارتسو کوی» با قدرت ایمان خود مرگ پسرش را با خوشروئی تحمل کرد و بیروی از مسیح قائل فرزانش را نیز بخشید بدین ترتیب آن کس که داتنه در برزخ مینبند روح این پسر است که باعث شد تا «مارتسو کوی» نیکنهاد قویدل جلوه کند.

۵- Conte Orso از اشرافزادگان خاندان «البرتی» Alberti شهر «پراتو» Prato، که در سال ۱۲۸۶ بدست پسر عمش آلبرتو Alberto بقتل رسید.

---

## برزخ

---

بر اثر کینه ورشک از کالبدخویش دوری گزیده بود و نه بخاطر آنکه خطائی کرده باشد ؛

اشارتم به « پیر دالا بروچیا » است<sup>۱</sup> ، و کاش که بانوی « براباته » چون این بداند ، تا هنوز در روی زمین است توبه کند ، مبادا که بیاد افره این بزه در جمع بدسگالان در آید .

چون از دست این ارواحی که تقاضای جمله آنان از من وا داشتن دیگران بدعای خیر در باره ایشان بود تا مگر آمرزششان نزدیکتر شود ، خلاص یافتم .

چنین آغاز سخن کردم : « ای فروغ راه من ، پندارم که تو در جائی صریحاً منکر آن شده‌ای که ادعیه ما قوانین و مقررات آسمانی را تعدیل توانند کرد<sup>۲</sup> ؛

---

۱ - Pier dalla Broccia جراح و ندیم مخصوص فیلیپ سوم پادشاه فرانسه ؛ این مرد که نام صحیح فرانسوی او « پیردولا بروس » Pierre de la Brosse است ، ظاهراً زن دوم پادشاه را که ماری دو برابان Marie de Brabant نام داشت ( و در اینجا داتنه از او بعنوان « بانوی براباته » نام میبرد ) متهم بدان کرد که « لوثی » Louis پسر ارشد پادشاه را مسموم کرده است تا پسر خودش فیلیپ لوبل Philippe le Bel را بولمهدی رسانده باشد . ملکه که ازین راه کینه او را بدل گرفته بود ، بنا بروایتی وی را متهم کرد که در دوره جنگ فیلیپ سوم با آلفونس پادشاه کاستیل (اسپانیا) بغرانه خیانت کرده و بنا بروایتی دیگر بدو نهمت بست که قصد تعرض بناموس وی راداشته است ، و در نتیجه « پیردولا بروس » بزمران پادشاه بدار آویخته شد . - داتنه در این جا نشان میدهد که به بیگناهی این شخص ایمان دارد ، بدین جهت بملکه « ماری دو برابان » توصیه میکند که « نازلهماست » توبه کند و روح خود را از رفتن بدوزخ که طبقه هشتم آن باقرا زمان و قلب کنندگان سخن تعلق دارد نجات بخشد . - « جمع بدسگالان » ترجمه Peggiora greggia است که ترجمه تحت‌اللفظی آن « بدترین کله‌ها » است .

۲ - اشاره به « انیس » ویرژیل ، کتاب ششم ، شعر ۳۷۶ ، که در آن زن غیبگو به پالینورس Palinures میگوید : « بیهوده امید مدار که ادعیه تو سر نوشتی را که خدایان خواسته‌اند تغییر دهند . »

---

## سرود ششم

---

و با این همه این کسان را بجز این مسئلتی نیست؛ درین صورت آیا ایشان دل بامیدی عبث بسته‌اند یا من مفهوم سخن ترا خوب دریافته‌ام؟<sup>۱</sup> « او بمن گفت: » نوشته من بسی روشن است، و اگر با عقل سلیم سنجیده شود واضح میشود که امید آنان گمراهشان نمیکند؛

زیرا که ازین راه بنای رفیع عدل الهی فرو نمیریزد، فقط آتش محبت باعث آن میشود که ساکنین مکان آن چهره‌ها که باید کند، در دمی بانجام رسانند<sup>۱</sup>.

و در آنجا که من چنین گفتم، هیچ‌کناهی بادعا تعدیل نمیتوانست شد، زیرا که دعا را راهی بخداوند نبود<sup>۱</sup>.

با این همه نباید مسئله‌ای چنین معضل را حل شده پنداری، مگر آنکه بانوئی که در میان حقیقت امر و ادراک تو فروغی خواهد بود بتو چنین گوید<sup>۲</sup>؛

نمیدانم که تا چه حد منظور مرا دریافته‌ای؛ اشارتم به بتاتریچه است، و تو او را بالاتر از اینجا خواهی دید که در قلّه این کوه<sup>۳</sup> لبخند

---

۱ - یعنی: اساس عدالت خداوندی پای برجاست، فقط دعاهای خیرما میتواند بخشش الهی را زودتر نصیب گناهکاران کنند.

۲ - اشاره بدانکه در زمان ویرژیل هنوز از مسیحیت نشانی نبود، بدین جهت دعاهای مردمان نمیتوانست راهی بخدا داشته باشد.

۳ - اشاره به بتاتریس، که در شهر بعد از او نام برده میشود. ویرژیل تذکر میدهد که باوجود همه دلائل او، دانه فقط وقتی میتواند واقعاً اقناع شود که بتاتریس یعنی مظهر عشق و روحانیت سخن او را تأیید کند، زیرا خود او که مظهر عقل بشری است حق اظهار نظر قطعی درباره

## برزخ

سعادت ازلی بر لب دارد .<sup>۱</sup>

ومن گفتم : «مولای من ، بشتایم<sup>۱</sup> ، زیرا که از هم اکنون سنگینی  
خستگی را کمتر احساس میکنم، و بین که سایه کوه درازتر میشود<sup>۱</sup> .  
پاسخ داد : « ما همراه روز تا آنجا که بالا رفتن توانیم بالا خواهیم رفت،  
اما راه آن راه که تو میپنداری نیست ؛

پیش از آنکه بدان بالا توانیم رسید ، تو آن را که اکنون دامنه  
کوه چنانش پنهان دارد که دیگر اشعه<sup>۲</sup> آنرا در هم نمیتوانی شکست ،  
باز گشته خواهی دید<sup>۲</sup> .

اما اکنون در آن کنار روحی منزوی و تنها<sup>۳</sup> را بین که بجانب ما  
مینگرد ؛ وی اقصی راه را بما نشان خواهد داد .<sup>۳</sup>

بسوی او رفتیم : ای روح لمباردی<sup>۴</sup> ، چه رفتار پر مناعت و بزرگ-  
منشانه‌ای داشتی و گردش چشمانت با چه وقار و طمأنینه‌ای در آمیخته بود!

۱ - اشاره بدانکه شنیدن نام بئاتریس داتنه را بشور افکنده است .

۲ - یعنی : غروب آفتاب نزدیک میشود .

۳ - یعنی : امروز رسیدن بی‌الای کوه ممکن نیست و باید بکار دیگر خورشید سر برزند  
تا بتوانیم بقیه راه را طی کنیم - « آن » colui اشاره است بخورشید - « دامنه کوه چنانش  
پنهان دارد که دیگر اشعه آنرا در هم نمیتوانی شکست » ، یعنی : اکنون خورشید بقدری بافق نزدیک شده  
که سایه کوهستان ما را یکسره در زیر خود گرفته است و دیگر نه و نمیتوانی سایه‌ای بر روی زمین  
بیندازی . - « باز گشته خواهی دید » ، یعنی : بار دیگر ناظر طلوع خورشید خواهی شد .

۴ - یک ترکیب زیبای داتنه : sola soletta . ازین جا تا آخر سرود وقف گفته  
«سوردلو» شده و این ضلی است که از معروفترین فصول کمدی الهی بشمار میرود .

۵ - روحی که در اینجا با داتنه و بریزل مواجه میشود یکی از قهرمانان برجسته «برزخ»  
و کمدی الهی است ، روح مردی است بنام «سوردلو» Sordello ، که اهل ماتووا Mantova و  
ازین راه همشهری با و بریزل بود . وی آوازه خوانی دوره کرد ولی از خاندانی نجیب بود ، که  
بعدها عشق ریباروئی او را بشاعری واداشت : و بدین ترتیب او نیز توانست بمحبوبه خود بگوید که:  
مرا معلم عشق نوشاعری آموخت !



---

## سرود ششم

---

هیچ نمیگفت و فقط نزدیک شدن ما را چون شیری که راحت  
گزیده باشد با نگاهی ناظر بود .

ویرجیلیو بتنهائی بدو نزدیک شد و از او خواست که آسانترین  
راه بالارفتن از کوهرا بما بنماید، و او پیرشش وی پاسخی نداد؛  
درعوض از زادوبوم ما واز زندگانیمان پرسید، وراهنمای مهربان  
چنین آغاز سخن کرد: « ماتتووا ... » وروح که یکسره بخویشتن فرو  
رفته بود،

از محلی که تا آن دم در آن بود برجست و قد برافراشت و بسوی  
او آمد و گفت: « ای ماتتوئی، من «سردلو» هستم وازشهر توام! » وهر دو  
یکدیگر را بوسیدند .

دریغا، ای ایتالیای برده، ای میهمانخانه رنج، ای کشتی بی ناخدا  
که در میان طوفانی سهمگین ره میسپری، نو دیگر ملکه سرزمینها

---

### پیه از صفحه قبل

این آوازه خوان عاشق درسال ۱۲۰۰ بدینا آمد وخیلی زود هوسبازی پیشه کرد . اولین  
«شکار» او خانم زیبایی بود بنام «کویتسآدرومانو» که همراه او از خانه شوهرش فرارکرد و شاید  
جای تعجب باشد که داته باین خانم در آسمان زهره در بهشت روبرو میشود . سپس محرمانه با  
دختر مردی که حامی و سرپرست او بود ازدواج کرد و بعد دوباره بسراغ «کویتسا» رفت و یکی از  
عشاق او شد . اما اینبار برادر این خانم که بعکس شوهر او مردی غیرتمند بود سخت بخشم آمد ،  
بطوریکه «سوردلو» فرار را برقرار ترجیح داد و به پروانس واز آنجا به اسپانیا و پرتقال رفت و بالاخره  
به پروانس برگشت و اندکی بعد همراه «شارلدائزو» پسر پادشاه فرانسه بایتالیا آمد و در آنجا بطلی  
که دست معلوم نیست بزندان افتاد ، تا آنکه بدست پاپ کلمنت چهارم آزاد شد و درسال ۱۲۶۹ در  
زمره اشراف درآمد و ضیاع و عمار بسیار بهم زد ؛ چندان از مفسرین کمندی الهی عقیده دارند که وی  
عاقبت بدست «انسولینو» برادر معشوقه اولش بقتل رسید . از «سوردلو» قریب چهل قطعه شعر باقیمانده  
که همه آنها بزبان پرووانسی است .

## برزخ

نیستی ، فاحشه خانه‌ای هستی <sup>۱</sup> !  
این روح والا کهر تنها بشنیدن نام دلپذیر شهرخوش مشتاقانه  
دیدار همشهری خود را در اینجا جشن گرفت  
و امروز ساکنان تو هیچیک بی جنگ و جدال بسر نمیبرند ، و حتی  
آنها که در درون حصاری واحد و خندقی واحد میزنند یکدگر را بچنگ  
و دندان میدرنند <sup>۲</sup> .  
ای بینوا <sup>۳</sup> ، به پیرامون سواحل دریاهاى خوش بنگرویس آنگاه  
باندرن خود نظر افکن و ببین که آیا در توجائی توان یافت که از صلح  
برخوردار باشد <sup>۴</sup> ؟  
اکنون که زین تو خالی است ، چه سود که «جوستینیانو» عناف  
را مرمت کرده باشد <sup>۵</sup> ؟ اگر این چنین دهانه در کار نبود ، باری ، ترا

۱- این بند ، که در آن دانه‌آزردگی خود را از وطن‌صورتی روشن نشان میدهد و در آن  
وی نیز مثل حافظ میگوید که : « معرفت نیست در این قوم ، خدایا مددی ! » یا « دلم از ظلمت  
زندان سکندر بگرفت » ، یا مانند مددی ما : « توان مرد سختی که من اینجا زادم ! » از  
مروقرین بندهای کمدی الهی است و غالباً در ادبیات ایتالیا مورد نقل و اقتباس قرار گرفته است  
متن این بند چنین است :

**Ahi, serva Italia, di dolore ostello,  
nave senza nocchiere in gran tempesta,  
non donna di Provincie, ma bordello !**

۲- یعنی : حتی اهالی یک‌شهر نیز بایکدیگر در جنگ وجدالند . خندق و حصار، حلقه‌های  
دفاعی تمام شهرهای قرون وسطایی اروپا بودند .  
۳ - **misera!** خطاب عتاب‌آمیز دیگری بایتالیا .  
۴ - یعنی : بیرون از ایتالیا همه جا در صلح و امان است و در داخل آن ، همه جا  
اختلاف حکمفرماست .

۵ - جوستینیانو **Gustianiano** ( تلفظ اصلی لائینی یوستینیانوس **Justinianus** )  
امپراتور معروف روم که میزاس (اسلامبول کنونی) پایتخت او بود و قوانین معروفی را که بنام‌های  
موسوم است وضع کرد . « عنان‌تر اترمیم کرد » ، یعنی : قوانین ترا که بمنزله عنانی در برابر لجام  
کسیختگی بودند عوض کرد و بصورت قوانین تازه‌تری درآورد . « زین تو خالی است » ، یعنی : تو چون  
اسبی هستی که دهانه داری ، ولی سواری پریشنداری . مراد از سوار امپراتور « روم‌ورمن » است  
که دانه پیروی از افکار سیاسی خود طرفدار او بود .

## سرود ششم

شرمی کمتر ازین میتوانست بود!<sup>۱</sup>  
ای قومی که مایبایست درستی پیشه کنی وقیصر را بر روی زمین باقی  
گذاری ، اگر درست مفهوم آنچه را که خداوند گفته است دریابی ،  
بنگر که چگونه این حیوان ، بخاطر آن که دیگر مهمیزی ندارد  
و عنایتش نیز در دست چون تو ایست ، سر کشی پیشه کرده است.<sup>۲</sup>  
ای «آلبرتوی» آلمانی<sup>۳</sup> که این ماده اسبی را که چموش و گردنکش  
شده است ، بجای آنکه رکاب زنی بحال خویش رها نمیکنی<sup>۴</sup> ،  
کاش کیفری عادلانه از جانب آسمان بردودمانت نازل شود که ناشنیده  
و مشخص باشد<sup>۵</sup> ، و چنان باشد که جانشین ترا بهراس آورد!<sup>۶</sup>

- ۱ - یعنی : بهتر بود که لافقل فوانینی برای تو وضع نشده بود تا این انجام گسیختگی ترا  
جای عنبر و بهانه‌ای باقی بود .
- ۲ - روی این سخن با کلیسائیان و روحانیون است که با امپراتور مخالف بودند و ازین راه  
بقول داتنه آنچه را که تعلیم خداوند است زیر پا گذاشته بودند .
- ۳ - Alberto ( در اصل Albert ) اشاره به آلبرت فن هابسبورگ ، پسر رودولف  
امپراتور که اصلاً اتریشی بود و در سال ۱۲۹۸ امپراتور شد . وی ، طبق معمول امپراطور آلمان  
و پادشاه رم ، ولی در تمام دوران سلطنت خود برای تاجگذاری برم نرفت .
- ۴ - اشاره به ایتالیا ، که چون قدرت امپراتور را احساس نمیکنند ، بصورت  
اسبی چموش درآمدند است . تشبیه «ماده اسب» از آن رو است که « ایتالیا » در زبانهای لاتینی ،  
کلمه‌ای مؤنث است .
- ۵ - «آلبرت» امپراتور ، در اول مه سال ۱۳۰۸ بطور غافلگیر بدست برادرزاده اش  
«یوهان» بقتل رسید و این «کیفر عادلانه» ایست که داتنه بدان اشاره میکند . بدیهی است این  
واقعه در زمان سروده شدن «برزخ» روی داده بوده ولی در زمان سفر خیالی داتنه به برزخ، صورت  
پیشگویی داشته است .
- ۶ - جانشین آلبرت ، «هاینریش هفتم» اوگزامبورگ بود، که در ۲۷ نوامبر ۱۳۰۸ امپراتور  
آلمان و ایتالیا شد و تا مدت مدیدی داتنه امیدوار بود که او برخلاف پدرش ایتالیا را با قدرت و  
خشونت بیشتر تحت اداره خویش گیرد . وی در سال ۱۳۱۱ در میلان تاج آهنین لمباردیا را بر سر  
گذاشت و داتنه نیز او را « اتریکوی ( تلفظ ایتالیائی هایریش ) آسمانی و پیروز » خواند ، ولی  
او نیز علاقه ای بامور ایتالیا نشان نداد .

## برزخ

زیرا که تو ویدرت<sup>۱</sup>، که بنخاطر آزمندی خود در سرزمین خوش رخت افکندید، باغ امپراتوری را<sup>۲</sup> دیدید که بصورت شوره زاری درآمد و همچنان خاموش ماندید.

ای مرد سهل انگاز، بیا و «موتکی‌ها» و «کاپلتی‌ها» و «مونالدی‌ها» و «فیلیپسکی‌ها» را ببین که اینان از هم اکنون غرق عزایند و آنان در بیم و هراس عمر میگذرانند<sup>۳</sup>!

بیا، ای سنگدل، بیا و ببین که نجیب زادگان تو در چه فشاری میزنند، و بر زخم آنان مرهم نه<sup>۴</sup>، و خود خواهی دید که «سنتافیورا»<sup>۵</sup> تا بچه اندازه در امن و امان است!

بیا و «رم» خوش را ببین که چون بیوه‌زنی دور افتاده میگرید و روز و شب ترا میخواند و میگوید: «ای قیصر من<sup>۶</sup>، چرا بتر کم گفته‌ای؟»

۱ - پدرت: اشاره به رودولف فن هابسبورگ، پدراآلبرت، که پیش از او امپراتور بود.  
۲ - «باغ امپراتوری» لقبی بود که بابتالیا داده بودند. از زمان مرگ فردریک دوم در سال ۱۲۵۰. تا سال انتخاب هاینریش هفتم (۱۳۰۸) هیچیک از امپراتوران آلمانی به ایتالیا نرفتند.

۳ - موتکی‌ها Montecchi و کاپلتی‌ها Cappelletti دودسته از اشراف شهر ورونا Verona بودند و مونالدی‌ها Monaldi و فیلیپسکی‌ها Filippeschi دودسته از اشراف شهر اوروتو Orvieto، که پیوسته با یکدیگر در جنگ وجدال بودند و آرامش این شهرها بر اثر اختلافات آنان از میان رفته بود. شکسپیر در «رموژولیت» به اختلافات دو خاندان اول اشاره میکند.

۴ - cura lor magagne: این جمله را بعضی از مفسرین مدین صورت تعبیر کرده‌اند که: «بیا و فساد آنانرا علاج کن».

۵ - Santa flora کنت نشین ناحیه «مارما» متعلق بشهر Sienna، که در زمان داته بر اثر حملات پیاپی راهزنانی که در اطراف آن بودند، ویران شده بود.

۶ - قیصر: لقب امپراتوران آلمان.

---

## سرود ششم

---

بیا و اتباع خود را بنگر که چسان دل بمهر یکدگر دارند، و اگر هیچ ترحمی بمانمیکنی، لااقل از بدآوازگی نام خویش بشرم درآی! و اگر اجازت گفتار داشته باشم، میگویم: «ای رب الارباب صدر نشین که بخاطر ما در روی زمین بصلیب کشیده شدی<sup>۱</sup>، آیا دیدگان پاک بینت را بجائی دگر دوخته‌ای؟

یا آنکه در بارگاه عقل حاکم خود، مارا وسیله خیری فراهم میآوری که خودمانرا پیشاپیش از آن آگاهی نمیتواند بود؟» زیرا که جمله شهرهای ایتالیا را فرمانروایانی ستمگراست، و در همه این شهرها هر بی‌سروپائی سر آن دارد که «مارچلی» شود<sup>۲</sup>. ای فلورانس من، توشاد از آن میتوانی بود که این جمله معترضه‌ترا شامل نیست، زیرا که مردمان تو اجل از این چنین سرزنشند<sup>۳</sup>! بسیار کسان دگر دادگستری را در دل دارند، اما آن را جز با احتیاط فراوان، چون تیری از کمانی سخت نکشیده بیرون نمیکشند؛ در عوض مردم تو این دادگستری را بر زبان دارند!

---

۱ - اشاره بخداوند، که طبق اعتقاد مسیحیان بصورت مسیح در روی زمین بصلیب کشیده شد. در متن کلمه «رب الارباب» بصورت Giove آمده، که نام خدای خدایان در میتولوژی یونان و روم است.

۲ - مارسلوس Marcellus نام خاندان برک رومی بود که افراد ارشد آن نسل بعد نسل سمتهای برجسته داشتند، و سلسله آنها کسی بود که شهر «سیراکوز» را گرفت و درین واقعه بود که ارشمیدس بدست یکی از سربازان او کشته شد. مراد از «مارسلوس» که در اینجا بصورت ایتالیائی آن «مارچل» Marcel (lo) نام برده شده، اختصاصاً «کلاودیوس مارسلوس» کنسول رومی است که در سال ۵۰ پیش از مسیح بطرفداری پدپشوس علیه سزار قیام کرد.

۳ - از این‌جا تا آخر سرود، همه آنچه گفته میشود جنبه تیشخند و طعنه دارد، زیرا مراد اصلی اینست که فلورانس بیش از تمام شهرهای دیگر ایتالیا مورد انتقاد و حمله قرار گیرد.

---

## برزخ

---

بسیار کسان دگر از قبول مناصب دولتی سر باز میزنند ، اما مردم غیرتمند تو ، بی آنکه آنان را بسمتی خوانده باشند ، بانگ میزنند که :  
« آماده کلام ! »

پس اکنون شاد باش که ترا شادمانی باید کرد ! ترا که توانگری و در صلح و صفا بسر میری ، ترا که عاقلانه زنگی میکنی ! و نتیجه کثرت نشان میدهد که چسان راست میگویم !

« آتن » و « لاجدمونا » که واضع قوانین کهن بودند<sup>۱</sup> و با آنهمه نظم و ترتیب زیستند ، در برابر تو که احکام موشکافانه ات آنچه را که در اکتبر رشتد ای بنیمة نوامبر نمیتوانند رسانند<sup>۲</sup> ، جز سرمشقی ناچیز از فن نکوزیستن ارائه نمیدهند .

تو خود میدانی که از آن زمان که بیاد توانی آورد<sup>۳</sup> ، چند بار قوانین وسکهها و قاضیان و شیوة زندگانی خویش را تغییر داده‌ای و کسان خود را

---

۱ - « آتن » پایتخت یونان و لاجدمونا Lacedemona ( یونانی لاسدموس ) نام دیگر شهر معروف اسپارت در آتن است ، در آتن قانون « سولون » مجری بود و در اسپارت قانون لیکورگس و این هر دو از محکمترین منشور های قضائی و مفننه دنیای کهن بودند .

۲ - اکتبر ( بایتالیائی اوتوبره Ottobre ) : از هشتم مهر تا هشتم آبان . - نیمه نوامبر ( بایتالیائی نوومبره Novembre ) : بیست و سوم آبان . - یعنی قوانینی که در فلورانس وضع میشود آندرسست و ناپایداری که حتی یکماه نیز محترم نمیانند . - طبق تحقیق « دلونگو » مفسر معروف کمدی الهی در کتاب *dal secolo e dal poema di Dante* ، اشاره شاعر در اینجا اختصاصاً بدین واقعه است که « شورای حکومتی » سفیدها در فلورانس که در ۱۵ اکتبر ۱۳۰۱ روی کار آمده بود قانوناً میبایست تا ۱۵ دسامبر بر سر کار بماند ، در ۸ نوامبر بفرمان « شارل دووالوا » منحل شد و یک « شورای حکومتی » سیاهها بجای آن آمد و این تغییر و تبدیل عامل اصلی تبعید داته بود .

۳ - یعنی : از همین چند وقت پیش .

---

## سرود ششم

---

عوض کرده‌ای !

و اگر حافظه‌ای نکوداشته باشی و روشن بینی کنی ، خود را همچو  
آن بیماری خواهی یافت که در بستر خویش<sup>۱</sup> آرام نمیتواند بود  
و باین وصف پیوسته بدین سوو آن سومی غلطد تا مگر با درد بستیزد.

---

- ۱ - یعنی : عدمی از اتباع خود را نفی بلد کرده‌ای و عدمی دیگر را که از خراج  
آمناند بتابیت خود پذیرفته‌ای .
- ۲ - در اصل : روی پره‌ای خویش : اشاره به بستر بیمار که عادتاً نرم است و از پر  
ساخته میشود.



# سرود هفتم

## طبقه مقدماتی برزخ

### دره پادشاهان

سرود هفتم ، مثل سه سرود پیش ، مربوط به دسته « سهل انکاران » است . ولی این بار این سهل انکارها شاهان و شاهزادگانی هستند که توجه بامور دنیوی و جاه و جلال این جهانی آنان را از توجه بمعنویات باز داشته و از خدا غافل کرده است و فقط در دم مرگ دریافته‌اند که سعادت جاوید را فدای قدرت ناپایدار و بی ارزش جهانی کرده‌اند ، و این توجه آنانرا به پشیمانی و توبه وا داشته است . این دسته از ارواح ، در درون دره خرم و پرکلی جای دارند که در دامنه سنگلاخ وحشی کوهستان برزخ قرار دارد ، ولی از جایگاه بقیه ارواح مجزا و نسبت بدان ممتاز است ، و تقریباً همان صورتی را دارد که جمع فیلسوفان و هنروران دوران کهن در درون قلمه با صفا و روشنی در میان ظلمات طبقه چهارم دوزخ دارند ( رجوع شود به سرود چهارم دوزخ )

درین سرود دانه و ویرزید با شوخترین روح کمندی الهی که روح شاعر آوازه خوان دوره گردی بنام « سوردلو » است برخورد میکنند ، و « سوردلو » آنان را با این قانون کلی برزخ آشنا میکند که در کوهستان برزخ چون خورشید غروب کند دیگر بالا نمیتوان رفت ، تا وقتی که دوباره خورشید سر برزند . بنا بر این ، این دو مسافر دیار جاودان ناگزیر باید شب را در همانجا بیتوته کنند و صبحگاهان دوباره براه افتند . مفهوم این نکته از نظر « سمبولیک » آنست که در تاریکی جهل و بیخبری رو به رستگاری معنوی نمیتوان رفت ، و این سیر بسوی کمال باید در روشنائی اطلاع و وقوف صورت گیرد ، نه کورکورانه و از روی پیروی و تقلید .

در پایان سرود ، « سوردلو » فهرستی از ارواح « دره پادشاهان » و کارهایشان را به دانه عرضه میدارد که در آن جنبه نیشخند و هجا برتجلیل و تحسین میچربد .



## سرود هفتم

چون این خوش آمد کوئی پرتراکت و سرور آمیز سه چهار بار از سر گرفته شد ، «سوردلو» بعقب باز گشت و گفت : « شما کیانید ؟ »  
« پیش از آنکه ارواح شایسته صعود باستان خداوند بسوی این کوهستان روی کرده باشند ، «اوتاوینو» استخوانهای مرا بخاک سپرد ؛  
من ویرجیلیو هستم ؛ و هیچ بزهی دیگر از آسمان محرومم نکرد بجز آنکه ایمان نداشتم<sup>۱</sup> : چنین بود پاسخی که راهنمای من داد .  
همچو آن کس که بنا گهان چیزی در برابر خویش می بیند که از آن غرق حیرت میشود ، و آنرا هم باور میدارد و هم باور نمیدارد ، و میگوید :  
« چنین است ... چنین نیست » ،  
این کس نیز بنظر من چنین آمد ، تا آندم که دیده بزیر افکندم متواضعانه بسوی او باز آمد و بشیوه کهنترانش بوسید<sup>۲</sup> .  
و گفت : « ای افتخار لاتینیان<sup>۳</sup> که زبان ما از راه تو نشان داد که

---

۱- یعنی : پیش از آنکه مسیح بشهدات رسد و بامرک او راه برزخ و بهشت بروی ارواح کشوده شود ، من مرده بودم - اوتاوینو Ottaviano تلفظ ایتالیائی او کتاویوس Octavius نام کوچک آوگوستوس Augustus امپراتور معروف روم است که جانشین سزار شد و ویرژیل در دوران امپراتوری وی میزیست و سمت ملک الشعرائی داشت . ویرژیل در سال ۱۹ پیش از میلاد مسیح در بندر بریندیزی مرد و بدستور او گوست جسد او را در ناپل بخاک سپردند .

۲- ویرژیل خود قبلا درین باره بتفصیل با دانه سخن گفته و توضیحات لازم را بدو داده است ( دوزخ ، صفحه ۱۲۴ ، شرح ۴ ) .

۳- یعنی : برپای او بوسه زد .

۴- مردم سرزمین لاتین ، یعنی ایتالیا .

## دوزخ

چه اندازه توانائی دارد، ای مایهٔ سربلندی جاودان آن مکانی که مرا در آن بزادند،

کدام شایستگی من، یا کدام لطف الهی ترا در برابر دیدگان من آورده؟ اگر مرا شایستهٔ شنیدن سخنان خوش‌میشماری، بگوی که آیا از دوزخ آمده‌ای؟ و از کدامین حلقهٔ آن می‌آئی؟»

وی پاسخ داد: «جملهٔ حلقه‌های قلمرو رنج‌را در نور دیدم تا بدینجا رسم؛ بر کتی آسمانی براهم افکند و همراهیم کرد.

نه بخاطر آنچه کردم از دیدار آن آفتاب والا<sup>۱</sup> که تو در طلب آنی و من بس‌دیرش شناختم محروم‌آمدم، بلکه بخاطر آنچه نکردم چنین شدم. در آن پائین<sup>۲</sup>، مکانی است که تیرگی آن ناشی از عذابی نیست، بلکه فقط زادهٔ ظلمت است<sup>۳</sup>، و در آن شکوه‌ها آه‌هایی هستند، نه وای‌هایی<sup>۴</sup>. در آنجاست که من، همراه با کودکان معصومی که پیش از تطهیر ایشان از آلودگی بشری مرگ دندان در نشان فرو برده، بسر می‌برم<sup>۵</sup>.

۱- در اصل: *chiostra* (سومعه، دبر). داته در دوزخ نیز چندبار دوزخیان طبقات مختلف را به دبر نشینان تشبیه کرده، زیرا آنها هم حق خروج از حلقهٔ خود را ندارند و باید همیشه در آن بمانند.

۲- *l'alto sol(o)*: اشاره بخداوند - داته خود در کتاب «ضیافت» (*Convivio*) مینویسد: «در سراسر عالم وجود هیچ چیز نیست که بیش از خورشید مظهر خداوند تواند شد». قبلا در دوزخ نیز این تعبیر بکار رفته است (دوزخ، صفحه ۷۸، شرح ۲).  
۳- اشاره به دوزخ.

۴- اشاره به طبقهٔ اول دوزخ (*limbo* یا اعراف) که بر ژیل جزو ساکنان آنست و ارواح آن عذابی بجز تحمل ظلمت و نومیدی چارداران ندارند (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ).  
۵- *ove i lamentinon suonan come guai, ma son sospiri* یعنی: ناله‌ای

که از دهان ساکنان این طبقهٔ دوزخ بر می‌خیزد از نومیدی آنان می‌آید، نه از آنکه نمایندهٔ تحمل‌عذابی باشد. قبلا در دوزخ این نکته تشریح شده است (دوزخ، صفحه ۸۲۴، شرح ۲).

۶- طبق احادیث مسیحی، ارواح کودکانیکه پیش از دریافت غسل تعمید بمیرند، بدین طبقه از دوزخ انتقال داده میشوند. درین باره «سن‌تاس‌داکن» روحانی‌معروف بتفصیل سخن گفته‌است.



---

## سرود هفتم

---

و در آنجاست که با کسانی همخاندام که جامهٔ حسنات ثلاثه را بر تن نکردند، اما بی آنکه با فسادی آشنا باشند، جملهٔ تقواهای دگر را شناختند و بکار بستند<sup>۱</sup>.

ولی تو، اگر میدانی و میتوانی، مارانشانی ده تا اجازتمان دهد که زودتر بدانجا که مدخل واقعی برزخ است برسیم<sup>۲</sup>.

وی پاسخ داد: «مارا نفرموده‌اند که در جائی معین بمانیم<sup>۳</sup>، و مرا آن اجازت هست که از کوه بالاروم و گرداگرد آن بگردم؛ و لاجرم برای راهنمایی تو تا دورترین نقطه‌ای که میتوانم رفت، همراهیت خواهم کرد. اما بین که هم اکنون چسان روز رو بیایان است، و شباً هنگام بالا نمیتوان رفت؛ و لاجرم باید در جستجوی مأمنی شایسته برآمد<sup>۴</sup>.

در جانب راست ما ارواحی جدا از دیگران خانه دارند؛ رضا ده‌تارا بنزد آنان برم و یقین دان که از شناسائیشان بس خرسند خواهی شد.»

---

۱- حسنات ثلاثه: ایمان، امید و احسان؛ که پایه‌های اصلی مذهب مسیحند. مفهوم این بند اینست که: اینان سایر صفات حسنه را داشتند و فقط از تقواهای ثلاثه که بی‌داشتن آنها بهشتی نمیتوان شد محروم بودند.

۲- قبلاً گفته شد که دانه ووبرژیل هنوز در قسمت مقدماتی برزخ بسر میبرند و بیا به برزخ اصلی نگذاشته‌اند.

۳- اصل فکر از ووبرژیل گرفته شده (انجیل، کتاب ششم، شعر ۶۷۳) که در آن موزثا به زن غیبگو میگوید: هیچ اقامتگاه ثابتی در کار نیست (nulli certa domus ...).

۴- قانون برزخ، که برای اولین بار در اینجا بدان اشاره میشود، اینست که چون تلبیکی شب فرارسد ارواح دیگر از کوه برزخ بالا نمیتوانند رفت و باید بهمان حدی که بالا رفته‌اند اکتفا کنند تا دوباره خورشید سر برزند. دانه دوشب دیگر را نیز بهمین ترتیب در دوزخ مجبور بوقف میشود (سرودهای هیجدهم و بیست و هفتم). - ظاهراً اصل این فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل یوحنا، باب دوازدهم): «... آنگاه عیسی بدیشان گفت اندک زمانی نور باشماست، پس مادامیکه نور باشماست راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد، و کسیکه در تاریکی راه میرود نمیداند بکجا میرود.»

---

## برزخ

---

پاسخ شنید : « چگونه چنین است که گفتم؟ آیا آنکس را که شباهنگام سر بالا روی باشد ، کسی مانع حرکت میشود ، یاوی خود چنین نمیتواند کرد؟ »

و «سوردلوی» پا کدل با انگشت خطی بر روی زمین کشید و گفت :  
« می بینی؟ چون خورشید روی در کشد، حتی از این خط نیز توانی گذشت؛  
اما گمان مبر که مانعی بجز ظلمت شب ترا از بالارفتن باز میدارد؛  
تنها همین تاریکی است که قدرت چنین کاری را از میان میبرد و سدی در برابر نیروی اراده پدید میآورد .

در عوض میتوان همراه با ظلمت رو بیائین آمد ، یا تا آن زمان که  
افق روز را در زندان خوش دارد در گرداگرد کوه پرسی زد<sup>۱</sup> .  
مرشد من که این بشنید با اندکی تعجب گفت<sup>۲</sup> : « پسر ما را  
بدانجا بر که رفتن بدانرا خوشایند مان دانستی . »

چون اندکی دور شدیم کوهسار را دیدم که در محلی شکاف برداشته  
ودره‌ای چون دره‌های این جهانی پدید آورده بود .

آنروح گفت : « بدانجا که کوهستان گردنه‌ای پدید آورده خواهیم  
رفت و در انتظار روز نو خواهیم ماند . »

---

۱ - مفهوم این اشاره اینست که تاریکی یعنی مظهر آرایش و خطا ، خود مانع صعود روح بسوی کمال است ، و درین تاریکی میتوان فرود آمد یعنی خطاکارتر شد ، اما نمیتوان بالا رفت ، زیرا «بالارفتن» مظهر پاکی و صفا است و چنین پاکی جز در پرتو فروغ برکت الهی تحصیل نمیتواند شد .

۲ - اشاره بدانکه ویرژیل را از قوانین برزخ اطلاعی نیست، زیرا در سفر گذشته خود بدوزخ فقط تا آخرین طبقه دوزخ پیش رفته است .

---

## سرود هفتم

---

کوره راهی بود پریچ و خم ، باشیبی ملایم ، که مارا به جناح این  
فرورفتگی بمحلی که در آن لبه کوه از هر جای دگر پائین تراست رهبری کرد.  
زر و سیم سوده ، و شنکرف و سپید آب ، و نیل ، و چوب صیقلی و  
درخشان، و زمرد تازه شکسته ، اگر بدین دره آورده شوند در برابر طراوت  
علفها و گلهای آن ، چون کود کی در برابر ارشد خود سر افکنده و تحت  
الشعاع خواهند آمد<sup>۱</sup> .

طبیعت نه تنها در آنجا بساط رنگین گسترده بود ، بلکه با درآمیختن  
هزاران بوی خوش ، عطری ناشناس و مشخص پدید آورده بود<sup>۲</sup>  
بر روی علفها و گلهای آن ، ارواحی را نشسته دیم که بخواندن  
«Salve, Regina» مشغول بودند<sup>۳</sup> ، ولی دیواره صخره مانع آن میشد که  
از بیرونشان بتوان دید .

روح «ماتوائی» که مارا بدانجا راهنمایی کرده بود، گفت : « پیش

---

۱ - مظاهر مختلف رنگها ؛ مراد از اشاره به « زمرد تازه شکسته » آنست که  
رنگ زمرد در برابر هوا تیره میشود و شفاف ترین جلوه آن مربوط بهنگامی است که تازه شکسته  
شده باشد . - «چوب صیقلی و درخشان» اشاره است به آبنوس که در آن زمان از هندوستان بارویا  
میرفت . - این جمله « نیل ، چوب صیقلی و درخشان » را میتوان با تفسیر محل يك « ویرگول »  
بدین صورت خواند که : « بوته نیل صیقلی و درخشان » و این صورتی است که در چندین چاپ ایتالیایی  
« کمدی الهی » دیده میشود .

۲ - این ریزه کاری دانه در شرح رنگها و عطرهاى این دره با احتمال قوی مفهوم  
تمثیلی مشخصی دارد ، ولی مفسرین تا کنون درین باره نظر قطعی و روشنی نداده اند .

۳ - « سلام بر تو ، ای مریم مقدس » . این خطاب ، مطلع سرود مذهبی قدیمی و  
معروفی است که توسط «ارمینیوس» اسقف ساخته شده بود و در مراسم مذهبی خاص کشیشان خوانده میشد.  
اصل لاتینی آن چنین است :

Salve Regina, mater misericordiae

Vita dulcedo et spes nostra, salve .

---

## برزخ

---

از آنکه خورشید یکسر مروی پنهان کرده باشد، از من نخواهید که بمیان این ارواحتان برم .

ازین بلندی ، حرکات و چهره‌های اینان را بهتر تشخیص میتوانید داد تا درته دره و درمیان خود ایشان .

آنکس که در صدرنشسته و از وجناتش پیداست که آنچه را که باید کرده باشد نکرده است، و در آن هنگام که دیگران سرود میخوانند او همچنان خاموش است ،

امپراتور «ریدولفو» است که میتواند بر آن زخمهایی که ایتالیا را بدست مرگ سپرده مرهم نهد ، و نهاد ، چنانکه اکنون دیگر دیر است که کسی دگر زندگی را بدان بازگرداند<sup>۱</sup>

آن دیگری که با نگاه خود ویرا آرامش خاطر میبخشد ، حاکم آن سرزمینی بود که آن رودی که «مولتا» را به «آلبیا» و «آلبیا» را به دریا میبرد از آن میزاید ؛

نامش «اوتا کرو» بود ، و در همان هنگام که در قنடை بود ، بیش از پسرش «ونچیسلاو»ی ریشو که بانفس پرستی و تن آسائی پیوسته رو به فربهی میروید میارزید<sup>۲</sup> .

---

۱ - ریدولفو داسبورگو ( Rudolph von Asburgo در اصل آلمانی ) در سال ۱۲۷۳ تاجگذاری ( Hapsburgen ) امپراتور آلمان ، از خاندان معروف «هابسبورگ» ، که در سال ۱۲۷۳ تاجگذاری کرد و داتنه اظهار تأسف میکند که چرا وی ایتالیا را بحال خود رها کرد و باصرف آن مرهم بر زخمهایش نهاد - «کسی دیگر» اشاره است به امپراتورهای نریش «متم» که در صدد اشغال ایتالیا برآمد ، اما بقول داتنه اینکار «نوشداری بعد از مرگ» بود .

۲ - Ottacchero اشاره به اوتوکار دوم Ottocar II پادشاه بوهم ، که چنانکه معروف است تاج فیه در صفحه ۶۶۵



دبرروی علفها و گلها ، ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن Salve, Regina مشغول بودند (صفحه ۶۶۱)



این مرد کوتاه بینی ، که باین دیگری که سر و روئی نکو دارد  
چنین گرم گرفته است ، درحالی 'مرد که میگریخت و بوته زنبق را از گل  
تهی میکرد .<sup>۱</sup>

او را بنگرید که چسان دست بر سینه میکوبد ! و آن دیگری را  
ببینید که آه کشان کف دست را بستر گونه کرده است .<sup>۲</sup>

این دو ، پدر و پدربزرگ آن کسند که مایه نگونبختی فرانسه است .  
اینان از زندگانی فسادآلوده و پر گناه<sup>۳</sup> او آگاهند ورنجی که چنیشان  
میآزارد از همین جا زاده است .

این دیگری که چنین ستبر مینماید و هماهنگ با آن مرد درشت  
بینی<sup>۴</sup> سرود میخواند کسی است که کمر بند جمله طهارات را

بقیه از صفحه ۶۶۲

امپراتوری را بدو پیشنهاد کردند و وی از قبولش سر باز زد - مولتا Molta ( در اصل مولداو ) ،  
شعبه رود 'الب' . - آلبیا Albia تلفظ ایتالیائی قدیم البیا Elba (الب) ، رود معروف اروپای  
مرکزی و شرقی که از 'بوهم' (چکوسلواکی) بدریای سیاه میریزد . 'آن سرزمین' اشاره به بوهم .  
Bohemia . - وینچیسلاو Vincislao تلفظ ایتالیائی و نسل Venceslas ، اشاره به 'ونسلاس'  
چهارم ، پسر 'انوکار' فوق الذکر، که در سال ۱۳۰۵ مرد و بدین ترتیب در زمان سفر آن جهانی  
داته پادشاه بوهم بود . - 'ریشو' ترجمه تحت اللفظی کلمه barbuto است که در متن بکاررفته است .  
۱ - 'مرد کوتاه بینی' : فیلیپ سوم Philippe III ، پادشاه فرانسه که از ۱۲۷۰ تا  
۱۲۸۵ سلطنت کرد . 'این دیگری که سر و وضعی نکو دارد' : اشاره به هانری دوناوار Henri de Navarre  
پادشاه ناوار، که در سال ۱۲۷۴ مرد و این دوفز پتر و پدربزرگ فیلیپ لوبل Philippe le Bel پادشاه  
فرانسه بودند که داته در دوبند بعد از وی بعنوان 'مایه بدبختی فرانسه' نام میبرد . - 'در حالی  
مرد که میگریخت و بوته زنبق را بسی گل میکرد' : اشاره بدانکه فیلیپ سوم در جنگ با  
Pietro d' Aragona پادشاه 'آراگون' ( در اسپانیا ) شکست خورد و دست از 'کاتالونیا' برداشت  
و فرار کرد ، و در همین ضمن نیروی دریائی فرانسه نیز دچار شکست شد و بدین ترتیب خاندان سلطنتی فرانسه  
که نشان خانوادگی معروف آن گل زنبق Fleur de lys (بایتالیائی fiordalisa) بود ننگین شد  
و 'گلهای بوته زنبق فروریخت' .

۲ - یعنی : از روی تأثر صورت خود را بردست تکیه داده است .

۳ - در اصل lorda : سنگین ، یعنی سنگین از بار گناه .

۴ - در اصل maschio naso : بینی مردانه .

## برزخ

بر کمر بست<sup>۱</sup>؛

واگر آن نوجوانی که در پشت سرش نشسته است پس از او پادشاه مانده بود ، یقین ارزندگی از طرفی به طرفی منتقل میشد<sup>۲</sup>؛

اما در باره دیگر وارثان او چنین نمیتوان گفت : « یا کومو » و « فدریکو » قلمروهای وی را در زیر فرمان خویش دارند ، اما از بهترین میراث او نصیبی نبرده‌اند<sup>۳</sup>

بسی نادر است که حسنات بشری در طول شاخه‌های شجره گسترده شوند<sup>۴</sup>؛ این اراده آن کس است که این حسنات را نصیب کسان میکند تا کسان نیز با او از در مطالبه درآیند<sup>۵</sup> .

۱- « آن که چنین سبب منماید » : پیتروی سوم ، پادشاه «آراگونا» ( در اسپانیا ) ، که در سال ۱۲۸۲ پادشاه سیسیل نیز شد و در ۱۲۸۵ وفات یافت و شاهی کاروان و شایسته بود . - « مرد درشت‌بینی » : شارل د'انژو Charles d' Anjou برادر «سن لویی» پادشاه معروف فرانسه، که بیادشاهی ناپل و سیسیل برگزیده شد و در ۱۲۶۷ از « تاج سلطنت ناپل و سیسیل » که پاپ اوربینوی چهارم و پاپ کلمنتوی چهارم بر سر او نهادند بعنوان « کمر بند جمله پاکبها که او بر کمر بست » یاد میکنند .

۲- نوجوان ( Giovinetto ) : پسر ارشد پادشاه آراگونا ؛ این پسر « الفونس » Alfons نام داشت و در سال ۱۲۸۵ جانشین پدر شد ولی در ۱۲۹۱ مرد . - « ارزندگی از طرفی به طرفی منتقل میشد » ، یعنی اگر این جوان مدتی درازتر پادشاه مانده بود ، شاید کمی پدر بطور کامل در او تجلی میکرد .

۳- یا کومو Jacomo و فدریکو Federigo ، پسران دوم و سوم پادشاه «آراگونا» ، که پس از مرگ برادر ارشد خود «الفونس» ، قلمرو او را بین خود تقسیم کردند - « یا کومو » در سال ۱۲۸۶ پادشاه سیسیل و در ۱۲۹۱ پادشاه «آراگونا» شد و در ۱۳۲۷ مرد و « فدریکو » در سال ۱۲۹۶ پادشاه سیسیل شد و در ۱۳۳۷ مرد - مفهوم اشاره داته اینست که ایندو نفر وارث قلمرو پدر شده‌اند ، ولی وارث صفات نکوی او نشده‌اند .

۴- یعنی : خیلی کم اتفاق می‌افتد که تقوی و پاکدامنی بطور ارثی به فرزندان کسی برسد .  
۵- یعنی : تقوی ارمغانی است که از جانب خداوند داده میشود و فقط بدانها داده میشود که تقاضای دریافت آرا داشته باشند .

---

## سرود هفتم

---

آنچه گفتم ، هم در بارهٔ این مرد درشت بینی<sup>۱</sup> صادق است و هم در بارهٔ آن دیگری ، یعنی «پیر» ، که همراه با وی آواز میخواند<sup>۲</sup> : وازین بابت هم اکنون «پولیا» و «پرووتسا» افسرده دلند<sup>۳</sup> .

درخت همان اندازه ارزشی کمتر از بندر خود دارد که شوهری که «گستاتسا» هنوز لاف از وی میتواند زد ، نسبت به شوهر «بئاتریچه» و «مارگریتا»<sup>۴</sup> .

در آن کنار «آریگودینگیلترا» پادشاهی را که زندگانش سراسر با سادگی گذشت ببینید که تنها نشسته است : وی در شاخ و برگ خویش جواندای نکوتر نهفته دارد<sup>۵</sup> .

و آن کس که در میان ایشان و پائین تر از آنها بر زمین خفته و دیده بر آسمان دوخته است ، «مارکزه گولیمو» است ، که بخاطر از هم

---

۱ - اشاره به «شارل داترو» که ذکرش رفته است .

۲ - Pier پادشاه «آراکونا» که قلا ذکر او رفته است .

۳ - پولیا Puglia و پرووتسا Provenza ، دو ایالتی که زیر فرمان «شارل دوم» ، پیر «شارل داترو» بودند و داته تذکر میدهد که مردم این دو ایالت از سلطنت او رنج بسیار بردند .

۴ - گستاتا Gostanza ، زن پیتروی سوم ، پادشاه «آراکونا» - بئاتریچه Beatrice و مارگریتا Marguerita زنان اول و دوم شارل اول (شارل داترو) - مفهوم این بند اینست که شارل داترو در برابر پیترو همان اندازه ارزش دارد که تنهٔ درخت در مقابل تخمی که آنرا بوجود میآورد .

۵ - Arrigo d' Inghilterra ( دراصل انگلیسی Henry of England ) هنری سوم پادشاه انگلستان که در سال ۱۲۷۲ مرد و زندگانی ساده و بی آزاری گذراند . - جواندای نکونر ، اشاره به پسر او «ادوارد» اول Edward I که پس از وی پادشاه انگلستان شد و در سال ۱۳۰۷ مرد ، ولی در آن تاریخ که داته سفر بدوزخ کرد وی هنوز زنده بود .

---

## برزخ

---

### «آلساندریا» و هم جنگ آن «مونفراتو» و «کاناوزه» را بگریستن واداشته‌اند .»

---

۱ - مارکزه گولیلمو Marchese Guglielmo ، گولیلومی هفتم ، مارکی مونفراتو ،  
در سال ۱۲۹۰ ، هنگام شورش شهر **Alessandria** ( اسکندریه ، در شمال ایتالیا ) باسارت درآمد  
واو رادر قفسی آهنین زندانی کردند که تا سال ۱۲۹۲ در آن بود و در همانجا نیز مرد ؛ پسر وی - می  
در خونخواهی پدر کرد ولی موفق نشد ، و دو قسمت قلمرو او ، «مونفراتو» **Monferrato** و کاناوزه  
**Canavese** ازین بابت آسیبهای بسیار دیدند که « آنها را بگریستن واداشت » .



# سرود هشتم

## طبقه مقدمانی برزخ دره پادشاهان

در این سرود ، داته ووبرزیسل براهنمائی «سوردلو» بدره پادشاهان میروند ، زیرا که شب رسیده است وایندو دیگر بسمت بالای نمیتوانندرفت . هنگام آغازسرود غروب روزیکشنبه عیدپاک وپایان آنسه ساعت ازشب گذشته است . دراین سرود داته فقط با دوروح طرف گفتگو میشود که هردوشاهانی سهل انگار وغافل بوده اند . ولی قسمت مهمی از سرود صرف یک بحث سمبولیک عالی ، یعنی وسوسه نفسانی و کمک الهی میشود که بصورت زور آزمائی مار و فرشتگان تجلی میکند . این مار همان است که روزگلاری در بهشت زمینی حوا را واداشت که میوه « شجره ممنوعه » را بچیند ، ودرین موقع که تاریکی شب فرا رسیده ونوبت جهل وغفلت شده است برای اغوای ارواح میآید ، اما دو فرشته که درینجا مظهر تمبه روحی وجدال با نفس هستند مار را ( که مظهر وساوس نفسانی است ) بفرار وامیدارند .

## سرود هشتم

ساعتی که اشتیاق دریا نوردان را بسوی گذشته باز میگرداند و دلشانرا  
بیاد روز وداع با یاران مهربان نرم میکند<sup>۱</sup> ،  
ساعتی که قلب زائر تازه رسیده را بشنیدن ناقوس دوردستی که  
کوئی بر مرگ روز گریبان است از محبت میآکند ، فرا رسیده بود  
که من دست از شنیدن بداشتم<sup>۲</sup> ، و یکی از ارواح نگرستم که از  
جای برخاسته بود و با اشارت دست مارا بشنیدن سخنان خویش میخواند .  
دو کف دست را بر هم نهاد و پس آنها را بالا برد و نظر بجانب مشرق  
دوخت<sup>۳</sup> ، چنانکه کوئی بخداوند میگفت :- بجز تو پروای هیچم نیست .-  
و آنگاه نغمه « Te lucis ante » با آهنگی چنان خلوص آمیز و با  
زیروبم هائی چندان شیرین از دهانش برآمد<sup>۴</sup> که مرا از یاد خویش بدر برد .

۱- اشاره بوقت غروب . از این بند و بند بعد همواره بعنوان یکی از استادانه ترین آثار نظم ایتالیائی یاد شده است .

۲- یعنی : دیگر صدای سوردلو و سرود مذهبی سایرین را که خاموش شده بود نمیشنیدم .  
۳- در قرون وسطی « شرق » قبله تمام کلیساهای اروپا بود ، زیرا رو بجانب بیت المقدس یعنی شهادتگاه عیسی داشت . بدین جهت « جهت شرق » مثل جهت جنوب (قبله) در ایران ، جهت مقدسی بود .

۴- این سه کلمه ، مطلع سرود مذهبی معروف قرون وسطائی است که توسط « سنت آمبروزیو » ساخته شده بود و در وقت غروب خوانده میشد ، و با خواندن آن مؤمنین از خداوند تقاضا میکردند که روح آنها را از وسوسه های شب درامان دارد . بند اول این سرود لاتینی چنین است :

Te lucis ante terminum ,  
Rerum creator, poscimus  
Ut pro tua clementia  
Sis presul ad custodiam .

## سرود هشتم

دیگران ، مهر بانانه و پارسایانه صدای خود را با او درآمیختند و در آن حال که دیده بسوی آسمان<sup>۱</sup> داشتند سرود را تا پایان ادامه دادند .  
ای خواننده ، درینجا دیده بصیرت بگشای تحقیقت را ببینی ، زیرا پرده چنان لطیف است که یکمان از آن آسان میتوان گذشت<sup>۲</sup> .  
این ارواح شایسته<sup>۳</sup> را دیدم که خاموش شده بودند، و چنانکه انتظار چیزی را برند پریده رنگ و خاشعانه بجانب آسمان مینگرستند ،  
دیدم که از بالا دوفرشته باشمشیرهای آتشین که نوکشان شکسته و از میان رفته بود سر بر آوردند و بسوی پائین آمدند<sup>۴</sup> .  
جامه‌هایشان با وزش بادی که از حرکت بالهای سبزشان در پشت سر آنها پدید آمده بود موج‌میزد، و چون نوبر گهای تازمرسته سبزرنگ بود<sup>۵</sup> .

۱- دراصل : بسوی جاده‌های بالا ( alle superne rote ) .

۲ - یعنی اشاره‌ای که در این سخنان من پنهان است و باید آن را درسطور بعد دریابی .  
بقدری روشن است که بی‌زحمت بدرک آن توفیق خواهم یافت . یکی از مفسرین معروف کمدی الهی «ولونلو» Vellutello، در قرن شانزدهم ، بعکس کلیه مفسرین دیگر مفهوم این گفته را چنین دانسته است که : « درک این نکته بقدری دشوار است که گذشتن از آن آسان تر بنظر می‌آید. » تصور می‌رود که مفهوم اولی صحیح‌تر باشد .

۳- دراصل : سپاه شایسته esercito gentile .

۴- فکر «شمشیرهای آتشین» از تورات گرفته شده ( تورات ، سفر پیدایش ، باب سوم ) :  
« ... پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشبار را که بهر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند . . . » - « دو فرشته »  
مظهر تأیید و حمایت الهی در برابر وسوس و تمنیات نفسانی بشرند که ملای که اندکی بعد پیدامیشود نماینده آن است . - «دو شمشیر» بنا بنظر غالب مفسرین کمدی مظهر عدالت و بخشش خداوندند، و آتشین بودن آنها نشان آنست که خداوند در عین آنکه بخشنده است قهار است .

۵- رنگ سبزرنگ «سمبولیک» امیدواری است .

---

## برنخ

---

یکی از آن دو اندکی بالاتر از ما جای گرفت و آن دیگری به کنارهٔ مقابل فرود آمد، چنانکه این دو جملهٔ ارواح را در میان گرفتند.

سرهای نیم‌رنگشان<sup>۱</sup> را خوب میتوانستم دید، اما نگاه من، چون نیروئی که بر اثر کوششی فزون از اندازه درهم شکند، بر روی چهره‌های آنان راه کم میکرد<sup>۲</sup>.

سوردلو گفت: «این هر دو از حلقهٔ مریم می‌آیند<sup>۳</sup> تا دره را در برابر ما که بزودی هویدا خواهد شد<sup>۴</sup> پاسداری کنند.»

لاجرم من که نمیدانستم اینان از چه راه خواهند آمد همهٔ اطراف و جوانب نگریستم، و تن خویش را که از فرط هراس یخ زده بود به شانه‌های وفادار<sup>۵</sup> فشردم.

و سوردلو باز گفت: «اکنون بدره فرود آئیم و بمیان ارواح بزرگ<sup>۶</sup> رویم و با آنان سخن گوئیم، که اینان را دیدار ما بس خوشایند باشد.»

---

۱ - *la testa bionda* - باید متوجه بود که فرشتگان در آن لرهنر مندان مسیحی

تقریباً همیشه باموی زربین و کمرنگ نموده شده‌اند، زیرا رنگ روشن علامت پاکی و صفاست.

۲ - اشاره بدانکه هنوز داتنه آن تقوی و طهارت را ندارد که بتواند رو در رو بچهرهٔ فرشتگان و کرویسان نگاه کند.

۳ - یعنی از بالا: *in طبقهٔ آسمان* که حضرت مریم در آن است.

۴ - توضیح در صفحه ۶۷۷

۵ - *alle fidate spalle* یعنی: به شانه‌های مصاحب وفادارم. اشارهٔ این سخن طبعاً به ویرزیل است.

۶ - اشاره به ارواح پادشاهان.



## سرود هشتم

پندارم که تنها سه قدم فرود آمدم ، و خویش را در آن یابین یافتم ، و  
روحی را دیدم که مرا ، و تنها مرا مینگرست ، چنانکه گوئی سرشناسانیم  
را داشت .

آن ساعتی بود که هوا تاریک میشود<sup>۱</sup> ، اما هنوز این تاریکی چندان نبود  
که در میان دیدگان اوومن، آنچه را که در آغاز پنهان داشته بود همچنان  
پنهان دارد<sup>۲</sup> .

وی بجانب من آمد و من بسمت او رفتم : ای «نین» ، ای قاضی  
بزرگوار، چه شاد از آن شدم که ترا از جمع دوزخیان برون یافتم<sup>۳</sup> !  
از هیچ خوش آمد گوئی فرو نگذاشتیم . آنگاموی پرسید: «کی از  
راه آبهای دوردست بیای کهسار رسیدی ؟<sup>۴</sup>»

بدو گفتم : « بامداد امروز بود که از مکانی بس شوم بدینجا آمدم<sup>۵</sup> ؛  
هنوز با زندگانی نخستین<sup>۶</sup> دمسازم ، هر چند که بسفر برخاسته‌ام تا مگر  
آن زندگانی دیگر را بدست آریم<sup>۷</sup> . »

۱ - s'annerava یعنی : تاریکی شامگاهان فرا میرسد .

۲ - یعنی : بطور کلی تاریک بود ، اما نه چندان که دوزخ از فاصله خیلی نزدیک  
چهره بکدیگر را تشخیص دهند .

۳ - Nin(o) ، اشاره به نینوویسکوتی Nino Visconti قاضی شهر گالورا Gallura در  
جزیره ساردینیا ، نواده دختری «کنت اوگولینو» که قبلاً داته از او بتفصیل سخن گفته است  
( دوزخ ، سرود سی و سوم ) . داته با این مرد بسیار دوست بود و آشنائی آنها از نبرد کاپرونا (دوزخ ،  
صفحه ۳۵۷ ، شرح ۱ ) آغاز شده بود .

۴ - یعنی : چهوقت در مصب رود «نوه‌ره» برزورق نشستی و از دریای پهناور به برزخ  
آمدی ؟ - بدین ترتیب قاضی متوجه زنده بودن داته شده است .

۵ - اشاره بطبقات مختلف دوزخ .

۶ - یعنی : زندگی روی زمین .

۷ - اشاره بکوشش داته برای رستگاری زوح خویش .

## برزخ

و چون پاسخ من بگوش آنان رسید ، «سوردلو» و آن دیگری چون کسانی که بهراسی ناگهانی دچار آمده باشند واپس رفتند<sup>۱</sup> یکی از آن دو بجانب «ویرجیلیو» برگشت و آز دیگری روی بسوی روحی که در کناری نشسته بود کرد و بدو بانگ زد که : «هان ، ای «کورادو»<sup>۲</sup> ، بیا و بنگر که خداوند با قدرت کامله خود چه خواسته است .»

پس آنگاه بسمت من گشت و گفت : «ترا سو کند به لطف خاص آن کس که مشیات خویش را چنان از ما پنهان میدارد که ما را هیچ راهی به ادراک آن ها نیست»<sup>۳</sup> .

که چون بدان سوی آبهای بیکران<sup>۴</sup> باز گشته باشی ، به «جووانای» من<sup>۵</sup> بگویی که بدان درگاه که ادعیه معصومان در آن قبول میافتد ، برایم دعا کند .

پندارم که مادرش از هنگام برون آمدن وی از آن پرده سپیدی که ازین پس باید افسرده دلانه دریغاکوی آن باشد ، دیگر مهری بمن ندارد<sup>۶</sup> .

۱- اشاره بدانکه سوردلونیز که تا این زمان تمام توجهش معطوف بویژنل بوده ، بی بزنده بودن دانه برده است .

۲- Currado ؛ توضیح در صفحه ۶۷۸ شرح ۲ .

۳- یعنی : عقل و ادراک بشری قاصرتر از آن است که حکمت آنچه را که خداوند اراده میکند در یابد .

۴- یعنی : وقتی که دریای فاصل دوزخ و مصب «نومره» را در پشت سر گذاری و دوباره بدنیای زندگان برگردی .

۵- Giovanna ، دختر قاضی ، که در این زمان نه ساله بود .

۶- «مادرش» : اشاره بزین قاضی ، که بناتریچه Beatrice نام داشت و دختر «اوتیسودالستی»  
بقیه در صفحه بعد

از رفتار او آسان میتوان دریافت که اگر بیوسته نگاهها یا نوازشهایی  
بر آتش عشق زنی دامن نزنند ، این آتش چو آسان فرومینشیند .  
و حال آنکه آن افعی که «میلانیان» را بمیدان ستیز میبرد ، سنگ  
گور او را زینتی بدان شکوه که خروس «کالورا» میتوانست داشت ،  
نخواهد بود<sup>۱</sup> .

چنین میگفت ، و در چهره اش اثر آن غیرتمندی شایسته ای که در درون  
دل جایی باندازه دارد<sup>۲</sup> ، هویدا بود .

درین میان دیدگان حریص<sup>۳</sup> من بسوی آن مکانی از آسمان که در  
آن اختران همچون قسمتی از چرخ که به میله نزدیکتر باشد گردش

#### پیه از صفحه قبل

Obizzo da Esti بود که داته او را بجرم ستمگری در جهنم جای داده است ( دوزخ، صفحه  
۲۴۹ ، شرح ۴ ) این «بئاتریچه» را با «بئاتریچه» معشوقه داته و راهنمای آسمانی او اشتباه  
نباید کرد . - «از پرده سپید برون آمده» ، یعنی : جامه ییوگی را ( که در قرون وسطی  
سپید بود ) از تن بیرون آورده تا شوهر دیگری کند . «باید در پناه کوی آن باشد» ،  
اشاره بدانکه شوهر دوم این خانم ، گالائوسو ویسکوتی Galeazzo Visconti همراه با کلیه  
افراد خاندان خود از شهر میلان طرد خواهد شد و در مسکنت و آوارگی خواهد مرد . این اتفاق  
که در سال ۱۳۰۲ روی داد ، در زمانی که داته کمدی الهی را سرود روی داده بود ، ولی برای  
سال ۱۳۰۰ یکنوع غیبگویی بشمار میرفت . - «دیگر مهری بمن ندارد» یعنی : در سدد زناشویی  
تازه ایست و یاد شوهر اولش را از دل بیرون برده است .

۱ - «افعی» نشان خانوادگی خاندان «ویسکوتی» شوهر دوم «بئاتریچه» و «خروس»  
نشان خانوادگی خاندان «کالورا» شوهر اول این خانم بود . معنی این گفته اینست که این زن  
اگر باست بیوه «کالورا» شوهر اولش مرده بود افتخاری بیش از آن مییافت که باست بیوه  
«ویسکوتی» مرده باشد . عملاً این هر دو منظور حاصل شد ، زیرا بعد از مرگ این خانم ، در سال  
۱۳۳۴ ، هم نشان افعی و هم نشان خروس را بر روی سنگ گورش نقش زدند .

۲ - یعنی : اثر غیرت مردانه که پا از حد خود بیرون نگذارد و نه اثر حادث که صفت  
ناپسندیده ای است .

۳ - یعنی : دیدگان من که حرص دیدن همه جا را داشت .

## برزخ

کندتر داشتند، معطوف شده بود<sup>۱</sup>.

وراهنمای من گفت: «پسرجان، در آن بالا بچه مینگری؟» و من بدو گفتم: «بدین سه مشعلی مینگرم که آتش در سراسر قطب افکنده اند<sup>۲</sup>». او بمن گفت: «چهار اختر فروزانی که امروز بامدادان دیدی، در آنجا فرورفته و این اختران در جای آنها سر برزده اند<sup>۳</sup>». چون سخن میگفت، «سوردلو» ویرا بجانب خوش کشید و گفت: «حریف مارا ببین<sup>۴</sup>»: و با انگشت اشارتی کرد تا نظر وی را بدان جانب که میخواست معطوف دارد.

در آن مکانی که دره کوچک را حاشیه‌ای نبود، ماری عیان بود، و شاید که این همان مار بود که «حوا» را به چیدن خوراک تلخ وا داشت<sup>۵</sup>.

۱- یعنی: ستارگان پیرامون قطب جنوب، مینگریستم که چون بهر کزدوران نزدیکترند آهسته‌تر می‌چرخند.

۲- ظاهراً اشاره به ستاره جنوبی (ستاره آلفای مجموعه آریدان، ستاره کانویوس «ماهی‌طلایی» و ستاره کشتی) است، ولو بیشتر احتمال میرود که این سه ستاره صرفاً جنبه نمثیلی داشته و اشاره به سه اصل: ایمان، امید و نکوکاری باشند - «آتش در قطب افکنده اند» یعنی در نزدیک قطب باروشنی فراوان میدرخشند.

۳- «چهار اختر» اشاره به ستارگان مجموعه صلیب جنوبی که مظاهر زندگانی مثبت و عملی (روز) بودند و اکنون جای خود را به ستاره‌ای که مظاهر زندگانی درونی و معنوی (شب) هستند سپرده‌اند. قبلاً از این چهار ستاره در آغاز سرود اول برزخ سخن رفته است (رجوع شود به صفحه ۵۸۴ شرح ۱)

۴- این اصطلاح ترجمه ده کلمه لاتینی *hostem que nostrum* است که در سرود مذهبی *Te lucis* (رجوع شود به صفحه ۶۷۵، شرح ۴) بکار رفته و دانه آنرا با ایتالیایی در آورده است

۵- اصل فکر از تورات است (سفر پیدایش، باب سوم): «... و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود. و بزین گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ - زن بیمارگفت از میوه درختان باغ میخوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خداگفت از آن نخورید و آنرا لمس نکنید، مبادا بمیرید - مار بزین گفت هر آینه بقیه در صفحه بعد

---

## سرود هشتم

---

حیوان تبه‌کار در میان علفها و گلها میخزید و پیش می‌آمد، و گاه  
گاه سر به پشت خویش میگرداند و آنرا همچو حیوانی که پشمهایش  
را صیقل دهد میلیسید.

بچشم خویش ندیدم، و لاجرم نمیتوانم گفت، که چگونه شاهین‌های  
آسمانی بال‌گشودند<sup>۱</sup>، همینقدر میدانم که آن هردورا در حال پرواز دیدم.  
صدای بالهای سبز آنان که فضا را در هم میسکافت، مار راه‌گریز  
گرفت، و فرشتگان با پروازی هماهنگ بجای نخستین باز گشتند.

روحي که بدعوت قاضی بکنار او آمده بود، درسراسر مدت این‌جمله  
از نگرستن بمن باز نایستاد.

و چنین آغاز سخن کرد: «کاش مشعلی که راه‌ترا بسوی بالا روشن  
میکند، آن اندازه مومی که لازم است در نهاد تو بجوید تا ترا به مینای  
اعلی رساند<sup>۲</sup>،

---

### بقیه از صفحه قبل

نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزیکه از آن بخورید چشمان شما بار شود و مانند خدا  
عارف نیک‌بود خواهید بود - و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوش‌نما  
و درختی دلپذیر دانتش افزا پس از میوه‌اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و او خورد... - خوراک  
تلخ *cibo amaro* اشاره به میوه‌ای که حوا چید و برای او و شوهرش و نسل آدمیان تلخی و بدبختی  
آورد - این میوه را یهودان و مسیحیان سیب و مسلمانان گندم میدانند.

۱ - اشاره بدو فرشته نگهبان.

۲ - «مشعلی که راه‌ترا بسوی بالا روشن میکند» اشاره بملطف خداوند که شامل حال  
دانه شده تا او را ببهشت اعلی رهبری کند - «آن اندازه موم که لازم است در نهاد تو بجوید»  
یعنی که معنای شایستگی چنین لطفی را داشته باشی (موم و روغن دو مایه اصلی مشعلها و چراغهای  
قرون وسطی بودند). مینای اعلی *sommo smalto* اشاره بجایگاه خداوند. این تعبیر صوری  
مبهم دارد و ظاهراً با اشاره به بهشت زمینی است که با گلها و چمنها «میناکاری» شده، با  
بآسمان که اختران میناهای آنند. احتمال قوی میرود که تعبیر اخیر درست‌تر باشد.

## برزخ

و تو اگر خبری موثق از والدی‌ها کرا<sup>۱</sup> یا سرزمین همسایه آن داری بامن بگوی، زیرا که روز کاری من در آنجا منزلتی داشتم .  
نامم « کورادومالاسپینا »<sup>۲</sup> بود . آن قدیمی نیستم<sup>۳</sup> ، اما از زادگان اویم ؛ و بکسان خویش محبتی داشتم که برای تطهیر از آلائش آن در اینجا بسر میبرم .<sup>۴</sup>

بدو گفتم : « اوه ! من هرگز در سرزمین‌های شما نبودم ، اما در سراسر اروپا کدام جای مسکون میتوان یافت که خاندان شما در آن سرشناس نباشد ؟ نام بلندی که مایه افتخار این خاندان است چنان این سرزمین و خداوند کاران آنرا بلند آوازه دارد که همه کسان بی آنکه پای بدان نهاده نهاده باشند با آن آشنایند .

ومن، که کاش تا بدان مقام اعلی توانم رفت<sup>۵</sup> ، برایتان سوگند میخورم که خاندان نام‌آور شما هیچیک از افتخارات زر و شمشیر را از کف نهشته است<sup>۶</sup> .

۱ - Val di Magra ، ناحیه‌ای از ایالت « لوبیجیانا » ، که قلعه مستحکم « ویلا فرانکا » متعلق به « کورادو » در آن واقع بود ( رجوع شود بدوزخ ، صفحه ۳۹۸ . شرح ۳ )

۲ - Currado Malaspina ، از اشراف لوبیجیانا ، که شش‌سال تمام دانه دردوران غربت و تبعید خود میهمان او و تحت حمایت پسر او بود . این « کورادومالاسپینا » که در سال ۱۲۹۴ مرد ، خود نواده « کورادومالاسپینای » دیگری بود که در اینجا با صفت « قدیمی » از او یاد شده است ، و او سرسلسله این خاندان و فرد شاخص آن بود .

۳ - اشاره به کورادوی اول که جد این روحی است که با دانه سخن میگوید .

۴ - یعنی : چنان مستغرق « رفیق‌بازی » و توجه باحوال خویشان و کسان خود شدم که از توجه بروح خویش غافل ماندم ، و اکنون بجرم این سهل‌انگاری باید مدتی برای تصفیه این روح در برزخ بمانم .

۵ - یعنی : اینکاش بتوانم تا بر سر خداوند بالا روم .

۶ - افتخارات زر و شمشیر : یعنی افتخار جوانمردی و دلوری و افتخار بخشندگی و کرامت .



---

## سرود هشتم

---

سنن نیکو و خصائص ذاتی این خاندان چنانش ممتاز کرده اند که خود بخود بر امر است میرود و به بیراهه اعتنائی ندارد، هر چند که سر فاسد جهان را براهی منحرف برد<sup>۱</sup> .

واو گفت: « بیم مدار، زیرا که اگر مشیات اعلی را تغییری عارض نیاید، خورشید هفت بار در بستری که قوچ بر آن خفته و هر چهار پای خویش را در آن فرو برده است نخواهد خفت<sup>۲</sup> ،

که این پندار لطف آمیز با مینخهائی استوارتر از سخنان کسی، در درون سرت میخکوب خواهد شد<sup>۳</sup> . »

---

۱ - perchè il capo reo lo mondo torca - این جمله مبهم است و بهمین دلیل مفسرین در تعبیر آن اختلاف نظر دارند ، زیرا روشن نیست که مقصود از «سرفاسد» شیطان است که جهان را براه بد میبرد ، یا اشاره به پاپ و دستگاه کلیسا است که فاسد شده است . بیشتر احتمال میرود که این نظر اخیر صحیح باشد ، زیرا پاپ اعظم در سال ۱۳۰۰ بونیفانیوی هشتم بود که داتنه پیشایش او را نامزد دوزخ کرده است ( رجوع شود به دوزخ صفحه ۳۳۳ ، شرح ۲) . - دزین حال- میتوان کلمه capo reo را فاعل جمله محسوب نداشت ، درینصورت معنی شعر این میشود که : « هر چند که جهانیان سر فاسد خویش را براه منحرف بگردانند . »

۲ - یعنی : پیش از آنکه خورشید هفت بار وارد برج حمل شود (هفت سال بگذرد) .

۳ - اصل فکر از تورات است (کتاب جامعه، باب دوازدهم) : « ... کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده میباشد . - مفهوم کلی این بند اینست که تا هفت سال دگر ، تو خود در عمل بزرگواریهائی از این خاندان خواهی دید که در این نظر محبت آمیز کنونیت، بیش از این راسخ خواهی شد .



# سرود و هفتم

## از طبقه مقدمانی تا طبقه اصلی برزخ

درین سرود داته برای اولین بار در سفر خود بدنیای جاوید بخواب میرود و این خواب او تا آنکه کی بعد از طلوع آفتاب روز بعد بطول می‌آید . دوبار دیگر نیز در شبهای بعد ، وی در طبقات مختلف برزخ میخوابد ، زیرا که به هنگام شب ناچار است برجای توقف کند . در این هر سه بار داته در بک صبحگاهان خوابهایی میبیند که بحقیقت رؤیاهای صادقانه و هر کدام آنها از حقیقتی خبر میدهند .

در این سرود خواب او در واقع رؤیا نیست ، بلکه تجلی واقعیتی است ، زیرا که وی همان اتفاقی را در عالم خواب میبیند که عملاً در همان موقع و با همان نتیجه برای وی روی داده است . این هر سه رؤیای داته صورت و مفهوم «سمبولیک» دارند و هر بار از حقیقتی عالیتر و کاملتر خبر میدهند .

نکته جالب توجه این است که سه رؤیای داته در برزخ ، در سه سرود نهم و هیجدهم و بیست و هفتم توصیف شده‌اند که از لحاظ ریاضی مرادفند با  $9 \times 11$  ،  $9 \times 2$  و  $9 \times 3$ ؛ و با توجه بفصل بیست و نهم کتاب معروف دیگر داته : زندگانی نو Vita Nuova که در آن تذکره داده شده که رقم ۹ رقم مورد علاقه بنائریس و « طلسم خوشبختی» او بود ، و رقم سه نیز رقم مقدس مسیحی است که اساس کمندی الهی بر آنست ، میتوان دریافت که این تفرق صرفاً زاده تصادف نیست و داته در آن تمسک داشته‌است .

در آخر سرود ، داته که با دست «سنتالوجیا» قدیمه آسمانی بکنار مدخل اصلی برزخ رسیده است پس از آنکه فرشته پاسدار برزخ هفت نشان بعلامت معاصی کبیر ششمه بریشانی او نقش میزند ، به همراهی و مرزبل یا به برزخ اصلی میگذارد که در هفت طبقه آن ، هفت دسته از گناهکارانی که پیش از مرگ توبه کرده‌اند یا اصولاً شایسته بهشتی شدن تشخیص داده شده‌اند ، بگذراندن دورانی که باید صرف تہذیب و تزکیه ارواح آنان شود مشغولند .

## سرود نهم

همخوابهٔ «تیتونه» کهن ، بیرون از بازوان یار مهربان خویش ، در  
ایوان مشرق سپیدروی میشد ،  
ویشانی درخشان جواهرنشانش بشکل آن حیوان سردبند درمیآمد  
که آدمیان را بادم خود ضربت میزند ،

۱- مطلع این سرود، یعنی سه بند اول آن، حاوی لفظ پیچیده و بسیار غامضی است که از قدیم مفسرین کمندی الهی را گرفتار در دسر بسیار کرده است. این معمای ادبی را بطور کلی نه تنها پیچیده‌ترین لفظ در کمندی الهی بلکه در تمام ادبیات ایتالیا شمرده و بدان عنوان «بیلاردشوار» (difficilissimo) داده‌اند. بنونونودا ایمولو» بزرگترین مفسر گذشتهٔ کمندی الهی درین باره مینویسد: «دانه این سرود را بازکر مطلبی آغاز کرده که هیچ شاعر دیگر در هیچ زمان و مکانی آسرا نه گفته و نه بمالم تغیل آورده است.» بهمین دلیل این سرود یکی از آن سرودهای کمندی الهی است که بیش از همه مورد تفسیر و تفسیر قرار گرفته‌اند.

اینک توضیحات مربوط بدین بند و دو بند بعد:

تیتونه Titone در افسانهٔ خدایان یونان یسر «لائومدونه» و برادر پریاموس (بایتالیایی Priamo) پادشاه «ترویا» بود که داستان جنگهای ترویا و یونان و ایلید حماسهٔ معروف هومر مربوط بدوست. این «تیتونه» ربقالنوع سپیددم Aurora را که دل بدو داده بود بزنی گرفت و بمناسبت این زناشویی خدای خدایان زندگانی جاوید را به نازده داماد که تا آنوقت بشری خاکی بیش نبود ارمغان داد، ولی جوانی جاوید را بدو ارمغان نداد؛ بدین جهت «تیتونه» مرتباً یسر و دوباره جوان میشد (وازهمین رواست که در آغاز این سرود وی لقب کهن «antico» گرفته‌است)، در صورتیکه زن او یعنی «سپیددم» جوانی جاودان داشت.

«همخوابه» در اینجا ترجمه کلمهٔ la concubina است که دانه دربارهٔ «سپیددم» یعنی زوجهٔ «تیتونه» بکار برده‌است، و این از موارد نادری است که عنوان «همخوابه» را بجای «زن» و همسر آورده‌اند. «بیرون از بازوان یارخویش» یعنی در آنوقت که این زن وشوهر در کنار هم نبودند، زیرا شوهر مثل هر شب یسر میشد و «سپیددم» جوان بود. - «در ایوان مشرق»، یعنی: در آنوقت که «اورورا» (سپیددم) در آن سمت ایستاده بود که روسوی مشرق داشت - «سپیدروی میشد»: **چیه در صفحه بعد**

## برزخ

و شب، در آنجا که ما بودیم<sup>۱</sup>، قدمی دو بجانب بالا برداشته بود و بالهای خویش را برای برداشتن قدم سومین فرود میآورد، که من، که بار آدم را همراه میکشیدم<sup>۲</sup>، مغلوب خواب شدم و در

### پیه از صفحه قبل

یعنی: با رونمودن او سپیده سر بر میزد.

«پیشانی جواهر نشان او»؛ اشاره بستارگان درخشان آسمان شب - «آن حیوان سردیدن که آدمیان را با دم خود تربت میزند»؛ بعقیده غالب مفسرین اشاره است به «عقرب» که در آغاز شب در آسمان برزخ (یعنی هنگام سپیددم رآسمان زمین) مجموعه ستارگانی که نام آنرا دارند (برج عقرب) در آسمان بالا میآید. برخی از مفسرین نیز این اشاره را به «ماهی» میدانند و بهمین دلیل منظور را برج «حوت» می شمارند. - در آغاز بهار که سفر آن جهانی دانه در آن صورت میگیرد، طول شب و روز تقریباً مساوی است؛ بدین جهت «شب» مدت شش ساعت روی بالا میرود و شش ساعت دیگر روی پایین دارد تا بافق برسد و جای خود را صبح بسپارد، و بدین ترتیب «شش قدم» بسوی بالا بر میدارد، و مفهوم اینکه «دو قدم در راه بالا برداشته بود و میخواست قدم سوم را بردارد» اینست که دو ساعت از شب گذشته و سومین ساعت شب فرا رسیده بود.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که: آن ساعتی که مورد بحث دانه است، هنگامی است که در برزخ سه ساعت از شب گذشته و بنابراین در اورشلیم که نقطه مقابل برزخ است سه ساعت از روز برآمده و در ایتالیا که چهل و پنج درجه جغرافیائی با افق اورشلیم فاصله دارد آفتاب در حال طلوع کردن است و «رَبْعُ النَّوْعِ سَبِيحَةٍ دَمِ اَزْ اَغْوَشِ شَوْهَرِ سَالْخُورْدِهْ اَشْ بِيْرُونِ اَمْدَهْ اَسْت تَا دَرِ اَيْوَانِ مَشْرِقِ سَبِيحِ رُوی شُود».

برخی از مفسرین این «سپیددم» را سپیده قمر دانسته و آنرا مربوط به آسمان برزخ شمرده اند که در چنین ساعتی ماه در آن در حال طلوع بوده است. - برخی نیز عقیده دارند که اصولاً باید بجای «تیتون»<sup>۱</sup>، Titon، «تیتان» Titan خواند؛ درین صورت معنی شعر بکلی فرق میکند، زیرا تیتان<sup>۱</sup> در میتولوژی یونان دیوانی بودند که پیش از خدایان فرمانروایان زمین بودند، و «تیتان کهن» Titane antico اشاره ای میشود به خورشید، که تیس Thetis زن «اوقیانوس» هم خوابه او بود.

بطور کلی تنها در ده ساله آخر قرن نوزدهم یازده تفسیر مختلف در باره این سه بند منتشر شده، یعنی بطور متوسط سالی يك تفسیر تازه صورت گرفته است، و با این حساب باید هنوز منتظر تفسیرهای جدیدتر و بی سابقه تری بود.

۱- اشاره به برزخ.

۲- یعنی: مجبور بودم بخلاف سایر ارواح که مجرد بودند، جسم را هم همراه روح

داشته باشم.

---

## سرود نهم

---

آنجا که هر پنج نشسته بودیم<sup>۱</sup> بر روی علفها دراز کشیدیم .  
در ساعت طلوعه بامدادان که پرستو ناله‌های غم‌انگیز خود را، شاید  
بیاد نخستین بدبختیهای خویش، سر میدهد<sup>۲</sup> ،

واندیشه ما که از هروقت دیگر از جسم ما دورتر و از بند افکار آن  
آزادتر است ، در رؤیاهای خویش روشن بینی تقریباً آسمانی پیدامیکند<sup>۳</sup> ،  
بنظرم چنین آمد که عقابی زرین بال پر کشوده و در آسمان پرواز  
آمده است و سرفرو آمدن دارد ؛

و خویش را در آنجا پنداشتم که « گانیمده » دست از کسان خویش  
بداشت و بقرار گاه خدایان ر بوده شد<sup>۴</sup> .

دردل اندیشیدم که : « شاید وی را شیوه اینست که جز در این جا  
بشکل نپردازد ، و شاید که کسر شأن خویش داند که از جایی دگر طعمه  
بر گیرد . »

سپس چنین نمود که وی ، پس از اندکی چرخ زدن ، بمخافت

---

۱- اشاره به ویرژیل ، سوردلو ، نینو و سکوتی ، کورادو مالا سینو، و خود داته.

۲- بنا بافانه خدایان یونان پرستو در آغاز یکی از پریان بود که فیلوملا *Filomela* نام داشت ، و چون برادر شوهرش *Tereus* با او عشق بازی کرد و شوهرش شکایت نزد خدای خدایان برد ، این پری تبدیل به پرستویی شد تا از آن پس هر بامدادان بیاد بدبختی خود ناله سر دهد .

۳- این نظیر عقیده رایج ماست که رؤیای صبحگاهان رؤیای صادقه است . داته قبلا نیز بدین نکته اشاره کرده است ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۵۱۳ . شرح ۱ ) .

۴- در افسانه خدایان یونان *Ganymede* جوان زیبایی بود که بنا بفرمان خدای خدایان ، پریان او را از بالای کوه ایدا *Ida* که وی در آنجا شبانی میکرد ربودند و با آسمان بردند تا در آنجا ساقی خدایان شود . داته در خواب می بیند که او را نیز چون « گانیمده » از بالای کوهی چون « ایدا » برداشته اند و رو بیلا میبرند .

## برزخ

صاعقه‌ای فرود آمد و مرا از زمین برداشت و بالا برد تا به آتش رسد<sup>۱</sup>.  
ودر آنجا، بنظرم چنین آمد که او و من میگذاختیم، و آن آتش خیالی  
چنانم بریان کرد که سوزندگی آن رشته خواب مرا بگسست.  
هنگامیکه مادر «آکیله» وی را از «کیرونه» ربود و همچنان خفته  
در بازوان خویش برد تا به «اسکیرو» رسید که کوتاه زمانی پس از آن یونانیان  
از آنجا راهی کش کردند<sup>۲</sup>،  
«آکیله» که چشم گشوده بود و به پیرامون خوش مینگریست و  
نمیدانست که در کجاست<sup>۳</sup>، بهمانسان بخویش باز آمد  
که من پس از بیداری از آن خواب بخود آمدم؛ و چون خواب

۱- *infino al foco*، یعنی: تا حلقه ناره که زیر فلک قمر و بالای فضای زمین قرار دارد بالا ببرد. در اولین سرود بهشت نیز بدین نکته اشاره میشود.

۲- بنا به میتواژی یونان، «آکیله» *Achille* (آکیلوس) فرمان نامی یونانی (که نقشی نظیر رستم مارا در ایلیاد هم و جنگهای معروف ترویا بعهده دارد) دوزان کودکی خود را تحت پرورش و تربیت کیرونه *Chirone* (کیرون)، سنتور (اسب آدمی روی) مشهور (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲۴۴، شرح ۱) بسربرد و اسب سواری و زوبین افکنی و جنگاوری را نزد او آموخت. اما چون وی جوانی بیرومند شد، یکرور مادرش *Thetis* زن خدای اوقیانوس، که آکیلوس فرزند نامشروع او بود، ویرا از خانه «کیرونه» ربود و در آغوش گرفت و همچنان خفته تا به بندر اسکیرو *Schiro* (در اصل *Scyros*) برد و در آنجا بوی جامه زنانه پوشانید تا مانع آن شود که وی بطرفداری از سپاه یونان وارد بیکار شود. ولی در این بندر «اولیس» و «دیومدس» دو پهلوان معروف یونانی به حیل «تتیس» پی بردند و «اشیل» را دوباره لباس مردانه پوشاندند و به میدان جنگ روانه کردند، و اشاره داتنه بدینکه «اندکی بعد یونانیان راهی کش کردند» به همین است. داتنه اصولاً طرفدار ترویائیها بود که رومیان خود را از اغقاب آنها میدانستند، همین مناسبت از «اولیس» و «دیومدس» ناراضی بود و شاید يك علت آنکه این هر دو را در دوران يك شعله آتش در دوزخ جای داده همین باشد (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۴۱۹، شرح ۱).

۳- اشاره به یکی از اشعار استاسیوس *Stacius* شاعر لاتین، در اثر معروف او آکیلیس *Achilleis* (اشیل نامه)، که در آن (کتاب اول، شعر ۲۴۷) میگوید: «اشیل در اسکیروس تا دهان از خواب بیدار شد و خود را غرق بهت و حیرت یافت».



---

## سرود نهم

---

از چهره‌ام بگریخت ، همچومردی که از وحشت یخ زده باشد ، رنگ از رخ بدادم .

تزدیک من ، فقط آنکه مایه دل گرمی من بودنشسته بود<sup>۱</sup> ؛ ساعتی دو فزون بود که خورشید بالا آمده بود و من نظر بجانب دریا داشتم .

مولای من گفت : « بیم مدار و آسوده خاطر باش ، که ما در مکانی امنیم ؛ از شوق خویش مگاه ، بل ازین نیز افزوترش کن<sup>۲</sup> !

زیرا که اینک به برزخ رسیدای : بدان جا نظر افکن و صخره‌ایرا که از هر جانب در میانش گرفته است بین و مدخل آنرا بنگر که در آن این صخره شکافته مینماید .

اندکی پیش ، بهنگام سپیددم که پیداهنگ روزاست ، چون روح تو در درونت خفته بود بانوئی بروی گل‌هایی که زینت بخش آن مکان کوتاه‌ترند<sup>۳</sup> آمد

و گفت :- من «لوچیایم»<sup>۴</sup> : بگذارید این خفته را بر گیرم تا طی راه را براو آسانتر کرده باشم . -

«سوردلو» و دیگر ارواح والا برجای ماندند ؛ و آن بانو ترا بر گرفت

---

۱ - اشاره به ویرژیل .

۲ - یعنی : بجای اینکه خود را اسیرنگرانی کنی و بیمناک شوی ، جرتی بیشتر بخوش ده ، زیرا ما به برزخ واقعی تزدیک شده‌ایم .

۳ - اشاره به « دره پادشاهان » که داته در آنجا بنواب رفته بود .

۴ - Lucia « سنالوجیا » قدیسه مسیحی که در قرن چهارم میلادی در جزیره سیسیل بشفادت رسید . وی در « کمندی‌الهی » مظهر لطف رباری الهی است و قبلاً نیز یکبار دیگر در دوزخ از جانب مریم مقدس مأمورت یافته بود که به بتانرس را بکمک داته که در جنگل ناریک سرگردان شده بود برانگیزد ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۱۰۲ ، شرح ۳ و صفحه ۱۰۳ شرح ۱ ) .

## برزخ

و چون خورشید بر آمد بجانب بالا پرواز کرد ، و من در دنبالش روان شدم <sup>۱</sup> .  
ترا در اینجا بر زمین نهاد ، و پیش از فرو نهادنت دیدگان شهلای  
او این در گشاده را بمن نمود ؛ آنگاه او رفت و خواب نیز باوی راهی شد .  
همچو مردی که از شك یا بیقین نهد و چون پی بحقیقت برد ،  
هراس او جای به قوبدلی دهد ،  
من نیز یکسره حالی دگر یافتم ، و راهنمای من که آسوده خاطر میدید  
از راه صخره روی بیلا نهاد و من در دنبالش روان شدم .  
ای خواننده ، می بینی که حدیث من چسان اوج گرفته است : لاجرم  
شگفت مدار که با هنرنمایی فزونی ازینش نیز بالاتر برم <sup>۲</sup> .  
تزدیک شدیم ، و بجائی رسیدیم که از آن ، در آنجا که مرا در آغاز  
کار شکافی همچون شکافهای دیوارها بنظر آمده بود  
دری دیدم <sup>۳</sup> ، و در پائین آن سه پله که هر یک برنگی دگر بودند ، و  
در بانی را دیدم که هنوز هیچ سخن نمیگفت .

۱ - اشاره بدانکه رؤیای داته رؤیای صادقه بوده ، و واقعاً در عالم خواب « عقابى »  
او را برداشته و بیلا برده است . یکبار دیگر در برزخ « برکت الهی » که شامل حال روحی  
آلوده شده بعقاب تشبیه میشود .

۲ - یعنی : اکنون سخن از مطلبی بسیار دلپذیرتر و آسمانی تر از آن میرود که در دوزخ  
و نخستین فصول برزخ در میان بود ، و من ناگزیرم هنرنمایی بیشتری کنم تا حق مطلب را بهتر ادا  
کرده باشم .

۳ - اشاره بدانکه این در بخلاف دروازه دوزخ بسیار کوچک و تنگ است ، چنانکه آنرا  
از دور شکافی بیش نمیتوان دید . اصل فکر از انجیل گرفته شده ( انجیل متی ، باب هفتم ) :  
« ... از در تنگ داخل شوید ، زیرا فراخ است آن در ، و وسیع است آن طریقی که مؤدی به  
هلاکت است و آنانیکه بدان داخل میشوند بسیارند » . آن در وسیع که آسان بدان داخل میتوان  
شد و « مؤدی به هلاکت است » دروازه دوزخ است که داته چهار روز پیش یا بدرون آن نهاده ،  
و هیچکس را از ورود بدان مانع نمیشود ؛ اشاره بدانکه آسان میتوان با مرحله گناه گناشت  
ولی ورود بمرحله پاکى و صفای نفس مستلزم شهادت و گناشت است .



---

## سرود نهم

---

و چون بیش و بیش دیده گشودم ، دیدم که وی بر بلندترین آن سهپله  
نشسته بود و چهره اش چنان بود که یارای تحمل آنرا در خویش نیافتم<sup>۱</sup>  
شمشیری برهنه بردست داشت که فروغش با برقی خیره کننده بر ما  
میتافت ، چندانکه بکرات بدان نگرستم و هیچ ندیدم<sup>۲</sup>  
چنین آغاز سخن کرد : « از همانجا که ایستاده اید بگوئید که چه  
میخواهید؟ کجاست آنکس که بدینجایتان آورده ؟ هس دارید که بالا  
آمدن مایهٔ پشیمانیتان نشود<sup>۳</sup> ! »  
استادمن پاسخش داد : « بانوئی آسمانی که برین امور وقوف کامل  
دارد ، دمی پیش ما را گفت که :- بدان سو روید ؛ دروازه آنجاست .- »  
دربان آداب دان دو باره چنین آغاز سخن کرد : « و کاش که ازین  
پس نیز وی قدمهای شما را بسوی خیر راهبر باشد ؛ اکنون که چنین است  
بجانب پلههای ما پیش آئید . »  
تا پلهٔ نخستین رفتیم : پله از مرمری سپید و چنان صیقلی و درخشان  
بود که تصویر من کاملاً در آن منعکس میشد<sup>۴</sup> .

- 
- ۱ - یعنی : فروغی چنان خیره کننده داشت که نمیتوانستم مستقیماً بدو بنگرم .
  - ۲ - یعنی : درخشندگی آن قدرت تشخیص را از دیدگانم گرفته بود . شمشیر برهنه :  
مظهر عدالت الهی . فکر از انجیل آمده ( رسالهٔ پولس به افسسیان ) : « ... شمشیر روح را که  
کلام خداست بردارید » و همچنین از تورات ( سفر پیدایش ، باب سیم ) : « ... پس خداوند آدم  
را از بهشت بیرون کرد و کروبیان را بطرف شرقی باغ عدن مسکن داد . و شمشیر آتشبار را که بهرسو  
کردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند » .
  - ۳ - یعنی : از روی سبکسری بالا نیامده باشید تا ناگزیر بیاز گشتن شوید .
  - ۴ - این پله و دوپلهٔ دیگر مظهر سه مرحلهٔ استغفار و آمرزش ، یعنی پشیمانی از گناه ،  
اعتراف بگناه و بخشایش گناهند .

## برزخ

پله دومین رنگی تیره و تقریباً سیاه<sup>۱</sup> داشت و از سنگی ناهموار و گداخته ساخته شده بود که در آن دوشکاف طولی و عرضی دیده میشد<sup>۲</sup>.

سومین پله، که ابعادی فزون از آن دوتای دیگر داشت، بنظرم از سنگ سماقی آتشین فام، برنگ خونی که از رکی بیرون جهد، آمد<sup>۳</sup>.

فرشته خدا خود بر آستانه در که در نظر من از سنگ الماس آمد<sup>۴</sup> نشسته و دویای خوش را بر روی آن پله سومین نهاده بود.

راهنمای من مرا بمیل خودم<sup>۵</sup> از هر سه پله بالا برد و گفت:

« خاضعانه از وی بخواه که قفل را برویت بگشاید<sup>۶</sup> »

باخضوع تمام در برابر پاهای مقدس او بزانو در افتادم و از او خواستم که از راه بخشندگی در را برویم بگشاید، اما پیش از آن سه بار دست بر سینه زدم<sup>۷</sup>.

- ۱ - più che perso . این اصطلاحی است که دانه یکبار دیگر نیز در دوزخ در وصف رنگ آب رودخانه جوشان استیجه بکار برده است ( دوزخ ، صفحه ۱۸۵ ، شرح های ۵۴ )
- ۲ - این پله دومین ، چنانکه گفته شد ، مظهر اعتراف بگناه است ، و در هنگام اعتراف همیشه سختی قلب و غرور شکست میخورد . دوشکاف طولی و عرضی این پله نشان این شکستند .
- ۳ - سنگ سماق و رنگ آتشین آن : اشاره به اشتیاق و حرارتی که باید توبه کننده در بکار بستن دستورهای کشیش اعتراف گیرنده بکار برد تا از راه ریاضت روح خوش را ظاهر کند .
- ۴ - الماس : مظهر استحکام و صلابت معنوی کشیشی که به اعتراف گناهکاران گوش میکند . شاید اصل فکر از تورات گرفته شده باشد ( کتاب حزقیال بنی ، باب سوم ) : « ... همان من روی ترا در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی ترا در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید ، بلکه پیشانی ترا مثل الماس از سنگ خارا سخت تر گردانیدم . »
- ۵ - اشاره بدانکه اراده و تمایل قلبی گناهکار به استغفار و اعتراف و آمرزش ، از شروط قطعی چنین آمرزشی است و تا وقتیکه وی خودخواهان چنین استغفار نباشد الزام او نتیجه ای ندارد .
- ۶ - قفل در برزخ را . مفهوم واقعی این اشاره ، گشایش در پشیمانی و توبه بر روی دل گناهکاری است که متوجه خطای خود شده است .
- ۷ - بزانو در افتادن و سه بار دست بر سینه زدن ، از مراسم آئین کاتولیک در هنگام اعتراف بگناه است .



## سرود نهم

وی بانوک شمشیر خویش هفت نشان بریشانیم کشید<sup>۱</sup> ، و گفت: «چون  
داخل شوی کاری کن که این زخمها را بشوئی .»  
جامه اش برنگ خاک کستر یارنگ خاک شکافته بود<sup>۲</sup> و ازین جامه کلیدی  
دو<sup>۳</sup> بر کشید .

یکی ازین کلیدها از زر و آن دیگری از سیم بود<sup>۴</sup> ؛ نخست کلیدسید  
را در قفل نهاد و پس کلید زرد را ، چنانکه مایه خوشنودیم شد .  
بما گفت : « هر بار که یکی ازین دو کلید آنچنانکه باید کار نکند و  
بد در قفل بچرخد ، این در گشوده نمیشود .

یکی ازین دو ارزشی بیش دارد<sup>۵</sup> ، اما بکار انداختن آن دیگری مستلزم

۱- نشان p حرف اول کلمه peccato (گناه) است و هفت نشان مظهر « معاصی کبیره سبعة » اند که عبارتند از : غرور ، حسد ، خشم ، تنبلی ، خست ، شکمپرستی ، شهوترانی . داتنه در هر طبقه از طبقات هفت گانه برزخ از آلابش یکی ازین گناهان پاک میشود و در نتیجه هر بار فرشته ای بک نشان p را از پیشانی او میزداید .

۲ - این رنگ خاک مظهر فروتنی کشیشی است که از گناهکار اعتراف میگیرد و شخصیت او فقط این است که مأموری است از جانب خداوند ، نه اینکه خود امتیازی داشته باشد .

۳ - این دو کلید ، کلیدهای فلمر و آسمان یعنی کلیدهای بهشتند ، که در حقیقت دو مظهر گشایش باب پاکمی از آلابش گناهان بشمار میروند . اصل فکر از سخن معروف عیسی به پطرس گرفته شده است ( انجیل متی ، باب شانزدهم ) : « ... و من ترا میگویم که توئی پطروس ، و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت . و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو میسپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود » .

۴ - اشاره به دوجنبه روحانیت و علم که دو صفت متمیزه کشیش اعتراف گیرنده اند . کلید طلا مظهر شخصیت روحانی و کلید نقره مظهر شخصیت علمی اوست .

۵ - یعنی باین عمل در برزخ را بروم گشود .

۶ - اشاره به کلید زرین که مظهر مقام واقتدار روحانی است و از آن جهت ارزشی بیشتر دارد که بخاطر آن عیسی بشهادت رسیده است .

---

## برزخ

---

مهارت بودقت بسیار است، زیرا هم آنست که قفل را میگشاید<sup>۱</sup>؛  
من این دو را از «پطرس» گرفته‌ام<sup>۲</sup>؛ ووی مرا فرموده است که اگر  
بنا باشد که در کار خود اشتباهی کنم، این اشتباه را بیشتر در راه کشودن  
این در بکار برم تا در بسته نگاه داشتن آن، بدان شرط که کسان دریای من  
بزانو درافتند<sup>۳</sup> .»

سپس دولنگه در مقدس را بگشود و گفت: «داخل شوید، اما هش  
دارید که به پشت سر منگرید، و آگه باشید که آنکس که چنین کند به  
بیرون ازین در باز خواهد گشت<sup>۴</sup> .»

و چون هر دولنگه فلزی خوش آهنگ و محکم این در مقدس بروی  
پاشنه‌های خود چرخید،

خروشی قوی‌تر و برنده‌تر از صدای «تاریا»، در آن هنگام که «متلو» می  
نیکدل را از آن بر کشیدند، و از این راه تخته سنگ از آن پس محروم

---

۱ - اشاره بدانکه کشیش باید از روی علم و بصیرت گناهان را بسنجد و مجزائی متناسب  
با آن‌ها معین کند و گناهکاران را بجانب بخشایش الهی ببرد .

۲ - چنانکه نقل شد، در انجیل آمده که عیسی کلیدهای بهشت را به پطرس حواری  
خود داد و بدین مناسبت وی کلید دار لقب دارد . در اینجا این وظیفه کلیدداری از طرف پطرس به  
فرشته باسدار برزخ محول شده است .

۳ - یعنی: اگر بنا باشد که در اجرای دقیق عدالت قصور کنم، این قصور بیشتر در  
راه اغماض و بخشش گناهکاران بکار رود، نه در راه سختگیری و اشکال‌تراشی، بدان شرط که  
گناهکار واقعاً احساس پشیمانی کند، یعنی در پشای آن کس که نماینده و مظهر روحانیت است  
«بزانو درافتند» .

۴ - اشاره بدانکه گناهکار پس از پشیمانی و اعتراف و تطهیر از گناه نباید دوباره رویوی  
گناهان گذشته کند، و گرنه تطهیر و بخشایش او بی‌اثر خواهد شد . اصل فکر از انجیل گرفته شده  
(انجیل لوقا، باب نهم) : «... عیسی ویرا گفت کسبکه دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت  
سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیشد» .

## سرود نهم

آمد، بگوش مارسید<sup>۱</sup> .

شنیدن نخستین زیروبم این صدا<sup>۲</sup> بدقت برگشتم و چنین پنداشتم  
که سرود *Te Deum laudamus*<sup>۳</sup> را میشنوم که صداهائی آمیخته با موسیقی  
دلپذیری ترنم میکنند .

و آنچه شنیدم در من درست آن احساس را پدید آورد که عادتاً بهنگام  
شنیدن سرودهای مذهبی همراه با ارک<sup>۴</sup> پدید میآید،  
و شنونده سخنان سرود را گاه میشنود و گاه نمیشنود<sup>۵</sup> .

۱ - سزار ، سردار رومی ، پس از گذشتن از رودخانه «روبیگون» و حمله مسلحانه به  
رم در صدد برآمد که خزانه دولتی را که در زیر صخره تارپیا *Tarpeia* در کنار کاپیتول معروف  
در مرکز شهر رم نگاهداری میشد متصرف شود . پاسداری این خزانه از طرف سنای رم به  
سیلیوس متلوس *Caecilius Metellus* نماینده مجلس عوام سپرده شده بود و وی بانمام قوای خود  
در صدد جلوگیری از اینکار برآمد ، ولی سزار بدو گفت : « متلوس ، اگر میخواهی انجام وظیفه  
کنی ، بجای حرفزدن عمل کن » . بالاخره بفرمان سزار ویرا بزور از کنار «تارپیا» بیرون کشیدند  
و تارپیا را برای برداشتن ذخائر از جای نکلان دادند و ازین حرکت غریبی گوش خراش برخاست و از  
آن پس « این تختمسنگ محروم آمد » ، یعنی دیگر ذخیرهای در آن جای ندادند . لوکانوس در  
فصل سوم «فارسالیا» ازین واقعه بتفصیل سخن گفته است .

۲ - *al primo tuono* ! جملیه برخی از مفسرین اشاره این سخن به نخستین صدائی  
است که از داخل برزخ بگوش داته رسیده است .

۳ - « خداوند ، ترا سپاس میگوئیم » ، جمله لاتینی مطلع سرود مذهبی معروفی که  
با احتمال قوی توسط «سنت امبروزیو» سروده شده و به سرود *Te Deum* مشهور است . این سرود ،  
سرود بخشایش است و در برزخ داته همیشه بهنگام ورود روح تازه‌ای بحلقه برزخیان یعنی بهشتیان  
از طرف ارواح برزخی خوانده میشود .

۴ - *con organi* آلت معروف موسیقی که بنصوص در کلیساها همراه با سرودهای  
مذهبی نواخته میشود .

۵ - یعنی: گاهی صدای آواز بگوش میرسد و گاه صدای ارک .

# سرود دهم

## طبقه اول برزخ: مغروران

طبقه اول برزخ خاص کیفر یا کفاره مغروران است . این ارواح که در زندگی اهل غرور و خودخواهی مغرط بوده‌اند ، ولی پشیمانی و توبه آنانرا بجای دوزخ به برزخ آورده است ، درنجا کفاره گناه خود را بدینصورت پس میدهند که هر يك از آنان باری بسیار سنگین بر پشت دارند که درزیر آن سر نازمین خم کرده‌اند و باید دبرزمانی همچنان درممنتهای سرافکنندگی باقی مانند نازآلایش غرور و گردن فرازی پاك شوند .

دیواره و کف این طبقه پوشیده از تصاویر و حجاریهایی است که در آنها شواهد وامثله مذهبی و تاریخی مربوط بگناه خاص افراد هر طبقه، صورتهای مختلف ارائه میشود و تقریباً در همه جا بتناوب يك نمونه از تورات یا انجیل و يك نمونه از تاریخ یا میتولوژی یونان و روم در کنارهم آورده شده است . در توجیه این شواهد دستة اخیر، یکی از دانشمندان بزرگ قرن گذشته بنام فردريك اوزانام F. Ozanam مینویسد که : « دانه عمداً برزخ خود را وسیله حفظ و بقای خاطرات آن رنسانس هنر و شعرى قرار داده که حایة افتخار ایتالیای قرن سیزدهم است. »

## سرود دهم

چون بدانسوی آستان آن دری رقتیم که عشق بد<sup>۱</sup>، از آن جهت که  
راه پرییچ و خم را راهی راست جلوه میدهد<sup>۲</sup> ارواح را از دخول بدان  
باز میدارد،

از صدای در، بسته شدن آنرا در پشت سرمان دریافتم، و اگر دیده  
بجانب آن گردانیده بودم برای این خطای خود چه عذری مسموع میتوانستم  
داشت<sup>۳</sup>؟

از شکاف تخته سنگی بالا رقتیم که از هر دو جانب شکلی چون آن  
موج داشت که گاه دور و گاه نزدیک میشود<sup>۴</sup>.

راهنمای من چنین آغاز کرد: «در اینجا باید اندکی زبردستی بکار  
برد و گاه ازین طرف و گاه از آن طرف دیگر بجانب کناره‌ای که چرخشی  
کوتاهتر دارد رفت.»

و این شیوه رهروی حرکت ما را چنان کند کرد که پیش از آنکه  
ازین شکاف بیرون رفته باشیم ماه که رو بیائین داشت برای خفتن بیستر

---

۱- در سرود هفدهم برزخ این فرضیه فلسفی بنفصیل شرح داده میشود که عاملی که  
احاس تمام کارهای خوب بود بشر است عشق است، و این عشق بدو صورت «عشق خوب» و «عشق بد» تقسیم میشود.

۲- یعنی: گناه را در نظر ما دلیلیزیر میکند.

۳- اشاره بدانکه قبلا فرشته دربان برزخ داته را آگاه کرده بود که روی به پشت

سر نگرداند.

۴- یعنی راه بسیار پرییچ و خم بود.



## برزخ

خوش رفت<sup>۱</sup> .

اما چون در آن بالا، درجائی که دامنه کوهستان اندکی واپس میرود<sup>۲</sup>  
خوش را آزاد یافتیم و اطراف را باز دیدیم ،  
من با خستگی و هر دو بابتی خبری از راهی که باید در پیش گیریم ،  
در آن بالا بر روی زمین مسطحی که از بیابانی نیز بی رفت و آمدتر بود  
بر جای ماندیم .

از کناره بروین این زمین که مجاور بایر تگاه است، تاپیای صخره‌ای  
که پیوسته روییالامیرود، باندازه سه بار درازای قامت يك آدمی فاصله بود<sup>۳</sup> ،  
و تا دورترین جائی که دیدگان من بال میتوانستند گشود، چه در  
جانب چپ و چه در سمت راست، این حلقه را بهمین پهنا یافتیم .  
هنوز پاهای ما در آنجا براه نیفتاده بودند که متوجه آن شدم که این  
دیواره حلقه‌ای شکل که هیچ راهی برای بالا رفتن از آن نبود ،  
از مرمر سپید بود و با چنان حجارها آراسته شده بود که نه تنها  
«پولیکرتو» بلکه طبیعت را نیز غرق اسف میکرد<sup>۴</sup> .

۱- در آغاز «دوزخ» ذکر شده که ماه در شب آدینه مقدس پیش از عید پاک ، بحال بدر  
بوده است . بدین ترتیب در بامداد دوشنبه پاک ، یعنی چهارروز بعد از آغاز سفر داته ، ماه چهار  
ساعت بعد از طلوع خورشید غروب میکند . مفهوم این اشاره اینست که درین هنگام چهار ساعت  
از روز برآمده بود .

۲- اشاره به «حلقه اول» دوزخ که شرح آن بعداً خواهد آمد .

۳- یعنی : در دامنه کوه و برگرداگرد آن زمین مسطحی بشکل کمر بند دیده میشد که  
عرض آن از انتها الیه خارجی که مشرف به فضا است تا انتها الیه داخلی که دنباله دامنه کوه است ،  
معادل طول سه نفر آدم ، بنابراین در حدود پنجمتر بود .

۴- Policroto ( در اصل پولوکلتوس Polycletus که نامش در ایتالیائی Policroto  
تلفظ میشود و داته حرف F را بجای I آورده است ) مجسمه ساز و حجار بزرگ یونانی بود که در اوایل  
هفته در صحنه آمد

## سرود دهم

آن فرشته‌ای که بروی زمین آمد<sup>۱</sup> تا مبشر آن صلحی باشد که در طول قرنهای دراز مردمان اشکریزان در طلبش بودند<sup>۲</sup>، و بادست آن درهای ملکوت که دیری بسته بود گشوده شد<sup>۳</sup>،  
در آنجا چنان زنده و جاندار و با صورتی چنان دلپذیر در برابر ما نمودار بود که بهیچ رو تصویری خاموش نمی نمود<sup>۴</sup>.  
بیننده سوگند می توانست خورد که وی دهان به گفتن Ave گشوده است<sup>۵</sup>؛ زیرا که تصویر برابر او از آن بانویی بود که کلید را برای گشودن در عشق والا بچرخانید<sup>۶</sup>؛

### بقیه از صفحه قبل

قرن پنجم پیش از میلاد مسیح متولد شده بود و در قرون وسطی از روی نوشته‌های سیرون و سایر زرگان ادب لاتین، مقام بلندی برایش قائل بودند. معروفترین مجسمه او که آنرا «شاهکار مجسمه سازی یونان» نام داده بودند. مجسمه يك سرناز جاویدان هخامنشی بود که «پاسدارشاه» نامیده میشد. - «طبیعت نیز از آن غرق اسف میشد»، اشاره به نظریه‌ای است که قبلاً به تفصیل در «دوزخ» آمده (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۲۳۵، بند آخر) و طبق آن، هنر انسانی حکم فرزند طبیعت و نواده خداوند را دارد.

۱- جبرئیل.

۲- یعنی ظهور مسیح را که مظهر صلح و صفاست بشارت دهد. مراد از «صلح»، تفاهم بین خداوند و بندگان اوست.

۳- یعنی: بخاطر آنکه مسیح گناهان بشر را با خون خود خرید، بشر مشمول لطف خداوند قرار گرفت و خدا درهای ملکوت را بروی ارواح آدمیان بگشود. - باید متوجه بود که طبق عقائد مسیحی، از وقتی که آدم با گناه خود از بهشت رانده شده بود درهای بهشت بر روی مردمان بسته بود تا آنکه عیسی بشهادت رسید.

۴- یعنی: این مجسمه چنان جاندار ساخته شده بود که تصور میرفت واقعاً خود جبرئیل است.

۵- Ave! اصطلاح مذهبی مسیحی «سلام بر تو». اصل از انجیل آمده است (انجیل لوقا، باب اول)، «... پس فرشته ترد مریم داخل شده گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی».

۶- یعنی: عیسی را بجهان آورد و با دست او در بهشت را که جایگاه عشق والا alto amor(e) (عشق الهی) است بگشود.

## برزخ

حالت او چنان بود که گوئی میگفت : *Ecce ancilla Dei* -  
و این را با همان وضوح میگفت که تصویری در موم نقش بندد .  
استاد مهربان که مرا در نزدیک خود و در جانب دل خویش داشت<sup>۱</sup>  
بمن گفت : « اندیشه‌ات را در یک‌جای نگاه مدار<sup>۲</sup> » .  
لاجرم نگاه خویش را بر گرداندم و در پشت سر مریم، در آن جانب که  
راهنمایم ایستاده بود ،  
صحنه‌ای دیگر را دیدم که در دل سنگ کنده بودند ؛ بدین جهت  
بجانب دیگر و بر ژیل رفتم و بدان نزدیک شدم تا این تصویر را بهتر در معرض  
نگاه داشته باشم .  
در آنجا ، در سنگ مرمری واحد ، ارا به و گاو ان حامل آن تابوت  
مقدس<sup>۳</sup> حجاری شده بودند که کسان را از غضب‌مقامی که بعهده ایشان واگذار  
نشده بر حذر میدارد<sup>۴</sup> .

۱ - نقل از انجیل ( انجیل لوقا ، باب اول ) : « ... مریم گفت : اینک کنیز خدا وندم . »

۲ - یعنی : من در سمت چپ او ایستاده بودم .

۳ - یعنی : سایر تصاویر را نیز ببین .

۴ - اشاره به تابوت مقدس یهود ، موسوم به « تابوت یهوه صباوت » . نقل از تورات ( کتاب دوم سموئیل ، باب ششم ) : « ... و داود بار دیگر جمع بر کزیدگان اسرائیل را جمع کرد و با تمامی قومیکه همراهش بودند برخاسته از بعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که با اسم یعنی با اسم یهوه صباوت که بر کرویوان نشسته است مسمی میباشد از آنجا بیاورند ، و تابوت خدا را بر عرابه<sup>۵</sup> نو گذاشتند و آنرا از خانه ایناداب که در جبهه است برداشتند و عزه و اخیو پسران ایناداب عرابه<sup>۶</sup> نورا راندند . »

۵ - اشاره به عزه پسر ایناداب که غاصبانه دست بتابوت یهوه دراز کرد و کیفر دید .  
نقل از تورات ( کتاب دوم سموئیل ، باب ششم ) : « ... و چون بخرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را بتابوت خداوند دراز کرده آنرا گرفت ، زیرا گاو ان میلفزیدند . پس خداوند بر عزه افروخته شده خدا او را در آنجا بسبب تقصیرش زد و در آنجا نزد تابوت خدا مرد . »

---

## سرود دهم

---

درپیش آن ، جمعی نموده شده بود که بهفت دسته سرودخوان تقسیم شده بود و دیدار آن یکی از دوحس مرا<sup>۱</sup> بگفتن آن و امیداشت که : - نه - و آن دیگری را بگفتن این که : - چرا ! -

بهمینسان در مورد دود کندی که در آنجا نموده شده بود، دیدگان و بینی من هم آهنگی نداشتند، زیرا که میان آری و نه در کشمکش بودند<sup>۲</sup>.  
در این تصویر، مزبورخوان پر خضوع<sup>۳</sup> با جامه‌های بالا گرفته ، رقص کنان پیشاپیش تابوت مقدس در حرکت بود و درین صحنه خود را بیشتر و کمتر از پادشاه نشان میداد<sup>۴</sup>.

---

۱ - یعنی : دوحس یینائی و شنوائی من باهم در کشمکش بودند ، زیرا که یینائی بمن میگفت که این تصویری بیش نیست ، در حالیکه حس شنوائی من حتی صدای آواز سرودخوانها را بگوشم میرسانید و ازین جهت با صرّه من میگفت «نه» (نمیخواند) و سامعه ام میگفت که «چرا» (میخواند).  
اشاره به فرط قدرت نمائی سازنده این تصاویر .

۲ - این همان نکته مربوط به شرح پیش است که در این جا در مورد دوحس با صرّه و شامه آمده است ، بدین ترتیب که چشم میگوید که این تصویری بیش نیست، و بینی از فرط کمال این تصویر عطر کندی را که در تصویر نموده شده است میبوید.

۳ - اشاره به داود پیغمبر، که کتاب مزامیر از اوست .

۴ - نقل از تورات ( کتاب دوم سموئیل بی ، باب ششم ) : « ... و داود بانمائی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد<sup>۱</sup> ، و داود با یفود کنان ملبس بود . پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را با آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند . و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد میکال دختر شاؤل از پنجره نگرسته داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جست و خیز و رقص میکند . پس او را در دل خود حقیر شمرد ... پس میکال دختر شاؤل با استقبال داود بیرون آمد و گفت پادشاه اسرائیل امروز چقدر خوشستن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان و بندگان خود برهنه ساخت ، بطوریکه یکی از سفها خود را برهنه میکند . » - « خود را بیشتر و کمتر از پادشاه نشان میداد » : بیشتر از پادشاه برای آنکه « ایفود » جامه مقدس را بر تن کرده بود ، کمتر از پادشاه برای آنکه در ملاء<sup>۲</sup> **بجه در صحنه بود**

## برزخ

و «میکول»<sup>۱</sup> که از روبرو در پنجره کاخی بزرگ نموده شده بود، با  
اعجاب بسیار چون زنی بی اعتنا و افسرده مینگرست.  
مکان خود را ترك گفتم تا از نزدیک صحنه دیگری را که در پشت  
سر میکول نظر مرا با فروغ سپید خود بخوش میخواند بنگرم.  
در آنجا افتخار والای پادشاه رومی که ارزندگی او «گرگوریو» را  
به پیروزی بزرگ خوش رسانید مصور شده بود<sup>۲</sup>؛  
اشارتم به امپراتور «ترایانو» است که بیومزنی بینوا<sup>۳</sup> باحالی پررنج  
اشکرزبان دهانه اسبش را گرفته بود.  
پیرامون او زمین یکسره در زیر پای سواران جنگی بود، و بر بالای سر  
آنها عقابانی زرین در میان باد در پرواز مینمودند<sup>۴</sup>.

### بقیه از صفحه قبل

عام میرقصید . - ایفود جامعه کاهنان اسرائیل بود ( تورات ، سفر خروج ، باب بیست و هشتم ) :  
» ... و بهوه به موسی گفت : بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من  
کھانت کنند... و رختهاییکه میسازند اینست: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند...  
و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز  
و کتان نازک ناییده شده از صنعت نساج ماهر بسازند . «

۱ - Micol ؛ میکال دختر شاول . رجوع شود به شرح پیش .

۲ - اشاره به ماجرائی از زندگانی ترایانوس ( بایتالیائی ترایانو Traiano ) امپراتور  
معروف روم و پاپ گریگوریوس اول ( بایتالیائی گرگوریو Gregorio ) . طبق يك افسانه معروف  
قرون وسطائی که تلم مفسرین قدیمی کمندی الهی بدان اشاره کرده اند ، ترایانوس پادشاه عادل و  
نکوکاری بود ، ولی ناوقتیکه مرد مسیحی نشده بود و بنا برین میبایست بدوزخ رود . گرگوریوس  
بدرگاه خداوند دعا کرد که روح او را یکبار دیگر برانگیزد و این بار ترایانوس مسیحی شد و تممید گرفت  
و در نتیجه پس از مرگ به بهشت رفت . در سرود بیستم «بهشت» بتفصیل درین باره سخن رفته است .

۳ - una vedovella مخفف بیوه زن : بیوه زنك .

۴ - اشاره به پرچمهای عقاب که نشان امپراتوران روم بود و هنگام حرکت امپراتور  
بسی میدان جنگ باهتر از درمیآمد .

پنداشتی که زنک بینوا در میان این همه کسان میگفت: «خداوند گارا،  
مرگ پسر کم را که بس آزرده دلم دارد انتقام بستان!»  
ووی بدویاسخ میداد که: «درنگ کن تا باز کردم.» و آن زن که  
از گرانی رنج تنگ حوصله مینمود میگفت: «خدایگانا، اگر تو باز  
نگردی چکنم؟»  
واو میگفت: «آنکس که بجای من آید چنین کند.» و آن زن  
میگفت: «از آن کارخیر که کسی دگر کند، ترا چه سود، اگر خود در  
انجام آنچه بعهد داری سهل انگاری پیشه کنی؟»  
و آنگاه وی چنین میگفت: «درین صورت خاطر آسودمدار، زیرا  
که باید پیش از عزیمت وظیفه خویش را بانجام رسانم، که هم عدالت چنین  
میطلبد و هم ترحم بر جای نگاهم میدارد.»  
آنکس که هرگز چیزی تازه ندید<sup>۱</sup>، این چنین سخنان را پدید  
آورد که قابل دیدارند و برای ما بس تازگی دارند، زیرا که در روی زمین  
مانندشان را نمیتوان یافت<sup>۲</sup>.

چون مجنوب دیدار این تصاویری بودم که چنین اثرسرافکنندگی  
فراوان در خود داشتند؛ و مقام سازنده آنها در نظر ما بس گرانبهاثرشان  
کرده بود<sup>۳</sup>،

۱ - خداوند، که چون همه را خود آفریده هیچ چیز برایش تازگی ندارد.

۲ - یعنی: این تصاویر را چنان کامل ساخت که گوئی از دهان آنها سخن میتوان شنید  
و این سخن «قابل دیدار» است، زیرا با چشم احساس میشود نه با گوش.

۳ - یعنی: از آن جهت که سازنده آنها مستقیماً خود خداوند بود، ارزش این تصاویر  
بسیار زیادتیر شده بود.

## برزخ

شاعر در زیر لب گفت: « جمعی کثیرند که با قدمهای آهسته میآیند،  
و اینان مارا بدرجات بالاتر راهنما خواهند شد<sup>۱</sup> . »

دیدگان من که پیوسته مراقب دیدارند تا چیزهای تازه‌ای را که  
خواهاند ببینند، زود بسوی او گشتند .

با این همه، ای خواننده، نمیخواهم ترا با توصیف آنکه خداوند  
چسان به تصفیة و امهای کسان اراده فرموده است، در نیات خیرت دلسرد کنم<sup>۲</sup> .  
نوع عذاب را در نظر بگیر، بلکه بدانچه در دنبال دارد بیندیش<sup>۳</sup> ؛  
و از یاد مبر که این جمله منتها در روز رستاخیز<sup>۴</sup> پایان خواهند یافت .

چنین آغاز کردم: « استاد، آنچه بسوی خوش روان می بینم مرا  
آدمی نمینماید؛ و نمیدانم که اینان کیانند، زیرا که از نگرستن من مرا  
حاصلی نیست . »<sup>۵</sup>

و او بمن گفت: « ناهنجاری عذاب آنان پشتشان را تا روی زمین خم  
کرده است، چندانکه دیدگان مرا نیز در بدو امر تردیدی عارض آمد .  
اما هشیارانه بنگر تا آنچه را که در زیر این تخته سنگها بجانب

- 
- ۱ - یعنی راه طبقه بالاتر را بما نشان خواهند داد .
  - ۲ - یعنی: منظورم از شرح آنکه خداوند خطاکاران آمرزیدنی را در برزخ با چه سختی  
کیفر میدهد و تنبیه میکند، این نیست که ترا بهراس آورم و دلسردت کنم .
  - ۳ - یعنی: فقط ب فکر آن مباد که اینان چه عذاب سختی را تحمل میکنند، بلکه متوجه  
آن باش که در دنبال این دوران کفار و بخشش و رحمت خداوندی نهفته است .
  - ۴ - *la gran sentenza*: قضای بزرگ؛ اشاره به روز قیامت .
  - ۵ - یعنی اینان بطوری رو ب سمت زمین خم کرده اند که هر اندازه هم که بدقت نگاهشان  
کنم، موفق به شناختنشان نخواهم شد .





## سرود دهم

ما میآید خوب تشخیص دهی؛ از هم اکنون میتوانی دید که چگونهریک  
از اینان برسینه خویش میکوبد<sup>۱</sup> .

ای مسیحیان مغرور، ای خستمدلان ینوا که در کور باطنی خویش  
اعتماد به قدمهای قهرائی بستهاید<sup>۲</sup> ،

مگر نمیبینید که ما حشراتی هستیم کهزاده شدهایم تا خود زاینده  
آن پروانه ملکوتی باشیم که بی وسیله دفاعی بسوی عدالت پرواز میکند<sup>۳</sup>؟  
چيست که روح شمارا چنین اجازت بالارفتن میدهد، در حالیکه خود  
حشراتی ناقص بیش نیستید<sup>۴</sup> ، همچو آن کرمانید که هنوز بحد رشد خویش  
نرسیده اند .

همچنانکه برای نگاهداری سقف اطاقی یا بامی، گاه مجسمه‌ای را  
که زانواش به سینه پیوسته بکار میبرند تا ستونی شود<sup>۵</sup> ،

۱ - *si picchia* ، اشاره بدانکه از نأسف و پشیمانی دست برسینه میزند .

۲ - یعنی : از راه تھوی دور میشود و واپس میرود .

۳ - پروانه ملکوتی : روح ، که صفت ملائک را دارد، یعنی ابدی است و به جسم وابسته  
نیست . - « بی وسیله دفاع » اشاره بدانکه روح بی آنکه وسیله پرده پوشی و استتار خطاها را داشته  
باشد در برابر خداوند حاضر میشود . - مفهوم این بند اینست که ما آدمیان در حقیقت حال کرمان  
ابریشی را داریم که باید در درون خویش آن پروانه ابرا که حاصل وجود و هدف هستی ماست (روح)  
رشد دهیم تا او را روانه درگاه خداوند کنیم .

۴ - *entomata in difetto* این کلمه *entomata* که دانه در اینجا بکار برده يك  
کلمه عجیب ساختگی است که در ادبیات ایتالیائی بغیر از این يك مورد هیچ جا بکار برده نشده است و  
ریشه ایتالیائی نیز ندارد ، بلکه ریشه یونانی دارد . ظاهراً دانه کلمه «حشرات» را بزبان یونانی  
( *entoma* ) در یکی از ترجمه‌های ارسطو دیده و آنرا کلمه‌ای مفرد فرض کرده و بصورت قدیمی  
ایتالیائی جمع بسته و بصورتی که ذکر شد در آورده است .

۵ - اشاره به ستونهای آدمی شکل ، که در ابنیه قدیم ایتالیائی نمونه فراوان از آنها

دیده میشود .

---

## برزخ

---

و دیدار این چنین هیکل دردل آنکس که ناظر آنست بخاطر همین  
صورت ظاهری آن رنجی واقعی پدید میآورد ، من نیز چون بدقت در این  
ارواح نگرستم آنرا چنین یافتم .

اینان بتناسب کمی و بیشی سنگینی بارخود ، کمپوش درهم فرو  
رفته بودند ، و پنداشتی که آنکس از این جمع که رفتارش بردبارانه تر از  
دیگران مینمود ،

گریه کنان میگفت : - دیگر مرا طاقتی نمانده است . -

---

۱ - اشاره بدانکه همه این برزخیان خمیده پشت بودند ، بطوریکه سرهایشان تا زمین  
میرسید و در عین حال بتناسب کمی وزیادی درجه غرورشان پستی کمتر یا بیشتر خمیده داشتند .



# سرود پازوهیم

## طبقه اول برزخ : مفردان

در این سرود داتنه و ویرزید همچنان در طبقه مفردان برمیگردند و با  
عده‌ای دیگر از آنان گفتگو میکنند . این ارواح سرود مذهبی خاصی را میخوانند  
که مظهر تواضع و حقارت در برابر خداوند است .  
قسمتی از سرود صرف بحث از نقاشان و هنرمندان ایتالیایی معاصر داتنه  
با اندکی پیش از زمان او شده است، که در آن ، وی در عین آنکه درباره ارزش  
کار آنان قضاوت میکند ، بی‌ارزشی شهرت‌ها و افتخارات این جهانی را متذکر میشود.

## سرود یازدهم

« ای پدر ما که در آسمانی<sup>۱</sup>، و نه آنکه تنها در آن جا باشی، بلکه از آن دو در آنی که بنخستین آفریدگان آسمانی مقام خویش مهری بیشتر داری<sup>۲</sup>، از جانب هر آفریده‌ای بر نام و تو! نائیت ثنا<sup>۳</sup> و بر حکمت دلپذیر متعالت ستایش باد!

صلح حکومت تو ما را نصیب باد<sup>۴</sup>، زیرا که اگر این صلح رو بما نکند ما را خود یارای آن نیست که با پای خویش بسویش رویم، هر چند که درین راه بسیار بکوشیم!

همچنانکه فرشتگان تو - *Osanna* - خوانان اراده خویش را در

---

۱- این جمله بند اول سرود مذهبی معروف مسیحی «پدر ما» *Pater noster* است که چون نشان خضوع و خشوع در برابر خداوند است در اینجا توسط مفروران و گردنکشان خوانده میشود، و در هشت بند اولین سرود یازدهم بقیه قطعات این «مناجات نامه» بصورت جملات منتخبه نقل شده. مطلع این سرود مذهبی که ترجمه ایتالیائی آن در متن کمندی الهی و ترجمه فارسی آن در اینجا آمده، در اصل لاتینی چنین است: *Pater noster qui es in caelis*

۲- یعنی: در همه جای عالم آفرینش هستی، ولی مقر اصلی تو آسمان است، زیرا که «نخستین آفریدگان آسمانی مقام تو» (اشاره به فرشتگان) که بیشتر مورد مهر تو قرار دارند در آند.

۳- جمله‌ای دیگر از سرود مذهبی فوق‌الذکر؛ در اصل لاتینی: *Sanctificetur nomen tuum*

۴- جمله‌ای دیگر از سرود «پاتر»؛ در اصل لاتینی: *Adveniat regnum tuum*

۵- کلمه عبری «هوشیانه»، بمعنی سلام و درود، که در لاتینی و زبانهای مشتق از آن بدل به *hosanna* و *osanna* شده است. در انجیل‌های متی (باب بیست و یکم) و مرقس (باب یازدهم) و یوحنا (باب دوازدهم) این کلمه چندین بار تکرار شده. در سرود بیست و نهم و نهم و سرودهای هفتم و هشتم و بیست و هشتم و سی و دوم بهشت نیز این کلمه نقل میشود (رجوع شود به حواشی سرود ۲۹ کتاب حاضر).

## سرود یازدهم

پیشگاهت قربانی میکنند، مردمان را نیز باید که چنین کنند!  
«من» روزانه ما را<sup>۲</sup> که بی آن هر کس که درین بادیه صعب در راه  
پیشرفتن سخت کوشی بیشتر کند واپس تر خواهد رفت<sup>۳</sup>، امروز بما ده<sup>۴</sup>.  
و همچنانکه ما رنجی را که از جانب کسان برده ایم بدانان میبخشیم،  
تو نیز به شایستگی ما منکر، بلکه با کرم لایزال خویش بر ما رحمت آر.  
تقوای ما را که با آسانی سست میشود در محاک آزمایش حریف کهن

۱- جمله دیگری از سرود مذهبی «Pater»؛ در اصل لاتینی: *Fiat voluntas tua sicut in caelo et in terra*.

۲- اشاره به مائده آسمانی که بصورت «من و سلوی» در بیابان برای قوم موسی نازل شد و مراد از آن در اینجا قسمت و روزی مقدر هر کس است. نقل از تورات (سفر خروج، باب شانزدهم): «... پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده بصرای سین که در میان ایلیم و سیناء است در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر رسیدند و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. و بنی اسرائیل بدیشان گفتند کاش که در زمین مصر بدست خداوند مرده بودیم و قتیکه ترد دیک های گوشت می نشستیم. و نان را سیر می خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را بگرسنگی بکشید. آننگاه خداوند به موسی گفت همانا من نان از آسمان برای شما بلرانم و قوم رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند تا ایشان را امتحان کنم... پس ایشان را خطاب کرده بگو در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم... و خاندان اسرائیل آن نان را «من» نامیدند و آن مثل تضم گشنیز سفید بود و طعمش مثل قرصهای علی.»

۳- یعنی: هر کس که بیشتر از سهم خود روزی بخواهد، روزی مقدر را نیز از دست خواهد داد.

۴- این بند ترجمه جمله دیگری از سرود Pater است؛ اصل لاتینی آن چنین است:

*Panem nostrum cotidianum da nobis hodie.*

• این بند عیناً از اصل لاتینی يك بند از سرود «پاتر» توسط داتنه بابتالیائی ترجمه شده است:

*Et dimitte nobis debita nostra, sicut et nos dimittimus debitoribus nostris.*

## برزخ

مگذار<sup>۱</sup>، و از چنگ این دشمن که چنین مهمیزش میزند برهان .  
ای خداوند کارمحبوب، ما این دعای آخرین را بخاطر خود نمیکنیم،  
زیرا که ما را دیگر بدان نیازی نیست<sup>۲</sup>، اما بخاطر آن کسان میکنیم که  
پس از ما زنده مانده اند .

بدینسان این اشباح، بخاطر تحصیل سفری نکو<sup>۳</sup> برای خود و  
برای ما، دعا میخواندند و در زیر سنگینی باری بگرانی آن بار که گاه در  
خواب احساس میتوان کرد براه خویش میرفتند،  
وجمله آنان بانگرانی و خستگی حلقه نضتین را درمینوردیدند تا  
از آرایش مههای غلیظ این جهانی تصفیه شوند .

اگر در آنجا<sup>۴</sup> بخاطر خیر ما دعا میکنند، در اینجا<sup>۵</sup> کسانی که  
اراده آنان ریشههای استوار دارد<sup>۶</sup> بخاطر آنها چه نمیتوانند گفت و کرد<sup>۷</sup>؟

۱ - ترجمه جمله‌ای دیگر از سرود «پاتر» توسط داته . در اصل لاتینی :

*Et ne nos inducas in tentationem; sed libera nos a Malo*

حرف کهن «antico avversaro» : شیطان . نقل از ائبیل ( رساله اول پطرس رسول،  
باب پنجم) : « ... هوشیار و بیدار باشید ، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیرگران گردش میکند» .  
در سرود هشتم برزخ نیز این اصطلاح بکار رفته است .

۲ - یعنی : ما دیگر زنده نیستیم که امکان اغوا شدن داشته باشیم .

۳ - سفری نکو *buona ramogna* ! این تعبیر قطعی نیست، زیرا کلمه *ramogna*  
در ادبیات قدیم ایتالیا بجز این مورد فقط يك مورد دیگر بکار رفته است و محققین توانسته اند  
برای آن معنی صریح و مشخصی پیدا کنند . احتمال میرود که « موقبت نکو » یا « همراهی بخت و  
طالع » درین مورد تعبیر مناسبتری باشد .

۴ - برزخ .

۵ - روی زمین .

۶ - یعنی: کسانی که چون زنده هستند میتوانند هم اراده وهم عمل کنند ، در صورتیکه  
برزخیان دیگر قدرت عمل ندارند و اراده آنان فاقد « ریشههای استوار » است .

۷ - « گفتن و کردن » در اینجا در مقابل « دعا کردن » مطرح آمده، و اشاره است بدین که ارواح  
برزخی فقط در حق ما دعا میتوانند کرد، اما ما زندگان میتوانیم هم برای آنها دعای خیر کنیم وهم  
از راه خیرات و مبرات بیارشان بشتابیم .

---

## سرود یازدهم

---

لاجرم آنانرا یاری باید داد تا لکه هائی را که از اینجا<sup>۱</sup> همراه  
برده اند بشویند ، چندانکه بتوانند پاك و سبکبار روی به چرخ گردون<sup>۲</sup> کنند.  
« کاش عدل و رحمت خداوندی هر چه زودتر از کشیدن این بار گران  
آزادتان کند ، تا بتوانید بالهای خویش را که بانبروی اشتیاق بجانب  
بالایتان میبرد بحرکت درآرید !

مارا بنمائید که اقصر راهی که بجانب پلکان<sup>۳</sup> می رود در کدامین سو  
است ، و اگر بیش از یک راه باشد بما بگوئید که کدام يك از آنها شیبی  
کمتر دارد ؛

زیرا این کس که مرا همراه است ، هنوز جامه<sup>۴</sup> گوشت و پوست آدم  
را بر تن دارد و سنگینی آن بالا رفتنش را علیرغم خودش دشوار میکند<sup>۵</sup> .  
سخنانی که ایشان در پاسخ آنکس گفتند که من درد نبالش روان بودم ،  
بما اجازت آن نداد که گوینده آنها را بشناسیم ؛

فقط میدانم که چنین گفته شد : « با ما بجانب راست بیایید و مسیر  
صخره را دنبال کنید ، تا آن کدر گاهی را که آدمی زنده از آن بالا میتواند  
رفت بیاید .

---

۱ - quinci : از روی زمین .

۲ - در اصل : stellate ruote ، « چرخهای ستاره دار » ، اشاره به افلاك نه گانه که  
اختران آسمان در آنها جای دارند و بدور خود میچرخند .

۳ - اشاره به پلکان میان طبقات اول و دوم دوزخ ، که باید دانه و ویرژیل را بحلقه<sup>۶</sup>  
دومین ببرد .

۴ - رجوع شود به دوزخ . صفحه ۲۴۲ ، شرح ۱ .

۵ - اشاره بدانکه مغروران این طبقه سربجاب پائین دارند ، و بقدری بسمت زمین خمیده اند  
که در میان آنان گوینده سخن را تشخیص نمیتوان داد .

## برزخ

واگر این تخته سنگی نبود که کرده پرغرور مرا در زیر خود میفشارد  
و مرا و امیدارد که سرفرو دآرم ،  
بدین کس که هنوز زنده است و ناهش را نمیگوید مینگریستم  
تا بینم که آیا شناسای من است یا نه ، و دلش را از گرانی باری که بر پشت  
دارم برحم آرم .

من ایتالیائی<sup>۱</sup> بودم و از بزرگمردی تسکانی پدید آمدم : پدرم  
« گولیلمو آلدوبراندسکو » بود<sup>۲</sup> ، که نمیدانم نامش بشما رسید یا نرسید .  
خون کهن<sup>۳</sup> و دلیریهای نیاکان من مرا چندان ستیزه خوئی آموختند  
که بی آنکه به مادرمشتر کمان<sup>۴</sup> اندیشم .

چنان جمله مردمان را بادیده تحقیر نگریستم که جان بر سر این  
کار نهادم<sup>۵</sup> ، و بر این راز « سیه‌نی‌ها » و حتی همه کودکان<sup>۶</sup> « کامپانیاتیکو »

۱ - در اصل: *io fui Latino* (لاتینی بودم) . این کلمه تقریباً در همه جای کمدی الهی  
مرادف با « ایتالیائی » بکار میرود .

۲ - *Guglielmo Aldobrandesco* یکی از کنت‌های خاندان بزرگ اشرافی  
« سنتافیورا » که بین ۱۲۵۳ و ۱۲۵۶ مرد . کیسه در اینجا سخن میگوید « اومبرتو آلدوبراندسکو »  
*Omberto* پسر اوست که ظاهراً در جنگی که در سال ۱۲۵۹ در *ترزدیک قلعه* متحکم « کامپانیاتیکو »  
روی داد کشته شد .

۳ - یعنی خون خاندان کهن اشرافی .

۴ - اشاره به زمین که همه مردمان از آن زاده شده‌اند و بدان باز میگردند .

۵ - در حدود سال ۱۲۹۵ ، اهالی شهر « سیه‌نا » که همواره مورد تحقیر « اومبرتو » قرار  
داشتند و مرا کشتند . در متن ایتالیائی بعضی چاپ‌های کمدی الهی *یک* « ویرگول » اضافی بعد از  
کلمه *come* آمده ، درین صورت معنی شعر چنین میشود : « ... که جان بر سر آن نهادم . چطور  
چنین شد ؟ این را سیه‌نی‌ها میدانند . »  
اصل شعر چنین است :

... *ch' io ne mori; come i Sanesi sanno*

۶ - *ogni fonte* ؛ غالب مفسرین این کلمه را *fanciulle* معنی کرده‌اند که مفهوم  
« کودک » دارد ، ولی *Buti* یکی از مفسرین برجسته کمدی الهی معنی اصلی *fante* را که  
« سرباز » و مرد جنگی باشد مرجح شمرده است



نیکو واقفند<sup>۱</sup>

من «اومبرتو» ام<sup>۲</sup>، و تنها نهمم که از غرور خویش زیان دیدم، بلکه این غرور جمله کسان خاندان مرا بخاک سیاه نشاند .

و باید که در اینجا به بادافره آن ، این بار گران‌زا چندان بردوش کشم که خداوند را در اینجا میان مردگان خشنود گردانم، زیرا که در آنجا ، میان زندگان ، چنین نکردم .

چون سخن اورا میشنیدم ، سر بسوی زمین فرود آورده بودم<sup>۳</sup> ؛ و یکی از آنان، نه آنکس که سخن میگفت ، از زیر باری که سخت گرانش مینمود بجانب من گشت

و مرا دید و شناخت ، باختگی بسیار بر روی من که خمیده بودم و همراهشان میرفتم نظر دوخت و بنام خواند .

بدو گفتم : « اوه ، آیا تو «اودریزی» مایه افتخار «آکویو»<sup>۴</sup> و افتخار آن هنری که در پاریس «جلادادن» نام دارد نیستی ؟<sup>۵</sup> »

۱ - Campagnatico ؛ رجوع شود به شرح ۲ ، صفحه ۷۱۶ .

۲ - در اینجا روح برزخی که قبلاً نام پدرش را برده بود نام خودش را بر زبان می‌آورد ، زیرا پدر او غیر از وی پسر دیگری بنام ایلدبران‌دینو Ildebrandino نیز داشت . در مجموعه «نشریه‌های داتهای شهر سیه‌نا» درباره این خانواده بتفصیل گفتگو شده است .

۳ - اشاره بدانکه دات‌ه خود میباید کیفر غرور را که گناه اصلی اوست در برزخ ببیند ؛ درین باره وی با تفصیل بیشتری در سرود سیزدهم سخن خواهد گفت .

۴ - Oderisi da Gubbio ، مینیاتورساز معروف ایتالیایی که در حدود سال ۱۲۷۰ در «بولونیا» کار میکرد و در سال ۱۲۹۹ مرد و بهترین مینیاتورست دوره خود بود . - «آکویو» Agobbio ، تلفظ قدیمی «کویو» Gubbio شهری در ناحیه «اومبریا» .

۵ - اشاره به کلمه فرانسوی enluminer که در شعر دات‌ه بصورت ایتالیایی آن alluminare آمده، در صورتیکه اصطلاح اصلی ایتالیایی آن miniare است و دات‌ه عمداً خواسته است رنگ فرانسوی بدان داده باشد . کلمه پاریس نیز که در اصطلاح امروزی ایتالیایی «پاریجی» Parigi گفته میشود ، در این شعر بصورت قدیمی نسکائی آن «پاریزی» Parisi آمده است .

## برزخ

گفت: «برادر، آن صفحاتی که باقلم «فرانکوی» بولونیائی آراسته شده اند<sup>۱</sup> خندا تر از صفحات منند<sup>۲</sup>. افتخار این هنر سراسر از آن اوست و مرا درین میان جز سهمی ناچیز نیست<sup>۳</sup>.

ییکمان تا آترمان که زنده بودم چنین اوصاف نمیدادم، زیرا دلم را سخت هوای آن بود که درین فن مقام نخستین را داشته باشم. در این جا کفاره<sup>۴</sup> چنین غروری را میباید داد؛ و اگر در آن روز کاران که هنوز امکان گناه کردنم بود روی بجانب خدا نبرده بودند، اکنون حتی درین جا نیز نبودم<sup>۵</sup>.

افتخار واهی هنرنمایی آدمی را بین که اگر دوران بیهنرش در پی نباشد، چسان سبزی شاخ و برگش کوتاه زمانی بیش نمیاید<sup>۶</sup>! «چیمابوئه»<sup>۷</sup> خوش را میدان دار هنر نقاشی پنداشته بود؛ و اکنون

- 
- ۱ - فرانکو Franco اهل بولویا (bolognese) نقاش و مینیاتورساز اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم مسیحی بود که اطلاع زیادی در باره زندگانی او در دست نیست.
- ۲ - *più ridon ...* ، یعنی زیباتر و نشاط انگیزی از نقاشیهای منند.
- ۳ - این جمله تواضع آمیز از زبان کسی گفته میشود که در زندگی مفروز بوده و بهمین گناه بدینجا آمده است، و داته عمداً او را بدین اظهار فروتنی و امیدارد.
- ۴ - یعنی اگر بموقع توبه نکرده بودم هنوز در طبقه مقدمانی برزخ بسر میبردم. بعضی از مفسرین این اشاره را به دوزخ دانسته اند، ولی تقریباً همه مفسرین قدیمی نظر اولی را دارند.
- ۵ - یعنی: اگر در دنبال يك دوران تجلی و درخشندگی هنر دوران انحطاطی در پیش یابد، خواه ناخواه خاطر هنرنماییهای هنرمندان تحت الشعاع کارهای هنروران بعدی قرار میگردد و فراموش میشود و «سبزی این شاخ و برگ دیر نمیاید»؛ بنابراین این افتخار هنرنمایی افتخاری ناپایدار و میحاصل بیش نیست.
- ۶ - Cimabue نقاش معروف فلورانس که در حدود سال ۱۳۰۰ مرد و از معارف درجه اول عصر خود بود.

## سرود یازدهم

«جیوتو» است که میدان‌داری میکند<sup>۱</sup>، چندانکه شهرت استاد پیشین  
رو بزوال نهاده است.

بهمین سان بود که «گودو»ئی افتخار زبان را از «گودوئی» دیگر  
بستاند<sup>۲</sup>، و شاید هم اکنون آنکس زاده شده باشد که باید این هر دو را از  
آشیان برون راند<sup>۳</sup>.

نام و ننگ جهان وزش بادی بیش نیست، که گاه روی بیک جهت و  
گاه بجهتی دیگر دارد، و با تغییر سمت تغییر نام میدهد.

پیش از آنکه هزار سال گذشته باشد ترا چه افتخاری فزون تواند بود  
که بترک کالبدی سالخورده گفته باشی تا پیش از آن مرده باشی که دست از

---

۱ - Giotto، نقاش دیگر فلورانس که شاگرد «جیمابونه» و دوست و معاصر داته بود  
و شهرت او از استادش نیز بالاتر رفت. «جیوتو» که در سال ۱۳۳۷ مرد، تابلوئی عالی از داته بردیوار  
کاخ دادگستری فلورانس که امروزه کاخ «بارجلو» نام دارد کشیده بود؛ این تابلو در سال ۱۸۴۰ از  
پشت یک روکش کج بدست آمد و اصلاح شد و اکنون نیز باقی است و غالب تصاویر داته از روی آن  
کشیده میشود.

۲ - اشاره به گودو کوالکانتی Guido Cavalcanti و گودو گونیتسلی Guido  
Guinizelli که از استادان بزرگ ادب در دوره داته بودند. در باره «گودو کوالکانتی» مراجعه  
شود به دوزخ، صفحه ۲۱۹، شرح ۱ که در آن بتفصیل ازین شاعر سخن رفته است.  
«گودو گونیتسلی» شاعر «نورداز» بولونیا بود که او نیز دست از روش پرتصنع معمول  
آن دوره برداشت و سبک شاعرانه ملایم و لطیفی ابداع کرد که فقط بادل و روح سروکار داشت و داته  
او را استاد خود و مبدع واقعی مکتب ادبی نو dolce stil nuovo می‌شمرد. در سرود بیست و ششم  
برزخ وی بلروح خود این شاعر روبرو خواهد شد.

۳ - در باره کسی که درین اشاره مورد نظر داته است بحث بسیار شده. احتمال  
قوی میرود که این اشاره به خود او باشد، ولی برخی از هواخواهان متصبداته معتقدند که وی در  
این حلقه که خاص کیفر مفروران است نمیتوانسته است دست بیچنین تفاخری بزند. میتوان این  
احتمال را نیز داد که وی نظری خاص نسبت بشخص معینی نداشته است. - «از آشیان برون خواهد راند»  
یعنی: باعث فراموش شدن ایشان خواهد شد.

## برزخ

گفتن pappo و dindi بداری<sup>۱</sup>؛

و با این همه، این دوران هزار ساله در برابر ابدیت کوتاهتر از طرفه‌العینی در برابر آن فلکی است که کندترین چرخش‌ها را در آسمان دارد.<sup>۲</sup> این کس که در پیش روی من با قدمهایی چنین کوتاه روان است<sup>۳</sup> سراسر «تسکانا» را از نام خود پیر آوازه داشت<sup>۴</sup>، و اکنون بدشواری نامش را از دهان مردم «سیه‌نا» میتوان شنید

که موی بهنگام فرو نشانندن آتشین خوئی فلورانس<sup>۵</sup>، که در آن روز کار بهمان اندازه کردن فراز بود که امروز فاحشه‌ای است<sup>۶</sup>، سرور آنان بود. اشتهاشما بسان رنگ علف است که می‌آید و میرود و با دست همان

۱ - یعنی: چه امروز در سالخوردگی و با نام آوری مرده باشی وجه در آن هنگام که هنوز کودکمی خردسال بیش نیستی روی در خاک برده باشی، هزار سال بعد ازین بهرحال فراموش شده خواهی بود. «پاپو» pappo و «دبندی» dindi دو کلمه ایتالیائی بزبان کودگانه اند که اولی معنی نان و دومی معنی سکه پول میدهد.

۲ - اشاره به فلک ثوابت که بنا بقیمة هیئت‌شناسان قدیم نهمین و آخرین فلک است و ستارگان در آن قرار دارند، و چون شعاع‌دائره‌اش بیش از همه افلاک است از همه کندتر میچرخد، بطوریکه در هر قرن یک درجه بیشتر گردش دورانی نمیکند (دایره، ضیافت، باب دوم). طبق فرضیه بطلمیوس این گردش بطور کامل در ۳۶۰۰۰ سال صورت میگیرد.

۳ - یعنی: اینقدر آهسته راه میرود.

۴ - شخصی که روح گوینده بعنوان نموه در تأیید نظریه فلسفی خود بدوا اشاره میکند، یکی از بزرگان شهر «سیه‌نا» بنام «سالوانی» Salvani است که از سران فرقه سیاسی «گیلین» بود و در جنگی علیه فلورانس‌ها در «کوله‌دی‌والدلسا» در سال ۱۲۶۹ کشته شد و قوای فلورانس سر او را بریزه کردند و در سراسر اردوگاه گردش دادند.

۵ - اشاره به نبرد معروف موتاپرتی Montaperti در چهارم سپتامبر ۱۲۶۰ که در آن فلورانس‌ها از قوای متحدین شکست خوردند و «آتشین خوئی آنان فرو نشاندند» (رجوع شود به سرود دهم دوزخ، صفحه ۲۱۷، شرح ۱ و سرود ۳۲ دوزخ، صفحه ۵۰۳ شرح ۱)

۶ - putta، یعنی: بخلاف گذشته که آنطور از خود دفاع میکرد امروز خودش را آسان در اختیار این و آن میگذارد. اشاره به تسلیم فلورانس به قوای فرانسه و پاپ که بر اثر آن داته و دست سیاسی او از فلورانس طرد شدند.

---

## سرود یازدهم

---

که<sup>۱</sup> پیش از دوران پختگی از دل خاک بیرونش آورده بود میبزمرد .  
ومن بدو گفتم : « سخنان پر حقیقت تو خضوعی دلپذیر در دل  
من میآورد، و تو با این گفتار دمل غرور مرا نشتر میزنی : اما این کس که  
هم اکنون اشارت بدو کردی، کیست ؟ »

پاسخ داد: « وی «پروونتسانو سالوانی»<sup>۲</sup> است و از آنسبب در اینجاسر  
میبرد که مغرورانه سر آقائی «سینه‌نا» را داشت .

از آن هنگام که مرده است بهمین سان که بینی در حرکت بوده و  
همچنان در حرکت است، و هر آنکس که در آنجا<sup>۳</sup> فزون از حد پا از کلیم  
خوش فرا نهد باید که در اینجا این چنین قصاص یابد<sup>۴</sup> .

ومن گفتم : « اگر بناست که هر روحی که برای توبه در انتظار پایان  
عمر مانده است دورانی معادل دوره زندگانی خویش در آن پائین<sup>۵</sup> بماند  
و بدین جا<sup>۶</sup> بالا بتواند آمد مگر آنکه دعای خیری بدرقه راهش  
شود ، درین صورت چگونه این کس اجازت آمدن بدینجا را یافته است ؟ »  
گفت : «وی، بهنگامیکه در منتهای جلال میزیست با پای خود به  
«کامپودی سینه‌نا» رفت و در آنجا بخاطر رهانیدن دوست خویش از رنجی که  
در زندان «کارلو» میبرد ،

---

۱ - qui ، اشاره به خورشید .

۲ - Provenzano Salvani : رجوع شود به صفحه ۷۲۵، شرح ۴ .

۳ - di là ، اشاره به روی زمین .

۴ - در اصل : با چنین سکه‌ای وام خود را بپردازد cotal moneta rende a

... satisfar اصطلاح رایج زبانهای لاتینی، که در فارسی نامأنوس است .

۵ - quaggiù : اشاره به منطقه مقدماتی برزخ .

۶ - quassù : اشاره به برزخ اصلی .

---

## برزخ

---

بی آنکه پروائی از بدنامی دارد، خود را در معرض انظار نهاد و سراپای خویش را بلرزیدن واداشت<sup>۱</sup>.

بیش ازین چیزی درین باره نمیگویم، و میدانم که سخنم ابهام‌آمیز است؛ اما پیش از کوتا‌زمانی همشهریان تو آن کنند که تو مفهوم این سخن مرا درک توانی کرد<sup>۲</sup>.

این کار نکو، بدواجازت آن داد که پاز مرزهای ما بدرون گذارد<sup>۳</sup>.

---

۱ - در جنک «تالیا کوسو» میان سیه‌نی‌ها و فرانسویان، یکی از دوستان «سالوانی» بدست قوای شارل داترو سردار فرانسوی اسیر شد و روی اعلام کرد که اگر تا یکماه خوبیهایی او نرسد وی را خواهد کشت. «سالوانی» سردار سیه‌نی که در اینجا بگناه غرور فراوان به برزخ آمده است، با همه مغروری به کامپودی سیه‌نا Campo di Siena میدان مرکزی شهر «سیه‌نا» رفت و در آنجا روی سکوئی نشست و عا‌جزانه برای نجات دوست خود از مردم اعانه جمع‌آوری کرد، و با این اعانه که سرعت تحصیل شد دوستش را نجات بخشید. - کارلو Carlo: شارل داترو ولیمهد و سردار فرانسه که فلورانس را متصرف شد. - «سراپای خویش را لرزاندن»: اشاره به کدائی کردن و این همان ابهامی است که در سطر بعد از آن سخن رفته است.

۲ - اشاره بدوران غربت و آوارگی داته که در آن وی نیز ناگزیر بود برای ارتزاق به شهرها و دیارهای مختلف پناه برد.

۳ - یعنی: بی طی قسمت مقدماتی برزخ وارد برزخ اصلی شود.



# سرود و آردم

## طبقه اول : مفروران

داته و ویرزیل دسته مفروران را که مشغول کفاره دادن هستند و بیش از آن حد که حوصله این دوترا اجازه میدهد آهسته میروند، ترک میکنند و به پلکانی میرسند که روندگان را از طبقه اول به طبقه دوم بالا میبرد. این پلکانها در فواصل طبقات هفتگانه برزخ، حکم فروریختگیها و سرایشی هائی را دارند که هفت طبقه اول دوزخ را یکدیگر متصل میکند و ایندو در سفر دوزخ از آنها پالین رفته اند. در کنار پلکان، فرشته نگاهبان طبقه اول یکی از هفت نشان گناه را که مظهر گناه غرور است از پیشانی داته پاک میکند.

در قسمت آخر این طبقه، بخلاف قسمت اول آن، تصاویر و حجاره های دیواره و کف حلقه مظاهر تاریخی و مذهبی غرورهای مجازات شده را مجسم میکند. سایر طبقات نیز، همیشه با ارائه نمونه های بخشش شروع و با نمونه های مجازات ختم میشوند.

## سرود دوازدهم

همچو گاوانی که جفت جفت در زیر یوغ روانند، تا آنجا که مری  
مهربان<sup>۱</sup> اجازتم داد در کنار این روح سنگین بار<sup>۲</sup> راه رقتم .

اما چون بمن گفت که : « ترك او گوی و پیش رو، که درین جا  
هر کس را باید که تا حد مقدور زورق خویش را با کمک بادبان  
و پارو پیش برد<sup>۳</sup> » ،

سراپا قد بر افراشتم و بدان صورت که لازمه راه رفتن است در آمدم ،  
هر چند که هنوز اندیشه‌ام با حقارت و سرافکنندگی آمیخته بود<sup>۴</sup> .

براه افتاده بودم و باشوق فراوان در دنبال قدمهای راهنمایم میرفتم،  
و هر دو مینمودیم که چه اندازه سبکپاییم ،

که می گفت: « نظر بیائین افکن، که برای آنکه راه را آسانتر  
کنی<sup>۵</sup> بهتر است که بینی بر کدامین بستر<sup>۶</sup> پای مینهی . »

همچنانکه بر سنگهای کور ها و در بالای سر مردگان تصویر

---

۱- این لقب تازه ای است که به وبرژیل داده شده ( il dolce pedagogo )

شاید اصل فکراز انجیل گرفته شده باشد ( رساله پولس رسول به غلاطیان ، باب سوم ) : «... پس  
شریعت لای ما شد تا ما را به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم » .

۲- اشاره به «اودرزی» که در سرود پیش داته با او طرف گفتگو شده است .

۳- یعنی : با همه وسائلی که در اختیار دارد کلیم خود را از آب بیرون کشد .

۴- اشاره به تأثیری که پیشگوئیهایی «اودرزی» در داته بخشیده است .

۵- یعنی : برای اینکه خستگی راه را کمتر احساس کنی .

۶- اشاره به کف سطح حلقه اول برزخ که این دو در آن روانند .





همچو گاوانی که در زیر بوغ روانند ، من و این روح سنگین بار در کنار یکدیگر راه رفتیم . (صفحه ۲۴)

## سرود دوازدهم

چهره خاکی ایشان را نقش میزنند تا مگر کسان را یاد آنان در  
خاطر بماند ،

و این غالباً بسبب برانگیختن خاطراتی که تنها دل‌های پارسا را  
بتپش میافکند<sup>۱</sup>، اشک از دیدگان سرازیر میکند ،

در آنجا نیز، سراسر جاده را که در دامنه کوهستان صورتی برجسته  
داشت دیدم که پوشیده از تصویرهایی بود<sup>۲</sup>، اما تصاویری کاملتر که زاده هنر  
سازنده آنها بود<sup>۳</sup>.

در یکجانب آنکس را که الوامقامتر از هر آفریده‌ای خلقت شده بود دیدم  
که صاعقه آسا از آسمان فرو میافتاد<sup>۴</sup>.

در جانب دیگر «بریارئو» را دیدم که باتیری آسمانی از پای در آمده  
و با سنگینی زاده از سردی مرکب بر زمین افتاده بود<sup>۵</sup>.

۱- اشاره بدانکه فقط پارسایان در برابر قبور مردگان احساس تنبه و رقت میکنند .  
۲- یعنی: سراسر کف حلقه مزین به تصاویر و کنده‌کارها بود. بردواره حلقه چنانکه  
در سرود قبل شرح داده شد ، تصاویری که نماینده حقیران و خاضعین در برابر خداوند بود نقش  
زده شده و در اینجا تصاویری که نماینده کیفر مغروران است.

۳- یعنی : همانقدر کاملتر از تصاویر نقاشان و حجاران این جهان بود که سازنده آن  
(خدا) بالاتر از هنرمندان زمینی است .

۴ - اشاره به شیطان که عیسان و زرزید و از آسمان فرود افتاد . اصل جمله از انجیل گرفته  
شده ( انجیل لوقا ، باب دهم ) : « ... بدیشان گفت من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان  
میافتد » . قبلاً در دوزخ ازین ماجرا سخن رفته است ( دوزخ ، صفحه ۵۳۸ ، بند آخر ) .

ازین بعد ، دوازده مورد مختلف از «مغروران کیفر یافته» نقل شده که شش‌تای این شواهد  
مربوط به تورات و انجیل و شش‌تای دیگر مربوط به اساطیر یونان روم و تاریخ گذشته است .

۵ - Briareo ، از دیوان بزرگ اساطیر یونان، که طبق روایات متیولوژی یونان به  
مقر فرمانروائی خدایان حمله برد و اولمپ از سیطره او بلرزه افتاد . وی پسر آسمان و زمین بود  
و صد دست داشت ، بدین جهت او را «برون‌ازتناسب» لقب داده بودند و با احتمال قوی «سنگینی»  
او که در اینجا بدان اشاره شده مربوط بهمین صفت اوست . قبلاً نیز در دوزخ سخن از او رفته  
است ( دوزخ ، صفحه ۴۸۶ ، شرح ۱ ) . در ایللیاد (سرود اول) در باره وی چنین گفته شده: «آن  
غول صد دست که خدایانش بریارئوس مینامند و مردمان جمله بدو اکنون نام داده‌اند » .

## برنخ

«تیمبرئو» و «پالاده» و «مارته»<sup>۱</sup> را دیدم که هنوز سلاح بر کف داشتند<sup>۲</sup> و در پیرامون پدر خوش<sup>۳</sup> با جزای پراکنده دیوان مینگر بستند. «نمرود» را دریای بنای بزرگ دیدم که چون بهتزدگان بر مردانی که در «شنعار» شریک غرور وی شدند مینگر بست<sup>۴</sup>.

ای «نیوبه»، با چه دیدگان افسرده‌ای ترا در کف جاده یافتم که در

۱ - Timbrêo ، ( در اصل یونانی Thymbraeus ) یکی از القاب آپولون Apollo

( یونانی Phoebus ) خدای روشنایی و موسیقی و هنر و غیره؛ این لقب بمناسبت معبد بزرگ این خدا که در شهر Thymbra در یونان بریا بود بوی داده شده بود و بر ژیل در اثیس خود ( کتاب سوم ، شماره ۸۵ ) از آن باد میکند .

پالاده Pallade ( در اصل یونانی Palladas ) و «مارته» ( مرینخ ) Marte در اصل یونانی Ares ) ، اولی یکی از ارباب انواع کوچک و دومی خدای جنگ در اساطیر یونان بود. «تیمبرئوس» و «پالاداس» و «مرینخ» هر سه فرزندان زئوس Zeus ( با تالیائی جووه Glove ) خدای خدایان بودند که در دفاع از اولمپ در برابر دیوان یانگی خدمت بزرگی بپدر خوش کردند .

۲ - اشاره به اسلحه‌ای که برای پیکار با دیوان بردست گرفته بودند .

۳ - خدای خدایان .

۴ - Nembrot(to) نمرود پادشاه بابل ، که در تورات از او بتفصیل یاد شده است

( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۴۸۲ ، شرح ۳ ) - «بنای بزرگ» ، اشاره به «برج بابل» که بدست نمرود و کسانش ساخته شد تا علامت خدائی او باشد . «شنعار» Sennaar نام پایتخت نمرود در تورات . اصل فکر از تورات گرفته شده :

( تورات ، سفر پیدایش ، باب دهم ) : « ... و ابتدای مملکت وی بابل بود و ارك و اكد و كلنه در زمین شنعار . از آن زمین آشور بیرون رفت و نینوی را بنا نهاد » . و ( تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم ) : « ... و تمام جهان را يك زبان و يك لفت بود ، و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند هموارئی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنتی گرفتند ... و گفتند بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش با آسمان برسد ، تا نامی برای خویشتمن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکنند ملاحظه نماید - و خداوند گفت همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را يك زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که فسد آن بکنند از ایشان منتفع نخواهد شد . اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را تفهمند - پس خداوند ایشان را از آنجا بروی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند - از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لفت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت » .

## سرود دوازدهم

میان اجساد هفت فرزندت افتاده بودی<sup>۱</sup> !  
ای «شائول»، چسان در نظر من، در آنجا نیز همچو در روی شمشیر خودت،  
در کوهساران «جلبوع» که از آن پس دیگر نه بارانی بخود دید و نه شبندی،  
مرده آمدی<sup>۲</sup> !  
ای «آراکنه» سبکسر، ترا دیدم که نیمه عنکبوتی شده بودی .  
وبا افسردگی فراوان بازمانده آنچه را که بافتی تا مایه بدبختیت شود،  
بر دست داشتی<sup>۳</sup> .

۱ - Niobe ، در افسانه خدایان یونان دختر Tantalos و زن Anfione بود و هفت پسر و هفت دختر داشت . این زن Latona همخواه خدای خدایان را که مادر Apollo خدای هنر و موسیقی و Diana ربه النوع شکار بود مفرورانه مورد استهزا قرار داد و در نتیجه این دو خدا بانقامجویی مادر خود هر چهارده فرزند او را آماج تیرهای خویش کردند و کشتند . روایت «چهارده» فرزند از «اوویدیوس» شاعر لاتینی است که سخن او مورد استناد داته‌است، ولی هر این رقم را در ایلیاد دوازده آورده است .

۲ - Saul شائول پادشاه اسرائیل، که بخاطر غرور خود مورد خشم یهوه (خدایان) فرار گرفت و در دامنه کوه «جلبوع» (Gelboë) از فلسطینیان ( Filistoi ) که قبیله‌ای از قوم یهود ولی دشمنان قبیله اسرائیل بودند شکست خورد و در نتیجه خود را « بروی شمشیر خویش افکند » و کشت . اصل داستان در تورات آمده است ( تورات، کتاب اول سموئیل ، باب سی و یکم ) : «... و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جلبوع کشته شده افتادند - و فلسطینیان شاول و پسرانش را بخشی تعاقب نمودند و فلسطینیان یوفاتان و اینساداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان دور او را گرفتند و بسبب تیراندازان بغایت دل‌تنگ گردید - و شاول به سلاحدار خود گفت شمشیر خود را بر کشیده آنرا بمن فروبر ، مبادا این نامختوان آمد مرا مجروح سازند و مرا اقتضاح نمایند، اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار در ترس بود - پس شاول شمشیر خود را گرفته بر آن افتاد . »

« دیگر نه بلرانی و نه شبندی بخود دید ، اشاره به نفرین داود ، پس از کشته شدن شاول ( تورات، کتاب دوم سموئیل ، باب اول ) : «... ای کوههای جلبوع ، شبم و بلران بر شما ببارد و نه از کشتزارهایت هدایا بشود . »

۳ - Aragne ( به یونانی Aracnae ) دختری که بنا بر روایات میتولوژی یونان، مفرورانه خود را با «آتنا» ربه النوع خرد در فن بافندگی برابر دانست ، و آنچون توانست در مسابقه بروی غالب شود او را از فرط خشم بدل به عنکبوتی کرد تا پیوسته مشغول تار تنیدن باشد (رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۰۶ ، شرح ۱ ) .

## برزخ

ای «رحبعام» ، تصویر تو در اینجا دیگر ترساننده نمی‌نماید ، اما خود آکنده از هراس است و ارا به‌ای همراهش میبرد بی آنکه کسانی دیگر دنبالش کنند<sup>۱</sup> .

و باز سنکفرش سخت نشان میداد که چسان «المئونه» مادرش را و داشت که بهای گوهر شوم را بسیار سنگین پردازد<sup>۲</sup> .

نشان میداد که چگونه در درون معبد ، پسران «سخاریب» خود را بروی وی افکندند و مرده بر جایش نهادند<sup>۳</sup> .

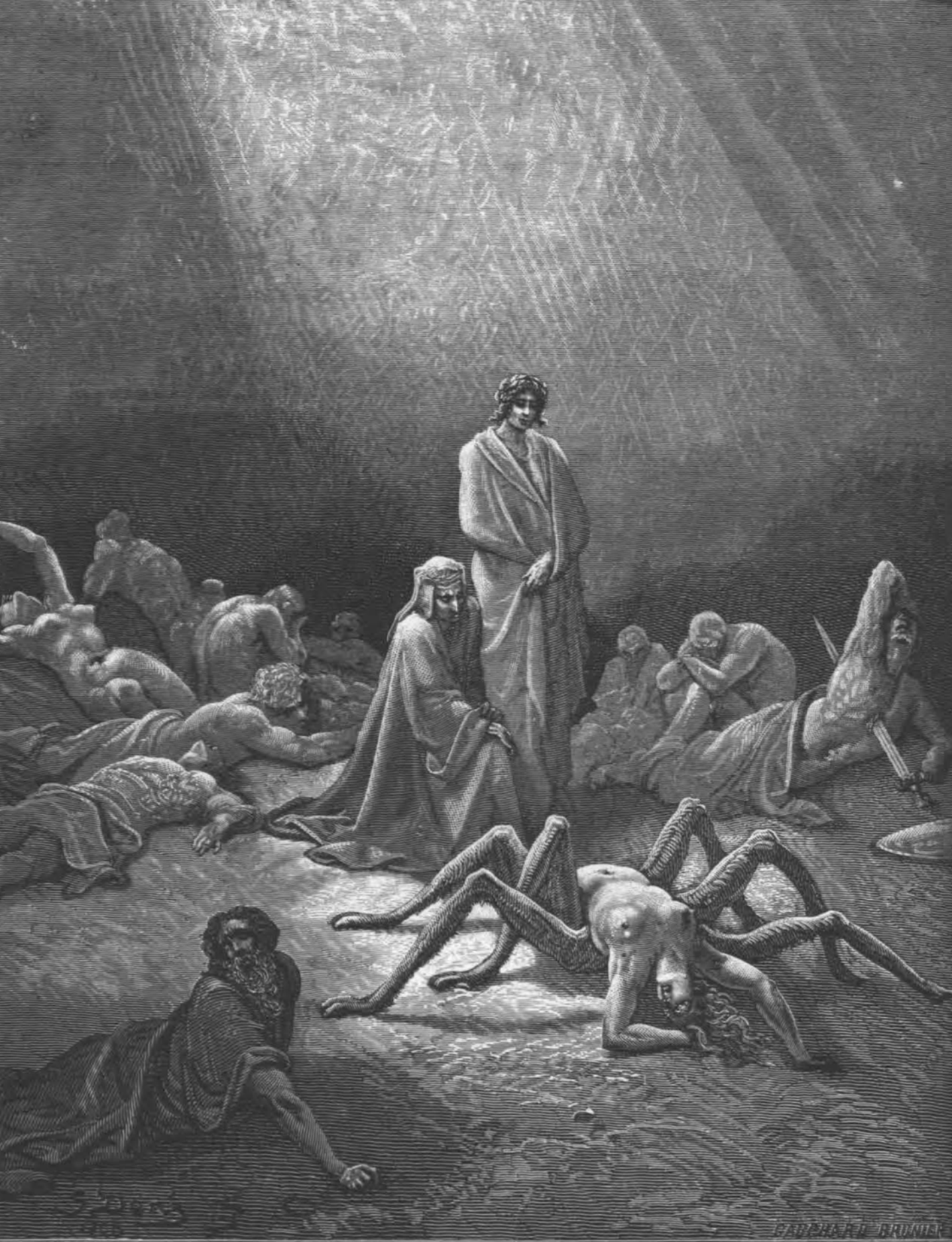
نشان میداد ویرانی و قتل عام سنگدلانه «تامیری» را که دردنبال آن

---

۱ - Roboam(o) - «رحبعام» ، پسر سلیمان یغمبر که مغرورانه اسرائیلی‌ها را مورد تهدید قرار داد و ناگزیر شد برارابه‌ای نشیند و به اورشلیم فرار کند . اصل داستان در تورات آمده است ( تورات ، کتاب اول پادشاهان ، باب دوازدهم ) : « ... اما رحبعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهوذا ساکن بودند سلطنت مینمود ، و رحبعام پادشاه ، ادورام را که سردار باجگیران بود فرستاد و تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده بر عرابه خود سوار شد و با اورشلیم فرار کرد - پس اسرائیل تا با امروز برخاندان داود عاصی شدند » .

۲ - Almeon(e) ، ( در ایتالیائی امروزه Alcmeone ، در اصل یونانی Alcmaeon ) پسر Amphiaraus ، یکی از هفت پادشاه معروفی که به شهر تب حمله ور شدند ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۴۱ ، شرح ۱ ) . زن این پادشاه که Eriphylae نام داشت بخاطر يك «گردن بند طلای الماس نشان» مکان پنهان شوهرش را به برادرش اطلاع داد و او انقیارائوس را بمیدان جنگ برد روی در آنجا کشته شد . انقیارائوس پیش از عزیمت ، از پسرش «الکمون» خواست که انتقامش را بستاند و او نیز مادرش را بخونخواهی پدر کشت . و برزیل بدین داستان در کتاب ششم انبیا اشاره کرده است . - «پرداخت قیمتی بسیار سنگین» ، اشاره بدانکه این خیانت «ارقیله» برایش بقیمت زندگی تمام شد .

۳ - Sennacherib پادشاه معروف آشور که نامش در تورات «سخاریب» آورده شده و با حزقیای پادشاه یهود از در جنگ درآمد و بنفرین یهودان در نینوا کشته شد . شرح این ماجرا بتفصیل در تورات آمده است ( تورات ، کتاب دوم پادشاهان ، باب هیجدهم ) : « ... در سال چهاردهم حزقیای پادشاه ، سخاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهوذا برآمده آنها را تخریب نمود و حزقیای پادشاه یهوذا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده گفت خطا کردم از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری ادا خواهم کرد . » و نیز ( تورات ، کتاب دوم پادشاهان ، باب نوزدهم ) :



به « کورش » گفت : « توتشنه خون بولی ومن از خون سیرا بت میکنم <sup>۱</sup> .  
 نشان میداد که پس از مرگ « اولوفرنو » چسان آشوریان عقب نشستند  
 و گریختند، و چگونه کالبد شکنجه دیده وی بر جای ماند <sup>۲</sup> .  
 « ترویا » را غرق تباهی و ویرانی دیدم : ای « ایلینون » ، تصویر تو  
 در آنجا چه بی ارج و سرافکننده نشانت میداد <sup>۳</sup> !  
 کدام استاد باقلم یا با مداد خویش این چهره‌ها و خطوط را کشیده  
 بود که حتی زبردست‌ترین هنرمندان را مایهٔ اعجاب است ؟

بقیه از صفحه ۷۳۰

« .. پس فرشتهٔ خداوند در آن شب بیرون آمده صد و هشتاد و پنجاهزار نفر از اردوی آشور را زد و  
 بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند و سخارب پادشاه آشور کوچ کرده  
 روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد - و واقع شد که چون او در خانهٔ خدای خوش سروک  
 عبادت میکرد پسرانش ادرملک و شراسر او را بشمشیر زدند .  
 باب‌های سی و ششم و سی هفتم کتاب « اشعیا » در تورات تماماً بدین موضوع اختصاص  
 داده شده .

۱- Tamiri (به یونانی: تومورس Tomyris) ملکهٔ ماساگت‌ها (از قبایل ایرانی «سیت»  
 که در ادوار قدیم در شمال ایران میزیستند) که بنا بگفتهٔ هرودوت، مورخ معروف یونانی  
 (تاریخ هرودوت، کتاب اول، ۲۱۴) طی شدیدترین جنگی که کورش بزرگ پادشاه هخامنشی  
 با وحشیان کرده بود، یکی از قوای ایران را از میان برد و خود کورش نیز درین نبرد بقتل رسید.  
 هرودوت مینویسد که : « ... بفرمان ملکه در جستجوی جسد کورش برآمدند، و چون این نعش  
 پیدا شد وی مشکى را پراز خون آدمی کرد و سر کورش را در آن افکند و دشنام گویان بدو گفت:  
 « من زنده‌ام و ترا در جنگ شکست دادم، و با این وصف بدست تو از پای درآمده‌ام، زیرا تو پسر  
 را با حيله بقتل رساندی . اما من با تو غدر نمیکنم و ترا آنقدر خون میدهم که سیراب شوی ». سپس  
 هرودوت تذکر میدهد که : « ... میان همهٔ روایاتی که در بارهٔ مرگ کورش شنیده و نقل کرده‌ام،  
 این روایتی است که بنظر من بی‌اساس‌تر از همه میآید ». دانه این داستان را از کتاب معروفی  
 بنام « وقایع تاریخی کفار » نقل کرده و در این‌جا رفتار ملکهٔ ماساگت را با نظر نامساعد تلقی  
 کرده است .

۲- Oloferno سردار آشوری که بدست «جودیت» زن زیبای یهودی در بستر عشق کشته  
 شد و در نتیجه قوای آشور عقب نشستند و خاک فلسطین را ترک گفتند .

۳- Troia شهر معروف ترویا و Illòn(e) صخره‌ای که شهر بر فراز آن بنا شده بود  
 و غالباً تمام شهر بنام آن نامیده میشد (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۸۸، شرح ۱، و صفحه  
 ۴۶۳، شرح ۱) .

---

## برزخ

---

مردگان مرده وزندگان زنده‌مینمودند<sup>۱</sup>، و آنکس که صحنه‌های واقعی این تصاویر را دیده باشد بهتر از من آنچه را که در زیر پای خوش داشتم ندیده است<sup>۲</sup>، زیرا که من بسی خمیپه راه میرفتم<sup>۳</sup>؛  
و اکنون، ای پسران هوا، غرور پیشگی کنید و افراشته گردن باشید و سر برای دیدن کوره راه ناپسندیده خوش فرود نیاورید<sup>۴</sup>!  
در مسیر خوش بدور کوهستان چرخیده و بسیار بیش از آن اندازه که اندیشه مستغرق من میتواند پنداشت، همراه با گردش خورشید راه رفته بودیم،  
که آنکس که پیشایش من میرفت و همواره هشیار بود<sup>۵</sup>، چنین آغاز سخن کرد: «سر بردار! اکنون دیگر وقت آن نیست که با این چنین قدمهای لرزان براه خوش روی.  
در آن دوردست، فرشته‌ای را بین که آماده پرواز بسوی ما میشود، و بنگر که ششمین مستخدمه روز مأموریت خوش را پایان رسانیده است<sup>۶</sup>».

---

۱- یعنی: تصاویر بقدری جاندار بودند که کسیکه بیجان تصور شده بود مرده و کسیکه زنده مجسم شده بود واقعاً زنده بنظر می‌آمد.

۲- یعنی: حتی کسی که شاهد عینی این وقایع بود، چیزی زنده‌تر و واقعی‌تر از آنچه من در این تصاویر دیدم نمی‌دید.

۳- اشاره به حس سرافکنندگی که داته از مشاهده وضع مغروران پیدا کرده، زیرا وی خود نیز خوشتن را بارها بداشتن غرور متهم کرده است.

۴- این بند طبعاً مفهومی آمیخته بایشخند دارد. «کورمراه‌بد» mal sentero : اشاره براه خطائی است که مغروران در پیش دارند.

۵- اشاره به وبرژیل.

۶- یعنی: ششمین ساعت روز بیابان رسیده و با این حساب اندکی از یسر روز گذشته است. کلمه ساعت «ora» در ایتالیایی کلمه‌ای مؤنث است، بدین جهت به «مستخدمه»

تشبیه شده است.



---

## سرود دوازدهم

---

چهره خوش و رفتارت را با احترام و ادب هماهنگ کن، تا ویرا را هنمائی  
ما بجانب بالا مطبوع افتد؛ نیک بیندیش که ترا این چنین روزی هرگز  
باز نخواهد گشت.

چنان عادت بدان کرده بودم که وی مرا از اتلاف وقت بر حذر دارد،  
که در چنین موردی بامن با بهام سخن نمیتوانست گفت.

آفریده زیبا بجانب ما میآمد. جامه ای سپید داشت و چهره اش  
درخشندگی ستاره با مدادی را داشت که روی بما بنماید.

نخست بازوان و پس بالهای خوش را کشود و بما گفت: «بیائید؛  
پلهها در همین نزدیکند و اکنون از آنها آسان بالا میتوانید رفت<sup>۱</sup>.

بسیار نادرند کسانی که بدین دعوت پاسخ توانند گفت: ای آدمیزادگان  
که برای پرواز بعالم ملکوت زاده شدهاید، چرا با وزش کمترین بادی  
چنین فرو می افتید<sup>۲</sup>؟»

مارا بمکانی برد که صخره مرا در آن شکافی بود؛ در آنجا بالهای خود را  
بریشانی من کشید<sup>۳</sup>، و مرا نوید بالا روی اطمینان بخشی داد.

همچنانکه در دست راست، برای بالا رفتن از تپه مقر آن کلیسا که در بالای

---

۱ - یعنی: اکنون که از آلابش غرور پاك شده اید، بالا رفتن دشوار است.

۲ - محل گیومه «» درین بند درست روشن نیست. در بعضی نسخ اولیه «کمندی  
الهی» این علامت در آخر بند پیش آمده، درین صورت مطلب این بند از زبان داته گفته میشود. در  
غالب نسخ بعکس این علامت در همین جا آورده شده و درین صورت این سخن توسط فرشته آدامی شود.  
اصل این فکر که «بسیار نادرند کسانی که بدین دعوت پاسخ توانند گفت» از انجیل گرفته شده  
(انجیل متی، باب بیست و دوم): «... زیرا طلبیدگان بسیارند و بر گریه گان کم».

۳ - برای آنکه یکی از هفت علامت p را که علامت هفت گناه اصلی (معاصی کبیره)  
و درین جا نشان غرور است، از پیشانی داته محو کند. درین باره در آخر سرود توضیح لازم  
داده میشود.

## برزخ

«روبا کوته» بر آن شهری که حکمرانانی نکودارد مشرف است<sup>۱</sup> ،  
در آن زمان که هنوز اسناد رسمی و مقیاسها را جعل نمیکردند  
باصب پلمهائی از سختی سر بالائی کاسته بودند ،  
در اینجا نیز آن دیواره‌ای که عمود وار از حلقه زبرین فرود می‌آید  
شیبی ملایمتر دارد ، اما از این و آن جانب همهجا با دیواره بلند در  
اصطکاک است .

چون بدین سومیچرخیدم ، صداهائی سرود *Beati paupers spiritu*<sup>۲</sup>  
را با آهنگی چنان شیرین خواندند که هیچ کلامی وصفش را نمیتواند کرد.  
شگفتا ! چقدر این کندر گاهارا با کندر گاههای دوزخ فرق است !  
در اینجا پا بمیان سرودخوانان میگذارند و در آنجا بمیان نالندگان .  
از پلمه‌های مقدس بالا میرفتیم ، و چنین مینداشتم که بسیار سبکتر از  
آن زمانم که در کف حلقه بودم<sup>۳</sup> .  
لاجرم گفتم: «ای استاد» مرا بگوی که کدامین بار را از من ستانده‌اند ،  
که میروم و گوئی اصلا احساس خستگی نمیکنم ؟<sup>۴</sup>

۱- توضیحات مربوط بدین بند و بند بعد: «تپه»: اشاره به *il Monte alle croci* کوه کوچکی در طرف راست فلورانس - «کلیسا»: اشاره به *San Miniato* که بر بالای این تپه ساخته شده. - «روبا کوته» *Rubaconte*: پل معروف به «پل برکت» در پائین این تپه - «یک حکومت شده» *la ben guidata* شهر فلورانس ( این لقب بصورتی طعنه آمیز به فلورانس داده شده است ) . - «پلمه‌ها»: اشاره به پلمه‌های سنگی که برای تسهیل بالا روی رهگذران در دامنه تپه کار گذاشته شده بود - «در آن زمانی که هنوز اسناد رسمی و مقیاسها را جعل نمیکردند» ، اشاره ضمنی بدانکه در سال ۱۲۹۹ قسمتی از اسناد رسمی را در فلورانس بنفع عدای از میان بردند و در همان زمان محاکمهای شروع شد که در آن عدای بجرم تقلب در اوزان و مقیاسها بداد گاه آورده شدند .

۲- جمله لایینی، نقل از ارجیل ( ارجیل متی ، باب پنجم ) : «... خوشا بحال مسکینان در روح، زیرا حکومت آسمان از آن ایشان است .»

۳ - اشاره بدانکه گناه فرور، که سنگین‌ترین گناه برزخ است ، داترا ترک گفته است .

---

## سرود دوازدهم

---

پاسخ داد: چون جمله آن نشانهای p، که با آنکه تقریباً سترده شده اند هنوز جایی در چهره تو دارند، بصورت یکی از آنها در آیند که بالمره از میان رفته است،

در آن صورت هر دو پای تو یکسره در اختیار اراده نیکویت خواهند بود، چنانکه نه تنها احساس خستگی نخواهند کرد، بلکه از بالا روی لذت خواهند برد<sup>۱</sup>.

آنگاه همچو آن کسان کردم که براه خویش میروند و بر روی سر چیزی دارند که خود از آن بیخبرند، اما اشارات دیگران از وجود آن آگاهشان میکند<sup>۲</sup>،

ولا جرم با کمک دست در پی شناختن آن بر می آیند و میجویند و مییابند، و بدینسان دست ایشان کاری را میکند که نگاه از انجامش عاجز است؛ و با انگشتان گشوده دست راستم، تنها شش حرف از حروفی را که کلیددار<sup>۳</sup> بردو جانب پیشانیم نقش زده بود یافتم؛  
و استاد من که چنین دید، لبخندی زد.

---

۱- یعنی: از هر طبقه برزخ که بگنری يك نشان گناه از پیشانیت زده می شود و همان نسبت خود را سبکتر مییابی، تا آنوقت که هر رفت نشان گناه محو شود.

۲- اشاره به کسانی که چیزی در روی سرشان است که خودشان آنرا نمی بینند، اما از نگاههای حاضرین یا رهگذران بدان پی میبرند و دست دراز میکنند تا آنرا بردارند.

۳- فرشته کلیددار برزخ.

# سرود سیزدهم

## طبقه دوم : اهل حسد

در این حلقه دوم برزخ ارواحی جای دارند که باید دیرزمانی گناه حسد را کفاره دهند . این ارواح جامه هائی برنگ کبود که مظهر حسادت است برتن دارند و چون در زندگی با چشم غیبه و بدخواهی به دارائی یا مقام یا آراستگی دیگران نگرسته اند در اینجا پلکهای دیدگانشان برای تمام مدتی که کیفر میبینند بهم دوخته شده است تا قدرت نگاه از ایشان ستانده شود . و درین ضمن صداهائی از جانب فرشتگان نمونه های عشق و گذشت و احسان را برای ایشان نقل میکنند .

داته ، پیروی از گفته «سن او کوستن» که : « حسد بود که دنیا را بسقوط معنوی کشاند و عیسی را بدست مرگ سپرد » از این دسته از برزخیان با سختگیری بسیار سخن میگوید ، ولی در یک جای این سرود تذکر میدهد که او اگر بعد از مرگ خود ببرزخ آید بدین طبقه نخواهد آمد ، بلکه بطبقه اول خواهد رفت که خاص مغروران است ، و این بمنزله اعتراف صریح داته بخودخواهی و غروری است که از توجه بمقام بلند علمی و هنری او بوی دست داده بود .

## سرود سیزدهم

در بالاترین نقطه پلکانی بودیم که برای دومین بار<sup>۱</sup> در دل کوهی که بالا روندگان خویش را درمان میبخشد<sup>۲</sup> تراشیده شده است .  
در آنجا نیز، حلقه‌ای<sup>۳</sup> بصورت کمربندی بر گرداگرد صخره جای دارد که مانند آن حلقه نخستین است ، با این تفاوت که قوسی محدب<sup>۴</sup> بر دارد<sup>۴</sup> .

در این حلقه دیگر اثری از حجاری و تصویری<sup>۵</sup> که بتوان دید، نیست .  
هم جدار وهم جاده چنانند که در کبودی سنگ بهم پیوسته مینمایند<sup>۶</sup> .  
شاعر چنین استدلال میکرد که : « اگر باید درین جا با انتظار

۱- یعنی : دومین قسمت پلکان سرتاسری که حلقه‌های هفت گانه دوزخ را بهم پیوند میدهد .

۲- یعنی: کسانی که از آن بالا میروند اندک اندک از بیماری گناهکاری درمان مییابند .

۳- در اصل کلمه cornice بکار رفته که مفهوم تحت‌اللفظی آن حلقه‌ایست که بدور سقف‌ها ساخته میشود و در اصطلاح بنائی «گیلویی» نام دارد ، و طبعاً مراد ازین کلمه حلقه‌باریکی است که دایره وار بدور دامنه کوه میچرخد و عرض آن چنانکه قبلاً گفته شد از پنج متر متجاوز نیست . در ترجمه فارسی ، بجای این کلمه و نیز کلمه girone کلمه حلقه که قبلاً نیز درباره طبقات دایره‌ای شکل دوزخ بکار رفته بود آورده شده است .

۴- اشاره بدانکه چون این حلقه نسبت بحلقه اول بالاتر و به قله کوه نزدیکتر است ، طبعاً شعاع آن کمتر و بنابراین قوس دایره آن محدب‌تر است .

۵- در اصل : ombra non gli è, nè segno che si paia - در تفسیر این

مصرع بین مفسرین اختلاف نظر است و میتوان آنرا تصویر و طرز تجسم آن و نیز تصویرها و خطوط آن معنی کرد .

۶- یعنی: کف جاده و دیواره هر دو برنگ کبود سنک است، که در اینجا برای تجسم روحیه

اهل رشک و حسد بکار رفته است .

---

## برزخ

---

کسانی بمانیم تاراه خویش را ازیشان پیرسیم<sup>۱</sup>، بیم آن دارم که به درنگی بسیار ناگزیر آئیم<sup>۲</sup> .

آنگاه دیده بخورشید دوخت و پهلوی راست خویش را محور گردش خود کرد و سمت چپ بدنش را بپرخانید<sup>۳</sup> .

و گفت : « ای فروغ دلپذیری که با پشتگرمی تو قدم بدین راه تازه مینهم، ما را آنچنانکه باید در این چنین مکان راهبر آئی، راهنما شو؛ تو جهان را گرمی میبخشی و بر آن نور میافشانی؛ اگر سببی دیگر ما را بجهتی مخالف نخواند، باید که انوار تو همواره ما را راهنما باشند . »

آن مسافتی را که در روی زمین به میلی<sup>۴</sup> تخمین میزنند، در اینجا در کوتاه زمانی در نور دیده بودیم، زیرا که شوقی فراوان داشتیم؛ و صدای پرواز ارواحی را، بی آنکه خودشان را توانیم دید، شنیدیم که با سخنانی شیرین دعوت بخوان عشق میکردند<sup>۵</sup> .  
نخستین صدائی که پرواز کنان گذشت، با بانگی بلند گفت :

---

۱- یعنی : راه را از آنان جویا شویم .

۲- یعنی : باید بهرنحوی باشد خود راه خویش را بیابیم، زیرا که معلوم نیست بدین زودی کسانی ازین جا گذر کنند .

۳- دوشاعر در بالای پلکان و رو بمغرب ایستاده اند ، بنابراین ویرژیل روی پای راست خویش بطرف راست چرخیده است تا طبق دستور «کاتونه» همواره بطرف راست در حرکت باشند . در این موقع اندکی از ظهر گذشته است .

۴- un migliao ، يك ميل ؛ این مقیاس چنانکه قبلاً گفته شد ( دوزخ ، صفحه ۴۴۹ ، شرح ۲ ) يك واحد ایتالیائی است و غیر از «مایل» Mile واحد مقیاس انگلیسی است .

۵- یعنی : بسخنانی شیرین کسان را بسوی احسان و کرم میخواندند که مقابل حسد و رشک است و بر پایه عشق و محبت تکیه دارد ، نه کینه و خشم .

## سرود سیزدهم

**Vinum non habent** و پس براه خود رفت ، درحالیکه در پشت سر ما این سخن را تکرار میکرد .

و پیش از آنکه بعد مسافت ما را کاملا از شنیدن صدای او بازداشته باشد ، صدائی دیگر گذشت ، که همچنان بر جای نایستاد و بانگ زد که :  
« من » اورسته « هستم » .<sup>۱</sup>

گفتم : « پدر ، مفهوم این سخنان چیست؟ » و چون چنین میپرسیدم صدائی سومین برخاست که میگفت : « آنکس را که بشما بد کرده است دوست بدارید » .<sup>۲</sup>

و استاد مهربان گفت : « در این حلقه گناه رشك کیفر میبند ، و

---

۱ - جمله لاتینی ، بمعنی : « شراب ندارند » . - این جمله است که در انجیل از زبان مریم به عیسی گفته میشود ( انجیل یوحنا ، باب دوم ) : « ... و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود - و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند - و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند - عیسی بوی گفت ای زن مرا با تو چه کار است ؟ ساعت من هنوز نرسیده است ... و در آنجا شش قندح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر يك گنجایش دو یا سه کیل داشت - عیسی بدیشان گفت قندح ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند - پس بدیشان گفت الان بردارید و بنزد رئیس مجلس ببرید - پس بردند - و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجاست ... داماد را مخاطب ساخته بدو گفت : هر کسی شراب خوب را اول میآورد و چون مست شدند بدتر از آن - لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی - و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت . »

۲ - **Oreste** پسر آگاممنون سردار معروف یونان در جنگهای ترویا بود . بنا بر روایات یونانی که از راه سیرون به داته رسیده ، « اورسته » محکوم بمرک شد و **Pilade** دوست صمیمی او برای اینکه ویرا از مرک نجات دهد خودش را « اورسته » خواند ، ولسی در موقعی که قصد اعدام ویرا داشتند « اورسته » خود سر رسید و فریاد زد : « من اورسته هستم » ، و با این سخن دوستش را از مرک رهاید و خود بجای او کشته شد . در ادبیات کهن بارها به داستان دوستی خالصانه اورسته و پیلاده اشاره شده است .

۳ - این سخنی است که عیسی در موعظه معروف خود در روی کوه برزبان آورده ( انجیل متی ، باب پنجم ) : « ... اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لمن کنندگان خود برکت بطلبید و بآنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید . »

## برزخ

ازین روست که طنابهای تازیانه را از دست محبت ستانده‌اند<sup>۱</sup> .  
اما لگام را آهنگی خلاف این باید<sup>۲</sup> ؛ و پندارم که تو خود پیش  
از رسیدن به آستانه بخشش این آهنگ را خواهی شنید<sup>۳</sup> .  
اینک ازورای فضا بدقت بنگر، تادر پیش روی ما کسانی را نشسته  
بینی که هر يك از آنان بر صخره تکیه زده است .

چون چنین شنیدم ، دیده بیش بگشودم و پیش روی خود  
نگریستم ، و اشباحی را دیدم که بالا پوشهائی بهمان رنگ سنگ در بر  
داشتند<sup>۴</sup> .

و چون اندکی بدانان نزدیکتر شدیم ، شنیدم که میگفتند: «ای مریم ،  
برای ما دعا کن !»<sup>۵</sup> و نیز شنیدم که میکائیل و پطرس و جمله مقدسین را  
بنام میخواندند<sup>۶</sup> .

نپندارم که امروزه در جهان مردی بدان سنگین دلی باشد که آنچه

- 
- ۱ - یعنی : تارویود تازیانه‌ای که برای تنبیه این گناهکاران ساخته شده از محبت پدید آمده است ، تا ایشان را ارشاد کند ، نه آنکه فقط کیفرشان دهد .
  - ۲ - یعنی : در پایان این حلقه باید بعکس این جا آن عاملی که بر گناهکاری گناهکاران این حلقه لگام میزند ، خالی از محبت باشد و بجای مدارا و ارشاد ، در خود اثر قهر و کین داشته باشد . در پایان این سرود مفهوم این جمله که مبهم بنظر میرسد کاملاً روشن میشود .
  - ۳ - یعنی : پیش از آنکه این حلقه را ترك گفته باشی آن آهنگ سخت و قهر آمیزی که باید عنان ولجام تو شود بگوشت خواهد رسید .
  - ۴ - یعنی : جامعه آنها هم رنگ زمین و دیوار بود ، بنابراین تشخیص ایشان بدشواری صورت میگرفت . رنگ کبود رنگی است که در یونان قدیم مظهر حسد بود و «اوویدبوس» شاعر بزرگ لاتینی در باب دوم کتاب «استحالات» خود درین باره سخن گفته است .
  - ۵ - اشاره به مریم ، Maria ، مادر عیسی .
  - ۶ - میکائیل Michele ملك مغرب - پطرس Pietro حواری معروف عیسی و کلبیدار بهشت . این اشارات قسمتی از سرودهای معروف به Litanie dei Santi است .



---

## سرود سیزدهم

---

را که من دیدم ببیند و برقت در نیاید .  
زیرا که چون بکنار این ارواح رسیدم و نیک در رفتارشان نگریستم،  
رنجی گران اشک از دیدگانم بر آورد .  
چنان دیدم که جملگی جامهٔ زمخت موئین بر تن داشتند، و هر یک  
از آنان بر شانهٔ آن دیگری تکیه زده بود و همه پشت به جدار صخره  
داده بودند .  
حال آن کوران را داشتند که وسیلهٔ اعاشه‌ای ندارند و در بخشش‌ها<sup>۱</sup>  
برای رفع احتیاج خوش صدقه می‌طلبند و هر یک سر بسوی سر آن  
دیگری خم میکند  
تا نه تنها با گفتار خوش ، بلکه از راه چشم که کمتر از گوش  
اثر نمی‌بخشد ، در دیگران حس ترحم برانگیزد .  
و همچنانکه فروغ خورشید را به کوران راهی نیست ، نور آسمان  
نیز از تافتن بدین اشباحی که از آنان سخن گفتم سر بر میتافت ،  
زیرا که رشته‌ای آهین از پلکهای ایشان گذشته و آنها را بر هم  
دوخته بود<sup>۲</sup> ، چونانکه پلکهای بازان وحشی رامیدوزند تا آنانرا بآرام گرفتن  
و دارند<sup>۳</sup> .

---

۱ - *aperdoni* یعنی : در برابر کلیساها ، در روزهایی که مراسم بخشش گناهکاران در آنها انجام میگیرد .

۲ - این کوری درنجا مثل کیفرهای مختلف دوزخ دانه نارانی است که این مفسرین میبردازند، زیرا در روی زمین ایشان دیدن غبطه و حسد بد دیگران دوخته‌اند و درنجا بدین جرم باید از دیدار محروم باشند .

۳ - این رسمی فزون وسطائی بود که برای دست‌آموز کردن قوهای سرکش ، پلکهای چشمانشرا با سیم بسیار نازکی میدوختند و هنوز هم در برخی نقاط جنوب اروپا این رسم باقی است .

## برزخ

چون براه خویش میرفتم ، پنداشتم که نسبت بدیشان تخطی کرده‌ام ،  
زیرا که من میدیدم و اینان مرا نمیدیدند ؛ پس روی بسوی رایزن خردمندم  
کردم .

وی نیک میدانست که من با خاموشی خود چه میخواستم گفت ؛  
لاجرم در انتظار پرسشش نماند و گفت : « سخن بیار و مختصر و مفید گوی <sup>۱</sup> . »  
« ویرجیلیو » در کنار من در آن جانب از حلقه روان بود که از  
آن آسان پائین میتوان افتاد ، زیرا که آنجا را هیچ حفاظی نیست <sup>۲</sup> .  
و در جانب دیگر ، ارواح متقی از ورای این دوختگی موحش  
چنان سخت میگریستند که گونه هایشان با اشک دیده آبیاری میشد <sup>۳</sup> .  
بسوی آنان گشتم و چنین آغاز کردم : « ای ارواحی که یقین بیدار  
آن فروغ بالاین دارید که تنها در اشتیاق آنید <sup>۴</sup> ،

کاش هر چه زودتر برکت الهی کفی را که بروجدان دارید بزداید ،  
چندانکه رودخانه خاطر شما دیگر اثری از آن نگاه ندارد <sup>۵</sup> ؛  
مرا بگوئید ، و این گفتار شمایم بس خوشایند و دلپذیر است ،

- 
- ۱ - این عین توصیه است که ویرژیل قبلا در دوزخ (دوزخ، صفحه ۲۱۷، سطر ۹۷) به دانه کرده بود، و در اینجا و آنجا هیچکدام علت خاص این چنین توصیه ای روشن نیست .
  - ۲ - یعنی : من در سنت دیوار داخلی راه میرفتم و ویرژیل در طرف خارجی که مشرف به پرتگاه بود .
  - ۳ - یعنی : اشکهایشان بر روی آنها روان بود .
  - ۴ - یعنی : یقین دارید که بالاخره فروغ الهی را که تنها فروغی است که در اشتیاق آنید خواهید دید .
  - ۵ - یعنی : همچنانکه کف آب علامت آلودگی و ناپاکی آنست ، وجدان شما نیز نشان آلودگی دارد ، و کاش این آرایش هر چه زودتر از میان برود .

---

## سرود سیزدهم

---

که آیا در میان شما روحی هست که ایتالیائی باشد<sup>۱</sup> ؟ و همانا که اگر چنین باشد ، آگاهی من سودش تواند کرد<sup>۲</sup> .

« ای برادر من ، درینجا جمله ارواح از شهر حقیقتند<sup>۳</sup> ؛ و بیگمان سراغ از روحی میخواهی گرفت که در ایتالیا ، زائر دیارزندگی<sup>۴</sup> بوده است . »  
چنین پنداشتم که این پاسخ از اندکی دورتر از آنجا که ایستاده بودم بگوشم رسید ؛ لاجرم اندکی نزدیکتر شدم تا بهتر بشنوم .

میان آن دیگران شخصی را دیدم که منتظر مینمود ، و اگر از من پرسند که - چرا<sup>۵</sup> ؟ - گویم از آنرو که وی چون کوران زنج بالا گرفته بود .

بدو گفتم : « ای روحی که خویش را تطهیر میکنی تا بیالاروی ، اگر توئی که مرا پاسخ گفتی ، نام خود و نام کشورت را بگوی تا بازت شناسم . »

پاسخ داد : « سیهنی<sup>۶</sup> بودم و با این ارواح دگر ، درینجا بکفاره

---

۱ - در اصل : « لاینی » . - در « کمدی الهی » غالباً این کلمه « لاینی » بجای « ایتالیائی » و مراد با آن آورده شده .

۲ - یعنی : من در بلزگشت بروی زمین کسانش را وادار خواهم کرد که برای او دعای خیر بفرستند .

۳ - vera città ، یعنی درینجا دیگر اختلاف شهر وزاد و بوم معنی ندارد .

۴ - یعنی : مردم جهان مسافران یا زائرانی (Pellegrini) بیش نیستند که هر کدام از راه و مسیر خاصی بسوی زیارتگاهی واحد که مرکب باشد روی دارند . این کلمه زائر در شعر دانه بصورت قدیمی آن peregrini آمده است .

۵ - Come? یعنی : از کجا بی آنکه توانسته باشی در چشمان او بنگری ، درمستی که وی در انتظار است ؟

۶ - Sanese : اهل سیهنا Sienna شهر معروف شمال ایتالیا .

## برزخ

زندگانی گناه آلوده خویش نشسته‌ام، واشکریزان بدرگاه آنکش که  
جملگی از وی مسئلت روی نمودن داریم، دعا میکنم<sup>۱</sup>.

با آنکه نام «سایا» بود، خودم عاقل نبودم<sup>۲</sup>؛ و از رنجهای  
دیگران لذتی بیش میبردم تا از نیکبختی خویش<sup>۳</sup>.

و تا نپنداری که فریب میدهم، بشنو تا ترا حکایت کنم  
که چون قوس سالیان عمرم رو بنزول نهاد<sup>۴</sup>، چنان دیوانگی پیشه  
کردم.

همشهریان من در تردیک «کوله» با حریفان خوش در ستیز  
بودند<sup>۵</sup>، و من دعا کنان از خداوند همان را میخواستم که او خودخواست<sup>۶</sup>؛  
همشهریانم هزیمت آوردند و با تلخی راه گریز در پیش گرفتند<sup>۷</sup>،  
و من چون شکست ایشان دیدم، خوش را غرق شادی بیمانندی یافتم،

۱ - اشاره به خداوند.

۲ - این جمله بر اساس يك بازی لفظی در زبان ایتالیایی تکیه دارد. نام کورنده سخن  
که زنی است Sapia است و بیژن عاقل در ایتالیایی Savia میگویند، بطوریکه این دو کلمه  
جز يك حرف باهم اختلاف ندارند، و در زبان لاتینی اصولاً همین يك اختلاف هم بین آنها نیست.  
اصل شعر چنین است:

Savia non fui, avvegna che Sapia fossi chiamata ...

۳ - کورنده سخن روح زنی است بنام سایا Sapia که زن «کینیبالدوسلراچینی»  
اشرافی زمامدار «کاستیلیونچلو» بود و در سال ۱۲۷۴ در شهر «سیه‌نا» مرد. این زن بسیار  
حسود بود، بطوریکه چون اهالی سیه‌نا در «کوله» از فلورانس‌ها شکست خوردند، وی از آنجا که  
با غالب همشهریان خود دشمن بود ازین شکست علناً اظهار شادمانی کرد.

۴ - یعنی: وقتی که از سی‌وینج سالگی گذشتم.

۵ - Colle di Valdelsa دهکده‌ای که در تردیک آن در روز ۱۲ ژوئن سال ۱۲۶۹  
جنگی میان نیروهای «سیه‌نا» و «فلورانس» در گرفت که بشکست سیه‌نی‌ها منتهی شد.

۶ - یعنی: من از روی بد نهادی خواهان شکست همشهریان خود بودم و اتفاقاً خداوند  
نیز چنین اراده کرده بود که ایشان مغلوب شوند.

۷ - دراصل: «وروی بسوی قدمهای تلخ فرار کردادند» e volti negli amari ..

چندانکه گستاخانه روی با آسمان کردم و همچنانکه ساران  
با احساس اندک آرامشی در دریا میکنند، بانگ بر آوردم که: - ازین پس  
دیگر از تو باک ندارم! <sup>۱</sup> -

در پایان عمر خویش خواستم تا با خداوند از در صلح درآیم، اما  
وامم چنان سنگین بود که حتی توبه نیز سبکترش نمیتوانست کرد،  
تا آنکه «پیرپتینایو»<sup>۲</sup> که از راه احسان در پناه خویشم گرفته بود، در  
ادعیه پارسانه خود مرا یاد کرد.

اما تو خود که ای، که براه خویش میروی و از ما جوای احوال  
میشوی، و چنینم مینماید که دیده گشوده داری و بهنگام سخن گفتن دم  
برمیکشی <sup>۳</sup> ؟

بدو گفتم: «مرا نیز دیدگان درینجا بسته خواهند شد، اما این  
فرو بستگی کوتاه زمانی بیش نخواهد پائید، زیرا خطائی که این دیدگان

---

۱ - اشاره به يك عقیده کهن که مفرین قدیمی «کمدی الهی» آنرا نقل کرده اند  
و بموجب آن، سار که از سرمای زمستان خاموشی پیشه کرده بمحض آغاز روزهای خوش اسفند  
بانگ شادی بر میدارد و در آواز خود روی با آسمان میکند، چنانکه گوئی میگوید که بالاخره زور  
خدا هم بمن برسد - . هنوز در ابالت «لمباردیا» اولین روزهای گرم بهاری را «روزهای طرقة»  
I giorni della merla مینامند .

۲ - Pier Pettinaio يك کشیش عالی رتبه فرقه «فرانسیسکن» (بابتالیائی فرانچسکانی)  
بود که ۱۰۹ سال عمر کرد و مردم «سینه‌نا» بوی اعتقاد فراوان داشتند . در سال ۱۸۰۲ یاپپی هفتم  
بموجب فتوائی او را تقریباً در زمرة مقدسین درآورد . پس از مرگ او، در سینه‌نا قانونی وضع  
شد که بنای باشکوهی برای وی ساخته شود و مقبره‌اش بصورت زیارتگاه درآید .

۳ - اشاره بدانکه فقط يك آدم زنده احتیاج به نفس دارد و ارواح چنین احتیاجی  
را ندارند .

## برزخ

از راه نظرهای رشك آلوده کرده اند ناچیز است<sup>۱</sup> .

در عوض، از بابت عذاب آن پائین نشینان ، روح خویش را سخت پریشان می‌یابم<sup>۲</sup> و گوئی که از هم اکنون سنگینی کمرشکن بار آنها را بر پشت خود احساس میکنم .

و آن روح بمن گفت : « اگر پنداری که بدان پائین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است ؟ » و من گفتم : « این کسم آورده است که همراه منست و هیچ نمیگوید .

من آدمی زندهام ؛ و لاجرم ، ای روح برگزیده ، اگر خواهی که ترادروی زمین با قدمهای خاکی خویش خدمتی کنم، آنچه را که خواهانی بمن بگویی . »

پاسخ داد : « این که میگوئی چنان تازگی دارد ، که خود نشان بزرگی از لطف خداوند در باره تست . درین صورت گاه بگاه با دعاهای خویش مرا یاری ده .

و ترا بدانچه عزیزتر از همه اش داری سوگند که اگر روزگاری پای بسر زمین «تسکانا»<sup>۳</sup> نهی ، کاری کنی که پدر و مادرم دگر باره از من بنیکی یاد کنند ؛

---

۱ - یعنی : من هم مرتکب گناه رشك شده‌ام و ناچار پس از مرگ باید بدین حلقه برزخ بیابم و کیفر این گناه را درین طبقه بینم ( بدین ترتیب دانه پیشاپیش یقین داشته است که بهر حال دوزخی نیست ) ، ولی چون در زندگی خیلی کم بانظر غبطه بدیگران نگرستم، دورانی که باید مجازات این گناه را تحمل کنم چندان دراز نخواهد بود .

۲ - «پائین نشینان» : اشاره به برزخیان طبقه اول که بجرم غرور کیفر میبینند، ودانه که به غرور بیشکی خود در زندگی یقین دارد ، از درازی مدتی که باید در آن طبقه بگذراند و سنگینی باری که باید چون دیگر منوروران بردوش داشته باشد بیمناک است .

۳ - Toscana ناحیه معروف ایتالیای مرکزی .



وآن روح بمن گفت : « اگر بنداری که بدان پائین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است ، » (صفحه ۷۴۸)

---

## سرود سیزدهم

---

تو آنرا در جمع مردم سبکسر و تهی مغزی خواهی یافت<sup>۱</sup>  
که امید به «تلامونه» بسته‌اند<sup>۲</sup>، و در این راه بیش از آن اندازه که در  
طلب «دیانا» نومید شدند اسیر نومیدی خواهند شد<sup>۳</sup>؛  
اما فزون از این هر دو، دریاسالاران را از کف خواهند داد<sup>۴</sup>.

---

۱- اشاره به سیه‌نی‌ها. دانه بیکبار دیگر نیز همین توصیف را از اهالی سیه‌نا کرده است  
(دوزخ، صفحه ۴۵۹، سطر ۶).

۲- Talamone بندر کوچک مغرب سیه‌نا که مردم این شهر اصرار تمام بتصرف آن  
داشتند تا شاید ازین راه دست بدریا پیدا کنند، و بالاخره هم در سال ۱۳۰۳ آنرا متصرف شدند.

۳- شهر سیه‌نا روی سه تپه بنا شده بود که هیچکدام آب کافی نداشتند: مردم شهر  
سلا بعد نسل غنیده داشتند که در زیر این تپه‌ها جوی بزرگ و پرآبی جاری است که میتواند تمام  
شهر را مشروب کند، بدین جهت مبالغه کثیری خرج کردند و عده زیادی را بکارگماشتند و بالاخره  
نیز نتیجه‌ای نگرفتند. «دیانا» Diana نامی بود که بدین رودخانه زیرزمینی خیالی داده بودند.

۴- این سخن طعنه‌آمیز است، و اشاره بدین است که از هم‌اکنون عده زیادی خود را  
آماده آن کرده‌اند که چون بندر «تلامونه» بدست قوای سیه‌نا افتد و این جمهوری بتواند نیروی  
دربائی جنگی برای خویش ترتیب دهد، ایشان دریاسالاران شوند. دانه در این نیش زدن تمهید  
دارد، زیرا سیه‌نی‌ها حتی پس از تصرف لامونه نیز هرگز در صدد ایجاد یک بحریه جنگی برنیامدند.





# سرود چهارم

## طبقه دوم: اهل حسد

این سرود نیز بوسف همان طبقه «حاسدان» اختصاص دارد . داشته بگفتگونی طولانی با دروح دیگر میگرداند که صحبت او را با «سایه» شنیده‌اند، و این گفتگو باز صورت انتقادی تند از وضع اجتماعی ایتالیای آنروز را دارد .  
پس از پایان این بحث ، دو شاعر بطرف پلکانی میروند که باید آنها را طبقه سوم بالا برد . اینموقع اندکی بعد از ظهر روز دوشنبه یعنی فردای عید پاک است .

## سرود چهاردهم

« این کیست که پیش از آنکه مرکب بال و پرش داده باشد<sup>۱</sup> ،  
گردد اگر کوه ماره مینوردد و دیدگان خود را بدلتخواه خویش میکشاید  
و میندند؟ »

« نمیدانم که او کیست ، اما میدانم که تنها نیست ؛ تو که تردیکتر  
بدو نشسته‌ای ، درین باره ازوی پرسش کن ، و خوش آمدش گوی تا پرسشت  
را پاسخ دهد . »

چنین بود سخنانی که دو روح ، که بسوی یکدیگر خم شده بودند<sup>۲</sup> ،  
در دست راست من در باره من میگفتند ، تا آنکه برای خطاب بمن  
روی‌ها را بالا کردند ؛

ویکی از آنان گفت : « ای روحی که هنوز باتن خویش پیوسته‌ای و  
با اینهمه روی بسوی آسمان داری ، از راه کرم ما را خرسند کن و بگوی  
که از کجا می‌آئی و که هستی ؛ زیرا این لطف الهی که ترا شامل  
حال شده ما را بدیدار چیزی نادیده ، غرق اعجاب میکند . »

---

۱- یعنی بدست مرکب از قید زندگانی زمینی آزاد شده و بسمت دنیای جاوید بال  
کشوده باشد .

۲- این دو روح از دو نفر در بنام « گویدو دل دوکا » Guido del Duca اشراف‌زاده رومانیایی  
که از دسته کبیلین‌های فلورانس بود « رنیری داکالبولی » Rinier(i)da Calboli شوالیه معروفی  
از شهر فورلی که گوئلف بود و ریاست هیئت قضات پارموی و چند شهر دیگر را داشت و در سال  
۱۲۹۶ بدست اهالی فورلی که قبلا وی را ازین شهر طرد کرده بودند بقتل رسید .

## برزخ

و من گفتم: « در میان » تسکانا « رود کوچکی روان است که از « فالترونا » سرچشمه میگیرد و صد میل طی مسافت کفایتش نمیکند<sup>۱</sup>. از کرانه‌های این رود است که این تن را بدینجا آورده‌ام: گفتن اینکه که هستم کاری بیحاصل است، زیرا که نام من هنوز چندان با گوش کسان آشنا نیست<sup>۲</sup>. »

آن روحی که نخست سخن گفته بود، چون این بشنید پاسخ داد: « اگر درست به کنه اشارت تو پی برده باشم، بیکمان از «آرنو» سخن میگوئی. »

و آن دیگری بدو گفت: « برای چه وی نام این رود را، آنچنانکه در مورد چیزهای زشت و موحش کنند، پنهان میدارد؟ » و روحی که در این باره از وی پرسش شده بود، چنین پاسخ داد: « نمیدانم؛ اما بسیار بجاست که نام این دره از صفحه روزگار برافتد؛ زیرا که از سرچشمه این رود، که در آنجا کوهستان آلیپی که «پلورو» از آن جدا میشود چنان مرتفع است که قله ای بلندتر از آن جز در کوتاه فاصله‌ای از آن نمیتوان یافت<sup>۳</sup>.

۱- تسکانا Toscana ناحیه معروف ایتالیا که فلورانس در آن واقع است... «رود کوچک»، اشاره به رود ارنو Arno که از فلورانس میگذرد - فالترونا Falterona کوهی که رودخانه ارنو از آن سرچشمه میگیرد. این کوه یکی از بلندترین قلل رشته جبال معروف «آپنینو» است... «صدمیل طی مسافت کفایتش نمیکند»، اشاره بدانکه «ارنو» در حدود صد و بیست میل ایتالیائی طول دارد.

۲- «هنوز»، اشاره به سال ۱۳۰۰ یعنی دورانی است که داته کمدی الهی را سروده بود.

۳- «پلورو» Peloro دماغه‌ای در جزیره سیسیل، که در مقابل ناحیه کالابرو Calabro قرار دارد. - کوهستان آلیپی، اشاره به رشته جبال آپنینو Appennino که در طول شبه جزیره شبه در صفحه بعد

## سرود چهاردهم

تا بدانجا که این رود خود را در اختیار دریا مینهد و چیزی را بدان  
باز میگردد آنکه آسمان از دریا میگیرد و بخار میکند و در عوض مایه هستی  
رودخانه هارا بدانها میدهد تا در مسیر خود همراهش برند<sup>۱</sup>،  
همه مردمان از پرهیزکاری که چون ماری دشمنش دارند گریزانند،  
از آن رو که این مکان مغضوب خداوند است، یا از آن جهت که خوی  
بد ایشانرا بیدکاری میکشاند<sup>۲</sup>؛  
لاجرم ساکنان این دره نامیمون، چنان طبع خوش را دگرگون  
کرده اند که گوئی «چیرچه» به چرایشان آورده است<sup>۳</sup>.  
نخستین قسمت مسیر این رود، از میان خوکان بیشعوری میگردد که از

### پیه از صفحه قبل

ایتالیا بطور سرتاسری امتداد دارد و تا کنار دریا میرسد و عقیده ای قدیمی، که علم زمین شناسی امروزه  
مؤید آنست، حاکی ازین بود که کوهستان مرکزی جزیره سیبیل (که سابقاً به شبه جزیره  
ایتالیا پیوسته بوده) دنباله این رشته جبال است. این نظریه را داتنه از وبرژیل (انیس،  
کتاب سوم) و لوکانوس (فرسالیان، کتاب دوم) گرفته است. - «قله ای بلندتر از آن»،  
اشاره بدانکه در طول رشته آیینو فقط يك قله بلندتر از قله فالترونا که «آرنو» از آن سرچشمه  
میگیرد وجود دارد.

۱- یعنی: نامصب این رودخانه که در آنجا «آرنو» آبهای خود را بدریا میریزد ناجبران  
آن مقدار آبی را که دریا از راه تبخیر از دست داده است بکند.

۲- یعنی: از سرچشمه رود «آرنو» تا مصب آن تمام نواحی و شهرهایی که در مجاورت  
این رود قرار دارند پراز مردمان فاسد و ناپاکند. بدیهی است نظراسلی شاعر شهر فلورانس است.

۳- Circe زن زیبای جادوگری بود که بنا بروایت همر، در کتاب «اودیسه»، اولیس و  
همراهانش در بازگشت از ترویا بجزیره ای که او در آن میزیست اقتادند و وی ایشان را بدل به  
چهارپایانی کرد، و فقط اولیس را بصورت آدمی نگاه داشت تا با وی عشق بازی کند. شرح این ماجرا  
در کتاب دوم انیس و برژیل که منبع اطلاع داتنه بوده آمده است (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۴۲۹،  
شرح ۱) - «گوئی چیرچه ایشان را بجرا آورده»، یعنی: گوئی آن آدمیانی هستند که بادت  
این جادوگر تبدیل به حیواناتی شده اند و خوی حیوانی دارند.

## برزخ

بلوط بهتر تغذیه میکنند تا از خوراکیهای دیگر که معمول آد میان است.<sup>۱</sup>  
پس آنگاه سرازیر میشود و باسک بچگانی ترشخوتر از آن حد که  
در خورتوانایشان است بر خورد میکند، و بای اعتنائی پوزه بر میگرددند.<sup>۲</sup>  
سپس پائین تر میرود و فرود میآید؛ و هر قدر که این گودال ملعون  
تیره بخت فربه تر شود، شماره سگانی که در کنار آن بدل به گرگانی  
میشوند افزون میشود.<sup>۳</sup>

پس از آن از گلو گاههای عمیق فرود میآید، و روباهانی چنان  
حیله گر در سر راه خویش مییابد که هیچیک از آنان از فریب خوردن  
بیم ندارند.<sup>۴</sup>

۱- خوکان بیشمور (brutti porci) اشاره به مردم کازینو Casentino، ناحیه خرمی  
واقع در دره رود آرنو - این اشاره بیشتر در بازه خانوادهای بکار رفته که زمامدار این شهر بود  
و Guidi da Romena نام داشت، و این خاندان صاحب قلعه معروفی بنام Porciano بود که  
نام آن با کلمه «خوک» از یک ریشه است.

۲- سگ بچگان ترشخو (botoli) : این کلمه در ایتالیائو به سگانی اطلاق میشود که  
جارو و جنجال زیاد میکنند، اما کاری انجام نمیدهند. - اشاره دانه در این جا به «آرتینیها» یعنی  
اهالی شهر Arezzo است که در کشفهای سیاسی همیشه خیلی حرارت بخرج میدادند، ولی  
قدرت آنها که ایجاد خطری برای مخالفین خود کنند نداشتند، و دانه تذکر میدهد که در مورد  
ایشان حتی رود «آرنو» نیز «بای اعتنائی پوزه بر میگرددند»، یعنی ناگهان تغییر مسیر میدهد  
تا آنان را تحقیر کرده باشد.

۳- گودال ملعون و تیره بخت la maladetta e sventurata fossa : اشاره به  
دره رود «آرنو» که شهرهای نام برده شده در آن واقفند - «فربه شود»، یعنی : شعبه‌های  
مختلف این رودخانه بدان بریزند و آبش را زیادتر کنند - «سگانی که بدل به گرگانی میشوند» :  
اشاره بدانکه قسمت اول این رود از شهر «آرتسو» میگذرد که مردم آن سگانی پرسرو صدا و  
بی جرئت بیش نیستند، ولی قسمت بعدی آن از شهر فلورانس میگذرد که مسکن گرگان است.  
گرگ در کمدی الهی، مفهوم تمثیلی حرص و آزمندی را دارد (رجوع شود به سرود اول دوزخ)  
و در اینجا مراد ازین اشاره، جنگهای دائمی فلورانسها با شهرهای اطراف است که بر اثر حرص و  
طمع فلورانس صورت میگرفت.

۴- روباهان (volpi)، اشاره به مردم شهر پیزا Pisa.

---

## سرود چهاردهم

---

با آنکه دیگران<sup>۱</sup> سخنم را میشوند، این رشته سخن را از کف  
نمینهم؛ و این کس را بس سودمند تواند افتاد که از آنچه روح روشن بین  
بمن الهام میکند، یاد آرد<sup>۲</sup>؛

نواده ترا میبینم که در کراته های این رود درنده خوی، صیاد این  
گرگانی خواهد شد که از همه چیز درهراسند<sup>۳</sup>.

گوششان را بهنگامی که هنوز جان دارند میفرشد<sup>۴</sup> و بس، چون  
درندهای کهن سال، بمرگشان میسپارد؛ از بسیاری زندگی را میستاند و  
از خوشتن نکو نامی را.

از دل جنگل تار، خون آلوده برمیآید<sup>۵</sup>؛ و این جنگل را بصورتی  
بر جای میگذارد که تا هزار سال دگر به پر درختی پیشین باز نخواهد  
گشت<sup>۶</sup>.

---

۱ - اشاره به ارواح مجاور. برخی از مفسرین طرف این اشاره را داته و  
ورژیل دانسته اند.

۲ - یعنی: این شخص (اشاره به داته) اگر در بازگشت بروی زمین پیشگوئی مرا بخاطر  
داشته باشد، از لحاظ مصالح خود آنرا مطمح نظر قرار خواهد داد و سود خواهد برد.

۳ - اشاره به «فولجبری داکالبولی» Fulcieri da Calboli، رئیس هیئت عالی قضات  
شهر فلورانس در سال ۱۳۰۳، که حکمهای متعدد و سختی بنفع دسته سیاسی «سیاهها» و علیه سفیدها  
صادر کرد و باتقامجویی سیاسی پرداخت. - «این گرگان که از همه چیز درهراسند»:  
اشاره به فلورانسیها.

۴ - یعنی: «سفیدها» را تسلیم دشمنانشان میکنند. - «درنده خوی»: اشاره بدانکه  
حیوانات سبع هر قدر پیرتر شوند درنده خوتر میشوند.

۵ - جنگل تار *la trista selva*: اشاره به فلورانس. - «خوبین بدرمیآید»، یعنی:  
حکم قتل فراوان صادر میکند.

۶ - یعنی: بر اثر احکام قساوت آمیز اوعدهای چنان زیاد از مردمان برجسته فلورانس  
از میان میروند که تا هزار سال دیگر این شهر رونق گذشته خود را بلز نخواهد گرفت.

## بروزخ

همچنانکه بشنیدن خبر زیانهائی ملالت بار چهره شنونده ، ازهر جانب که مورد تهدید باشد ، پریشان میشود ،  
آن روح دگر را که روی گردانده و گوش فرا داده بود<sup>۱</sup> ، دیدم که با شنیدن این سخنان پریشان و افسرده شد .  
گفته یکی و دیدار آن دیگری ، مرا مشتاق آن کرد که نام این دو را بدانم ، و با لحنی پر تمنا چنین خواستم .  
آن روحی که نخست با من سخن گفته بود<sup>۲</sup> ، چون این بشنید از نو چنین آغاز کرد : « میخواهی که من برای تو آن کنم که تو خود برای من نمیخواهی کرد<sup>۳</sup> ؛  
اما ، چون خداوند ترا تابدین حد مشمول لطف خود خواسته است درباره تو سخت نمیتوانم گرفت ؛ پس بدان که من « گویدو دل دوکا» یم<sup>۴</sup> .  
خونم چنان از رشك گذاخته بود که اگر کسی را شادمان میدیدم ، مرا میدیدی که خود کبود میشدم<sup>۵</sup> ،  
و این گاه را از آن نخمی میدروم که کشتم<sup>۶</sup> : ای آدمیزادگان ،

۱ - اشاره به «ریشیری داکالبولی» .

۲ - اشاره به «گویدو دل دوکا» .

۳ - اشاره بدانکه داتنه در جواب «گویدو» سخن گفته اما نام خود را مرزبان یاد کرده

بود .

۴ - رجوع شود به صفحه ۷۵۳ ، ذرح ۲ .

۵ - قبلاً گفته شد که رنگ کبود مطهر حد ورشك است .

۶ - جمله انجیل ( رساله پولس رسول به غلاطیان ، باب ششم ) : « ... زیرا که آنچه

آدمی بکار همان را درو خواهد کرد - زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو کند ، و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید - لیکن از نیکوکاری خسته نشویم ، زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم . » - اصل این شعر درایتالیا ضرب المثل شده : *da mia semente cotal paglia mieto* و با این ضرب المثل فارسی مرادفاست که : « ای نور چشم من بجز از کشته ندروی » .

---

## سرود چهاردهم

---

چرا دل بدان مال و منالی میسپارید که سهمی از آن بدیگران نمیتواند رسید<sup>۱</sup> ؟

این کس که می بینی « رینیر » است<sup>۲</sup> ، و مایه آراستگی و افتخار خاندان کالبولی است که در آن ، پس از وی ، کسی شایستگی او را بارث نبرده است .

وتنها تخمه<sup>۳</sup> او نیست که در میان «پو» و کوهستانها و دریا و «رنو» از حیث آن مال و منالی که حقیقت و شادی را ضرور است تنگدست شده است<sup>۴</sup> ،

زیرا که در این مرز و بوم ، همه جا چنان آکنده از نهالهای زهر آگین است که ازین پس هر کوششی برای کشت و زرع در آن بس دیر و بیحاصل خواهد بود .

کجا رفتند « لیتسیو » و « آریگومانیاردی » و « پیر تراورسارو » و

---

۱- یعنی: چر دل به مال دنیا میدید که بخلاف نکولی و نکوکاری که نمره آن عاید همه میشود ، فقط خود شما از آن سود میبرید و ازین راه دیگران را بر شک و حسد و امیدارید . در سرود پانزدهم این نکته بطور مشروح مورد بحث قرار خواهد گرفت .

۲- رجوع شود به صفحه ۷۵۳ شرح ۲ .

۳- در اصل : خون او *lo suo sangue* . یعنی فرزندان و نوادگان او .

۴- پو *Po* رود معروف شمال ایتالیا - کوهستانها : اشاره به رشته جبال *Appennino* - «دریا» : اشاره به دریای آدریاتیک *Adriatico* - رود کوچکی که از نزدیکی «بولونیا» میگذرد و به رود پو میریزد . - منطقه « میان پو و کوهستانها و دریا ورنو » اشاره است به ایالت رومانیا *Romagna* - « آن مال و منالی که برای حقیقت و شادی ضرور است » : سرمایه تهوی و جوانمردی که بی آن رضایت باطنی را تحصیل نمیتوان کرد : - مفهوم و کلی این بند اینست که : اکنون بزمادگان خاندان کالبولی در ایالت رومانیا خصائص اخلاقی برجستهای را که بزرگ خاندانشان دارا بود از دست داده و از حیث جوانمردی و پاکدامنی تنگدست شدهاند .

• - نهالهای زهر آگین : اشاره به مردم رومانیا .



## برزخ

«گویدودی کارپینیا»<sup>۱</sup>؟ تفو بر شما، ای رومانیایی‌ها، که چنین حرامزاد گانی شده‌اید!

کی خواهد بود که در «بولونیا» «فابروئی» دیگر از مادر بزاید؟  
کی خواهد بود که در «فانتسا» «برناردینودی فوسکوئی» چون درختی  
برومند که از دانه‌های خرد سر برزند، از نو پدید آید<sup>۲</sup>؟  
ای توسکانی<sup>۳</sup>، شکفت مدار اگر مرا گریان بینی، زیرا که من،  
همراه با «گویدو داپراتا»، «اوگولینو داتسو» را که با ما زیست،  
و «فدریکوتینیوزو» و جمع اورا، و خاندان «تاورساری»، و نیز خاندان  
«آناستاجی» را که امروز هم این وهم آن سترون شده‌اند بخاطر می‌آورم<sup>۴</sup>،

۱ - Lizio ، «لیتسیوداوالیونا» از سران گولف‌ها و از شخصیت‌های محترم فورلی، که  
اندکی بعد از سال ۱۲۷۹ مرد - آریگو مانیاردی Arrigo Maniardi سینیور «برتینورو» و یکی  
از اشراف بزرگ رومانی که دوست نزدیک «گویدودلدوگا» بود . وی کاتارینا دختر «لیتسیو» را  
بزنی گرفته بود و یکی از داستانهای «دکامرونه» (روز پنجم ، داستان چهارم) بدین ماجرا اختصاص  
یافته است . - «پیر تراورسارو» Pier Traversaro ، بزرگ‌خاندان «تراورساری» ، که از ۱۲۱۸ تا  
۱۲۲۵ زمامدار شهر «راونا» بود و درین سال مرد . - «گویدودی کارپینیا» Guido di Carpigna  
رئیس قضات شهر «راونا» در سال ۱۲۵۱، که از گولف‌ها بود و در ۱۲۸۸ مرد .

۲ - بولونیا Bologna شهر معروف ایتالیا . - Fabbro ، «فابروئی لامبرتانی»  
از افراد خاندان مقتدر کبیلین «لامبرتانی» که در ۱۲۵۹ مرد . - فانتسا Faenza شهری در ایالت  
رومانیا ، در شمال ایتالیا - برناردینودی فوسکو Bernardin(o) di Fosco مردی از خاندان متوسط،  
که بر اثر خصائص اخلاقی خود مورد اعتماد عامه قرار گرفت و بریاست قضات «بیزا» و بعد بریاست  
قضات «سیه‌نا» منصوب شد .

۳ - اهل توسکانا Toscana .

۴ - «گویدوداپراتا» Guido da Prata از بزرگان شهر «پراتا» که در اوایل قرن  
سیزدهم میزیست . «پراتا» میان «فانتسا» و «راونا» که قبلاً ذکر هر دو رفت واقع است . -  
«اوگولینودانسو» Ugolin(o) d' Azzo از بزرگان فلورانس نژاد «فانتسا» که در اواخر قرن  
دوازدهم میزیست . بعضی از مفسرین این نام را متعلق یکی از افراد خاندان «اوبالدینی» ایالت  
تسکانا دانسته‌اند . - «هاما زیست» : یعنی غالب اوقات خود را در املاک «رومانیایی» خوش گذرانید  
«فدریکوتینیوزو» Federigo Tignoso از بزرگان شهر «ریمینی» . این شخص موهای بسیار  
بسیار در صفحه بعد

## سرود چهاردهم

و یاد از بانوان و شهبازان میکنم<sup>۱</sup> ، و از رنجها و شادیهائی که  
عشق و تراکت ، در آن سرزمینی که اکنون دلها در آن چنین بد خواه  
شده اند ، ما را بسویشان بر میانگیخت .

ای « برتینورو » ، اکنون که خاندان تو ، همراه با بسیار خاندانهای  
دگر بترک این مرز و بوم گفته است تا شریک جرم نشود. برای چه تو از اینجا  
نمیگریزی<sup>۲</sup> ؟

« بانیاکاوآل » نکو میکند که دیگر پسری نمیآورد، و « کاستروکارو »  
کاری بد میکند و « کونیو » بدتر از او، که بخود رنج پدید آوردن این چنین  
« کنت » ها را میدهند<sup>۳</sup> .

« پاکانی ها » ، چون شیطان آنان از میان برود ، کاری بس نکو

### پیه از صفا قبل

زیبائی برك بور داشت و از سن جهت بشوخی او را « برك شده » *tignoso* یعنی « پسر برك » لقب  
داده بودند . - خاندانهای *Anastagi* و *Traversari* ، دو خاندان مقتدر شهر «راونا» در اواخر  
قرن سیزدهم . - هم این وهم آن خاموش شده اند « *e l'una gente e l'altra è diretata* »  
یعنی : امروز دیگر اولاد ذکوری از ایشان نمانده . برخی از مفسرین این جمله را چنین  
معنی کرده اند که اکنون دیگر نشانی از تقوی و جوانمردی در ایشان نیست .

۱ - بانوان و شهبازان *le donne e i cavalier(i)* ، اشاره به خانمهای اشرافی  
و شوالیههای گذشته . سه مصرع این بند در ادبیات ایتالیائی شهرت خاص دارد .

۲ - برتینارو *Brettinaro* : شهر کوچکی میان «فورلی» و «چرنا» . - «خاندان تو»  
یعنی خاندان بزرگی که بر تو حکومت میکردند ، اشاره به خانواده «مانیاردی» که قبلاً ذکر آن  
رفت . - « برای چه تو نمیگریزی؟ » یعنی چرا تو پای خودت را از این شهرهای فسادآلوده  
بیرون نمیکشی ؟

۳ - «بانیاکاوآل» *Bagnacaval(lo)* قصبه ای در نزدیک «راونا» که از خاندان برك  
آن ، «مالویجینی»ها اولادی ذکور باقی نمانده بود ، یعنی « این قصبه دیگر پسری نمیآورد » . -  
«کاستروکارو» *Castrocaro* و کونیو *Conio* دو قلعه اشرافی برك در ناحیه «رومانیا» که اولی  
متعلق به کنتهای «اوردلافی» در فورلی و دومی متعلق به کنتهای «کونیو» بود . از این دو خاندان ،  
مخصوصاً خاندان دومی ، بخلاف خاندان «مالویجینی» اولاد بسیار مانده بود .

## برزخ

خواهند کرد، اما نخواهند توانست هرگز از خویش نام نیکی بیادگار  
نهند<sup>۱</sup>.

ای «اوگولین د فانتولین»، ترا دیگر بیمی از بد نامی نیست،  
زیرا انتظار کسی را نمیبیری که با ناخلفی خویش نامت را ننکین کند<sup>۲</sup>.

اما اینک، ای تسکائی، براه خود رو؛ این گفتگوی ما چندان  
دل را بدرد آورده است که بیش از آن که هوای سخن گفتن داشته باشم  
سرگریستن دارم!

نیک میدانستم که این ارواح گرامی صدای راه رفتن ما را میشوند،  
لاجرم خاموشی آنان آسوده خاطرمان میداشت که براه درست میرویم.  
و چون اندکی پیش رفتیم و خویش را تنها یافتیم، صدائی همانند  
خروش صاعقه که هوا را بشکافد در پیش رویمان طنین اندخت<sup>۳</sup>، که  
میگفت:

«هر کس که با من برخورد، مرا خواهد کشت»<sup>۴</sup>؛ و چون این

---

۱ - پاکانی‌ها Pagan(i) خاندان اشرافی معروفی در شهر «فانتسا» - «شیطان آنان»  
il demonio lor(o) اشاره به «ماکیناردوپاکانی» رئیس این خانواده که مردی فعال ولی محیل  
بود - مفهوم این بند اینست که: پس از مرگ «ماکیناردو»، دیگر ورثی از او در خاندان  
«پاکانی» نخواهند ماند و این بفتح آنهاست، اما از بدنامی نجاتشان نخواهد داد، زیرا که در این  
مدت بعد کافی یادگر بد از خویش نهاده‌اند - «ماکیناردو» در سال ۱۳۰۲ یعنی دو سال  
بعد ازین گفتگوی خیالی مرد.

۲ - «اوگولین د فانتولین» Ugolin(i) de(i) Fantolin(i) شوالیه دلیر و نام‌آور نسلکانا  
که هر دوپسرش در جوانی مردند و در سال ۱۳۰۰ دیگر اولادی از او نمانده بود.

۳ - در حلقه‌های برزخ همه‌جا نمونه‌های بخشش با نمونه‌های کیفی دوشادوش میروند.  
در آغاز این حلقه، صداهائی بعلامت بخشش در فضا طنین افکن شده بود. درین جا صداهای دیگری  
که این بار مظهر کیفی است، بهمان‌سان در فضا طنین می‌افکنند.

۴ - «anciderammi qualunque m' apprende» این جمله‌ایست که  
قاییل پسر برادر کش‌آدم ابوالبشر، خطاب بخداوند بر زبان می‌آورد (تورات، سفر یسایا، باب  
بیه در صفحه بعد

## سرود چهاردهم

بگفت، چون تندری که با شکافته شدن ناگهانی ابرها دور شود بگریخت.  
و تازه از شنیدن این صدا باز ایستاده بودیم که صدائی دیگر، با  
چنان تندی که پنداری تندری دیگر بود که میخروشید، در دنبال صدای  
پیشین برخاست که:

«من «اکلائورو» یم که تخته سنگی شدم!»؛ و من که این  
بشنیدم، بجای پیش رفتن قدم وا پس نهادم تا خویش را بشاعر بچسبانم.<sup>۱</sup>  
درین دم دوباره از هر جانب خاموشی بر فضا روی آورده بود، و وی<sup>۲</sup>  
بمن گفت: «این آن دهانه سخت بود که میبایست مردمان را در حد خود  
نگاهدارد»<sup>۳</sup>.

اما شما آدمیان چنان دندان در طعمهٔ نوك قلاب<sup>۴</sup> فرومیرید که

### بیه از صفحه قبل

چهارم ( ) : «... قان به خداوند گفت عقوبتم از تحمل زیاده است. اینک مرا امروز بر روی زمین  
مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود و پریشان و آواره در جهان خواهم بود - و واقع  
میشود هر که مرا یابد مرا خواهد کشت - ... و خداوند به قان نشانی داد که هر که او را یابد  
وی را نکشد».

۱ - Aglauro ( به یونانی Auglauros ) در میتولوژی یونان دختر پادشاه  
آتن بود که بخواهرش Erre ( به یونانی Herse ) که محبوبهٔ «عطارد» خدای سفر و قاصد  
خدایان بود، حسادت ورزید و سعی کرد از دیدار ایشان جلوگیری کند و بدین جرم از طرف خدای  
خدایان بدل به تخته سنگی شد. «اوویدیوس» در کتاب دوم «استحالات» خود این ماجرا را نقل  
کرده است. - درین جا نیز مثل حلقهٔ اول، شواهد مذهبی تورات و انجیل همراه با شواهد  
اساطیر یونانی آورده شده.

۲ - یعنی: از فرط ترس به ویرزیدل پناه بردم.

۳ - ویرزیدل.

۴ - یعنی: این فریادها، وسیلهٔ تحذیر شما آدمیان بود که از اندازهٔ خود یا فراتر  
نگذارید و بسراغ افراط در رشک و حسد نروید. - «دهانه سخت» اشاره بدانچه باید عنان و مهار اشخاص  
شود که سرکشی نکنند. - اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی - مزه و رسی و  
دوم) : «... مثل اسب و قاطر بی فهم نباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت میدهند».  
۵ - اشاره بدانچه ماهیگیران برای جلب ماهیان در نوك قلاب ماهیگیری نصب  
میکنند تا ماهیان برای خوردن آن دهان باز کنند و نوك نیز قلاب بدنهانشان رود. - مراد ازین  
«طعمه» آن وسائلی است که شیطان برای اغوای کسان بر میانگیزد.

---

## برزخ

---

بناچار قلاب حریف کهن<sup>۱</sup> بسوی خویشان میکشاند؛ لاجرم دانه و دام<sup>۲</sup> چندان بکارتان نمیآید؛

آسمان بر گرد شما میچرخد و با نمودن زیباییهای جاودان خود بسوی خویشان میخواند، و با این وصف دیدگان شما جز بروی زمین نمینگردند؛

و این همان گناهی است که آنکس که بر همه چیز آگاه است<sup>۳</sup>، بخاطر آن کيفرتان میدهد.

---

- ۱ - حریف کهن : *antico avversaro* : شیطان . این اصطلاح که قبلا نیز در سرودهای هشتم و نهم برزخ آمده ، اصلا از انجیل گرفته شده است ( رساله اول پطرس رسول ، باب پنجم) : « ... هوشیا بیدار باشید ، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیرگران گردش میکند».
- ۲ - در اصل : *freno o richiamo* یعنی : نه تشویق در شما مؤثر است و نه تحذیر، و در هر دو حال همچنان برای خطای خود میروید .
- ۳ - *Chi tutto discerne* ، اشاره به خداوند . این همان لقب «واقفالر والخصیات» است که در احادیث اسلامی به خداوند داده شده است .



# سرود پانزدهم

طبقه دوم : اهل حسد

طبقه سوم : اهل خشم

قسمت مهمی از این سرود به توضیحات فلسفی و برزویل به دانه و قسمت مهم دیگری از آن به ارائه نمونه‌های مهربانی و صمیمیت اختصاص یافته است . دانه مجذوب دیدار این شواهد میشود ، زیرا طبقه‌ای رسیده است که در آن ارباب غضب مجازات میبینند . درین سرود ، دانه و برزویل با هیچ روحی از ارواح برزخی برخورد نمیکنند و طرف گفتگوی دانه فقط فرشته است که نگاهبان طبقه سوم است .

## سرود پانزدهم

بهمان اندازه که میان ساعت سوم و ساعت آغاز روز فاصله است ،  
در روی کره‌ای که پیوسته همچون کودکی سرگرم بازی است .  
تا بهنگام شامگاهان راه در پیش روی خورشید باقی مینمود<sup>۱</sup> : در  
آنجا آغاز عصر بود ، و درینجا نیمشب<sup>۲</sup> .

اشعه خورشید از روبرو بما میتافت<sup>۳</sup> ، زیرا ما چنان بدور  
کوهستان چرخیده بودیم که در آن حال مستقیماً روی بجانب افق مغرب  
داشتیم ؛

ودرین هنگام، دیدگان خویش را در معرض فروغی بسیار درخشانتر  
یافتم که بحیرتم آورد ، زیرا که نمیدانستم این فروغ از کجا میاید .

---

۱- این دو بند پیچیده و تا حدی نیز مبهم است . مفهوم کلی اشارات آن چنین است :  
«ساعت سوم» یعنی : سه ساعت از روز برآمده . - «ساعت آغازروز» یعنی هنگام طلوع آفتاب -  
«کره‌ای که پیوسته چون کودکی سرگرم بازی است» اشاره به مدار خورشید در آسمان که هم‌ا‌ه  
با گردش خورشید بدور خویش میچرخد - «همانقدر راه در پیش روی خورشید بود» ،  
یعنی خورشید میبایست چنین مسافتی را طی کند تا روز بیابان برسد .

بنابراین معنی این دو بند اینست که سه ساعت بغروب آفتاب باقی بود .

۲- «در آنجا» : اشاره بایتالیا- «آغازعصر» ترجمه کلمه vespero است که از کلمه لاتینی  
vesper (عصر) گرفته شده و از سه ساعت بعد از ظهر تا غروب را شامل میشود - مفهوم این مصرع  
اینست که در این هنگام در برزخ تقریباً سه ساعت بغروب آفتاب مانده بود و در ایتالیا نیمشب بود .  
قبلاً گفته شد که طبق نقشه جغرافیائی داتنه ، افق برزخ ورم نه ساعت اختلاف دارد .

۳- در اصل : *ne ferian per mezzo il nasce* (از روبرو به بینی ما میتافتند) .  
اشاره بدانکه چون خورشید در حال غروب باشد ، اشعه آن از روبرو بصورت کسبکه سمت  
مغرب روان است میتابد .

---

## سرود پانزدهم

---

لاجرم دست بر بالای ابروان نهادم و از آن حائلی ساختم تا مگر از حدت این فروغ خیره کننده بکاهم .

همچنانکه نور پس از تابش بآب یا آئینه بهمان صورت که تافته بود منعکس میشود و بسوی بالا باز میگردد<sup>۱</sup> ،

و این باز تافتن ، چنانکه علم و تجربه نشان میدهد در مسیری صورت میگیرد که باندازه مسیر تابش نخستین از خط سیر سنگی که فرو افتد فاصله دارد ،

من نیز خوشتن را در معرض تابش نوری یافتم که در برابر من منعکس شده بود ، و لاجرم بشتاب دیده از آن برگرفتم .

گفتم : « ای پدر مهربان ، این چیست که گوئی روی بسوی ما دارد و من نمیتوانم دیده را چنانکه باید در برابرش حفاظی آرام ؟ »

پاسخ داد : « شگفت مدار اگر هنوز دیدار آسمانزادگان<sup>۲</sup>

خیرهات کند؛ این سروشی است که بجانب ما میآمد تا بسوی بالا ایمان خواند .

زود باشد که دیدار این چنین چیزها نه تنها آزارت ندهد ، بلکه بدان

اندازه که طبیعت اجازت میدهد لذت بخشد . »

چون بفرشته مقدس پیوستیم وی با صدائی شیرین بما گفت: « از اینجا

---

۱- مفهوم این بند و بند بعد اینست که همچنانکه نور از يك طرف به سطحی صیقلی میتابد و از طرف دیگر منعکس میشود (بطوریکه همیشه زاویه تابش و زاویه انعکاس مساوی است) در اینجا نور به همین صورت بدانه میتافته است . - منبع تابش این نور ، چنانکه اندکی بعد گفته میشود ، چهره فرشته است که از آسمان بجای و برزمل میآید ، و سخن دانه اشاره بدان است که نور صورت این فرشته و نور خورشید نسبت بچشم دانه چنان بودند که گوئی یکی تابش آن دیگری است که بآئینه برخورد کرده و منعکس شده است . - بعضی از مفسرین این اشاره را به فروغ الهی و انعکاس آن در چهره فرشته مربوط دانسته اند .

۲- la famiglia del cielo : فرشتگان .



## برزخ

داخل شوید که پلکان کمتر از دگر جاها سخت است .  
از آنجا دور شدیم و بجانب بالا رفتیم ، و شنیدیم که در پشت سرما  
**Beati misericordes** ' و « شادباش تو که پیروز هستی »<sup>۱</sup> را میخواندند.  
من و استادم، باهم و بی هم‌ری دگر، بسوی بالا میرفتیم و در حین رفتن  
اندیشیدم که از سخنانش فیض برگیرم ؛  
روی بسوش کردم و پرسیدم : « آن روح رومانی که سخن از انحصار  
و تقسیم میگفت چه میخواست گفت ؟<sup>۲</sup> »  
و او در پاسخ گفت : « وی آگاه است که بزرگترین گناهش بدو  
چه اندازه زیان رسانیده است ؛ لاجرم شکفت مدار اگر درین باره سخن  
گوید تا دیگران کمتر از او ازین بابت گریان آیند<sup>۳</sup> .  
چون میل شما روی بسوی آن مال و منالی دارد که تقسیم از آن  
میکاهد ، بناچار دم رشك آه از سینه شما بر میآورد<sup>۴</sup> ؛

۱- جمله لاتینی ، بمعنای « خوشا بحال رحیمان » ؛ نقل از انجیل ( انجیل متی ، باب پنجم ) : « ... خوشا بحال رحم کنندگان ، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد . »  
۲- « تو که پیروز هستی » یعنی : تو که بر حس رشك و غیبه خود غلبه کرده‌ای - این جمله « شادباش... » از انجیل نقل شده است ( انجیل متی ، باب پنجم ) : « ... خوش باشید و شادی عظیم‌نمائید ، زیرا که اجر شما در آسمان عظیم است » و ( انجیل لوقا ، باب ششم ) : « ... در آنروز شاد باشید و وجد نمائید ، زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم میباشد . »  
۳- اشاره به « گوید و دل‌دوگا » و سخن او در سرود چهاردهم ( صفحه ۷۵۹ ، شرح ۱ )  
۴- یعنی : وی چون دیده که از بابت گناه رشك و حسد تا بچه اندازه در برزخ رنج برده است ، میکوشد تا دانه را که امکان بلزگشت بروی زمین را دارد ، تشویق بدوری از رشك کند تا وی در آینده ازین بابت عذاب نبیند .  
۵- « آن مال و منالی که تقسیم از آن میکاهد » ، اشاره به دارائی و ثروت مادی است که هر قدر میان عدّه بیشتری تقسیم شود از هر يك از حصه های آن کاسته میشود ، بخلاف معنویات که هر قدر تقسیم شود زیاد تر میشود - « دم » ، mantice ، کوره آهنگری - مفهوم کلی جمله اینست که هدف شما جیفه دیوی است ، بدین جهت حس رشك و حسد بی‌بسته بدیدار دارائی دیگران آه از سینه شما بر میآورد .

## سرود پانزدهم

اما اگر عشق کره زبرین<sup>۱</sup> تمایلات شمارا بسوی آسمان گرداند  
دیگر این چنین بیمی در دل نخواهید داشت ،

زیرا که هر اندازه شماره<sup>۲</sup> «ما» گویان آن بالا<sup>۳</sup> فروتر باشد ، مال  
و منال هر کس فراواتر خواهد بود و درین صومعه آتش احسانی بیش شعله  
بر خواهد افروخت<sup>۴</sup> .

گفتم : «اگر از آغاز خاموشی گزیده بودم ، یقین کمتر ازین از رضای  
خاطر بدور میماندم ، زیرا که اکنون ذهن خویش را از شکی فروتر  
آکنده میبینم .

چنان تواند شد که مالی میان جمعی بیشتر از کسان تقسیم شود  
و آنان را توانگرتر از آن زمان کند که عدای کمتر ، از آن حصه بر گرفته  
باشند ؟<sup>۵</sup>

واو بمن گفت : «تواز آن جهت که اندیشه را جز به چیزهای زمینی  
نداده ای ، از فروغ حقیقت<sup>۶</sup> بغیر از تاریکی بر نمیستانی .  
آن خیر بی پایان و برون از حد وصف که در آن بالا مکان دارد<sup>۷</sup> ،  
چنان بسوی عشق میشتابد که شعاعی فروزان به جسمی رخشنده<sup>۸</sup> ؛

۱ - l' amor della spera suprema اشاره بمشق الهی .

۲ - «nostro» chè per quanti si dice più li «ما گویان» آن بالا ، اشاره  
است بارواح بهستی که در افلاک مقام دارند ، و چون صحبت از خدا و خودشان میکنند «ما» میگویند ،  
زیرا که بخداوند پیوسته اند .

۳ - یعنی : هر قدر تعداد نکوکاران که بجای علاقه به منال و منال دیوی دل به کرم و  
احسان بسته اند زیادتر شود ، مال و منال ایشان ( صفا و آرامش معنوی ) زیادتر خواهد شد .

۴ - یعنی : از حقیقتی که از زبان من میشنوی .

۵ - اشاره بخداوند که در عرش جای دارد .

۶ - یعنی : برکت خداوندی با همان علاقه بسراغ کسبیکه درجه<sup>۷</sup> دل را بروی آن  
گشودماند میرود که شمع و کانون نور در پیوستن بهم نشان میدهند .

## برزخ

وهر اندازه گرمی بیشتر بیند، از خود سهمی بیش میدهد، چندانکه هر قدر آتش احسان شعله ور تر باشد خیر سرمدی در آن رشدی بیشتر میکند.

وهر چه شمارش ارواحی که روی بجانب آسمان دارند فروتر باشد هم دوست داشتنی‌ها و هم دوستداران فروتر خواهند بود، زیرا که یکی همچو آئینه جلوه گاه آن دگری است<sup>۱</sup>.

و اگر استدلال من ترا قانع نمیتواند کرد، درنگ کن تا «بئاتریچه» را ببینی: وی حلال این مشکل و جمله مشکلات تو خواهد بود<sup>۲</sup>.

فقط بکوش تا همچنانکه نشان دو زخم از پیشانیت محوشده، آن پنج زخم دیگر نیز که جز بارنج پشیمانی و توبه التیام نمیابند، سترده شوند<sup>۳</sup>.  
میخواستم بگویم که: - قانعم کردی -، اما درین دم دیدم که بدان حلقه دیگر رسیده‌ام<sup>۴</sup>، و شوق دیدگانم بخاموشیم واداشت<sup>۵</sup>.

در آنجا، پنداشتم که ناگهان مرا از جای برداشته و در برابر منظره‌ای

۱ - یعنی: هر اندازه تعداد نکوکاران بیشتر شود هم برکت خداوند زیاده‌تر خواهد شد و هم شماره علاقمندان بخداوند.

۲ - اشاره بدانکه این پرسش دانه فقط مربوط بقلمرو عقل و منطق بشری نیست، بلکه مربوط بشوق نیز هست که از حدود قدرت و برزخ خارج است و باید «بئاتریس» که مظهر عشق و صفای الهی است بدان پاسخ گوید.

۳ - در سرود نهم برزخ گفته شده که فرشته یاسدار مرزخ هفت نشان p که حرف اول کلمه peccato (گناه) است بریشانی دانه نقش زده است - ازین هفت تا دوتا که نشان غرور و نشان رشک بود محوشده و پنج‌تای دیگر باقی مانده‌است.

۴ - اشاره به حلقه سومین که خاص اهل غضب است.

۵ - یعنی: آنقدر متوجه این حلقه تازه شدم که سخن گفتن را از یاد بردم.

---

## سرود پانزدهم

---

رؤیائی نهاده اند<sup>۱</sup> ، و گوئی که کسانی بسیار را در عبادتگاهی دیدم<sup>۲</sup> ،  
و در مدخل آن بانوئی را دیدم که بالحنی مهر آمیز و مادرانه می گفت:  
« پسر جان من ، چرا باما چنین کردی ؟<sup>۳</sup>  
من و پدرت ، که ترا می جستیم ، بیدل و افسرده در اینجا ایم. » و چون  
وی خاموش شد ، آنچه بنظرم آمده بود از میان برفت .  
پس آنگاه زنی دیگر را دیدم که آن آبی را که رنج زاده از نومیدی  
گران از دیده بر می آورد ، بر روی روان داشت<sup>۴</sup>  
و می گفت : « ای «پیزسترانو» ، اگر تو خداوند کار این شهری  
که فروغ جمله دانش ها از آن تاییدن گرفت و نامش خدایان را بکشمکشی  
چنین سخت برانگیخت ،  
این بازوان بی آرم را که دختر مارا در بر گرفتند بکیفر خوش

---

۱ - در حلقه اول ، آنچه دانه دیده صورت آثار حجاری بر زمین و دیواره حلقه مجسم  
بوده است - در حلقه دوم این نمونه ها فقط بوسیله صدا بدو گفته شده و در این حلقه صورت  
رؤیا را دارد .

۲ - اشاره به معبدی که عیسی در آن در جمع معلمان نشسته بود. توضیح در شرح بعد .

۳ - « بانوئی » : مریم - « پسر جان من ، چرا باما چنین کردی ؟ » جمله مریم ، خطاب  
به عیسی ؛ اصل این بند و دو بند بعد از انجیل گرفته شده ( انجیل لوقا ، باب سوم ) : « ... آن  
طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمیدانستند - بلکه چون گمان میبردند  
که او در قافله است سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند - و چون  
او را نیافتند در طلب او باورشلیم برگشتند و بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان  
معلمان نشسته سخنان ایشانرا میشنود و از ایشان سؤال همی کرد ، و هر که سخن او را میشنید از فهم  
و جوابهای او متعجب میگشت - چون ایشان او را دیدند مضطرب شدند - پس مادرش بوی گفت  
ای فرزند چرا باما چنین کردی - اینک من و پدرت غمناک گشته ترا جستجو می کردیم - او ایشان  
گفت از بهره مرا طلب می کردید ، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم ؟ »

۴ - « آن آبی » : اشک .

## برزخ

برسان<sup>۱</sup> « وچنین نمود که آن بزرگ مرد نیکنهاد مهربان  
باچهره‌ای پرفصفا ، پاسخش میگفت : « اگر آنکس را که دوستان  
دارد محکوم کنیم ، با آنکس که بدخواه ماست چه خواهیم کرد ؟ »  
پس آنگاه مردمانی را که در آتش غضب میسوختند دیدم که نو جوانی  
را سنگسار کردند و کشتند ، و درین میان جملگی بیکصدا بانگ بر میزدند  
که : « بکش! بکش! »<sup>۲</sup>

و او را دیدم که از سنگینی بار مرگ که بردوش داشت بسوی زمین

۱ - Pisistrato ( در اصل Pisistratos ) زمامدار یونانی آن در قرن ششم پیش  
از میلاد مسیح « ما کریموس » در کتاب « کردارها و گفتارهای تاریخی » نقل کرده که یکروز پس  
جوانی از دختر زیبای او خوشش آمد و او را بوسید ، و مادر این دختر یعنی همسر یزستراتوس با اصرار  
از شوهرش خواست که این جوان را سخت تنبیه کند ، اما او با دلیل و منطق ویرا متقاعد کرد  
که چون این بوسه از روی علاقه گرفته شده ، جوان مستحق کیفر نیست .

« شهری که جمله دانشها از آن ناپیدن گرفت » : اشاره به آتن - « خدایان را بکشم  
سخت واداشت » : اشاره به روایت میتولوژی یونان که طبق آن « آتنا » ربه‌النوع خرد و پوزئیدون  
خدای دریا ، بر سرایشکه نام کدامیک از آنها به آتن داده شود مدتها در ستیز بودند ، نابالایاخره دادگاه  
خدایان جانب آتنا را گرفت . - در اینجا نیز مثل دو حلقه دیگر برزخ یک نمونه از انجیل و  
تورات و یک نمونه از افسانه‌های اساطیری و تاریخ در دنبال هم آمده است .

۲ - این بند و دو بند بعد مربوط است به سنتواستفانو Santo Stefano ، روحانی  
معروف آئین مسیح و شهادت او . شرح این ماجرا در انجیل آمده است ( انجیل ، کتاب اعمال  
رسولان ، باب ششم ) : « ... اما استفان ، پراز فیض و قوت بود و آیات و معجزات عظیم در میان  
مردم از او ظاهر میشد ... پس قوم و مشایخ او را گرفتار کرده بمجلس حاضر ساختند و شهود کذب  
برپا داشته گفتند که این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمیدارد .  
( انجیل ، کتاب اعمال رسولان ، باب هفتم ) : « ... چون این همه را از زبان او شنیدند دلریش  
بر وی دندانهای خود را فشرده - اما او از روح القدس پر بوده بسوی آسمان نگرست و جلال خدا  
را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده دید و گفت - اینک آسمان را گشاده و پسران را بدست  
راست خدا ایستاده میبینم - آنگاه با آواز بلند فریادی کشیدند و گوشهای خود را گرفته بکنند  
بر او حمله کردند و از شهر بیرون کشیده سنگسارش کردند ، و چون استفان را سنگسار میکردند او  
دعا نموده گفت ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر - پس زانو زده با آواز بلند ندا در داد که خداوند ا  
این کنامرا بر اینها مگیر - اینرا گفت و خوابید . « بکش! بکش! » در اصل : martiri ! martiri !



پس آنگاه مردمانی غضبناك را دیدم که نوجوانی را سگسار کردند و جملگی بانك  
هیزدند که : « بکش، بکش ! »

## سرود پانزدهم

خم شده بود ، اما دیدگان خویش را چون درهائی بسوی آسمان گشوده داشت ،  
و در چنین پیکاری ، بالحنی که از ترحم میزاید<sup>۱</sup> ، بدرگاہ قادر  
اعلی دعا میکرد که بر دژ خیمانش رحمت آرد و آنانرا بینخساید .

چون روح من ازین حال خلسه باز آمد و متوجه چیزهائی دگر  
شد که برون ازین حالند<sup>۲</sup> ، در یافتم که خطای من گمراهم نکرده بود<sup>۳</sup> ،  
زیرا راهنمای من ، که رفتار مرا همچو رفتار آن مردی مییافت که  
سر از خواب برداشته باشد ، بمن گفت : « ترا چه میشود که بر سر پای  
نمیتوانی ایستاد ؟

هم اکنون بیش از نیم « لکا »<sup>۴</sup> با دیدگانی مبهوت و پاهائی  
لرزان ، چون کسی که بر اثر شرابی یا خوابی پشت دوتا کرده باشد ،  
راه رفته‌ای .

گفتم : « ای پدر مهربان من ، اگر گوش بسخنم دهی ، خواهمت  
گفت که در آن مدت که پاها را چنین لرزان داشتم ، چه‌ها دیدم . »  
واو گفت : « اگر ترا صد نقاب بر چهره باشد ، اندیشه‌های تو ،  
هر اندازه هم که خرد باشند از من پنهان نمیتوانند ماند . »

آنچه دیدی ، بر تو نموده شد تا از گشودن دریچه دل بر روی

---

۱ - *con quell' aspetto che pietà disserra* : این جمله را چنین نیز میتوان

معنی کرد که : « باشیوه‌ای که از ترحم حکایت میکند » .

۲ - یعنی : در داخل روح من نمیکنند .

۳ - اشاره بدانکه این مشهودات واقعاً در برابر چشم داته روی نداده ، ولی داته آنها را  
بهمان صورت دیده که در زمان وقوع صورت گرفته بودند .

۴ - *lega* ، واحد مقیاس ایتالیائی که اصلاً از *lieue* واحد فرانسوی گرفته شده و تقریباً  
معادل با چهار کیلومتر است .

۵ - این نظری است که دوبار دیگر نیز ، یکبار از زبان داته ( دوزخ ، صفحه ۲۹۸ ) و  
یکبار از زبان ویرژیل ( دوزخ ، صفحات ۳۷۲ ) نقل شده است .

---

## برزخ

---

این امواج آرامش بخشی که از چشمه‌ساران ابدی روانند سر بازمزنی<sup>۱</sup> .  
من این پرسش را که : - ترا چه میشود؟ - همچو آنکس نکردم  
که چون تنی بیحرکت بر زمین افتد وی تنها بانگاهی که بحقیقت‌مکنون  
ره‌نمی‌تواند برد بدان مینگرد،

بلکه از آنرو چنین گفتم که در طی طریق چالا کثرت کرده باشم .  
با تن آسانانی که چون روز نوباز آید در استفاده از آن کندی پیش‌می‌کنند  
چنین باید کرد.<sup>۲</sup> ،

شامگاهان نزدیک بود، وما براه خویش میرفتیم، و تا آنجا که چشم  
کار میکرد پیش روی خود در ادروشنائی واپسین اشعه‌فروزنده بدقت‌مینگرستیم؛  
واندک اندک دودی بتاریکی شب بجانب ما آمد که از گزند آن بهیچ‌جا  
پناه نمیتوانستیم برد<sup>۳</sup> .

و این دود از هوای پاک‌محرومان کرد و قدرت دیدار را از ما ستاند<sup>۳</sup> .

---

۱- یعنی روزنه‌دل را بروی آب صفا و محبت که باید شعله‌های آتش غضب را فرونشاند باز  
نگاه داری .

۲- یعنی : این رفتار شایسته آن کسانی است که از خواب بیدار میشوند و در بیرون  
آمدن از بستر و شروع کارهای روزانه تامل میکنند .

۳- این دود هم مظهر گناه برزخیان طبقه سوم و هم وسیله مجازات آنان است، و این  
نکته در آغاز سرود بعد بتفصیل شرح داده میشود .



# سرودشانزدهم

## طبقه سوم: ارباب غضب

داته ووبرژیل در این حلقه سومین برزخ که خاص کیفر اهل خشم و غضب است ، در درون دود سیاه و غلیظی حرکت میکنند که در آن چشم چشم را نمیبیند و داته را در برزخ بیاد دوزخ و ظلمت آن میافکند . در درون این دود تیره و غلیظ ارواح اهل غضب بسر میبرند ، و این تیرگی از نظر «سمبولیک» مظهر تلریکی عقل و ادراک این کسان در دوران زندگانی است . تقریباً تمام این سرود به بحث فلسفی جالبی درباره جبر و اختیار اختصاص یافته، که بحثهای متمادی حکما و فلاسفه ما را درین باره بخاطر میآورد .

این سرود ، و سرود بعد از آن ، درست در «مرکز» کمندی الهی قرار دارد ، بدین ترتیب که یکی پنجاهمین و دیگری پنجاه و یکمین سرود از سرودهای صدگانه این کتاب است ، بدین جهت تقریباً یقین است که داته تماماً این دو سرود را به بحث در باره موضوع فلسفی مهمی که اساس کمندی الهی بشمار میرود اختصاص داده است .

## سرود شانزدهم

تاریکی دوزخ و شبی محروم از هر سیاره<sup>۱</sup>، در زیر آسمانی تنگدست<sup>۲</sup>  
و آکنده از ابرهایی در حد اعلاى ظلمت،  
هرگز بجایی نه‌بدان ضخامت که دیدم و بدان سختی که بادست  
احساس کردم<sup>۳</sup>، در برابر من نکشیده بود که این دودی که در آن دم مارا  
در خود فرو پوشید،  
که دیدمرا اجازت گشوده ماندن نمیداد: لاجرم راهنمای خردمند  
و وفادار من بمن نزدیک شد و شانه‌اش را در اختیارم نهاد<sup>۴</sup>.  
همچو کوری که در پی راهنمای خویش روان باشد تاراه کم نکند  
و در مسیر خود با مانعی که ویرا زخم زند یا بکشد، بر نخورد،  
من نیز در این فضای بدبو و کثیف براه خویش میرفتم، و گوش به  
سخن راهنمایم داشتم که میگفت: «هش دار که از من جدا نشوی!»

---

۱- planeta ؛ «سیاره» در اینجا مفهوم ماه و شاید هم مفهوم کلی ستارما دارد. مراد از تاریکی دوزخ و شب بی‌ماه اینست که حتی ظلمت دوزخ و تیرگی‌شبهای تاریز باندازه ظلمتی که درین لحظه داته در پیرامون خود یافته نبوده است.

۲- pover(o)cielo یعنی: در قسمت محدودی از آسمان که از ته دره‌ای یا از روزنه‌ای کوچک هویدا باشد.

۳- اشاره بدانکه این دود غلیظ نه فقط دیده را از دیدار مازمیداشت، بلکه همچون پارچه‌ای موئین چشم را آزار میداد.

۴- ظاهراً اشاره بدان است که در این تاریکی داته ناگزیر بوده است برای راه رفتن به شانه و برزیل تکیه کند. از لحاظ تمثیلی مفهوم این اشاره اینست که عقل و منطق بشری که و برزیل مظهر آن است، چون از بند خشم و غضب آزاد است از رفتن در این تاریکی نگران نیست.

## سرود شانزدهم

صداهائی را میشنیدم، وچنین مینمود که هر يك از آنها دعا کنان از بره خدا که گناهان را از میان برمیدارد<sup>۱</sup>، آرامش و بخشش میطلبید. تنها مطلع دعاهاى آنان، *Agnus Dei*<sup>۲</sup> بود؛ واز همه این صداها همان يك سخن و همان يك لحن شنیده میشد، چنانکه هم آهنگی کاملی در میان آنان حکمفرما مینمود<sup>۳</sup>.

گفتم: «ای استاد، آیا اینان ارواحیند که صدایشان را میشنوم؟»  
و او بمن گفت:

«درست گفتم، و اینان راه روان بند از کره خشم میکشایند.»  
«باری، تو که ای که از میان دود مامیکندری و از ما چنان سخن میگوئی که پنداری هنوز زمان را بمقیاس غره ها میسنجی؟<sup>۴</sup>»  
یکی از این صداها با من چنین گفت؛ و لاجرم استاد من گفت: «پاسخش گوی، و از او پیرس که آیا راهی که از آن بسوی بالا میباید رفت همین است؟»  
و من گفتم: «ای آنکه خوشتن را طهارت میبخشی تا با

۱- «بره خدا» لقبی است که در انجیل یوحنا به عیسی داده شده - تمام این جمله از انجیل نقل شده است (انجیل یوحنا، باب اول): «... و در فردای آنروز یحیی عیسی را دید که بجانب او میآید - پس گفت اینك بره خدا که گناه جهان را برمیدارد.»  
۲- دو کلمه لائینی بمعنای «بره خدا»، که در بالا شرح آن داده شد.

۳- این اشاره از لحاظ «سمبولیک» این مفهوم را دارد که اینان که در روی زمین پیوسته از روی خشم صدا بلند کرده و سراخ کینه تیزی رفته اند، در اینجا بخلاف با هم آهنگی و با صدائی ملایم سرودی را میخوانند که در آن عیسی بعنوان «بره خدا» یعنی حیوانی که مظهر آرامش و ملایمت است وصف شده است.

۴- غره ها: *calendi*؛ این کلمه در ایتالیائی قدیم معنی روز های اول هر ماه را میدهد، ولی اکنون این اصطلاح تقریباً منسوخ شده است. مفهوم این بند اینست که «برای ما ارواح که در ابدیت بسر میبریم، دیگر زمان معنی ندارد، ولی برای تو که زندگای هنوز گذشت زمان را باید با مقیاس ایام سنجید.»

---

## برزخ

---

جمال خود بنزد آفرید کارت باز گردی ، اگر دردنبال من آئی برای بس  
شکفت پی خواهی برد.

پاسخ داد : « تا آنجا که اجازتم داده اند بدنالت خواهم آمد. و اگر  
دود تیره مانع آن شود که یکدیگر را ببینیم ، شنوائی ما در کنار یکدیگر  
نگاهمان خواهد داشت . »

آنوقت چنین آغاز کردم : « من با این کالبدی که مرکش از میان  
برمیدارد، بدان بالامیروم، و از خلال آشفته‌گیهای دوزخ بدینجا آمده‌ام ؛  
و اکنون که خداوند چندان با برکت لطف خویشم نواخته  
که اراده فرموده است تا دربار او<sup>۱</sup> بصورتی که از شیوه خاك‌نشینان بدور  
است<sup>۲</sup> نظاره کنم ،

از من پنهان مدار که پیش از مرگ که بودی ؛ این را بمن بگوی،  
و نیز بگوی که آیا براه درست میروم، و سخن تو ما را راهنما شواد ؛  
« لمباردی بودم و نامم «مارکو» بود ؛<sup>۳</sup> آدمی بس تجربه اندوخته  
بودم و دل به تقوی، که ازین پس هیچکس چنین تیری را در کمان نمینهد<sup>۴</sup> ،  
بسته داشتم .

---

۱ - l'alta corte : اشاره به قلمرو خداوند .

۲ - یعنی : صورتیکه برای آدم زنده‌ای نامقدور است .

۳ - Marco نجیب‌زاده‌ای ونیزی بود که دوست صمیمی داته بود و چنانکه نوشته‌اند  
هرچه را که بدست می‌آورد براه خیر بذل میکرد . لمباردو Lombardo اشاره است به زادگاه  
وی، و شاید هم چنانکه برخی از مفسرین احتمال داده‌اند ، نام خانوادگی وی بوده است . یکی از  
مفسرین معروف کمندی الهی ، «پورتارلی» ، درباره این کلمه «مارکو» عقیده‌ای خاص دارد ، یعنی  
اشاره را مربوط بجهانگرد نامی ونیزی «مارکو پولو» میداند ، ولی این احتمال بعید مینماید، زیرا  
که در زمان مرگ داته هنوز «مارکو پولو» زنده بود .

۴ - یعنی در روزگار ما دیگر کسی سراغ آن نمیرود .



« ... تو که ای ، که از میان این دود میگذری و چنان سخن میگوئی که پنداری  
هنوز زمان را بمقار، غره ها میسنجی. »

---

## سرود شانزدهم

---

برای بالارفتن نیز راهی درست درپیش گرفته‌ای. « چنین پاسخ داد،  
و پس گفت: « تقاضا دارم که چون بدان بالارسی<sup>۱</sup> برایم دعای خیر  
کنی<sup>۲</sup> . »

و من بدو گفتم: « بایمانم سوگند که آنچنان که خواهی  
کنم؛ اما شکی در دل دارم که ترسم اگر بر زبانش نیاورم درونم  
را بسوزاند .

نخست این شك ساده بود، و اکنون بشنیدن سخنان تو که مؤید  
آن اصلی هستند که پندارم گفته‌های تو بدان مربوط است،<sup>۳</sup> دوجندان  
شده است<sup>۴</sup> .

مرا میگوئی که دنیا سراسر از تقوی بری شده و یکسره جامه فساد  
برتن کرده است؛

اما از تو تمنا دارم که علت این امر را بمن بگوئی، تا آنرا دریابم و  
بدیگری نیز بنمایم<sup>۵</sup>، زیرا که برخی کسان این علت را در آسمان  
میجویند و برخی دیگر در زمینش میطلبند<sup>۶</sup> .  
وی نخست آهی سخت از دل بر کشید که از گرانی رنج بصورت -

---

۱ - یعنی: چون با آسمان (بهشت) روی .

۲ - دو کلمه «تقاضا دارم» و «برایم دعا کن» در اصل ایتالیائی تشکیل یکنوع جناس  
لفظی داده‌اند که نقل آن بفارسی ممکن نیست . اصل جمله چنین است : *Io ti prego che*  
*per me prieghi* .

۳ - اشاره بدانکه نخست این تردید فقط از سخنان «گویند و دل دوکا» زاده شده بود، اما  
اکنون گفته «ملرکو» نیز آنرا تأیید یعنی «دوجندان» کرده است .

۴ - یعنی: برای مردم روی زمین بلزگو کنم .

۵ - یعنی: برخی آنرا تقدیر آسمانی میدانند و برخی دیگر مربوط بخطای جهانپایشان میشدند .

## برزخ

دریغائی در آمد<sup>۱</sup>، پس آنگاه چنین آغاز سخن کرد: « برادر، دنیا کوراست  
و تو نیز از همان جا می آئی<sup>۲</sup> .

شما که زنده اید جمله علل را با آسمان مربوط می کنید، چنانکه  
گوئی آسمان جبراً همه چیز را بخوش بیوسته دارد .

اگر چنین بود اختیار شما از میان میرفت، و درین صورت عادلانه نبود  
که از نکوئی شادی و از بدی رنج<sup>۳</sup> زاید .

آسمان پایه کلی اعمال شماست و نمی گویم که همه آن است؛ اما  
این را نیز می گویم که در وجود شما فروغی بودیعت نهاده اند که خوبی را  
از بدی تشخیص تواند داد<sup>۴</sup>؛

و نیز اختیاری، که اگر هم در نخستین زور آزمائیهای خود با آسمان  
آزار بیند در مراحل بعد درین کشمکش پیروز خواهد آمد، بدان شرط که  
از خوراکی نیکو تغذیه کرده باشد<sup>۵</sup> .

شما مختارید، و در عین حال در اختیار نیروئی بزرگتر و طبیعتی بهتر

---

۱ - che duold strinse in - hui ... یعنی: نخست آهی ساده بود، ولی بعد  
این آه بصورت کلمه تأسف - hui - درآمد .

۲ - یعنی: تو با این سؤال خود نشان میدهی که مثل دنیا جاهل هستی و کور کورانه  
زندگی میکنی .

۳ - یعنی: اگر بنا بود که فقط جبر در کار باشد و اختیاری نباشد، در آن صورت خلاف  
عدالت بود که نکوکاران در زندگانی دیگر پاداش نکو بینند و بدکاران در آن جهان بدوزخ رود.  
این همان بحث معروف مجبر و اختیار است که قسمت بزرگی از فلسفه و ادبیات ایران بر آن  
تکیه دارد .

۴ - اشاره به عقل و ادراک بشری .

۵ - یعنی: آسمان مشول همه خطاهای شما نیست، و فرض هم که چنین باشد، بشر  
میتواند پس از اشتباهات نخستین ( نخستین زور آزمائیهای خود با آسمان ) تجربه گیرد و با پیروی  
منطق و اختیار بر این مشکل پیروز آید، بدین شرط که پرورش ورشد معنوی کافی داشته باشد  
( نیکو تغذیه کرده باشد ) .

---

## سرود شانزدهم

---

قرار دارید<sup>۱</sup> که در شما آن روح منطبق را که ساختنش از آسمان ساخته نیست<sup>۲</sup> می‌آفریند.

لاجرم اگر امروزه از راه راست کناره گرفته اید علت آن در خود شماست و در شماست که باید این سبب را جستجو کرد، و هم اکنون ترا دلائلی خدشه ناپذیر درین باره اقامه خواهم کرد.

روح ما از دست آنکس که حتی پیش از پیدایش این روح عاشقانه با آن سرشته است<sup>۳</sup>، بسان دختر بیچه‌ای که بازی میکند و چون کودکان خنده و گریه را بهم آمیخته دارد<sup>۴</sup>،

ساده و معصوم بیرون می‌آید و هیچ نمیداند بجز آنکه زاده‌آفریدگاری است که صفای محض است، و با میل تمام بجانب آنچه مجنوبش میکند، باز میگردد.

نخست طعم خوشیهای بی‌ارزش را میچشد و خود را با آنها می‌فریبد و بدنبالشان میدود، مگر آنکه راهنمایی یا لگامی علاقه‌اش را ازین راه بازگرداند<sup>۵</sup>.

---

۱ - اشاره بقدرت و طبیعت الهی .

۲ - یعنی : خداوند بشر را از قدرت عقل و منطق برخوردار کرده، در صورتیکه آسمانها را چنین امکانی نداده است .

۳ - اشاره بخداوند که پیش از آنکه روح را بیافریند خود با آن در آمیخته است .

۴ - یعنی : روح بشر به مصومیت و بیگناهی بجهای بدست خداوند زاده میشود .

۵ - مفهوم این دو بند اینست که روح بشر که از جانب خداوند آمده است بطور غریزی روی بخداوند دارد ، وای از روی ناپختگی در راه خود اشتباه میکند ، یعنی غالباً دل به خوشیهای بی‌ارزش، میندد و آنها را اشتبهاً بجای نعمتهای واقعی میگیرد و « خود را با آنها می‌فریبد» ؛ بنابراین لازم است که هم «راهنمایی» درکار باشد تا او را براه درست ببرد و هم وسیله «بھی» (لگام) که وی را از رفتن براه خطا بلزارد ، یعنی یا امر بمعروف یا نهی ازمنکر ، وسیله رفتن او براه صحیح شود .



## برزخ

ازین رو ، وجود قوانینی لازم آمده است تا کار لگام کنند، و وجود پادشاهی، تا لااقل برج شهر واقعی را تشخیص دهد<sup>۱</sup> .  
اکنون قوانین وجود دارند ، اما کیست که در بند رعایت آنها باشد؟  
هیچکس ، زیرا شبانی که پیشاپیش کله میرود ، نشخوار تواند کرد ، اما شکافته سم نیست<sup>۲</sup> .

۱ - «شهر حقیقی» vera cittade اشاره به بهشت . - « برج شهری واقعی » اشاره به برجسته‌ترین چیزی که ازدور درچنین شهری میتوان دید ، یعنی : عدل - باید متذکر بود که در قرون وسطی هر شهری برج و باروهای خاص خود داشت و این برج اولین قسمتی از شهر بود که از فاصله دور دیده میشد . - مفهوم این بند اینست که برای ابناء بشر وجود قوانین لازم است تا آنها را از لجام گسیختگی بازدارد و اداره کند، و نیز وجود پادشاهی که اگر هم تواند بهشت را یکسره ببیند لااقل قدرت تشخیص برج و باروی آن ، یعنی عدالت را که اساس سعادت است داشته باشد و آنها را در روی زمین بکار بندد . داته در کتاب «سلطنت» خود این نکته را بتفصیل مورد بحث قرار داده و وجود يك پادشاه واحدرا برای اداره روی زمین لازم دانسته است تا درین کشور واحد ، مردمان همه در صلح و صفا بسر برند .

۲ - این تعبیر نامانوس و عجیب از تورات گرفته شده است که در آن از جانب یهوه به یهودیان راهنمایی میشود که گوشت کدام حیوانات را بخورند و گوشت کدام را نخورند (تورات، سفر لاویان ، باب یازدهم) : « ... و خدا موسی و هارون را خطاب کرده بایشان گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید از همه بهائی که بر روی زمینند - هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده از بهایم آنها را بخورید - اما از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم ، اینها را نخورید : شتر ، چون نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است ... و خرگوش، زیرا نشخوار میکند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است ... و خوک زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد، لیکن نشخوار نمیکند، این برای شما نجس است . » و نیز ( تورات ، سفر تثنیه ، باب چهاردهم ) : « ... این است حیواناتیکه بخورید: گاو و گوسفند و بز و آهو و غزال و گور و بز کوهی و گاو دشتی و هر حیوان شکافته سم که سم را بدو حصه شکافته دارد و نشخوار کند آنها را از بهایم بخورید - لیکن از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید: یعنی شتر و خرگوش و وونک ، زیرا که نشخوار میکنند اما شکافته سم نیستند، و خوک زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمیکند . این برای شما نجس است . »

مراد از « شبانی که پیشاپیش کله میرود » در اینجا پاپ است که شبانی کله پیروان عیسی را دارد، و مفهوم کلی این بند اینست که پاپ که باید رهبر مردمان بسوی صلاح باشد ، علم دارد ( نشخوار میتواند کرد ) ، اما بیفرضی و عدالت خواهی ندارد (شکافته سم نیست) . نشخوار کردن ، اشاره است به ازیر داشتن و بر زبان آوردن آیات و ابواب کتاب مقدس ؛ شکافته سم بودن اشاره است بقدرت تشخیص شکافتگی میان خوبی و بدی .

## سرود شانزدهم

لاجرم مردمان که پیشوای خویش را صرفاً در بند آن مال و منالهای  
دروغین میبینند که خود آزمندانه در پی آنهایند . در همین چراگاه رخت  
میفکنند و بسراغ جائی دورتر از آن میروند .  
پس میتوانی دید که سوء اداره علت اصلی فساد دنیا است نه آنکه  
فطرت شما فاسد باشد .

«رم» که جهانی را نکو کرد ، بداشتن دو خورشیدخو داشت که این و  
آن را روشن میکردند: یکی خورشیدزمین بود و دیگری خورشیدخداوند<sup>۱</sup> .  
اکنون یکی از آن دو، آن دیگری را خاموش کرده و شمشر بصلیب  
پیوسته است<sup>۲</sup> ، و بناچار ترکیب این دو جز تباهی در پی نمیتواند داشت ؛  
زیرا که اگر این دو بهم پیوندند هیچیک را از دیگری بیمی  
نمیمانند ؛ اگر سخنمرا باورنداری بخوشه‌های گندم بنگر ، که هر گیاهی  
را از بندرش میتوان شناخت<sup>۳</sup> .

درس‌زمینی که بدست «آدیچه» و «پو» آبیاری میشود<sup>۴</sup> ، پیش از آنکه

---

۱ - «جهانی را نکو کرد» ، یعنی : مرکز امپراتوری بزرگی شد که قوایین آن راه را  
برای استقرار آئین مسیح باز کرد - «دو خورشید» : اشاره به امپراتور و پاپ - «این و آن راه» :  
راه دنیوی و راه اخروی - «خورشیدزمین» : امپراتور - «خورشیدخدا» : پاپ  
۲ - اشاره بدانکه پاپ هر دو مقام ریاست مدنی و ریاست روحانی را در دست خود گرفته  
و بدین ترتیب حق قدرت دنیوی را که خاص امپراتور بوده از او ستانده یعنی صلیب و شمشر را  
یکجا بخود اختصاص داده است، و داته که طرفدار قدرت امپراتور و مخالف نفوذ سیاسی کلیاست این  
نمرکز قوا را در دست کلیسا اساس فساد دستگاه روحانیت میداند .  
۳ - یعنی : وقتی که ریشه فاسد شود ، تمام محصول فاسد خواهد شد . اصل فکر  
از انجیل آمده است ( انجیل متی ، باب هفتم ) : « ... ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید  
شناخت - آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند ؟ - همچنین هر درخت نیکو میوه  
نیکو می‌آورد و درخت بد میوه بد می‌آورد » .

۴ - اشاره بر زمین لومباردیا Lombardia و بطور اعم ایتالای شمالی .

## برزخ

«فدریکو» در آن تخم نفاق افشاند<sup>۱</sup>، جوانمردی و تراکت حکمفرما بود؛ اما اکنون هر آنکس که پیش ازین از روی شرم از سخن گفتن با مردمان نکو و تزدیکی با آنان دوری میجست، بی‌بیموهراسی از آنجا میتواند گذشت<sup>۲</sup>.

راست است که هنوز سه‌پیرمرد درین زمینند که در قالب آنها دوران کهن روزگار نورا ملامت میکند، اما اینان هر لحظه در انتظار آند که خداوند بسوی حیاتی نکوترشان خواند<sup>۳</sup>.

این سه عبارتند از: «کورادودا پالاتسو»<sup>۴</sup> و «گراردوی» نیکدل<sup>۵</sup> و «گودودا کاستل»<sup>۶</sup> که او را بشیوه فرانسوی بنام دلپذیر «لمباردی ساده‌دل»<sup>۷</sup> میخوانند.

---

۱ - Federigo اشاره به فردریک دوم امپراتور آلمان و ایتالیا، که بر اثر اختلاف شدید خود با پاپ در ایتالیا تخم نفاق افشاند (رجوع شود بسورود دهم دوزخ).

۲ - یعنی: پیش ازین بدان از روی شرمندگی نزد مردمان نیکو نمی‌آمدند و خود را از انظار پنهان میداشتند؛ اما امروزه اخلاق عمومی چنان فاسد شده که هیچکس از بدکاری خود شرم و نگرانی ندارد.

۳ - یعنی هنوز سه‌مرد سالخورده در این دیار میتوان یافت که مظهر پاکبازی و تقوای گذشتگان هستند، و وجود آنها بمنزله سرزنی است که از طرف دوران گذشته بدوره حاضر میشود؛ ولی این سه نفر یا بربگور دارند و هر لحظه در انتظار مرگند.

۴ - Currado da Palazzo، از بزرگان «برشیا» معروف به کنت کوزادوی سوم، نایب‌مناب «شارل‌دائزو» در فلورانس، در سال ۱۲۷۶.

۵ - Gherardo، کردودا کامینو از بزرگان تیره ویا که در ۱۳۰۲ مرد و در زمان زندگانی او بدو لقب خوب il Buono داده بودند.

۶ - Guido da Castel(lol) از بزرگان خاندان «روبرتی»، در ناحیه «رجیودمیلیا»، که ظاهراً داتاه در شهر «ورونا» با او آشنا شده بود.

۷ - اشاره بدانکه کلمه «ساده‌دل» il semplice در فرانسه مفهوم صمیمی و خوش‌قلب دارد، در صورتیکه در ایتالیایی با همین صورت مفهوم معنی احمق‌وزود باور میدهد، و داتاه در اینجا تذکر میدهد که مراد از il semplice Lombardo تعبیر فرانسوی آن است.

## سرود شانزدهم

ازین پس بگوی که کلیسای رم ، از آنرو که هر دو قدرت را در خود  
گرد آورده ، خوش را به لجنزار افکنده و خود و مأموریتش را آلوده  
کرده است .

گفتم : « ای مار کوی من ، بسی نیکو استدلال میکنی ، و اکنون خوب  
میفهمم که چرا فرزندان «لای» از میراث مال و منال دنیوی محروم شدند ؛  
اما این کدامین «گراردو» است که میگوئی که نمونه‌ای نکو از  
نیاکان در خاک رفته و ملامت زنده‌ای بدین قرن وحشی است ؟ »

پاسخم داد: « یاسخن ترا خوب نمیفهمم ، یا اینکه میخواهی مرا  
بیازمائی ، و گرنه چسان ممکنست که تو بزبان نو سگانی سخن گوئی و  
از «گراردوی» نیکدل هیچ ندانی ؟ »

من برای اولقبی دیگر نمیشناسم ، مگر آنکه این نام را از دخترش  
«گایا» وام گیرم<sup>۱</sup> . خدا نگهدارتان باد<sup>۲</sup> ، زیرا که فزون ازین

۱ - اشاره به تورات که در آن فرزندان لای کاهن اسرائیل ، یعنی بطور کلی همه کاهنان از  
مال و منال دنیوی محروم شده‌اند (سفر تثنیه ، باب هجدهم) : « ... لاویان کهنه و تمامی سبط لای  
را حصه و تصیبی با اسرائیل نباشد . هدایای آتشین خداوند و نصیب او را بخورند ؛ پس ایشان  
در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت ؛ خداوند نصیب ایشان است ، چنانکه بایشان  
گفته است . »

۲ - Gaia دختر «گراردودا کامینو» ، که معلوم نیست شهرت فراوان او که باعث  
شده است که روح برخی بگوید: « مگر آنکه او را پندر گایا بنامم » از کجا آمده است .  
برخی از مفسرین قدیمی این شهرت را مربوط بزبانی و نجابت فوق‌العاده این دختر دانسته‌اند .  
برخی نیز بکس آنرا زاده ماجراهای عاشقانه و هوسبازیهایی وی شمرده‌اند . بوتی Buti مفسر  
معروف کمندی الهی که نام این دختر را با املائی Gaja نوشته مینویسد : « این دختر بقدری محبوب  
و پاکدامن بود که در سراسر ایتالیا فروتنی و زیبائیش ضرب‌المثل بود » ؛ و در Ottimo تفسیر  
معروف دیگر کمندی الهی ذکر شده که : « مادونا گایا دختر مسر گراردودا کامینو بود و خانم  
زیبائی با طبعی چنان هوسباز و عاشق پیشه بود که در سراسر ایتالیا ازین بابت شهرت داشت . »

۳ - Dio sia con voi ؛ این تقریباً همان اصطلاح «خدا نگهدار» است که ترجمه  
نعت‌اللفظی آن چنین است : « خدا باشما باد » .

---

## برزخ

---

همراهیتان نمیتوانم کرد.

فروغی را که از خلال دود پیداست بنگر که رنگ سپید گرفته  
است<sup>۱</sup>: فرشته اینجاست<sup>۲</sup>، و مرا باید که پیش از آنکه او هویدا شود،  
براه خویش روم.

این بگفت و باز گشت و دیگر گوش بسختم نداد.

---

- ۱ - اشاره بدانکه این دو با آخر منطقه دود رسیده‌اند و روشنایی بیرون این منطقه در کناره آن منعکس شده‌است، و روح برزخی حق ندارد پیش از پایان دوران کفاره خود پا ازین دود بیرون گذارد، بدین جهت پیش ازین ما دانه همراهی نمیتواند کرد.
- ۲ - اشاره به فرشته پاسبان طبقه سوم برزخ.



# سرود هفتم

طبقه سوم: ارباب غضب

طبقه چهارم: تن آسانان

ویرژیل داتنه از میان دود غلیظی که ارباب غضب را در میان دارد بیرون می‌آیند و رو بمغرب همچنان در حلقه سوم براه خود ادامه می‌دهند ، تا به پلکانی میرسند که باید ایشان را بطبقه چهارم برد . ولی در بالای این پلکان شب فرا میرسد و این دونا کزیر بتوقف میشوند ، و این توقف وسیله آن میشود که ویرژیل ، همچنانکه در دوزخ کرده بود ، طبقه بندی برزخ و انواع گناهانی را که آن کیفر میبینند ، طبق منطق «عشق» که شامل عشق خوب و عشق بد میشود و انواع گناهکاران در برزخ بحسب این تقسیم بندی مورد مجازات قرار دارند برای داتنه شرح میدهد .

نه فقط این سرود، که داتنه آنرا اساس «برزخ» قرار داده ، سرود وسطای کمندی الهی است ، بلکه این طبقه برزخ که داتنه و ویرژیل در این هنگام در آن جای دارند ، طبقه «وسطای» دنیای ماوراءالطبیعه داتنه است ، زیرا که در این موقع ایندو در طبقه چهارم برزخ هستند که سه طبقه اول برزخ و سراسر دوزخ دوزیر آن ، سه طبقه آخر برزخ و سراسر بهشت در بالای آن است . بدین جهت داتنه خود در این سرود تذکر میدهد که ما اکنون در وسط اثر او هستیم .

## سرود هفدهم

ای خواننده، اگر روز کاری در دل کوهستان مهی غلیظت در میان گرفته باشد که از ورای آن بیش از آنچه موش کور از پس پرده حجاب دیدگان خوش میبیند نمیتوان دید،  
بیاد آر که چون بخار غلیظ و لزج روی بروشنی گذارد، فروغ بر جلال خورشید بچسبان رخنه‌ای ضعیف در آن میکند؛  
و آنگاه در عالم خیال آسان در خواهی یافت که در آن لحظه من خورشید را که در شرف غروب بود بچه صورت دیدم.  
قدمهای خوش را هماهنگ قدمهای باوفای استاد خود<sup>۱</sup> کردم، و در روشنائی خورشید که در آن دم در ساحل پست<sup>۲</sup> روی در کشیده بود از میان این ابر برون آمدم.  
ای خیال، که گاه ما را چنان از خود بدر میبری که حتی طنین هزاران شیپور را در پیرامون خوش نمیتوانیم شنید،  
اگر حواس ما مایه برانگیختنت نیستند، پس کیست که ترا بحرکت میآورد؟ فروغی است که بدست آسمان یا خود بخود پدید آمده است، یا

۱- یعنی: قدمهایی که مرا وفادارانه در همه جا همراهی میکرد.

۲- اشاره بساحل جزیره برزخ که چون پائین تراست، در هنگام غروب نور خورشید بر آن

نمیتابد، ولی این نور هنوز بردامنه کوه که بلندتر است میتابد.

## سرود هفدهم

اراده‌ای خاص بدینجایش فرستاده است<sup>۱</sup> ؟  
درعالم اندیشه چهره آن ناپاك زنی که بدل بدان پرنده‌ای شد که  
بیش از جمله پرنده‌گان مشتاق آوازخوانی است درنظر آمد<sup>۲</sup> ؛  
و آنگاه خیال من چنان سخت مستغرق خویش شد که دیگر ازعالم  
برون هیچ نیامد که وی توانستش دید .

پس آنگاه درخیالپردازی دامنهدار خویش مردی را که بصلیبش کشیده  
بودند<sup>۳</sup> و قیافه‌ای نفرت‌زا و خشمگین داشت دیدم که بدین وضع جان میداد،  
و درپیرامون وی خشایارشای کبیر و زینش «استر» و «مردخای» عادل  
که گفتار و کرداری ملامت ناپذیرداشت هویدا بودند<sup>۴</sup> ؛

۱- اشاره بدانکه داتهدانه آن منظره رؤیائی را که اندکی بعد وصفش را خواهد کرد ،  
باحواس ظاهری خود ندیده، بنا برین یا باید این رؤیا چون فروغی از جانب آسمان آمده و اراده‌ای  
خاص ( خداوند ) آنرا فرستاده باشد ، یا «خود بخود» و تحت تأثیر مقتضیات زمان و مکانی پدید  
آمده باشد .

۲- بنا بروایات میتولوژی یونان ، «تراس» پادشاه مقدونیه (یونان) خواهرزن خودش را  
که فیلوملا Philomela نام داشت و دختری بسیار زیبا بود بزور تصاحب کرد، وزن اوچنان ازین  
رفتاری که با خواهرش شده بود بخشم آمد که «ایتیلوس» پسر یکدانه خود وشوهرش را کشت و  
گوشتش را بر سفره غذا بشوهر داد . این زن که پروکنه آ Procneae نام داشت بجرم این  
گناه تبدیل به پرنده‌ای شد که «بلبل» نام گرفت، تا همیشه مشغول نالیدن باشد . - «اوویدئوس»  
شاعر بزرگ لائین که این داستان را در کتاب «استحالات» خود نقل کرده معتقد است که درین میان  
«فیلوملا» تبدیل به بلبل و « پروکنه آ » تبدیل به پرستو شده ؛ بدین ترتیب داتهدانه با آنکه همین  
کتاب منبع او بود تماماً روایت دیگر را برگزیده است .

۳- رجوع شود بشرح بعد .

۴- این دو بند اشاره است به داستان استر دختر زیبای یهودی که بنا بگفته تورات زن  
سوگلی خشایارشا شد، و در نتیجه هامان وزیر خشایارشا که بایهودان دشمن بود و توانسته بود از شاه فرمان  
قتل عام آنها را بگیرد بر اثر نفوذ استر و «مردخای» عم وی منضوب شاه قرار گرفت و بدار آویخته  
شد . این ماجرا بتفصیل در کتاب «استر» تورات که سراسر آن بشرح این واقعه اختصاص یافته شرح داده  
شده است ، ولی چون هیچ اشاره دیگری در هیچیک از تواریخ ایرانی و یونانی و رومی بدین واقعه نشده  
معلوم نیست این داستان تاچه حد حقیقت داشته باشد . نام پادشاه ایران در تورات « اخشورش »  
بقیه در صفحه بعد



## برزخ

و چون این تصویر خود بخود، همچون حبیبی که آب پدید آرند آن  
از میان برود محو شد ،  
دختر کی را در برابر نظر یاقتم که سخت اشک میریخت و میگفت:  
« ای شاه بانو ، چرا در عالم خشم خویش دست از زندگی برداشتی ؟ »

### بیه از صفحه قبل

آمده که درست معلوم نیست آنرا با کدامیک از پادشاهان هخامنشی تطبیق میتوان داد؛ ولی از قرائن بیشتر احتمال میرود که مفسور خشیارشا باشد .

قسمتی از متن تورات درین باره چنین است : ( تورات، کتاب استر ، باب هفتم ) : «... در ایام  
اخشورش چنین واقع شد . این همان اخشورش است که از هند تاجش برسد و بیست و هفت ولایت  
سلطنت میکرد ... پس پادشاه وهامان نزد استر ملکه ضیافت حاضر شدند، و پادشاه در روز دوم  
نیز در مجلس شراب به استر گفت ای استر ملکه ، مشول تو چیست که بتو داده خواهد شد و  
درخواست تو کدام ، اگر چه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد - استر ملکه جواب داد  
و گفت ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسند آید جان من بمشول  
من وقوم من بدرخواست من بمن بخشیده شود - زیرا که من وقوم فروخته شده‌ام که هلاک  
و نابود و تلف شوم و اگر بگلامی و کنیزی فروخته میشدیم سکوت مینمودم با آنکه مصیبت ما  
نسبت بضرر پادشاه هیچ است - آنگاه اخشورش پادشاه استر ملکه را خطاب کرده گفت آن کیست  
و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید - استر گفت عدو و دشمن همین هامان  
شریر است - آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه بارزه درآمد و پادشاه غضبناک شده از مجلس  
شراب برخاسته بیاغ تضرع - پس هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیاست برپا شد  
تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید - و چون پادشاه از باغ قصر بجای مجلس شراب  
برگشت هامان بر بستری که استر بر آن میبود افتاده بود- پس پادشاه گفت آیا ملکه را نیز بحضور  
من در خانه بی‌عصمت میکند - سخن هنوز بر زبان پادشاه میبود که روی هامان را پوشانیدند -  
آنگاه حربونا یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه میبودند گفت اینک پنجاه زراعی نیز که  
هامان آنرا بجهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده در خانه  
هامان حاضر است - پادشاه فرمود که او را بر آن مصلوب سازید - پس هامان را بر داری که برای  
مردخای مهیا کرده بود مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست . »

۱- اشاره به لاونیا Lavinia ، دختر لاتینوس Latinus پادشاه لاسیوم Latium در ایتالیا - چنانکه در «اتیس» و برزیل نقل شده ، این دختر زن «تورنوس» Turnus پادشاه  
یکی دیگر از نواحی ایتالیا بود ؛ این پادشاه با «اتاس» قهرمان معروف ترویائی که قبلاً شرح اودر  
دوزخ رفت و رومیان او را بنیان گزارنده شهر خود میدانند جنگید و شکست  
خورد ؛ در پی شکست او به «آمانا» Amata ملکه لاسیوم خبر رسید که دامادش کشته شده  
بیه در صفحه بعد

---

## سرود هفدهم

---

خوش را کشتی تا «لاوینا» را از کف نداده باشی، و اکنون بین که  
مرا از کف داده‌ای! ای مادر، من آن کسم که پیش از هر کسی دگر بر مرک  
تو گریانم.

همچنانکه با تابش ناگهانی فروغی تازه بر دیدگانی فرو بسته،  
رشته خواب از هم می‌گسلد، اما در این گسستن پیش از آنکه یکسره از میان  
رود سخت جانی و دیرپائی میکند،

زادگان خیالپردازی من نیز در برابر فروغی که بر چهره‌ام تافت و  
بسیار تاب‌تر از آن نورها بود که ما بکار می‌بریم، راه گریز درپیش گرفتند.  
پشت سرنگریستم تا ببینم که در کجایم، و صدائیرا شنیدم که گفت:  
«ازینجا بالا باید رفت»؛ و این صدا مرا از هر اندیشه دگر  
باز داشت!

و چنان مشتاق دیدار صاحب صدایم کرد که دریا قسم که جز بادیدن  
روی او آتش شوقم فرو نخواهد نشست.

اما، همچنانکه خورشید دیدگان ما را خیره میکند و بخاطر همین  
درخشندگی چهره خوش را از ما نهان میدارد، درینجا نیز توانائی مرا  
تاب پایداری نماند.

«این روحی ملکوتی است<sup>۱</sup> که بی آنکه از وی خواهشی کرده

---

### بیه از صله قبل

ودخترش از روی اجبار به زوجیت «انثاس» قاتل شوهر خود درآمده‌است، و ملکه چنان ازین بابت  
خشمگین شد که خودش را کشت. - مراد از جمله «خود را کشتی تا لاوینا را از کف ندی»  
اینست که خودکشی کردی تا شاهد آنکه انثاس دخترت را از تو بگیرد نشوی - جمله «دست  
اززندگی» برداشتی ترجمه *hai voluto esser nulla* است که معنی تحت‌اللفظی آن اینست:  
«خواستی خودت را نیست کنی».

۱- این بند و دو بند بعد، از زبان ویرزیل گفته میشود.

## برزخ

باشیم ، مارا در بالارفتن رهنمون شده ، اما خود در فروغ خاص خوش پنهان است .

وی باما چنان رفتار میکند که آدمی باخوشتن<sup>۱</sup> ، زیرا آنکس که دیگری را نیازمندیند و برای یاریش در انتظار تقاضائی از جانب او نشیند، بحقیقت خوش را از راه بدنهادی آمادهٔ رد این تقاضا میکند .

لاجرم قدمهای خود را با چنین دعوتی هماهنگ کنیم و بکوشیم تا پیش از فرارسیدن شب بیالارویم ، زیرا که از آن پس تا باز گشت روز توانائی چنین کاری را نخواهیم داشت<sup>۲</sup> .

راهنمای من چنین گفت، و من در همراهی وی قدم بجانب پلکان نهادم، و چون خود را بر روی پلهٔ نخستین یافتم

آهنگی همانند صدای برهم خوردن بالی را در کنار خوش شنیدم، و نسیمی بر چهره امهوزید<sup>۳</sup> ، و آوایی را شنیدم که میگفت: « **Beati Pacifici** که بی خشم بد بسر میبرند! »<sup>۴</sup>

و درین میان، آخرین اشعای که شب را بدنبال دارند<sup>۵</sup> چنان برفراز

---

۱ - اصل فکر از انجیل آمده است ( انجیل متی ، باب هفتم ) : « ... آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید » و ( انجیل مرقس ، باب دوازدهم ) : « ... همسایهٔ خود را چون نفس خود محبت نما » و ( انجیل لوقا ، باب ششم ) : « ... و چنانکه میخواهید مردم بشما عمل کنند شما نیز با ایشان همانطور سلوک نمائید . »

۲ - اشاره به قانون برزخ که شباً هنگام رو به بالا نمیتوان رفت .

۳ - اشاره بدانکه فرشته سومین علامت P را که نشان گناه خشم است از پیشانی داته سترده است .

۴ - «خوشا بحال اهل صلح» ، جمله‌ای که بصورت لاتینی آن در متن شعر داته نقل شده است . اصل این جمله از انجیل گرفته شده ( انجیل متی ، باب پنجم ) : « ... خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد . »

۵ - آخرین اشعهٔ خورشید ، پیش از غروب آفتاب .

## سرود هفدهم

سر ما آهنگ بالا کرده بودند که از چندین جانب چهرهٔ اختران هویدا شده بود .

بخوش میگفتم : « ای توانائی من ، برای چه تر کم میگوئی ؟ »  
زیرا که احساس میکردم که پاهای مرا نیاز به اندکی درنگ است.<sup>۱</sup>  
بیالای پلکان رسیده و همچو آن کشتی که بکنار ساحل رسیده باشد  
بیحرکت بر جای ایستاده بودیم ،

و من اندکی درنگ کردم تا دریابم که آیا دربارهٔ این حلقهٔ تازه سخنی  
خواهم شنید یا نه ، پس آنگاه روی بسوی استاد خوش کردم و گفتم :  
« ای پدر مهربان ، مرا آگاه کن که ساکنان این حلقه‌ای که در آنیم  
کدامین گناه را کفاره میدهند ؟ اگر ما از رفتن بازمانده‌ایم ، کاش زبان  
تو از پاسخ باز نماند . »

واو بمن گفت : « در این جا عشق به نیکی از بیماری تصور در  
انجام وظیفه درمان مییابد<sup>۲</sup> ، یعنی دستهٔ سهل‌انگاران آنچه را که از کف  
داده بودند باز میستانند<sup>۳</sup> »

اما ، برای آنکه مفهوم سخنم را نکوتر ازین دریایی ، هوش و حواس  
خوش را یکسره بمن ده تا مگر ازین تأخیر ما ثمر برگیری<sup>۴</sup> . »

۱- اشاره بدانکه فرارسیدن شب طبق قانون برزخ قدرت بالارفتن را از پاهای برزخیان  
میستاند .

۲ - یعنی : در اینجا کسانی بخاطر تطهیر خود کیفر می‌بینند که در زندگی بیت خوب  
داشتند ، ولی در راه نکوئی سهل‌انگاری کردند و وظیفه‌ایرا که عشق به نیکی بعهدهٔ ایشان گذاشته  
بود انجام ندادند .

۳ - یعنی مشغول گذراندن دورهٔ مجازات خویشند تا دوباره از نعمت رستگاری روح که  
قبلاً آنرا با گناه سهل‌انگاری از دست داده بودند برخوردار شوند .

۴- یعنی ! حالا که شب رسیده و اجباراً باید تا صبح در همین جا بمانیم ، لااقل درسی از  
من آموخته و وقت را تلف نکرده باشی .

## برزخ

وچنین سخن آغاز کرد: «پسرم، خالق و مخلوق هرگز بی‌عشق نبوده‌اند<sup>۱</sup>، و این عشق یا غریزی است و با اکتسابی، و تو خود بر این نکته نیک آگاهی<sup>۲</sup>».

عشق غریزی هرگز براه خطا نمی‌رود؛ اما آن دیگری بعکس، یا از ناشایستگی معشوق، یا از کمی فزون از حد اشتیاق و یا از زیادی فزون از حد آن، در معرض خطاست<sup>۳</sup>.

این عشق اگر روی بسوی خیر نخستین<sup>۴</sup> داشته باشد، یا آنکه در طلب نعمتهای خداوند میان‌هروی کند، زاینده لذتی ناشایسته نمی‌تواند شد؛ اما چون روی بسوی بدی گرداند، یا آنکه در طلب چیزی نکو شوقی بیشتر یا کمتر از آن حد که شایسته است نشان دهد، درین صورت مخلوق براهی علیه خالق خوش می‌رود.

و این‌تر می‌تواند آموخت که در مزرع وجود شما عشق بند هر خوبی است، و نیز بند هر بدی که مستحق کیفر است.

۱ - از اینجا بحث معروف و برزخ در باره عشق و طبقه‌بندی خاص آن که ساکنان هفت حلقه برزخ از روی آن حلقه‌بندی شده‌اند شروع میشود. یکبار دیگر نیز در سرود یازدهم دوزخ و برزخ طی بحث مفصلی اساس طبقه‌بندی دوزخ را برای دانه تشریح کرده بود.

۲ - یعنی: این تقسیم‌بندی طبق منطق ارسطو صورت گرفته و نو که کتاب فلسفه ارسطو را خوانده‌ای قاعدتاً بر این منطق وقوف داری. - عشق غریزی (naturale) یعنی عشق فطری و جاذبه‌ای که آدمیان و حیوانات و نباتات را بسوی هم می‌خواند. عشق اکتسابی (d'animo) یعنی عشق ارادی که بشر طبق اختیار خود و روی صلاح اندیشی روی بدان می‌آورد. - «خالق و مخلوق هرگز بی‌عشق نبودند»، یعنی: چه آفریدگار و چه آفریدگان کاری را جز از روی عشق انجام نمی‌توانند داد، منتها بعداً توضیح داده میشود که این عشق، میتواند علاقه‌ای نیکو یا علاقه‌ای بد باشد.

۳ - یعنی: عشق ارادی از سراه اشتباه میتواند کرد: یا آنکه متوجه هدفی نشود که قابلیت و استحقاق آنرا نداشته باشد، یا آنکه زیاد از حد حرارت بخرج دهد، یا حرارت کافی بخرج ندهد.

۴ - ne' primi ben(i) : خداوند.

## سرود هفدهم

اما چون عشق بهر حال دست از خدمت بدان کس که در وجودش خانه دارد نمیتواند داشت، بناچار جمله کسان از کینه توزی بشخص خویش در امانند<sup>۱</sup>؛

وازشوئی دگر، چون هیچ موجودی خویش را جدا از آن وجود نخستین که خود هستی بخش خویش است نمیتواند دانست، ناگزیر احساس آدمی بدین وجود نیز کینه توزی نتواند کرد.

لاجرم، اگر تشخیص من درست باشد، فقط این راه باقی میماند که تنها نوع بدی که بدان عشق میتوان داشت بدخواهی نسبت بدیگران است و نهال این چنین عشق بد به سه صورت درمزرع وجود شما میروید:

کسانی هستند که بلندی خویش را در پستی همسایگان خود میجویند، و تنها بدین نیت است که شوق دیدار سرافکنندگی آنان را دارند<sup>۲</sup>؛

کسانی هستند که میترسند با بالارقتن دیگران قدرت و موقعیت و افتخار و شهرت خویش را از کف بدهند، و ازین بابت چنان افسرده خاطر میشوند که آرزوی خلاف آنرا میکنند<sup>۳</sup>.

و کسانی نیز هستند که بادشنامی چنان خشمگین میشوند که عطش انتقامجوئی وجودشان را فرامیگیرند، و این چنین کسان چاره ای بجز آن ندارند

---

۱- تقسیم بندی اول: وقتی که عشق بسمت بدی منحرف میشود؛ ولی چون این بدی نمیتواند بسمت خود شخص یا بسمت خداوند متوجه باشد، بناچار صورت بدخواهی نسبت بدیگران درمیآید. این چنین عشق خود به سمت فرعی تقسیم میشود که هر يك از آنها مربوط یکی از سه حلقه نخستین برزخ است.

۲ - طبقه غرور پیشگان: حلقه اول برزخ.

۳ - طبقه اهل رشک و حسد: حلقه دوم برزخ.

## برزخ

که در پی آزار دیگران برآیند<sup>۱</sup> .  
این عشق سهرو است که در زیر پای ما کفاره میدهد<sup>۲</sup> ؛ و اینک از  
آن عشق دیگری باتو سخن میخوام گفت که با همه فساد آلودگی روی  
بجانب نکوئی دارد<sup>۳</sup> .

هر آدمی طرحی مبهم از خیری که روحش را آرامش میتواند داد  
بر لوح دل دارد، و چون خود را مشتاق آن میبیند میکوشد تا بدان دست یابد<sup>۴</sup> .  
اگر این عشق با کندی بسیار شما را بشناسائی آن یا دستیابی  
بدان خواند<sup>۵</sup> ، در آن صورت پس از توبه‌ای بجا درین حلقه بدین جرم کیفر  
خواهید دید<sup>۶</sup> ؛

خیری دگر هست که آدمی را خوشبخت نمیکند ، زیرا که خود نه  
خوشبختی است<sup>۷</sup> و نه آن جوهر نیکو<sup>۸</sup> که نمره و ریشه جمله نکوئیهاست ؛  
عشقی که خود را فزون از اندازه در اختیار این طلب مینهد، در سه

۱ - طبقه اهل غضب : حلقه سوم برزخ .

۲ - عشق سهرو : *triforme amor(e)* ، عشقی که به سه صورت تجلی میکند -  
« کفاره میدهد » ، در اصل : میگرد *si piange* ؛ یعنی گناهکاران این سه طبقه مختلفند که در سه حلقه  
اول برزخ که درین ساعت در زیر پای ما قرار دارد بخاطر گناه خویش گریان هستند .

۳ - اشاره به قسمت‌های دوم و سوم از تقسیم‌بندی سه گانه گناهان در برزخ .

۴ - یعنی : هر کسی برای خود معنای کمال مطلوبی دارد که در پی آنست تا روح خویش  
را با وصول بدان از نعمت آرامش برخوردار بیند .

۵ - اشاره به سهل‌انگاران که ساکنان حلقه چهارم برزخ را تشکیل میدهند .

۶ - یعنی : این گناهکاران پس از آنکه پشیمان شدند و توبه کردند مدتی برای تطهیر  
خویش در این جا عذاب خواهند دید و بعد رهسپار بهشت خواهند شد .

۷ - اشاره به مال و منال زمینی .

۸ - *la buona essenza* ، نقل از « سن‌تماس‌داکن » بزرگترین فقیه کاتولیک که در  
قرن سیزدهم میلادی میزیست : « تنها خداست که ذاتاً خوب است » .

---

## سرود هفدهم

---

حلقه‌ای میگرد که بر بالای سر ما بند،  
اما چگونه این عشق بسمه قسمت  
منقسم میشود،  
درین باره چیزی بتو نمیگویم، تا خود این نکته را بفراست  
خویش دریابی .

---

۱ - قسمت سوم از تقسیمات سه گانه برزخ ، شامل گناهان: خست ، شکمپرستی و  
شهوته‌رانی که گناهکاران مربوط بدانها در حلقه‌های پنجم و ششم و هفتم برزخ بسر می‌برند .





# سرود هجدهم

## طبقه چهارم: تن آسایان

درین سرود ، دانه وورژیل بادسته نازه‌ای از برزخیان بر خورد می‌کنند که دسته تنبلانند . اینان ناکزیرند در تمام مدت کفاره خویش در طول حلقه‌ای که بر گرداگرد این کوهستان می‌چرخد . بشتاب مشغول دوییدن باشند ، زیرا که در دوران زندگانی خویش ، بر اثر تنبلی و تن آسائی ، دست از کوشش در راه خدمت بخلق و ترکیه نفس خود برداشته و کاری انجام نداده بودند .

دانه بدین دسته از ارواح برزخی، که تنها دسته‌ای از برزخیانند که سرودی مذهبی نمی‌خوانند ، فقط پنجاه مصرع اختصاص داده است و ظاهراً می‌خواهد بدینوسیله بی‌اعتنائی خویش را در باره ایشان نشان دهد ، همچنانکه در سرود ابن‌الوقت‌ها در سرود سوم دوزخ چنین کرده بود ، منتها در اینجا طبعاً این حس تحقیر او خیلی ملایمتر است .

در آخر سرود دانه برای دومین بار بخواب می‌رود تا خواب سمبولیک نازه‌ای ببیند .

## سرود هیجدهم

حکیم والا<sup>۱</sup> استدلال خویش را بیابان رسانیده بود و بادقت بدیدگان  
من مینگریست تا مگر مرا خرسند بیند؛

و من که در خویش عطشی تازه مییافتم، بزبان خاموش بودم و در دل  
میگفتم: «شاید که اگر فرزند از اندازه پرسش کنم، زبان درازی کرده باشم.»  
اما آن پدر واقعی میل پر آزر و خاموش مرا دریافت و سخن گویان دل  
سخن گفتند داد.

لاجرم گفتم: «استاد، نگامن چنان از فروغ تو نیرو میگیرد که  
مفهوم آنچه را که منطق تو ارائه میدهد یا تحلیل میکند نکودر میتوانم یافت.  
ازین رو از تو پدر گرامی و مهربان تقاضا دارم که مفهوم عشق را  
که تو هر نکوئی و هر بدی را زائیده آن میدانی بمن بنمائی.»

گفت: «نظر نافذ اندیشه را بدقت بمن متوجه کن تا آشکرا بخطای  
کورانی که ادعای عصا کشی دارند پیبری<sup>۲</sup>؛

روح که آماده محبتش آفریده اند بمحض آنکه جاذبه لذتش برانگیزد

---

۱- l'alto dottore، این لقبی است که بیکبار دیگر نیز در «دوزخ» به ورزید

داده شده بود.

۲- اشاره به گفته آن فلاسفه که ادعا میکنند که عشق به صورت شایان ستایش است و

هیچ نوع آن زاینده بدی نمیتواند شد. اصل فکر «کوران عصا کش» از انجیل گرفته شده  
(انجیل متی، باب پانزدهم): «...ایشان را واگذارید. کوران را هنمایان کورانند، و هر که

کور کور را راهنما شود هر دو در چاه افتند.»

## برزخ

و بعمل خواند، روی بجانب آنچه مطلوب اوست میبرد؛  
قدرت ادراك شما از هر حقیقتی تصویری بر میآورد و آن تصویر را در  
دروتنان میگستراند و ازین راه روح را بسوی خویش میخواند؛  
اگر روح که توجهش چنین معطوف شده است مجذوب این تصویر  
شود، چنین جاذبه‌ای عشق است؛ عشقی طبیعی که با کشش لذت این تصویر  
را از نو باروح شما پیوند میدهد.<sup>۱</sup>  
آنگاه، همچو پیچ و تاب شعله آتش که باقتضای طبیعت خود مشتاق  
صعود بدانجا است که در آن جوهر ناریش از هر جای دیگر دوام میکند<sup>۲</sup>،  
روح مجذوب نیز روی بسوی میل میبرد که کششی معنوی است، و  
درین راه باز نمایاستد مگر آنکه به شیئی محبوب دست یافته باشد.<sup>۳</sup>  
لاجرم اکنون میتوانی دید که تا چه اندازه حقیقت امر بر آن کسان که  
عشورا بنخودی خود شایان تحسین می‌شمارند پوشیده است،

۱- یعنی: عشق «بالقوه» در روح آدمی وجود دارد و وقتی بصورت «بالفعل» در میآید که  
جاذبه کسب لذتی آنرا برانگیزد.

۲- مفهوم کلی این بند و بند بالا اینست که قوه ادراك آدمی، از هر چیز که می‌بیند تصویری  
بدرون روح می‌فرستد، و اگر این تصویر مورد پسند روح قرار گیرد در آن صورت عشق بوجود میآید،  
و این عشق هنوز صورتی طبیعی دارد، زیرا که وارد مرحله عمل نشده است.

۳- اشاره به «کره نار» که در بالای زمین وزیر فلک سماء قرار دارد و در حقیقت مرحله  
مقدماتی بهشت است و هر آتشی روی بدان دارد که گهواره اصلی اوست. در سرود اول بهشت درین  
باره سخن خواهد رفت.

۴- مفهوم کلی این بند و بند قبل اینست که همچنانکه آتش رو بسوی کره نار که زادگاه  
اوست دارد تا مگر بدان رسد، روح آدمی نیز پس از آنکه در خود احساس عشق کرد به  
بیروی شوق و میل راه تلاش را در پیش میگیرد تا بدان جا رسد که هدف او و برانگیزنده  
اشتیاق اوست.

۵- اشاره به پیروان عقیده «اییکور» که معتقدند «عشق» بهر صورت که باشد محترم و  
شایان ستایش است. در اینجا داته از زبان ویرژیل میگوید که هر چند نفس عشق همیشه خوب است،  
ولی اگر هدف آن چیزی ناشایسته باشد نتیجه آن شایان ستایش نمیتواند بود.

## سرود هیجدهم

زیرا که شاید مایه اصلی همیشه خوب جلوه کند، اما هر مهری خوب نیست، هر چند که موم خوب باشد<sup>۱</sup>.

پاسخش دادم: «سخنان تو و اندیشه من که در درک معنی آنان کوشید مفهوم عشق را بمن آموختند، اما این وقوف جز بر شک من نیفزود، زیرا که اگر عشق از خارج بسراغ ما می‌آید و روح ما پیاپی همراهش نمیکند، درین صورت روح را هیچ هنری در رفتن پا نرفتن براه راست نیست<sup>۲</sup>».

واو بمن گفت: «من هر آنچه را که عقل درین باره تواند دید بتومیگویم، اما درباره آنچه از حوصله عقل برون است انتظار پاسخ را جز از جانب بتاثریچه مدار: زیرا که این کار، کار ایمان است<sup>۳</sup> هر تر کیبی که از ماده جدا و در عین حال بدان پیوسته باشد صفت ممیزه‌ای خاص دارد

که آنرا جز از راه آثاری که بر آن مترتب است نمیتوان شناخت، و همچنانکه حیات نباتات جز بوسیله شاخ و برگهای سبز آنها متجلی نیست،

۱- درین جا عشق به موم و هدفی که عشق در راه آن بکار برده میشود به مهر تشبیه شده. اشاره بدانکه عشق خود قابل تقدیس است ولی میتوان آنرا در راهی بکار برد که مستحق ملامت باشد. موم در زمان داته بجای لاکه امروزی بکار میرفت.

۲- یعنی: اگر عشق از عوامل خارجی زاده میشود و روح درین میان فقط وقتی رو بسوی آن میبرد که تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته باشد، در این صورت عشق امری است که مستقیماً بروح مربوط نیست و نباید بدی یا خوبی آنرا از چشم روح آدمی دید.

۳- اشاره بدانکه و برزیل نماینده عقل و منطق انسانی است. و چون درین بحث پیش از آنکه پای عقل در میان باشد پای عشق و روح در میان است، پاسخ کامل این سؤال را باید از بتاتریس یعنی مظهر عشق و عاطفه خواست.

این درست مفهوم شعر حافظ است که:

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست عشق میگفت بشرح آنچه براو مشکل بود

---

## برزخ

---

این صفت نیز جز از راه آثاری که بر آن مترتب است تجلی نمیتواند کرد<sup>۱</sup> .

ازین رو، آدمی خود نمیداند که قدرت درك مدرکات اولیه و جاذبه تمایلات نخستین در او از کجا پدید آمده است ،

زیرا این مدرکات و تمایلات بهمانسان با نهادشمارشده اند که غریزه عسل ساختن با نهاد زنبور ، و این تمایلات نخستین نه شایسته ستایشند و نه مستحق ملامت<sup>۲</sup> .

اما شما برای تطبیق آنان با سایر تمایلات خویش ، قدرت عاقله ایرا در وجود خود دارید که راهنمای اعمالتان است ، و باید که این نیرو همواره در آستانه رضا ماند<sup>۳</sup> ؛

و همین قدرت عاقله است که عشق خوب را استقبال و عشق بد را طرد میکند، و از این راه امکان صلاح را بدست شما میدهد<sup>۴</sup> .

---

۱ - مفهوم این بند و بند قبل از آن اینست که هر حقیقت غیرمادی (مثلاً روح) که با حقیقتی مادی (مثلاً جسم) یکی شده و درعین آنکه استقلال خود را حفظ کرده با آن پیوسته باشد، فقط از راه آنچه توسط این جسم قابل درك و رؤیت است امکان تجلی دارد ، همچنانکه نیروی حیاتی درختان را جز از راه دیدار سرسبزی شاخهها و برگهای آنها در نمیتوان یافت .

۲ - یعنی : در باره غرایز و تمایلات اولیه و اصلی بشر میتوان گفت که این تمایلات و غرائز ارتباطی با تجلی خاص از جانب روح او ندارد، بلکه بطور فطری و ذاتی با نهاد او سرشته شده اند. و از بابات آنها نمیتوان روح را ملامت کرد یا ستود .

۳ - «قدرت عاقله» اشاره به عقل و ادراك بشری که او را بچاب احتیاط و مدارا میخواند. «باید که همواره در آستانه رضا بماند» ، یعنی باید همیشه طوری رفتار کنید که این نیروی عاقله از شما راضی باشد . مفهوم این بند اینست که غرائز و تمایلات ساده و اصلی در اختیار مایستند ، اما برای اینکه بقیه عواطف و احساسات خویش را با این تمایلات فطری که بد نمیتواند بود وفق دهیم و از افراط و تفریط بپرهیزیم، باید از عقل که ما را بمیانروی میخواند کمک بگیریم .

۴ - یعنی: شایستگی بانا شایستگی شما وابسته بدان است که این قدرت عاقله را در چه راه بکاربرید، و آنرا صرف هدفی کنید که از عشق بخوبی زاده میشود یا از عشق به بدی .

## سرود هیجدهم

کسانیکه درین باره اندیشیدند و بکنه این معضلات ره یافتند ،  
وجود این آزادی را برای روح مسلم دانستند، و لاجرم برای جهانیان علم  
اخلاق را بیادگار نهادند <sup>۱</sup> .

ازین هم که بگذریم ، و بفرض هم بپذیریم که آتش جمله عشق‌ها از  
روی الزام در نهاد شما بر افروخته می‌شود ، بهر حال شمارا قدرت آن هست که  
عنان بر این عشق زیند <sup>۲</sup> .

این همان صفت والائی است که «بئاتریچه» «اختیار» ش مینامد ؛  
لاجرم اگر وی درین باره باتوسخنی گوید بکوش تا مفهوم این کلام مرا  
بیاد داشته باشی <sup>۳</sup> .

ماه که برای بر آمدن تقریباً تانیمشب درنگ کرده بود <sup>۴</sup> ، همچودلوی  
بزرگ و فروزان سر بر آورده و از شماره اختران در نظر ما بسیار کاسته بود <sup>۵</sup> ،  
و درجهتی خلاف آسمان <sup>۶</sup> ، در آن مسیر که خورشید ، بهنگامی  
که رومیانش در میان ساردها و کرس‌ها در حال افول می‌بینند ، در آن آتش

۱ - اشاره به فلاسفه بزرگ کهن : سقراط و ارسطو و افلاطون .

۲ - نتیجه کلی این بحث : بفرض آنهم که قبول کنیم هر نوع میل بصورت جبری و  
تحت تأثیر عوامل خارجی در وجود آدمی پدید می‌آید و ما را در پیدایش آن اختیاری نیست ، ولی  
بهر حال منکر آن نمیتوان شد که در صورتیکه این میل متوجه هدفی نامشروع باشد ، اختیار عدم  
پیروی از آن و خودداری از رفتن بر اهی که این میل نشان میدهد با خود ماست .

۳ - اشاره به سرود پنجم بهشت که در آن بئاتریس درین باره با داته گفتگو میکند . از  
نظر استماری اشاره بدین است که علم الهی (که بئاتریس در اینجا مظهر آن است ) در مورد بشر قائل  
به «اختیار» است و «جبر» مطلق را قبول ندارد .

۴ - داته سفر خود را بجهان دیگر در شب آدینه مقدس شروع کرده بود که در آن ماه  
صورت بدر داشته ، بنابراین درین موقع که شب سه‌شنبه یعنی شب هیجدهم ماه قمری است ، ماه  
زودتر از حوالی نیمشب طلوع نمیکند .

۵ - یعنی : تابش آن نور ستارگان را ضعیف کرده بود .

۶ - یعنی : در مسیر خاص ماه که از جانب مغرب بجناب مشرق حرکت میکند .

می‌افکند، شتابان در حرکت بود<sup>۱</sup>،  
 و آن شب بزرگوار که بخاطر او «پیتولا» از هر شهر دیگر «مانتوئی»  
 نام‌آورتر است<sup>۲</sup>، بار سنگین شك را از دوش من برداشته بود.  
 لاجرم، چون جمله پرسشهای خویش را پاسخهایی روشن و مقنع  
 شنیده بودم، حال آن کس را داشتم که در عالم خلسه برؤیائی فرو رفته  
 باشد<sup>۳</sup>.

اما این حال خلسه من بناگهان با فرارسیدن کسانی که گردها کرد  
 کوهستان را در نور دیده و از پشت ما سر بر آورده بودند از میان برفت.  
 و همچنانکه پیش ازین، «ایسمنو» و «آسوپو»، در آن هنگام که  
 مردم شهر «تبه» از «باکو» یاری میخواستند، کسان را شا هنگام در  
 طول کناره‌های خویش غرق در شور و شوق میدیدند<sup>۴</sup>،  
 درین حلقه نیز کسانی را که عشقی شایسته و اراده‌ای نیکویشان راهبر

۱ - اشاره به مسیر خورشید در اواخر ماه آبان و اوایل ماه آذر، یعنی در حدود یکماه قبل از آغاز زمستان؛ درین موقع مسیر خورشید بیش از هر وقت دیگر متعادل بجنوب غربی است، یعنی از نظر رومیان خورشید در میان دو جزیره «کرس» و «ساردنی» غروب میکند. مفهوم این بند اینست که ماه درین هنگام در جهت شمال شرقی به جنوب غربی حرکت میکرد.

۲ - شب بزرگوار: ویرژیل - پیتولا Piètoia دهکده‌ای در نزدیک شهر مانتوا Mantova؛ این دهکده زادگاه ویرژیل بود و بدین جهت داتۀ آن را نام‌آورترین آبادی «مانتوا» می‌شمارد.

۳ - یعنی: فکر من یکسره معطوف بدانچه بود که شنیده بودم و توجهی باطراف خویش نداشتم.

۴ - ایسمنو Ismeno و آسوپو Asopo دو رودخانه ناحیه Boetia در یونان؛ «تبه» Tebe پایتخت معروف این ناحیه - باکو Baccho (در اصل یونانی Bacchus) خدای شراب و مستی در میتولوژی یونان که حامی شهر «تبه» بود - در شب جشن باکوس، مردم شهر «تبه» هر یک مشعلی بدست میگرفتند و تا صبح در طول سواحل این در رودخانه برقص و میخوارگی و عشق‌بازی میپرداختند.

بود دیدم که پاها را داسهائی کرده بودند و روی بجانب ما داشتند<sup>۱</sup> .  
 بس زود بما رسیدند ، زیرا که جمله افراد این جمع پیوسته دوان  
 بودند و در پیشاپیش آنان دوتن گریه کنان بانگ میزدند که :  
 «مریم شتابان بجانب کوهستان دوید<sup>۲</sup> ، و: «سزار برای آنکه «ایلردا»  
 را بزیر یوغ کشد «مارسی» را سر کوب کرد و بسوی اسپانیا شتافت<sup>۳</sup> .  
 پس آنگاه دیگران میخروشیدند که : « بشتایم ، بشتایم ، تا مبادا  
 باقصور در عشق وقت خویش راتلف کنیم ، زیرا که این ابر از شوق از نو برکت  
 الهی را شامل ما خواهد کرد<sup>۴</sup> .  
 « ای ارواحی که شاید شوق پارسایانه کنونی شما کندی سهل انگارانه  
 پیشینتان را در ابراز نکوکاری جبران تواند کرد ،  
 این آدم زنده که میبینید ، و یقین دانید که بشما دروغ نمیگویم ، سر آن

۱ - « عشقی نکو راهبرشان بود » : اشاره بدانکه این حلقه برزخ خاص سهل انگران  
 است که هدفی بد ندارند و جریشان فقط قصور در نکوکاری است . - « پاها را داسهائی کرده  
 بودند » ، یعنی در حال دویدن بودند ، بطوری که پاهایشان دائماً در حرکت بود و درین حال شکل  
 قوسی را بصورت داس دروگران داشت .

۲ - نقل از انجیل ( انجیل لوقا ، باب اول ) : « ... در آن روزها مریم برخاست  
 و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت و بخانه زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد . »

۳ - نقل از «فارسلیا» اثر معروف «لوکائوس» شاعر رومی : « سزار با سرعتی شکفت آور  
 به ایبریا رفت و ایلردا را تصرف کرد » . - Ilerda نام قدیمی «لریدا» Lerida یکی از شهرهای  
 اسپانیا . - Marseilles ( بایتالیائی مارسیلیا Marsilia ) بندر معروف جنوب فرانسه - اشاره  
 به پیروزیهای سزار در برابر سرداران پمپئوس ، در فرانسه و اسپانیا ، که نتیجه سرعت عمل سزار بود .  
 در این مثال و مثال قبل از آن ، دو نمونه از موفقیت در نتیجه سرعت عمل از جانب سهل-  
 انگاران و تن آسانان این حلقه برزخ ارائه شده که مثل نمونههای سایر حلقهها ، یکی از آنها از  
 تورات و انجیل و یکی دیگر از میتولوژی و تاریخ انتخاب شده است .

۴ - یعنی : در اجرای مجازات خود شتاب کنیم تا این ابراز حسرت از جانب ما ،  
 دوران عذابمان را در این جا کوتاهتر کند .



## بردخ

دارد که چون خورشید از نو بتابد<sup>۱</sup> ، ازین بالاتر رود؛ درین صورت مارا بگوئید که از کجا گذر باید کرد .

راهنمای من چنین گفت، ویکی از این ارواح پاسخ داد: «بدنبال ما بیا ، و گذرگاه را خواهی یافت .

ماچنان شوق پیش رفتن داریم که بر جای خویش آرام نتوانیم گرفت؛ لاجرم اگر کیفر مارا مستلزم قصوری از جانب ما در رعایت ادب بینی، بر ما بخشش آور<sup>۲</sup> ؛

من بهنگام امپراتوری «بارباروسای» نیکدل که هنوز «میلانو» دردمندانه از او یاد میکند در شهر «ورونا» کشیش «سن تسنو» بودم<sup>۳</sup> .

وزود باشد که آن کس که اکنون پائی بر لب گور دارد<sup>۴</sup> ، بخاطر این دیر بگرید<sup>۵</sup> ، و ازینکه آنرا در اختیار خویش داشته است پشیمان آید،

۱ - اشاره بدانکه ابن بالاروی فقط وقتی میراست که خورشید روز بعد طلوع کند .  
۲ - یعنی : اگر می بینی که بخاطر تحمل کیفر خود مجبور بدویدن هستی و نمیتوانی بر جای بایستیم تا رسم ادب را نسبت بشما دونفر بجای آورده باشیم ، مارا مورد ملامت قرار مده .

۳ - بارباروسا Barbarossa ، «فردریک ریش قرمز» امپراتور معروف آلمان که در بزرگترین جنگ صلیبی مدتی فرمانده کل قوای صلیبی بود و در یکی از زدوخوردهای خود با مسلمین هنگامیکه میخواست با اسب از رودخانه بگذرد در آن غرق شد . عقیده بسیاری از آلمانها هنوز براینست که ابن امپراتور نمرده بلکه در غاری در کوهستان کیپهویزر Kipphäuser کنار تخته سنگی نشسته است و هر وقت که ریش او آقدر دراز شود که سه بار تمام بدور تخته سنگ بیچد ، وی از غار بیرون خواهد آمد و دوباره دست بشمشیر خواهد برد - «میلانو دردمندان» از او یاد میکنند، اشاره بدانکه «فردریک ریش قرمز» در سال ۱۱۶۲ شهر میلان را آتش زد و ویران کرد - ورونا Verona شهروایالت معروف شمال ایتالیا - «سن تسنو» San Zeno(ne) دیر معروفی در ایالت ورونا روحی که سخن میگوید روح مردی است بنام گرااردو Gherardo که در سال ۱۱۸۷ مرد و سرکشیش این دیر بود .

۴ - e tale ha già l'un piè dentro la fossa این اصطلاح ایتالیائی درست مرادف اصطلاح رایج فارسی است که در ترجمه آمده است .

۵ - یعنی : بزودی بر اثر گناهایی که در دوره تصدی این دیر انجام داده بدوزخ خواهد رفت .

## سرود هیجدهم

زیرا که وی پسر خود را که تنی ناقص و روحی ناقصتر دارد و حرامزاده ای بیش نیست، در این دیر بجای کشیش قانونی نهاده است.<sup>۱</sup>

نمیدانم که وی بازسخن گفت یا خاموش ماند، زیرا که درین لحظه بسیار دور شده بود، اما همین اندازه را از سخناش شنیدم و در خاطر نگام داشتم. و آنکس که در جمله گرفتاریها مشکل کشایم بود<sup>۲</sup>، بمن گفت:

«روی بدان جانب کن و این دوتن را بین که چسان دندان در تن تن آسانی فرو برده اند»<sup>۳</sup>.

این دو در پس جمله آن دیگران روان بودند و میگفتند: «قومی که دریا بروش گشوده شد، پیش از آنکه «اردن» وارثانش را ببیند بمرد»<sup>۴</sup>.

۱ - این دو بند اشاره است به «البرتو دلا اسکالا» Alberto della Scala اشرافزاده بزرگ شهر «رونا» که در ۱۰ سپتامبر ۱۳۰۱ مرد. و همین جهت است که اشاره به «پارلب گورداشتن» او شده است. - پسر او یوسف (Giuseppe) نام داشت و از طرف پدر مقام کشیش اعظم دیر سن تنورا یافت و از ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ بدین سمت باقی بود. این شخص میلنیکید (بدین جهت به «تن ناقص» او اشاره شده) و بقول مفسرین داتنه اخلاقی فاسد داشت (روح ناقص تر)، و برخلاف سه پسر مشروع «البرتو دلا اسکالا» (که یکی از آنها «کان گراند اسکالا» است که داتنه کمدی الهی خود را بدو اهدا کرده است) وی فرزند نامشروع او بود.

۲ - اشاره به ویرژیل.

۳ - یعنی: با شتاب در دیدن، باخوی تن آسانی که در آن جهان داشتند مبارزه میکنند.

۴ - اشاره به قوم یهود که چون براهنمائی موسی از مصر به کنعان میرفت، آب بحر فلزم (بحر احمر) در سر راهش خشک شد و بعد از عبور یهود، دوباره دریا بحال خود برگشت تا سربازان مصری را که در تعاقب یهود بودند غرق کند. - «اردن» نام رود معروف فلسطین که در اینجا به پیروی از تورات بتمام فلسطین اطلاق شده است. - «پیش از آنکه اردن وارثانش را ببیند بمرد»، اشاره بدانکه جز «کالیب» و «یوشع» دوتن از سران مهاجرین یهود، بقیه افراد این قوم پیش از رسیدن بارش موعود مردند. اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات، سفر خروج، باب چهاردهم):

«... پس موسی دست خود را بردریا دراز کرد و خداوند دریا را بیاد شرقی شدید تمامی آن شب برگردانیده دریا را خشک ساخت، و آب منشق گردید، و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی میرفتند، و آنها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود» و (تورات، سفر اعداد، باب چهاردهم):

«... و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت: تا یکی این جماعت شریز (یهود) را که بر من بقیه در صفحه بعد

---

## برزخ

---

و: «آنانکه نخواستند بار دشواریها را همراه باپسر «انکیزه» تا آخر بردوش کشند، خویش را وقف حیاتی بی افتخار کردند.»  
و چون این اشباح چندان از ما دور شدند که دیگر امکان دیدارشان نبود، افکاری تازه در ذهنم راه یافت،  
که از آنها اندیشه هائی دگر زائید، و آنقدر ازین شاخ بآن شاخ جستیم که عاقبت در عالم خیالپردازی خویش دیدگان را برهم نهادم  
و اندیشه‌هایم بصورت رؤیائی درآمدند.

---

### بچه از صفحه قبل

همه میکنند متحمل بشوم؟ همه بنی اسرائیل را که بر من همه میکنند شنیدم. بایشان بگو خداوند میگوید بچیات خودم قسم که لاشهای شما در این صحرا خواهد افتاد، و شما بزمنی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون.»

۱ - اشاره به همراهان «اتاس» Aeneas که دزجریره سیسیل ماندند و حاضر به همراهی با او برای تلاشها و پیروزیهای آینده که منجر به ایجاد شهر رم شد نشدند. و بر ژیل در کتاب پنجم «اتیس» بتفصیل درین باره سخن گفته است.



# سرود نوزدهم

## طبقه پنجم : خسیان و مسرفین


فسمتی از این سرود برژسای داته ، بقیه آن بخسیان طبقه پنجم برزخ اختصاص دارد . این ارواح دست و پائی بسته دارند و از رو زمین خفته اند ، و ناگزیرند پیوسته بهمین حال باقی مانند و سرودی را بخوانند که حاکی از پشیمانی است ، زیرا اینان در زندگی پیوسته بمال و منال زمینی وابسته بوده اند و روحشان چنان بازمیز پیوستگی داشته که فراتر از آن در انمیگرسته است ؛ همچنین در اینجا قدرت نگاه کردن با آسمان از ایشان سلب شده ، زیرا در زندگی از راه آزمندی جز بدانچه ناپایدار و موقتی بوده ننگریسته بودند . در سرود بیست و دوم برزخ ، تذکر داده میشود که خسیان تنها دسته ارواح ساکن این طبقه برزخ هستند ، بلکه اسرافکاران نیز که درست جرم خلاف آنها را دارند در حلقه ایشان بر میبرند ؛ در طبقه چهارم دوزخ نیز این دو دسته باهم در یک حلقه جای داشتند . داته در این طبقه برزخ بتفصیل بابکی از پاپها (آدریانوی پنجم) گفتگو میکند . اینموقع ، نخستین ساعات بامداد سه شنبه بعد از عید پاک است که طبق حساب داته مطابق با ۱۶۲ آوریل سال ۱۳۰۰ است .

## سرود نوزدهم

در آن ساعت که گرمای روز را دیگر یارای آن نیست که تحت تأثیر  
زمین، و گاه نیز زحل، سردی ماه را تعدیل کند<sup>۱</sup> ،  
یعنی هم در آن هنگام که رمالان<sup>۲</sup> ، پیش از سپیددم<sup>۳</sup> ، «قران سعدین»  
خوش را بینند که در جانب مشرق از راهی که جز کوتاه زمانی تاریک  
نمیماند سر بر میآورد<sup>۴</sup> ،

۱- اشاره به آخرین ساعت شب که سردتر از همه ساعات شب است، زیرا بقایای گرمای  
روز گذشته دیگر قدرت تعدیل این سردی را که ناشی از تابش ماه و «گناه از تابش ستاره  
زحل» است که بامدادان در بالای افق پیدا میشود، ندارد. - رؤیاهای این ساعت، یعنی ساعت  
تزدیک سپیده دم بقیه دانه رؤیاهای صادقانه است. - کلمه «گناه» از آن نظر آمده که ستاره زحل در  
تمام شبهای سال مرئی نیست و قدما عقیده داشتند که در ضولی که این ستاره قابل رؤیت باشد،  
سردی به همراه خود میآورد. «بروتولائینی» عالم معروف دوران دانه (رجوع شود به سرود پانزدهم  
دوزخ) در فصل صد و یازدهم «کنجینه» خود مینویسد: زحل مظهر سنگدلی و بدخواهی و سرد  
طبیعی است.

۲- اصل این کلمه geomanti است و این دسته کسانی بودند که از روی نقاط و خطوطی که  
صادقاً در روی کاغذ یا صفحه‌ای افتاده بود، در باره اشخاص و حوادث پیشگویی میکردند.

۳- اصل این کلمه maggior(a) fortuna است که اصطلاحی خاص رمالان و ستاره  
شناسان است و دسته‌ای از طالع‌بینان که در شرح پیش از آنها سخن رفت آن را نشان طالع  
سعد میشمرند. این علامت از ترکیب بیسی از ستارگان مجموعه «دلو» و بیسی از ستارگان مجموعه  
«حوت» تشکیل میشود و رو بهم رفته شامل ۸ ستاره است که بشکل  تقسیم شده‌اند. بدین جهت

ما در ترجمه اصطلاح «قران سعدین» را که معمول منجمین ماست بکار برده‌ایم. در هنگام سفر  
خیالی دانه، خورشید در برج حمل بوده، بنابراین دو مجموعه دلو و حوت در حدود یک ساعت و نیم  
پیش از سپیده دم در آسمان نمودار بوده‌اند تا از ترکیب آنها این «قران» پدید آید. بدین ترتیب  
این بند نیز مانند بند پیش همان مفهوم «در حدود ساعتی پیش از سپیده دم» را دارد. -  
«راهی که جز کوتاه زمانی تاریک نمیماند» ، اشاره بدین که ساعتی بعد خورشید سر بر میزند و این  
راه را روشن میکند.

## سرود نوزدهم

در عالم رؤیا زنی الکن را در برابر خوش یاقتم که دیدگانی احوال  
ویاهائی لنگ و دستانی بریده و چهره‌ای بیرنگ داشت<sup>۱</sup>.

بدو نگرستم ، و همچنانکه خورشید اعضای سرما زده‌ایرا که  
شبا هنگام کرخت شده‌اند نیرو میبخشد، نگاه من نیز بند از زبان او بگشود ،  
و پس آنگاه در کوتاه زمانی ویرا واداشت که برپای خیزد و چنانکه  
عشق اقتضا دارد رنگ بر چهره بیرنگ او آورد<sup>۲</sup>.

چون بدینسان توان سخن گفتن یافت، چنان شیرین نغمه‌ساز کرد  
که دشوارم بود که اندیشه از او برگیرم .

خواند که : « من آن پری دریائی شیرین‌زبانم که دریا نوردان را با  
جاذبه نغمه خوش در میان دریا براه خطا میبرم<sup>۳</sup> .

منم که «اولیسه» را با آواز خود در دریا نوردی بیمقصدش از راه بدر

---

۱- این زن ، طبعاً مانند پیرمرد جزیره کرت که در دوزخ از او سخن رفته بود (دوزخ،  
سرود چهاردهم) مفهوم «سمبولیک» دارد . در اینجا این ترکیب مظهر سه گناه: خست، شکمپرستی و  
شهوترانی است که گناهان سه طبقه آخر برزخ بشمار میرود - این زن بانام این اوصاف زشت  
بیست و این نماینده آست که لذات زمینی با همه فساد آلودگی بلطنی خود در ظاهر زیبا جلوه  
میکنند .

۲- اشاره به جاذبه‌ای که گناه فسر پرستی، برای ابناء بشر دارد و آدمیان را مشتاق خود  
میکنند و میفریبد .

۳- dolce serena اشاره به پریان دریائی که بنا با فسانه خدایان یونان ، زنانی  
بسیار زیبا بودند که نیمنی از نشان تن زن بود و نیمه دیگر شکل ماهی را داشت . این پریان دریائی  
آوازی بسیار خوش داشتند . چنانکه هر ملاحی که صدایشان را میشنید قدرت آنرا که از ایشان  
بگریزد نداشت و ناچار بسوی آنها میرفت و این دختران او را با خود بزیر آب میکشیدند. «اولیسه»  
قهرمان معروف «اودیسه» هم ، در بازگشت از «ترویا» از کنار جزیره این پریان دریائی میگنجد  
و برای اینکه ملوانانش صدای این پریان را نشنود موم در گوش آنها میکند و فرمان میدهد که  
خودش را نیز بدکل ببندد تا یارای حرکت نداشته باشد .

در این جا از لحاظ نمثیلی این پریان مظهر لذات دیائی هستند که با ظاهر فریبی خود  
آدمیان را از راه بدر میبرد :

## برزخ

بردم<sup>۱</sup>، وهر آنکس که با من درآمیزد بسی دشوارتر کم تواند گفت، زیرا که  
من سخت در بند جاذبه خویش اسیرش کنم .  
هنوز دهان فرو بسته بود که بانوئی پارسا و چالاک بکنارم آمد تا  
وی را ازین گفته شرمند کند<sup>۲</sup> .

با تازگار پرسید که : « ویرجیلیو ، این زن کیست ؟<sup>۳</sup> » ووی که  
دیدگان خویش را تنها بدین بانوی مقدس دوخته بود ، بیدرنگ پیش آمد ،  
و آن بانو دست بسوی زن برد و جامه اش را از جلو بگشود و  
پاره پاره کرد ، و پس شکمش را بمن نشان داد : بوئی چنان عفن از آن  
برخاست که بیدار شدم<sup>۴</sup> .

نظر بجانب ویرجیلیوی پاکدل افکندم ، و او گفت : « لااقل سه بار  
بانگ زدم تا بیدارت کنم ! برخیز و بیا ، تا آن دری را که باید از آن داخل  
شوی بیاییم . »

برخاستم ، و جمله حلقه های کوهستان مقدس را غرق در نور روزیافتم<sup>۵</sup> ،  
و براه افتادیم ، در حالیکه خورشید تازه را در پشت سر داشتیم .

۱- رجوع شود بشرح قبل - باید تذکر داد که در «اودیسه» اولیس بدست یریان دریائی زاه  
را کم نمیکند ، بلکه «سیرسه» زن جادوگر زیبائی که عاشق او شده و همراهش را بصورت  
حیواناتی درآورده بود چنین میکند .

۲- این «بانو» مظهر عقل است که آدمی را در برابر جاذبه هوی و هوس مجهز میکند .  
برخی از مفسرین تفاوت وی را مظهر احتیاط ، میانه روی ، حقیقت و جاذبه الهی دانسته اند .

۳- اشاره بدانکه وظیفه عقل و منطق بشری است که حقیقت لذات جسمانی را روشن کند  
و نقاب از چهره آنها بردارد .

۴ - اشاره بدانکه لذات جسمانی و هوسهای نفس هر چند که بظاهر آراسته اند ، ولی در باطن  
جز مظهر زشتی و آلودگی نیستند .

۵ - یعنی : رومغرب حرکت میکردیم . «خورشید تازه» اشاره به خورشید روزی است که  
تازه سر برزده است .

---

## سرود نوزدهم

---

چون بدنبال وی میرفتم ، حال آن کس را داشتم که پشت در زیر سنگینی باراندیشه خم کرده و از خوشریلی بصورت نیم قوسی ساخته است<sup>۱</sup> ؛ و ناگهان صدائی را بدان شیرینی و دلپذیری که مانندش را در قلمرو خاکی ما<sup>۲</sup> نتوان یافت، شنیدم که میگفت : « بیاید ، از اینجا باید گذشت ». آن که با ما چنین گفته بود<sup>۳</sup> و بالهائی چون بال گشوده قوئی داشت ، از میان دو جدار صخره سخت بالایمان برد .

آنگاه چنان بالهای خویش را برهم سائید که از آنها نسیمی بر ما وزید<sup>۴</sup> ، و گفت که : « *qui lugent* »<sup>۵</sup> نیکبختند ، زیرا که روحشان تسلی خواهد یافت . »

چون اندکی از جایگاه فرشته بالاتر رفتیم ، راهنمایم روی بمن کرد و چنین گفت : « ترا چه میشود که جز بسوی زمین نمینگری ؟ »  
ومن گفتم : « رؤیائی تازه که سخت مشغولم دارد ، چنانم پریشان کرده که در حین راه رفتن سر از اندیشه بر نمیتوانم تافت . »  
گفت : « تو آن عجزه جادو را<sup>۶</sup> دیدی که از بن پس جمله اشکهای

---

۱ - یعنی : چنان سر بگریبان فرو برده بود که اندامش بصورت قوسی درآمده بود .

۲ - *in questa mortal marca* : در آن مرز فناپذیر ؛ اشاره به کره زمین که

مسکن خاک نشینان است .

۳ - فرشته طبقه چهارم .

۴ - اشاره به محو شدن چهارمین نشان *p* از پیشانی داته .

۵ - کلمه لاتینی ، بمعنی گریزندگان ؛ اصل این اصطلاح از انجیل آمده ( انجیل متی ،

باب پنجم ) : « ... خوشا بحال ماتمیان ، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت . » .

۶ - *antica strega* : زن کهنسال جادوگر ؛ « کهنسال » از آن جهت که لذات دنیوی

از روزیکه بشر پدید آمده با او همراه بوده اند .



---

## برزخ

---

ساکنان حلقه‌های بالای سر ما بخاطر او از دیده‌ها برمی‌آید،<sup>۱</sup> و نیز دیدی که چگونه از چنگ وی میتوان رست؛

این دیدار ترا بس باشد؛ و اکنون پاشنه‌ها را بر زمین کوب<sup>۲</sup> و دیده بدان حاذبه‌ای دوز که سلطان ابدی در کرات آسمانی بگردش در آورده است<sup>۳</sup>،

همچو آن شاهین که نخست بپاهای خویش نگرد، و پس صدای شاهین بان روی بر گرداند و در طلب طعمه‌ای که بجانب خویشش میکشد بال کشاید،

من نیز تغییر حال دادم؛ و بهمین صورت تا بدانجا رفتم که صخره شکافته شده است تاراهی درپیش روی بالاروندگان بکشاید و آنها را بدانجا که باید راه دورانی را درپیش گرفت برساند<sup>۴</sup>.

چون قدم به حلقه پنجمین نهادم کسانیرا دیدم که بر زمین افتاده بودند و روبسوی پائین داشتند و میگریستند.

و شنیدم که میگفتند: «*Adhaesit pavimento anima mea*»<sup>۵</sup>

---

۱ - یعنی: برزخیان طبقات آخر کسانی هستند که بخاطر پیروی بیحد از لذات دنیوی بدنجا آمده‌اند.

۲ - *e batti a terra le calcagne* : یعنی ازین پس مصمم و محکم براه خویش رو.

۳ - جاذبه (*logoro*): طعمه یا هم‌نوائی که یرندگان را بوسیله آن بسوی زمین باز می‌آورند. در اینجا مراد جاذبه افلاک است که باید بهمان صورت که جاذبه طعمه شاهین را بخود می‌خواند، دانه را مجذوب خویش کند.

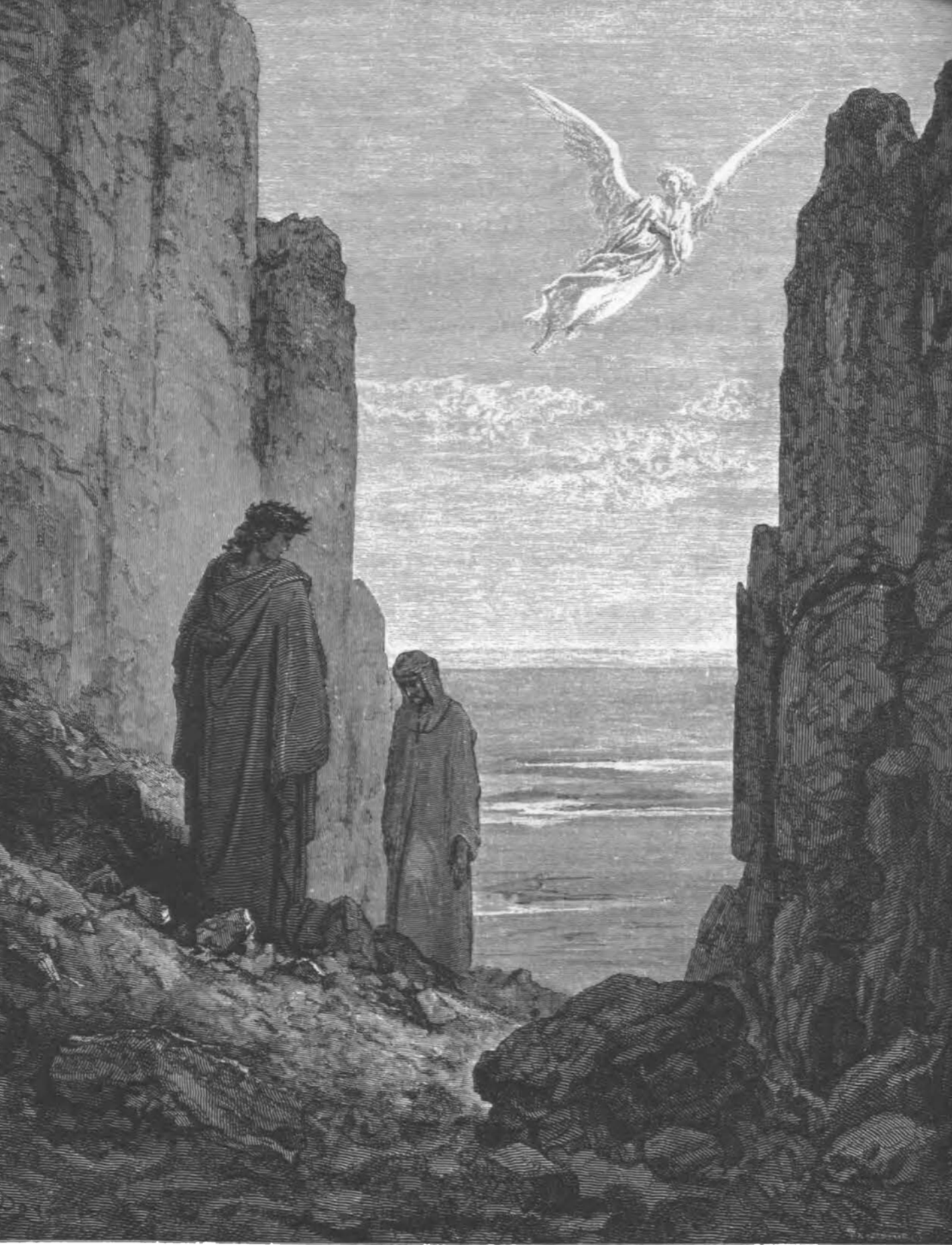
سلطان ابدی *lo rege eterno* : خدا.

کرات آسمانی *le rote magne* : افلاک.

۴ - یعنی به طبقه تازه‌ای از برزخ برساند که در آن پلکان بیابان میرسد و حلقه نونی که بدور کوهستان می‌چرخد آغاز میشود.

۵ - جمله لاتینی، از مزمور صد و نوزدهم داود نبی (تورات، کتاب مزامیر): «... روح

من ب خاک چسبیده است.»



## سرود نوزدهم

و این را چنان آه کشان میگفتند که درك سخنانشان سخت دشوار بود .  
« ای برگزیدگان خداوند که عدالت و امید تحمل رنج را برایتان  
آسانتر میکند ، مارا بسوی طبقات بالاتر راهنما شوید . »  
« اگر بی بیم از آن آمده‌اید که در اینجا بر زمین خفته مانید <sup>۱</sup> ، و  
با چنین وضعی در جستجوی افسر راهید ، درین صورت چنان روید که همواره  
سمت بیرون را در جانب راست خویش داشته باشید <sup>۲</sup> . »

شاعر چنین پرسید ، و از اندك فاصله‌ای در پیش روی ما بدو چنین  
پاسخ داده شد ؛ و آهنگ صدا ، آنکس را که از نظرم پنهان بود نشانم داد <sup>۳</sup> .  
آنگاه دیده بدیده مولای خویش دوختم ، و وی باملاطفت آنچه را  
که دیده اشتیاق من <sup>۴</sup> از او میطلبید پذیرفت .  
چون اجازت آن یافتم که چنانکه میخواهم کنم ، نزدیک رقتم و  
بر روی آن کس که سخنان وی بسوی اویم خوانده بود خم شدم ،

و گفتم : « ای روح ، که اشکهای تو آماده تحصیل آنت میکنند که

---

۱ - یعنی : اگر میدانید که از گناه خست میرا هتید و نباید در این طبقه از برزخ  
مانند ما چنین گناهی را باخستن بر زمین کفاره دهید ، درین صورت راه را بشما نشان میدهم . -  
اشاره ضمنی بدانکه برزخی متوجه زنده بودن داته نشده است .  
۲ - یعنی طوری روید که همیشه سمت خارجی کوهستان در طرف راست شما باشد .  
بنابراین مثل سایر حلقه‌های دوزخ ، داته و ورژیل که از پلکان بالا آمده و رو بکوه دارند ، باید  
بسمت راست بگردند . کلمه بیرون fuori در متن بصورت قدیمی آن furi آورده شده است .  
۳ - این مفهوم مورد قبول همه مفسرین « کمدی الهی » یست . مثلاً « توواکا » یکی از  
مفسرین برجسته عقیده دارد که باید جمله را چنین معنی کرد : « آهنگ صدا ، آنچه را که  
در آن نهفته بود بمن فهاشد » ، یعنی تعجب صاحب صدا را ازینکه تازه آمدگان درین طبقه درك  
نخواهند کرد ، برای داته آشکار کرد .

اصل جمله چنین است : Per ch' io nel parlare avvisai l'altro nascosto

۴ - la vista del disio : یعنی شوقی که در دیدگان من پیدا بود .

## برزخ

بی آن بخدا باز نمیتوان گشت<sup>۱</sup> ، بخاطر من دمی روی از بزرگترین  
اشتغال خاطر خویش برتاب<sup>۲</sup> ،

و مرا بگوی که تو که بودی، و چرا جملگی چنین پشت با آسمان دارید،  
و بگوی که آیا مایلی که من، در روی زمین<sup>۳</sup> که از آنجا بدین سفر آمده‌ام،  
برایت کاری کنم؟<sup>۴</sup>

و او بمن گفت: «زود باشد که بدانی چرا آسمان ما را و داشته است که  
پشت‌ها را بدو کنیم<sup>۵</sup>؛ اما نخست *Scias quod ego fui successor Petri* .  
در میان «سیستری» و «کیاوری» رودی زیبا جاری است، و از نام این  
رود است که بزرگترین مایه افتخار خاندان من سرچشمه گرفته است<sup>۶</sup>.  
یکماه و اندی آزمودم که ردای فخیم برای آنکس که آنرا از

۱ - یعنی اشکهای تو نشان توبه و پشیمانی از گناه هستند و تا چنین توبه‌ای در کار نباشد  
بدیدار خداوند نائل نمیتوان شد .

۲ - توجه به تطهیر روح .

۳ - در اصل : «در آنجا» *di là ond' io vivendo mossi*

۴ - در متن بجای اصطلاح عادی «پشت‌ها» *dossi* ، کلمه *diretri* بکاررفته و ازین لحاظ  
بعضی این جمله را چنین معنی کرده‌اند که : «زود باشد که بدانی چرا آسمان نشیمن‌های ما را  
بسوی خود گردانده است» . ولی چنین تعبیر ناهنجاری را دشوار میتوان از داتنه دانست .

۵ - جمله لاتینی ، بمعنی : «بدان که من جانشین پترس بودم» . پترس رسول، حواری  
بزرگ عیسی و کلیددار بهشت در آئین کاتولیک است و «جانشین پترس» لقبی است که به پاپ‌ها داده  
شده . - گوینده این سخن پاپ آدریانوی پنجم *Adriano V* است که در یازدهم ژوئیه ۱۲۷۶  
به پاپی انتخاب شد و در ۱۸ اوت همان سال وفات یافت و بدین ترتیب فقط ۳۸ روز در این مقام  
باقی ماند . - این پاپ از آن جهت با داتنه به لاتینی سخن میگوید که زبان لاتین زبان رسمی  
کلیسا است ، ولی بر این جمله لاتینی داتنه از لحاظ فصاحت ایراد بسیار گرفته‌اند .

۶ - *Chiaveri* و *Siestri* ( در اصطلاح امروزی ستری *Sestri* و کیاواری  
*Chiavari* ) دوشهر کوچک ساحل شمال غربی ایتالیا در ناحیه «لیگوریا» - رودی زیبا :  
اشاره به «لااوانیا» *la Lavagna* رودخانه کوچکی که در این ناحیه بدریای مدیترانه میریزد .  
«بزرگترین مایه افتخار خاندان من از نام این رود آمده» : اشاره بدانکه پاپ آدریانوی پنجم  
از خاندان فیسکی *Fieschi* بود که کنت‌های «لاوانیا» لقب داشتند .

---

## سرود نوزدهم

---

آلودگی دور خواهد، چه بار سنگینی است، چندانکه در برابر آن هر بار  
دگر چون پرکاهی سبک مینماید<sup>۱</sup>.

دریغا که بس دیردرخط پارسائی افتادم؛ اما در آنوقت که کشیشی  
رومی شدم<sup>۲</sup>، دریافتم که زندگی سرابی گمراه کننده است.

دیدم که در آنجا<sup>۳</sup> دل از آرامش برخوردار نمیتواند شد و در آن  
زندگی ازین بالاتر نمیتوان رفت<sup>۴</sup>؛ لاجرم آتش عشق این زندگانی دگر<sup>۵</sup>،  
در دلم شعله برافروخت.

تاپیش از آن<sup>۶</sup> روحی بینوا بودم که از خداوند جدائی گزیده و  
خوش را به تنگ چشمی سپرده بودم؛ و درینجا چنانکه می بینی، چنین  
گناهی را کفاره میدهم.

بدیدار عقاب ارواح برآه آمده‌ای که در اینجایند خوب میتوانی دید  
که خست چه بروز کسان می‌آورد؛ و در این کوهستان عذابی تلختر از این  
نمیتوان یافت.

چون دیدگان ما چنان شیفته مال و منال زمینی بودند که هرگز روی  
بآسمان نکردند، در اینجا عدالت الهی آنها را بزمین دوخته است.

و چون تنگ چشمی ما عشق بهرنکوئی واقعی را از ما بستاند، و از  
هر نکوکاری دورمان کرد، بهمین سان عدالت الهی ما را جبراً

---

۱ - یعنی برای یکنفرپاپ که بخواهد واقفاً وظیفه شرعی خوش را انجام دهد، تحمل  
چنین باری بسیار دشوار است.

۲ - roman(o) pastore : یعنی از آنوقت که در حلقه برجستگان کلیسا درآمدم.

۳ - روی زمین

۴ - یعنی : با آنکه بیلندترین منصب روحانی رسیده بودم، دلم را شادمان نمییافتم.

۵ - عشق زندگی جاودان

۶ - تا قبل از پاپ شدن.

## برزخ

دست و پابسته واسیر دارد، و تا آن زمان که خداوند کار داد گستر  
بخواهد، این چنین بیحرکت و خفته خواهیم ماند .

زانو بر زمین زده بودم و خویش را آماده گفتار میکردم ، اما چون  
آغاز سخن کردم وی که تنها با نیروی شنوائی خود درمییافت که اورا بس  
محترم میشم <sup>۱</sup> ،

گفت : « چه چیز ترا چنین بسوی زمین خم کرده است ؟ » و من بدو  
گفتم : « بخاطر بزرگواری شما وجدان من از بر سر پای ایستادن ملامت  
میکنند . »

پاسخ داد : « برادر، پای بگشا و برخیز و بی سبب اندیشه خطا  
مکن ، که من ، چون تو و چون دگران ، خدمتگزار درگاه قادری یکتا  
بیش نیستم <sup>۲</sup> . »

اگر مفهوم این کلام مقدس انجیل را دریافته باشی که *Nequem*  
*nubent* <sup>۳</sup> نیک میتوانی دانست که چرا چنین میگویم .

۱ - اشاره بدانکه وی دیده بر زمین داشته و نمیتوانسته است دایره را ببیند . در دوزخ  
نیز پای که باداته طرف گفتگو میشود سردسوراخی دارد و قادر بدیدن اونست .

۲ - فکر از انجیل گرفته شده ( مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب نوزدهم ) : « ... و ترد  
پایه‌های اقدام تا او را سجده کنم - او بمن گفت زنهار چنین نکنی ، زیرا که من بانوهم خدمت  
هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند . خدا را سجده کن ، زیرا که شهادت عیسی روح  
نبوت است . »

۳ - کلام لاتینی ، بمعنای « شوهر نمیکنند » . این سخنی است که عیسی در باره قیامت  
به « صدوقیان » میگوید ( انجیل متی ، باب بیست و دوم ) : « ... و در همان روز صدوقیان که منکر  
قیامت هستند ترد او آمده سؤال نموده گفتند ای استاد ، موسی گفت اگر کسی بی‌اولاد بمیرد  
میباید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید . باری در میان ما هفت  
برادر بودند که اولی زنی گرفته بمرد ، و چون اولادی نداشت زنی را به برادر خود ترك کرد و همچنین  
دومین و سومین تا هفتمین و آخر از همه آن زن نیز مرد . پس او در قیامت زن کدامیک از آن  
بیه در صلحه ۸۲۲



پاسخ داد : « برادر ، پای بگشا و برخیز که من ، چون تو و چون دیگران ،  
خدمتگزار درگاه قادری بگشا بیش نیستم . »

(صفحه ۸۲۴)

## سرود نوزدهم

اکنون براه خویش رو ویش ازین برجای ممان ، زیرا که حضور  
تو ریزش اشکهای مرا که بیاری آنها آنچه را که خود گفתי در درون خویش  
میزانم<sup>۱</sup> دشوار میکند .

در آن جهان<sup>۲</sup> مرا برادرزاده‌ای «آلاجیا» نام است<sup>۳</sup> که ذاتاً دختری  
است نیک سرشت ، مگر آنکه خاندان ما با سرمشقی که بوی میدهد  
فاسدش کند<sup>۴</sup> ؛

وی تنها کسی است که در روی زمین برای من مانده است .<sup>۵</sup>

بقیه از صفحه ۸۲۴

هفت خواهد بود ، زیرا که همه او را داشتند . عیسی در جواب ایشان گفت گمراه هستید ، از  
این رو که کتاب وقوت خدا را دریافته‌اید ، زیرا که در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده  
میشود ، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند .<sup>۱</sup> - در انجیل مرقس (باب دوازدهم) و انجیل  
لوقا (باب بیستم) نیز همین مطلب آمده است . - با توجه بدین سخن عیسی یکنفر پاپ که در این  
دینا شوهر کلیسا ( Sposo della Chiesa ) لقب دارد ، در آن دنیا دیگر چنین ستمی را نمیتواند  
داخت ، و مقام او مثل همه ارواح دیگر است که بر حسب شایستگی شخصی خویش پادشاه یا کبیر  
میبینند . - این سخن پاپ آدریانو عطف به جمله آخر بند پیش است که در آن وی گفته است  
که در اینجا بین او و داته و سایرین فرقی نیست و وی بر آنها هیچ امتیازی ندارد .

۱ - اشاره به «نمره توبه» که داته قبلاً در آن باب با وی سخن گفته بود ( رجوع شود  
به صفحه ۸۲۲ شرح ۱) .

۲ - در اصل di là : در آنجا .

۳ - Alagia ، نام یکی از سه دختر «یکولودئی فیسکی» برادر پاپ آدریانو بود که  
داته با شوهر وی «مارچلوما لاسینا» بیاردوست بود و با این خانم در مدت اقامت خود در «لویجیانا»  
آشنا شده بود .

۴ - بقیه « بنویوتو » مفسر معروف و قدیمی کمدی الهی ، این سخن داته تلویحاً  
این معنی را میدهد که سایر زنان خاندان کنت‌های «فیسکی» با اصول اخلاقی پای بند نیستند و  
رفتارشان جز سرمشق فساد نمیتواند بود .

۵ - مقصود این نیست که وی تنها بلزمانده این پاپ است ، بلکه منظور اینست که  
قط او یاد از عم خود میکند و برایش دعای خیر میفرستد .



# سرود بیستم

## طبقه پنجم : خسیسان و مسرفین

این سرود ، مثل سرود قبل و دو سرود بعد ، طبقه خسیسان و اسرافکاران تخصیص دارد . ولی سرود بیستم بالاخص شامل « ادعای نامه » مفصلی از طرف داته علیه خاندان سلطنتی فرانسه است . صدور این « ادعای نامه » يك علت خصوصی و يك علت کلی دارد . دشمنی شخصی داته با خاندان سلطنتی فرانسه ، از آن جهت است که این خاندان با همراهی پاپ فلورانس را اشغال کرد و دستة سیاسی « سفیدها » را که داته جزء آنها بود و ازین راه مقامی بلند در شهر داشت از آنجا راند و باعث در بدری و بیروسامانی بیست ساله وی شد . دشمنی کلی او با این خاندان ازین جهت است که فیلیپ لوبل مقر پاپ را عتفاً از و ایمکان ورم به « آوینیون » در جنوب فرانسه انتقال داد و بدین ترتیب بزرگترین مقام روحانی مسیحیت را باز بجهت خویش قرارداد و حرمت کلیسا را بنفع مقاصد و اغراض سیاسی خود از میان برد . این همان دورانی است که آنرا در تاریخ « اسارت بابلی » لقب داده اند ، و این اشاره ایست بدورانی که قوم اسرائیل در اسارت بابلیان میزیست .

درین سرود ، در نقل حوادث مربوط بخاندان سلطنتی « کاپسین » فرانسه داته اشتباهات تاریخی چندی کرده که طبعاً از نظر يك شاعر مهم نیست ، ولی مفسرین فرانسوی برای نسکین خشمی که از اصل سرود داشته اند غالباً انگشت روی آنها گذاشته اند

## سرود بیستم

هرگز اراده‌ای در برابر اراده‌ای قویتر پای نمیتواند داشت<sup>۱</sup>؛  
لاجرم بخاطر او، وعلیرغم خواست خودم، اسفنج خویش را که هنوز هوای  
نوشیدن داشت از آب بیرون کشیدم<sup>۲</sup>.

براه افتادم، وراهنمایم نیز چنین کرد، وهر دو درطول صخره چون  
آن کسان که پای بر کنگره‌های دیواری گذارند و بر روی آنها روند از نقاطی  
که آزاد مانده بود<sup>۳</sup> روان شدیم،

زیرا آن ارواح که از راه دیدگان خویش آن بلائی را قطره  
قطره برون میفرستند که جهانی را آکنده دارد<sup>۴</sup>، فزون از حد به کنار  
برونین نزدیک بودند.

لعنت باد ای ماده گرگ کهن<sup>۵</sup>، که بیش از جمله دیگر ددان طعمه  
بدرون کام گشوده و گرسنه خویش میفرستی!

---

۱- اشاره بدانکه اراده‌ی پاپ آدریانو که خواستار پایان گفتگو بوده، از اراده‌ی داته که مایل بادامه بحث بوده قویتر (در اصل: بهتر) یعنی به حق و عدالت نزدیکتر بوده و بنابراین داته نتوانسته است در مقابل آن پایداری کند.

۲- یعنی: پیش از آنکه همه حرفهای خودم را گفته باشم دست از گفتگو برداشتم.

۳- اشاره بدانکه زمین در زیر پای داته ووبرژیل پوشیده از ارواحی است که بر آن خفته‌اند و عبور از میان آنان بدشواری صورت میتواند گرفت.

۴- «بلائی که جهان از آن آکنده است»: خست و تنگ چشمی که درنجا یعنی اعم آن که حرم و طمع باشد مورد نظر است. «قطره قطره از دیدگان جاری میکنند» یعنی بکیفر این گناه آنها را میزنند که گناهشان زده زده بخشیده شود.

۵- اشاره به ماده گرگ که در کمدی الهی مظهر آزمندی است، و در سرود اول دوزخ بتفصیل از آن گفتگو شده است. (رجوع شود به دوزخ، صفحه ۸۶ شرح ۱، و صفحه ۸۹ شرح ۱).

---

## برزخ

---

ای آسمان که جمله تحولات این جهان را بتو منسوب میدارند<sup>۱</sup>،  
پس کی آن کس خواهد آمد که باید این ماده گرگ را شکار کند<sup>۲</sup>؟  
باقدمهائی آهسته و شمرده براه خویش میرقیم، و من نگران این  
ارواحی بودم که گریه و ناله آنان رحم در دلم میآورد؛  
و تصادفاً کسی را شنیدم که در پیش روی ما، آنچنانکه زنی در درد  
زایمان کند، گریه کنان گفت که: «ای مریم مهربان<sup>۳</sup>!»  
و پس چنین ادامه داد که: «دیدار آن خسته خانه‌ای که بار مقدس  
خویش را در آن بر زمین نهادی، بما تواند فهماند که تا بچه اندازه تنگدست  
بودی<sup>۴</sup>.»

سپس شنیدم که: «ای «فابریسیوی» نیکدل، تو تنگدستی و  
پاکدامنی را بر توانگری فسادآلوده برگزیدی<sup>۵</sup>.»  
چنانم این سخنان پسند خاطر افتادند که مسافتی پیش رقم تاروحی  
را که بظاهر گوینده این کلمات بود بشناسم.  
وی در دنبال سخن خویش حدیث از آن بخشندگی میکرد که

---

۱- اشاره به بحثی که در سرود شاتزدهم برزخ در این باره شده است. (رجوع شود به صفحه ۷۸۴)  
۲- این فکر یکبار دیگر در سرود اول دوزخ مورد بحث قرار گرفته است (رجوع  
شود به دوزخ، صفحه ۹۵، شرح ۱).

۳- «Dolce Maria!» خطاب به مریم، مادر عیسی.

۴- خسته خانه (ospizio) اشاره به آغلی که عیسی را هنگام تولد در آن خوابانده  
بودند - اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل لوقا، باب دوم): «... و وقتیکه ایشان در  
آنجا بودند مریم پسر نخستین خود را زائید و او را در قنداقه پیچیده در آخور خوابانید، زیرا که  
برای ایشان در منزل جای نبود.»

۵- Fabrizio! کابوس فابریسیوس لوسینیوس، کنسول رومی در سال ۲۸۲ پیش از میلاد  
مسیح، که مردی بسیار درستکار و پاکدامن بود و با آنکه بمقتضای مقام خود قدرت مطلق داشت  
بر اثر درستی فراوان در تنگدستی مرد.

---

## سرود بیستم

---

«نیکلاو» در باره دختران باکره کرد تا نوجوانی آنان را با شرافتمندی درآمیزد<sup>۱</sup>.

گفتم: «ای روحی که چنین نیک سخن میگوئی، مرا بگویی که در آن جهان که بودی و برای چه در اینجا تنها توئی که جملاتی چنین ستاینده را بر زبان داری؟»

و بدان که اگر من برای طی بازمانده راه کوناه زندگانی خوش که بجانب پایان خود بال گشوده است بدان جهان باز کردم<sup>۲</sup>، پاسخ تو بی‌یاداش نخواهد ماند<sup>۳</sup>.

واو گفت: «آنچه را که خواهانی بتو میگویم، نه از آنرو که توقع کمکی از جانب زمینیان داشته باشم<sup>۴</sup>، بلکه از آن سبب که تو پیش از مرگ مشمول چنین برکتی شده‌ای.

من ریشه آن درخت اهریمنی بودم که سایه‌اش زیان بخش سراسر عالم مسیحیت است<sup>۵</sup>، چندانکه دیری است که دیگر جز گاه‌بگاه از آن میوه‌های خوب نمیتوان چید.

---

۱ - Niccolao، اشاره به «نیکلاس» اسقف معروف اوایل قرن چهارم مسیحی، که روحانی بسیار پارسائی بود و در شرح حال او نوشته‌اند که روزی سه دختر را از پنجره اطاق خود دید که پدرشان از تنگدستی آنها را بیزار فحشا میبرد، ووی برای نجات آن دختران سه کیسه پول را که تمام دارائی او بود از پنجره برای آنان افکند تا جهبزیه این سه دختر باکره برای شوهر کردن شود. در زمان داتسه کلیسای مخصوصی بنام «سن نیکولو» در فلورانس برپا بود، و جشن او از مجلترین جشنهای مذهبی فلورانس بشمار می‌آمد.

۲ - یعنی ازین سفر بجهان زندگان برگردم تا دوران کوتاهی را که از عمرم باقی است بیابان رسام.

۳ - یعنی: کاری خواهم کرد که بازماندگان تو برایت دعا کنند.

۴ - یعنی: یقین دارم که بازماندگان من فراموش کرده‌اند وحتی تقاضای تو تأثیری در آنان نخواهد داشت.

۵ - اشاره به خاندان سلطنتی «کاپسین» فرانسه (Capétiens).

## برنخ

اما اگر «دواجیو» و «لیلا» و «گواتو» و «بروجیا» قدرت داشتند، انتقام این تباهی خیلی زود ستانده می‌شد<sup>۱</sup>، و من از آن کس که همه چیز را قاضی است<sup>۲</sup> می‌طلبم که چنین شود.

نامم در آن جهان «اوگوچاپتا» بود<sup>۳</sup>، و «فیلیپی‌ها» و «لوئیجی‌ها» که اکنون بر فرانسه حکم می‌رانند از من پدید آمدند<sup>۴</sup>

قصاب زاده‌ای پاریسی بودم<sup>۵</sup>، و چون جمله شاهان پیشین<sup>۶</sup>، بجز یکی از آنان که طیلسان بر تن کرد<sup>۷</sup> روی در خاک کشیدند،

زمام حکومت کشور را در دست خوش یافتم و از راه املاک تازه

---

۱ - Doagio ( در اصل فرانسه Douai ) شهری در شمال فرانسه ، نزدیک لیل - Lilla ( به فرانسه Lille ) شهر معروف شمال فرانسه - Guanto ( بفرانسه گان Gand ) و به فلاماندی گنت Gent ) شهر معروف بلژیک ، مرکز فلاندر شرقی - Bruggia ( بفرانسه بروژ Bruges ) و به فلاماندی بروگه Brugge ) شهر معروف بلژیک و مرکز فلاندر غربی - اشاره به مبارزات فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه با فلاماندی‌ها و مخصوصاً اقدام خانانۀ این پادشاه که گنت دو فلاندر و دویسر او را که وی قبلاً امان داده و برایشان پروانه سفر صادر کرده بود بازداشت و زندانی کرد .

۲ - اشاره به خداوند .

۳ - Ugo Ciapetta ( در اصل فرانسه هوگ کاپه Hugues Capet ) دوک و فرانس و کنت دوپاری، که بعد از مرگ لقب «هوگ کبیر» یافت و پسرش بنام هوگ کاپه سرسلسلۀ خاندان سلطنتی معروف «کاپه» شد که تا هنگام انقلاب کبیر فرانسه زمامدار این کشور بود .

۴ - Filippi<sup>۱</sup> و Luigi<sup>۱</sup> ( به فرانسه فیلیپ‌ها Philippe و لوئی‌ها Louis ) نام عدۀ زیادی از پادشاهان فرانسه بود که در خاندان «کاپین» شامل چهار فیلیپ ( اول تا چهارم ) و پنج لوئی ( ششم تا دهم ) میشد .

۵ - این گفته بر اساس يك افسانۀ قرون وسطائی تکیه دارد که هوگ کاپه را پسر يك گاو فروش پاریسی میدانست ، در صورتیکه واقعاً وی از خاندان اشرافی بزرگی بود . این افسانه بارها در ادبیات فرانسه منجمله در قطعۀ معروفی از «فرانسواویون» آورده شده است .

۶ - اشاره به خاندان سلطنتی فرانسه پیش از کاپین ها ، یعنی خاندان کارولنژین

### Carolingiens

۷ - ظاهراً اشاره است به شیلدریک سوم Childéric III آخرین پادشاه خاندان

«مروینژین» Mérovingiens که داته او را با آخرین پادشاه کارولنژین اشتباه کرده است .

## سرود بیستم

خود چنان قدرتی بدست آوردم، و شماره دوستانم چندان زیاد شد ،  
که سر پسر نامزد تاج بیصاحب شد<sup>۱</sup> ، و استخوانهای تقدیس شده  
جمله آنانی که نام بردم از او ریشه گرفتند<sup>۲</sup> .  
تا آن زمان که جهیزیه بزرگ ایالتی هر گونه عفاف را از تخمه من  
نستانده بود ، این دودمان را ارزشی نبود، اما تبهکاری نیز نمیکرد<sup>۳</sup> ؛  
ولی بعد از آن که چنین شد ، این خاندان از راه تعدی و از راه  
دروغگوئی رهنمی آغازید ، و آنگاه برای جبران خطای خویش<sup>۴</sup> «پوتی»  
و «نرماندیا» و «گواسکونیا» را متصرف شد .

۱ - اشاره به پسر هوک کبیر، که «هوک کاپه» نام داشت و تاج سلطنت فرانسه را که  
بعد از مرگ لوئی پنجم آخرین پادشاه خاندان کارولنژین بیصاحب شده بود بر سر نهاد .

۲ - اشاره به شاهان سلسله «کاپسین» که از نسل هوک کاپه بودند .

۳ - اشاره به کنت نشین پرووانس Provenca ( بائالیائی پرووانسا Provenza ) که  
شارل داتزو ، یکی از آخرین شاهان سلسله کاپسین، آنرا در سال ۱۲۴۵ ضمیمه تاج و تخت فرانسه  
کرد ؛ این اقدام با جنگ صورت نگرفت ، بلکه از راه زناشویی صورت گرفت ، بدین ترتیب  
که «بئاتریس» دختر کنت دو برانژه و زن شارل داتزو پس از مرگ پدر این کنت نشین را  
بارت برد و ازین راه این منطقه وسیع بعنوان «جهیزیه» در اختیار شارل داتزو قرار گرفت و بقول داتزه  
این جهیزیه باعث شد که دستگاه پادشاهان فرانسه توسعه یابد و با افزایش ثروت و جلال ، فساد  
دربار نیز رو با افزایش گذارد . - «این دودمان را ارزشی نبود - اما تبهکاری نیز نمیکرد...» این جمله  
را یکی از یشدارترین سخنان «کمدی الهی» محسوب داشته اند . باید متوجه بود که یکی از این  
پادشاهان «لوئی نهم» پادشاه بزرگ فرانسه بوده که او را از فرط نفوی «مقدس» شمرده و «سن لوئی» نام داده اند .

۴ - این اصطلاح نیشدار را داتزه سه بار پیاهی در این بند و بند بعد بکار برده ، و طبعاً  
در هر سه جا صورت استهزا آمیز دارد .

• - Ponti ( بفرانسه پوتیو Ponthieu ) نام قدیمی ایالتی در فرانسه که شهر کنونی  
«آبویل» مرکز آن بود - Normandia ( بفرانسه نرماندی Normandie ) ایالت بزرگ شمال  
فرانسه - Guascogna ( بفرانسه گاسکنی Gascogne ) ایالت بزرگ جنوب غربی فرانسه -  
دو ایالت «پوتیو» و «گاسکنی» را «فیلیپ لوبل» از دست انگلیسها که آنرا متصرف بودند بیرون  
آورد و ضمیمه تاج و تخت فرانسه کرد . ایالت «نرماندی» را «فیلیپ اوگوست» چهل سال قبل از آن  
تصرف کرده بود .

اشاره داتزه بدین واقعه طوری است که پیداست وی تصرف نرماندی را از لحاظ تاریخ  
بعد از الحاق «جهیزیه بزرگ ایالتی» قرار میدهد ، و طبعاً وی درین مورد اشتباه کرده است .

## برزخ

«کارلو» بایتالیا آمد و او نیز برای جبران خطایا «کورادینو» را قربانی خویش کرد، و پس آنگاه «توماسو» را با آسمان فرستاد تا مگر ازین راه نیز بیش از پیش بجبران خطایا بکوشد<sup>۱</sup> !

از هم اکنون میبینم، وزود باشد که چنین شود، که «کارلوتی» دگر از فرانسه برون آید تا خود و کسان خویش را بهتر بشناساند<sup>۲</sup> .

وی بی سلاهی بدانجا<sup>۳</sup> خواهد آمد و حربه اش تنها آن نیزه ای خواهد بود که «یهودا» درنیزه بازیهای خویش بکار میبرد<sup>۴</sup>، و این حربه را چنان خوب بکار خواهد برد که فلورانس را شکم خواهد دید .

در این سرزمین وی را ضیاع و عقاری حاصل نخواهد آمد، اما گناه و شرمی حاصل خواهد آمد که بهمان اندازه که او خود سبکش میپندارد،

۱ - کارلو Carlo (فرانسه شارل Charles) شارل داتزو برادر «سن لوئی» که در سال ۱۲۶۵ بایتالیا آمد و برای اینکه سلطنت کشور «ناپل و سیسیل» را بی منازع بدست گیرد، کورادینو Corradino (در اصل آلمانی کنرادین Konradin) وارث جوان تاج و تخت این کشور را که پسر امپراتور «کنراد چهارم» از خاندان اتریشی «هوهنشتاوفن» بود بقتل رسانید و بامرک وی دوره حکومت این خاندان پایان یافت . - «توماسو» Tommaso (فرانسه Thomas) اشاره به روحانی معروف «سن تماس داکن» که بعد از مرگ لقب «مقدس» گرفت، و چنانکه نوشته اند بدستور شارل داتزو از طرف طبیب مسموم شد . این گفته مبنای واقعی ندارد، ولی مبدع آن داتنه نیست . - «توماسورا با آسمان فرستاد»، یعنی : او را بقتل رسانید و در نتیجه روحش به بهشت (آسمان) رفت .

۲ - اشاره به شارل دووالوا Charles de Valois برادر فیلیپ لویل، که بنا بدعوت پاپ بونیفاتس یوی هشتم از فرانسه به فلورانس رفت تا در آنجا صلح و سازش را برقرار کند، ولی در آن شهر جانب دسته سیاسی «سیاهها» را گرفت و دست با اقدامات شدیدی زد که تبعید و محکومیت داتنه از جمله آنها بود، بدین جهت داتنه بدبختی خود را مخصوصاً از طرف وی میدانند . - «خود و کسان خویش را بهتر بشناساند» یعنی : بهتر نشان دهد که خود و کسانش چقدر خبیثند .

۳ - بدانجا : اشاره به ایتالیا .

۴ - یعنی : وی نه بر اثر جنگ و پیروزی، بلکه بعنوان یک «مصلح» به فلورانس خواهد رفت، اما در آنجا «حربه یهودا» (اشاره به خیانت یهودا درباره عیسی : رجوع شود به دوزخ، صفحه ۵۳۲ شرح ۱) را بکار خواهد برد و خائنه در فلورانس دست بکشتار خواهد زد .

سنگین خواهد بود<sup>۱</sup>.

آن دیگری را که پیش ازین از کشتی خویش زندانی بدر آمد،  
بینم که دخترش را، چنانکه راهزنان دریائی با کنیزکان کنند، بیازار  
سودا خواهد آورد و خواهد فروخت<sup>۲</sup>.

ای آزمندی، تو که زادگان مرا<sup>۳</sup> چنان اسیر خویش داری که  
دیگر حتی در بند پاره<sup>۴</sup> تن خود<sup>۵</sup> نیستند، ازین بیش چه میتوانی کرد؟  
برای آنکه جنایتهای آینده و جنایاتی که تا کنون شده سبکتر بنظر  
آیند<sup>۶</sup>، گل زنبق را بینم که پا به «آلایا» میگذارد، و مسیح را بینم  
که در قالب جانشین خویش باسارت درمیآید<sup>۷</sup>.

یکبار دیگر ویرا<sup>۸</sup> بینم که ریشخندش میکنند؛ ماجرای حنظل

- ۱ - یعنی: در فلورانس جنایاتی خواهد کرد که شاید ظاهراً بنظرش سبک آید، اما در دوزخ برایش بسیار سنگین تمام خواهد شد.
- ۲ - «آن دیگری»، اشاره به شارل دانژوی دوم، پسر شارل اول، که در سال ۱۲۸۴ میلادی در جنگ دریائی ناپل بدست «لاوریا» دریا سالار اسپانیائی فرمانده ناوگان «آراکونا» اسیر شد. «دخترش را...» اشاره بدین شایعه که شارل دانژوی دوم در سال ۱۳۰۵ دخترش را در مقابل دریافت مبلغ معتناهی به زنی به «آمسوی هشتم» که مردی سالخورده بود داد.
- ۳ - یعنی: پادشاهان و شاهزادگانی را که از اعقاب منند.
- ۴ - *la propria carne*: گوشت تن خود؛ اشاره بفرزندان او - این مرادفهمان اصطلاح فارسی «جگر گوشه» یا «پاره جگر» و «پاره تن» است.
- ۵ - یعنی: حالا ماجرای دیگری را شرح میدهم که آنچه گفته شد، و آن جنابانی نیز که در آینده خواهد شد، در مقابل آن ناچیز است.
- ۶ - گل زنبق *fiordaliso* (در اصل فراسه *fleur de lys*) نشان معروف خاندان سلطنتی فراسه - آلایا *Alagna*، بتلفظ امروزی آنانی *Anagni*، شهر کوچکی در جنوب شرقی رم، که زادگاه پاپ بونیفاتیسوی هشتم بود و در آنجا بود که این پاپ مورد سوء قصدی معروف قرار گرفت. - «مسیح را که...» اشاره به اسارت پاپ و انتقال او بدست پادشاه فراسه، لزوایکان به «آوینیون» در جنوب فراسه.
- ۷ - عیسی را.



## دوزخ

و سر کهرا بینم که تکرار میشود ، و بینم که باری دگر او را در میان دزدان زنده بدست مرگ میسپارند<sup>۱</sup> .

«پیلاتوی» نورا چنان سنگدل میبینم که نه تنها ازین راه آتش عطشش فرو نمیشیند ، بلکه بی رسیدگی پرده حرم خویش را در عبادتگاه میگستراند<sup>۲</sup> .

ای خدای من ، چه وقت سعادت دیدار آن انتقام سختی را خواهم داشت که در خلال اندرزهای تو پنهان است، و از راه آن خشم تو اندکی فرو مینشیند؟

۱ - هر سه قسمت این بند مربوط به پایان زندگانی عیسی است، و منظور از آن اینست که یکبار دیگر همان رفتاری که با عیسی شد با جانسین او (پاپ) خواهد شد - ابن سه ماجرا در انجیل های چهارگانه بتفصیل آمده است ( انجیل متی ، باب بیست و هفتم ) : «... استهزاکنان آب دهن بر وی (عیسی) افکندند ... و سر که مزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند .. پس او را مصلوب نمودند ... آنگاه دو دزد یکی بردست راست و دیگری برجیش باوی مصلوب شدند ، و نیز ( انجیل مرقس ، باب پانزدهم ) : «... و شراب مخلوط به مر بوی دادند تا بنوشد، لیکن قبول نکرد و ساعت سیم بود که او را مصلوب کردند - و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند . » و نیز ( انجیل لوقا ، باب بیست و سوم ) : «... و او را در آنجا با آن دو خطا کار یکی برطرف راست و دیگری برجیش او مصلوب کردند . عیسی گفت ای پدر اینها را بیامرزد ، زیرا که نمیدانند چه میکنند - و بزرگان تمسخرکنان آنجا بودند . » و نیز ( انجیل یوحنا ، باب نوزدهم ) : «... او را در آنجا صلیب نمودند ، و دو نفر دیگر را ازین طرف و آنطرف و عیسی را در میان . »

۲ - پیلاتو Pilato ( در اصل Pilatus ) حاکم رومی فلسطین، که عیسی بتقاضای کاهنان یهود بفرمان او صلیب کشیده شد .. «پیلاتوی نو» : اشاره به «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه که پاپ را بزور از واتیکان به آوینیون منتقل کرد . داستان پیلاتوس بتفصیل در هر چهار انجیل آمده است ( رجوع شود به دوزخ ، صفحه ۳۸۳ شرح ۲ ) . - عبادتگاه tempio ، اشاره به Temple پارس و فرقه مذهبی معروفی که به Templiers موسوم بودند و در سراسر فرانسه شهرت و قدرت فراوان داشتند ، و فیلیپ لوبل آنها را از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ بدنام و سرکوب کرد و بی انجام تشریفات قانونی از میان برد ، و اموال و املاک این فرقه را متصرف شد .

## سرود بیستم

آنچه در بارهٔ زوجهٔ یکنای روح القدس میگفتم<sup>۱</sup>، و شنیدن آن ترا  
و داشت تا با من سخن گوئی و درین باره توضیحی طلبی،  
در همهٔ روز مایهٔ ادعیهٔ ماست؛ اما چون شب فرا رسد ما همگی  
بسراغ لحنی دگر میرویم و آهنگی مخالف این ساز میکنیم<sup>۲</sup>.  
این بار سخن از «پیکمالیونه»<sup>۳</sup> میگوئیم که عطش سیری ناپذیر  
زراندوزی خیانتکار و دزد و پدربکشش کرد<sup>۴</sup>،  
و همسخن از آن عاقبت نامیمون میگوئیم که چون «میدای» تنگ-  
چشم آن تقاضای حرصانه را کرد که باید همواره کسان بر آن بخندند،  
نصیب وی شد.  
سپس بیاد میآوریم که چسان «عخان» سبکمغز غنائم را بدزدید،  
چنانکه پنداری خشم یوشع حتی درینجایش نیز گرائی میکند<sup>۵</sup>.

۱ - اشاره به مریم (رجوع شود به ص ۸۳۵، شرح ۳).

۲ - یعنی: در روز از نمونه‌های فقر و بخشندگی سخن میگوئیم، و در شب از نمونه‌های  
حرص و آز.

۳ - Pigmalion(e)، پادشاه شهر صور (فینیقیه)، که چنانکه ویرژیل در کتاب اول  
«انئیس» نقل میکند، برادر دیدونه Didonae ملکهٔ کارتاژ بود، و برای تصرف پلاهای سیکئوس  
Sichaeus شوهر خواهر خود، ویرا خائنه و غیرغم عشق شدیدی که خواهرش بشوی خوش داشت،  
بکشت. قبلاً نیز در دوزخ از دیدونه و سیکئوس سخن رفته است (دوزخ، صفحه ۸۴۳، شرح ۳).

۴ - صفت parricida عادتاً به پدرکشان اطلاق میشود، ولی در این جا این کلمه مفهوم  
کلی‌تری را دارد که عبارت است از کسانی که دست بخون خویشان و ارحام می‌آیند.

۵ - Mida (در لاتینی Midas) پادشاه فریگیه (Frigia) بود که بنا با فسانه‌های  
یونانی، با کوس Bacchus خدای شراب بیاس میهمان نوازی وی از «سیلئوس» بدو گفت که  
هر تقاضایی کند برآورده خواهد شد، و «میداس» که بسیار پول پرست و طماع بود از او خواست  
که هر چه وی بدان دست زند طلا شود. همینطور هم شد و در نتیجه هر لقمه غذایی که دست میداس  
بدان خورد طلا شد، و وی عاقبت در میان طلاهای خود از گرسنگی مرد.

۶ - عخان (بابتالی آکامو Acam(o))، یهودی حرصی که مکارانه اشیاء گرابهای  
غنائمی را که عبریان از «بیریکو» (اریحا) آورده بودند دزدید و پنهان کرد و در نتیجه بفرمان یوشع سنگسار  
شده در صحنهٔ بعد

## برزخ

پس آنگاه « سفیره » و شویش را متهم میکنیم<sup>۱</sup> ، و تپاهائی را که  
« الیودورو » را بر زمین در غلطاند میستائیم<sup>۲</sup> ،  
و در آنم در گرداگرد کوهستان همه زبان بدشنام « پولینستور »  
میکشائیم که « پولیدورو » را بکشت<sup>۳</sup> ، و در پایان کار بانگ میزنیم که: - کراسو،

شد . نقل از تورات ( صحیفه یوشع ، باب هفتم ) : « ... و عخان بن کرمی ابن زبیدی بن زارح از  
سبط یهودا گرفته شد - و یوشع به عخان گفت ای پسر من ، الآن بهوه خدای اسرائیل را جلال  
بده و ترد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار - عخان در جواب یوشع  
گفت فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده و چنین وچنان بعمل آورده ام - چون در میان  
غنیمت ردائی فاخر شنماری و دوستی متقال نفره و یک شمش طلا که و زنت پنجاه متقال بود دیدم  
آنها را طمع ورزیده گرفتم - و اینک در میان خیمه من در زمین است نفره زیر آن میباشد. »  
۱ - سفیره ( به ایتالیائی سافیرا Safira ) و شوهرش حنانیا ( بایتالیائی انانیا  
Anania ) زن و شوهر مکار یهودی بودند که شرح احوال آنها در انجیل آمده است ( انجیل ، کتاب  
اعمال رسولان ، باب پنجم ) : « ... اما شخصی حنانیا نام با زوجه اش سفیره ملکی فروخته ، قدری  
از قیمت آنرا باطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده ترد قدمهای رسولان نهاد -  
آنگاه پطرس گفت ای حنانیا چرا شیطان دل ترا پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و  
مقداری از قیمت زمین را نگاه داری - آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار  
تو نبود ، چرا این را در دل خود نهادی ؟ بانسان دروغ نگفتی ، بلکه به خدا . حنانیا چون  
این سخنان را شنید افتاده جان بداد ، و خوفی شدید بر همه شتوندگان این چیزها مستولی گفت -  
آنگاه جوانان برخاسته او را کفن کردند و بیرون برده دفن نمودند - و تخمیناً سه ساعت گذشت  
که زوجه اش از ماجرا مطلع نشده درآمد - پطرس بدو گفت مرا بگو که آیا زمین را بهمین قیمت  
فروختید - گفت بلی بهمین - پطرس بسوی گفت برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان  
کنید - اینک پایهای آنانیکه شوهر ترا دفن کردند بر آستانه است و ترا هم بیرون خواهند برد -  
در ساعت بیش قدمهای او افتاده جان بداد و جوانان داخل شده او را مرده یافتند ، پس بیرون برده  
بپهلوی شوهرش دفن کردند . »

۲ - Eliodoro ( به لاتیینی Heliodorus ) خزانه دار سلوکوس پادشاه سلوکی ،  
که به معبد اورشلیم رفت تا نفایس گرانتهای آنرا بر بابد ، و سواری مرموز در داخل معبد بروی  
تاخت واو را درزیر دست رویای خود افکند . شرح این ماجرا بتفصیل در تورات ، کتاب دوم « مکابیین » ،  
باب سوم ، آمده است .

۳ - Polinestor(e) ( در اصل یونانی Polymnestores ) پادشاه تراکیه یونان  
( Tracia ) که پولیدورو Polidoro ( بیونانی Polydore ) پسر پریامو Priamo ( بیونانی  
Priamos ) پادشاه « ترویا » را که بفرمان پدر برای نشان دادن ذخائر « ترویا » راهنمای اوشده  
بود بکشت و شرح این ماجرا بتفصیل در « ائیس » و « رزیدل » ( کتاب سوم ) آمده است .

## سرود بیستم

تو که آزموده‌ای ، مارا بگوی که طلا را چه طعم است ؟ -  
گاه یکی از ما بلندتر و دیگری آهسته‌تر سخن میگوید ، و این بسته  
بوضع روحی ماست که مارا به برداشتن گامهائی گاه بلند و گاه کوتاه  
وا میدارد .

لاجرم ، دمی پیش در ستایش آن خیری که ما همه در تمام روز  
درینجا مشتاقانه ستایشگر آنیم ، من تنها نبودم ، اما در تریکی من هیچکس  
صدا بلند نکرده بود .

بترك این روح گفته بودیم و تا آنجا که یارا داشتیم میکوشیدیم تا  
راه را بیایان بریم ،

که ناگهان احساس کردم که کوهستان ، همچو چینی که فرو افتد ،  
سرایا بلرزه افتاده است ؛ و ازین راه خویش را دستخوش لرزشی همانند  
آن کس یافتم که بجانب مرگش میبرند .

بیگمان «دلو» پیش از آنکه «لاتونا» برای زادن دونورچشم آسمان  
در آن آشیان کند ، چنین سخت نلرزیده بود<sup>۱</sup> .

۱ - Crasso « به لاتینی Crassus » سردار معروف رومی که با لژیونهای فراوان  
خود بایران حمله برد و مغلوب سپاه اشکانی شد ، و خود و پسرش درین بیکار بقتل رسیدند . نام  
وی « مارکوس لیبینیوس کراسوس » Marcus Lissinius Crassus بود و در سال ۵۳ پیش از  
میلادگشته شد ؛ کراسوس ممولترین مرد روم بود ، و چنان حرص پول داشت که وقتیکه سر  
بریده او را برای «ارد» پادشاه اشکانی بردند ، وی امر داد که مقداری طلای مذاب در دهانت  
ریزند ، و بدو گفت : «تو که اینقدر تشنه طلبودی ، تا میخواهی از آن بنوش .»

۲ - Delo « یونانی Delos » جزیرهای از مجمع الجزائر «کوکلادس» Cyclades  
در دریای یونان ، که پیوسته در معرض زلزله بود ، تا وقتیکه بنا بر روایت افسانه‌های یونانی ، لاتونه  
Latone همسوزای خدای خدایان ، «فیوس» و «آرتمیس» ( به لاتینی «آپولون» و «دیانا» )  
ربالنسوع هنر و ربه‌النوع شکار را در آن بزاد ، و از آن پس این جزیره آرام گرفت . - « دو  
نورچشم آسمان» : اشاره بدین دو خدا که درین جزیره متولد شدند ، زیرا آپولو در میتولوژی یونان  
مظهر خورشید و دیانا مظهر ماه بود .

و برزیل در کتاب سوم «انثیس» درین باره سخن گفته است .

## برزخ

آنکاه ازهر جانب خروشی برخاست ، چنانکه استاد من بکنارم آمد  
و گفت : « تا وقتیکه منت راهنمایم ، بیم مدار . »  
جمله این صداها ، آنسانکه از گفته تنی چند از آنان دریافتم که  
تزدیک بودند و فریادشان را میتوانستم شنید ، می گفتند : « Gloria in  
excelsis Deo »<sup>۱</sup>

همچو آن شبانان که پیش از جمله دیگر کسان این بانگ را شنیدند<sup>۲</sup>  
بیحرکت و بی تکلیف بر جای ماندیم ، تا آنکه زمین لرزه فرو نشست و سرود  
مقدس نیز پایان یافت ؛

آنکاه راه خوش را باز گرفتیم و همچنان نگران اشباحی بودیم که  
از نو بگرستن پرداخته و بر روی زمین افتاده بودند .  
اگر حافظه ام درین باره خطا نکند ، احساس هیچ جهلی تا بدان  
ساعت آنچنان یتابانه شوق دانستن را در من بر نیانگیخته بود  
که در آن هنگام که بدین نکته میاندیشیدم ؛ در شتابندگی خوش  
جرئت پرسش نداشتم ، و خود نیز چیزی در نمیتوانستم یافت ،  
ولا جرم ، محجوب و اندیشناک بر اه خوش میرفتم .

۱- جمله لاتینی ، بمعنای « اقتضای خداوند پر جلال » . این جمله است که فرشتگان  
بیدار عیسی گفتند . نقل از انجیل ( انجیل لوقا ، باب دوم ) : « ... در همان حال فوجی از  
لشکر آسمانی بافرشته حاضر شده خدا را تسبیح کنان می گفتند : خدا را در اعلی علیین جلال و بر زمین  
سلامتی و در میان مردم رضامندی باد . و چون فرشتگان از نزد ایشان با آسمان رفتند شبانان با  
یکدیگر گفتند الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آنرا بما اعلام  
نموده است بینیم . »

۲- رجوع شود به شرح بالا .

# سرود بیت و کلم

## طبقه پنجم : خسیسان و مسرفین

در آخر سرود پیش واقعه نادیده شکفتی اتفاق افتاده یعنی کوهستان برزخ تا کهان بلرزه درآمده بود . درین سرود دانه درمیآید که عامل بروز این لرزش روحی است که دوران چند صد ساله کفاره خویش را بسر رسانده و اکنون « پاک و مجرد » رو بفلک آورده است . این روح ، که دربقیه برزخ نقش مهمی را از لحاظ دانه و ویرژیل دارد ، روح « استاسیوس » شاعر لاتین است که اندکی بعد از زمان ویرژیل در رم میزیست و اثر ادبی مهمی بنام « تبائیس » از او یادگار مانده که بسیاق « اثیس » ویرژیل سروده شده است و از جنگلهای معروف « ب » در یونان کهن حکایت میکند . روح « استاسیوس » که ظاهراً با آئین رومی سرده ، ولی دانه در اینجا او را با کیش مسیحی « میرانده » است ، دوازده قرن در قسمت مقدم برزخ و در این حلقه بسر برده تا بالاخره در این هنگام قدرت از جای برخاستن و بالا رفتن را در خود یافته است . ولی خوشحالی او از زیارت و ویرژیل بیش از آن حد است که از موفقیت خود در « بهشتی شدن » ابراز میدارد . یک مفسر معروف فرانسوی کمدی الهی مینویسد : « آن استاس که دانه در اینجا آفریده ، از استاس اصلی که مصنف « تبائید » است بسیار جالبتر و اصیلتر است » .

## سرود بیست و یکم

عطش طبیعی، که جز با آن آبی که ز نك سامری از آن برکت  
طلبید فرو نمینشیند<sup>۱</sup>،

سخت پریشانم داشت؛ و شتاب من در رفتن بدنبال قدمهای راهنمایم  
که در میان جمع<sup>۲</sup> روان بود گرمیم میبخشید؛ وهم باهمدردی به کیفر  
عادلانه میاندیشیدم<sup>۳</sup>.

ونا گهان، همچنانکه لوقا مینویسد که مسیح در برون آمدن از  
محراب پیش روی دوتن که براه خود میرفتند نمودار شد<sup>۴</sup>،

---

۱- عطش طبیعی: عطش دانستن و درک حقیقت، که در اینجا اختصاصاً مربوط به شناسائی علت لرزش کوهستان است. - «آبی که زن حقیر سامری *la femmetta sammaritana* از آن برکت طلبید»: اشاره به برکت الهی که سرچشمه حقیقت مطلق است. اصل این اصطلاح از انجیل آمده است (انجیل یوحنا، باب چهارم): «... و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده همچنین بر سرچاه نشسته بود و قریب ساعت ششم بود که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت جرعه‌ای آب بمن بنوشان - زن سامری بدو گفت چگونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی و حال آنکه زن سامری میباشم، زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند - عیسی در جواب او گفت اگر بخشش خدا را میدانستی و کیست که بتو میگوید آب بمن بده هرآینه تو از او خواهش میکردی و بتو آب زنده عطا میکرد ... هر که ازین آب بنوشد باز تشنه گردد - لیکن کسیکه از آبی که من باو میدهم بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که باو میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی میجوشد.»

۲- اشاره به ارواح فراوانی که بر زمین خفته‌اند.

۳- یعنی: با آنکه میدانستم که مجازات این ارواح عادلانه است، نسبت بدانان احساس همدردی میکردم.

۴- نقل از انجیل (انجیل لوقا، باب بیست و چهارم): «... چون داخل شدند جسد

بیه در صحنه پدید

## سرود یست ویکم

شبحی بنظر ما آمد که در پیمان روان بود و در زیر پای خویش  
به سرزمین خفتگان مینگریست، و تا آن دم که وی با ما سخن گفت  
متوجه او نشده بودیم؛

ووی گفت: «سلام بر شما، ای برادران من<sup>۱</sup>!» و ما که این بشنیدیم  
بنا کهان بر گشتیم، و ویرجیلیوس سلامش را چنانکه شایسته بود پاسخ گفت<sup>۲</sup>.  
سپس چنین آغاز سخن کرد: «کاش آن دربار داد گستری<sup>۳</sup> که مرا

### قیه از صفحه قبل

خداوند (عیسی) را نیافتند ... واز سر قبر برگشته آن بسازده و دیگرانرا (حواریون) از همه  
این امور مطلع ساختند. و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب رسولانرا ازین چیزها مطلع  
ساختند. لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند.. اما پطرس برخاسته دوان دوان  
بسوی قبر رفت و خم شده و کفن را تنها گذاشته دید و ازین ماجرا در عجب شده بخانه خود رفت.  
و اینک در همان روز دوفتر از ایشان میرفتند بسوی قریه‌ای که از اورشلیم بمسافت شصت تیر  
پرتاب دور بود و عمواس نام داشت - و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو میکردند - و چون  
ایشان در مکالمه و مباحثه میبودند ناگاه خود عیسی نزدیک شده بایشان همراه شد - ... و ناگاه  
خود در میان ایشان ایستاده گفت: سلام بر شما باد.

۱- Dio vi dea pace سلام معروف مسیحی، که مرادف تحت اللفظی آن چنین است:  
«خداشمارا صلح دهد»، و «سن فرانسواداسیز» روحانی و مقدس معروف مسیحی، این را سلامی دانسته  
که خداوند برای نوع بشر معین کرده است. در سنه انجیل از اناجیل اربعه موضوع «سلام» از  
طرف تازه وارد مورد توصیفه اکید قرار گرفته است (انجیل متی، باب دهم): «... و چون  
بخانه‌ای در آئید بر آن سلام نمائید - پس اگر خانه لایق باشد سلام شما بر آن واقع خواهد شد  
و اگر نالایق باشد سلام شما بشما بر خواهد گشت.» و (انجیل لوقا، باب دهم): «... و در  
هر خانه‌ای که داخل شوید اول گوئید سلام بر این خانه باد.» و (انجیل یوحنا، باب بیستم)  
«... ناگاه عیسی آمده در میان ایستاد و بدیشان گفت سلام بر شما باد... و شاگردان چون خداوند  
را دیدند شاد گشتند - بلزعیسی بایشان گفت سلام بر شما باد، چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما  
را میفرستم - و چون اینرا گفت دمید و بایشان گفت روح القدس را بیاید.»

۲- جواب سلام مسیحی در زبان لاتین این فرمول معروف است که درینجا داته از زبان

ویرژیل بدان اشاره میکند: «وصلح بر تو نیز باد» *et cum spiritu tuo*

۳- *la verace corte*: اشاره به عرش الهی.



## برزخ

در تبعید گاه ابدیم مکان داده<sup>۱</sup>، ترا در مجمع نیکبختان<sup>۲</sup> از صلح جاوید  
برخوردار کند.

و چون بشتاب براه خویش میرقیم، وی گفت: «شکفتا! پس اگر  
شما از آن ارواحید که خدایتان بدان بالا نمیپذیرد<sup>۳</sup>، کدامین کس در طول  
این همه پلکانها دلیل راهتان بوده است؟»

وحکیم من گفت: «اگر بدین نشانیهای که مصاحب من باخویش  
دارد، و بادست فرشته ترسیم شده است بنگری<sup>۴</sup>، نیک درخواهی یافت که  
مقدر است که وی با برگزیدگان حکومت کند».

اما، چون آن کس که رشته‌شها و روزها را میتابد، هنوز آن کلاف  
زندگانی را که «کلوتو» برای هر یک از ما تافته در مورد وی تا بآخر  
نگشوده بود<sup>۵</sup>،

روح او، که روح تو و مرا خواهر است<sup>۶</sup>، بتنهائی راه آن بالا را در

۱- eterno esilio : اشاره به اعراف که باید ویرزید تاابد در آن بماند .

۲- beato concilio : اشاره به ارواح بهشت .

۳- اشاره به سخن ویرزید که خودرابوی دوزخی معرفی کرده است نه بهشتی.

۴- اشاره به هفت نشان P که فرشته پاسدار برزخ برپیشانی داته نقش زده و تا این

موقع چهارتای آنها محو شده ، سه تا هنوز باقی است .

۵- یعنی : مقدر شده است که وی از برزخ بگذرد و به بهشت رود .

۶- در میتولوژی یونان ، خدای تقدیر سه دختر داشت که عبورت بودند از لاکریس

Lachesis و کلوتو Clotho و آنرودیوس Atropos - رشته عمر هر کس بدست این سه دختر بود،

بدین ترتیب که هنگام تولد هر مرد با زنی ، «کلوتو» کلافی مخصوص زندگی او میرشت ، و

«لاکریس» ندزبجا این کلاف را میگشود ، و «آنرودیوس» در موقعی که وی میبایست بمیرد با

مقراضی که در دست داشت این رشته را پاره میکرد . - مفهوم این بند اینست که چون

کلاف عمر داته که بادست «کلوتو» رشته شده ، هنوز بادست «لاکریس» تا بآخر گشوده نشده است، وی

بناچار باید مدتی دیگر در روی زمین زنده ماند ، و بنا بر این اکنون زنده بدین جهان آمده است .

۷- serocchia «خواهر» در اصطلاح قدیمی ایتالیائی، که امروزه sorella گفته

میشود - علت تشبیه به خواهر اینست که «روح» ( anima ) در ایتالیائی کلمه ای مؤنث است .

## سرود یست و یکم

پیش نمیتوانست گرفت ، زیرا که وی از روشن بینی ما برخوردار نیست<sup>۱</sup> .  
لاجرم مرا از کام فراخ دوزخ<sup>۲</sup> بیرون<sup>۱</sup> کشیدند تا ویرا راهنما  
باشم ، و من مسافتی دیگر . تا آنجا که دانش من هادی او تواند بود<sup>۳</sup>  
رهنمائیش خواهم کرد .

اما ، اگر دانی ، بما بگویی که برای چه دمی پیش این کوه چنین  
بلرزه افتاد ، و چرا ساکنان آن ، تا بدانجا که امواج دریا سر دریای کوه  
میسایند ، چنین فریاد برداشتنند ؟<sup>۴</sup>

با این پرسش وی چنان از زبان من سخن گفته بود<sup>۵</sup> که بایاری  
امید اندکی از تندی عطش کاسته شد .

و آن دیگری چنین آغاز سخن کرد : « این که میگوئی ، چیزی نیست  
که بی سببی آرامش کوهستان مقدس را برهم زده باشد ، یا آنکه امری  
غیر عادی باشد .

این مکان از هر گونه تغییر و تحول برکنار است<sup>۶</sup> ؛ و آنچه در  
اینجا روی میدهد ، تنها بدان مربوط است که آسمان از جانب خود دریافت  
میدارد و نه به چیزی دیگر<sup>۶</sup> ؛

- ۱ - یعنی : وی برخلاف ما که ارواحی بیش نیستیم ، نمیتواند نادیدنیها را ببیند .
- ۲ - اشاره به اعراف ( Limbo ) که طبقه اول دوزخ داته و از نظر طبقه بندی خاصی  
که وی برای دوزخ کرده ، «فراخ ترین» طبقات نه گانه است ( رجوع شود به نقشه دوزخ فرضی  
داته ، در اول کتاب دوزخ ) .
- ۳ - یعنی : تا آن اندازه که عقل و منطق بشری مشکلات را حل میتواند کرد .
- ۴ - در اصل : Si mi diè, per la cruna del mio disio ( چنان سخ از  
سوراخ سوزن اشتیاق من بدر میکرد ) ، یعنی درست آنچه را که من در دل داشتم بر زبان میآورد .
- ۵ - یعنی : عوامل جوی و زمینی را که باعث طوفان و باد و بلران و زلزله میشود درین  
کوهستان اثری نیست . در بندهای بعد درین باره توضیح بیشتری داده میشود .
- ۶ - یعنی : فقط مربوط به ارواح است که از جانب آسمان آمدن و با آسمان بر میگردد  
و زمین در آن دخالتی ندارد .

## برزخ

زیرا که باران و تگرگ و برف و شبنم و یخ را به بالاتر از پلکان  
کوتاه سه‌پله‌ای<sup>۱</sup> دسترسی نیست؛

همچنانکه نه ابری غلیظ یا سبک روی بدینجا می‌آورد و نه برقی  
درین مکان می‌درخشد، و نه دختر «تائوماته»<sup>۲</sup> که در روی زمین غالباً تغییر  
مکان می‌دهد راهی بدان دارد؛

بخار خشک از سومین پله‌ای که هم‌اکنون بدان اشاره کردم، و نایب  
پطرس پای بر آن دارد، فراتر نمی‌آید<sup>۳</sup>.

شاید که در پائین تر از آنجا کوه کمایش بلرزد، اما نمیدانم  
برای چه درینجا کهما هستیم هرگز بادی که در زمین نهان است آنرا  
بلرزه نمی‌آورد<sup>۴</sup>.

این لرزش فقط هنگامی پدید می‌آید که روحی خوشتر را برای از جای  
برخاستن یا برای بالارفتن<sup>۵</sup> بجانب قله کوه باندازه کافی شایسته بیند؛ و آنوقت

۱ - اشاره به پلکان کوتاهی که در پائین در اصلی برزخ واقع است و فرشته پاسدار برزخ  
یا بر آن دارد ( رجوع شود به صفحه ۶۹۱، شرح ۴ ) .

۲ - در میتولوژی یونان، فوس و قرح را دستمال ابریس Iris ( بائتالیائی Iriside )  
قاصد خدایان میدانستند که دختر Thaumante ( بائتالیائی Taumante ) که درینجا از او سخن  
رفته است، و «الترا» ( یونانی Electrae ) بود. بنابراین « دختر تائوماته که در روی زمین  
غالباً تغییر مکان می‌دهد » اشاره است به رنگین کمان .

۳ - عقیده قدما بر این بود که زلزله از بخار خشکی ناشی میشود که از داخل زمین  
برمیخیزد و تبدیل به ابر نمیشود - « نایب پطرس » : اشاره به فرشته پاسدار برزخ، که به بیاب  
« پطرس » که کلید دار بهشت است در آستانه در ورودی برزخ نشسته است .

۴ - « نمیدانم چرا »، اشاره بدینکه قاعدتاً وقتی که پایه کوهستان میلرزد، باید بقیه آن  
نیز بلرزد، ولی در اینجا چنین نمیشود - « بادی... » اشاره به بخار خشک که از دل زمین  
برمیخیزد و ایجاد زلزله میکند .

۵ - « از جای برخاستن » مربوط است به ارواح حلقه پنجم که عادتاً بر زمین خفته‌اند -  
« بالارفتن » مربوط است به ارواح سایر حلقه‌ها که بر سر یا هستند .

## سرود بیست و یکم

است که چنین فریادی بدرقه‌اش میکند<sup>۱</sup> .  
آن اراده ای که آزادانه روح را به تغییر مکان خود وا میدارد ،  
فی‌نفسه حاکی از طهارت آن است ، و این اراده که مطبوع خاطر اوست<sup>۲</sup>  
پیش از آن نیز چنین میخواست ، اما هوای نفس که باوجود چنین  
اراده‌ای بدست عدالت الهی همچنانکه در آن جهان رو بسوی گناه برده  
بود ، درین جهان بسوی کیفر میرود ، ویرا برجای نگاه میداشت<sup>۳</sup> .  
ومن ، که پانصدسال واندی بر زمین خفته‌بودم و عذاب میبردم<sup>۴</sup> ، دمی  
پیش اراده مختارانه‌ای برای رفتن بجانب اقامتگاهی بهتر درخوش‌یافتم .  
ازین بابت بود که تو صدای لرزش کوه را شنیدی و ارواح پارسا را  
دیددی که درین کوهستان خدای‌را ، که کاش جمله آن‌انرا هرچیزودتر رهسپار  
آن بالا کند ، درود میفرستادند .  
وراهنمای خردمند من گفت : اکنون دریافتم که کدامین رشته  
درینجایتان نگاه میدارد ، و چگونه این بند را تو انید گسست ، و چرا کومیل‌رزد  
واز چه بابت جملگی بیکزبان ابراز شادی میکنید .

۱ - اشاره به سرود مذهبی Gloria in excelsis که قبلاز آن سخن رقت (رجوع) شود به صفحه ۸۴۰ ، شرح (۱) .

۲ - یعنی : روح برزخی وقتیکه احساس کند که واقفاً برای بالارفتن آماده است ، میتواند بالا رود ، زیرا تاچنین آمادگی نداشته باشد خودبخود قدرت حرکت ندارد .

۳ - یعنی : دربدوورود به برزخ نیز این روح میل بالارفتن دارد ، ولی قدرت آنرا در خود احساس نمیکند ، زیرا که همچنانکه در روی زمین روی بجانب گناهکاری برده بود ، در اینجا نیز علیرغم خود وبفرمان الهی روی بجانب تحمل کیفر میبرد . این نظریه از دهن تلماس‌داکن<sup>۵</sup> فقیه وروحانی بزرگ مسیحی گرفته شده است .

۴ - اندکی بعد معلوم میشود که این روح ، روح استاسیوس Statius ( بانالیایی استاسیو Stazio ) شاعر بزرگ لاتین است که در سال ۹۶ مسیحی مرده وبنابرین تا تاریخ سفر داته ببرزخ دوازده‌قرن دربرزخ بسربرده بود ، وازینجا معلوم میشود که وی هفت‌قرن اول را در قسمت مقدم برزخ با در حلقه‌های قبلی آن گذرانیده است .

## برنخ

اما اینک لطف کن و مرا بگویی که تو که بودی ، تا از سخنانت دریابم  
که از چه روی قرنی چند درینجا خفته ماندی .  
و آن روح پاسخ داد : « در آن زمان که «تیتوی» نیکدل ، با کمک  
پادشاه و الالبار ، انتقام آن زخمهائی را بستاند که خون فروخته شده بدست  
یهودا از راه آنها بدرآمده بود<sup>۱</sup> ،

من دردنیای زندگان میزیستم و آن نامی را داشتم که همچنان پای  
برجا و پرافتخار میماند<sup>۲</sup> ؛ شهرت کافی داشتم ، اما هنوز ایمان نداشتم<sup>۳</sup> .  
چنان لطیف نغمه سرائی میکردم که با آنکه اهل «تولوزا» بودم ،  
«رم» بخوشم خواند و در آنجا شایستگی آن یاقتم که پیشانی خویش را با  
حلقه مورد بیارایم<sup>۴</sup> .

مردمان هنوز در روی زمین مرا «استاسیو» مینامند ؛ در اشعار خویش  
سخن از «تبه» گفتم و از «آکیله» بزرگ ، اما باین دومین بار خود از پای  
در افتادم .

۱ - تیتو Titus ( در اصل لاتینی Titus ) امپراتور معروف روم در قرن اول میلادی ،  
که ظاهراً پادشاهی نوع پرور و بشردوست بود ، و بیش از سه سال امپراتوری نکرد . وی هنگامیکه سردار  
قوای رومی بود در سال ۷۰ میلادی شهر اورشلیم را ویران و یهودیها را تارومار کرد ، و از آن  
زمان دوران در بدری و «سرگردانی» یهود شروع شد که مسیحیان آنرا انتقام خیانت «یهودا»  
میشمارند که عیسی را بدشمنانش فروخت .

۲ - اشاره به نام شاعر ، که بیش از هر نام دیگری در جهان پای برجا میماند .

۳ - یعنی : با آنکه چندین سال بعد از مسیح میزیستم ، هنوز مسیحی نبودم .

۴ - Tolosano ؛ تولوز Toulouse شهر معروف جنوب فرانسه است که «لوسیوس  
استاسیوس» استاد و معلم علم بیان از آن بود ، نه «پوبلیوس پاپینیوس استاسیوس» شاعر که درینجا  
مورد بحث است ، و این اشتباه داته از آنجا آمده که در قرون وسطی این دو نفر را ، بر اثر عدم  
شهرت اولی ، یک نفر میدانستند . «استاسیوس» شاعر در سال ۴۰ میلادی در شهر ناپل بدنیا آمد ،  
و در سال ۹۶ در ۵۱ سالگی وفات یافت .

• - تبه Tebe شهر معروف یونان قدیم ، که صحنه اصلی اثر شاعرانه معروف «استاسیوس»  
قیه در صفحه بعد

## سرود بیست و یکم

شور شاعرانه من از اخگر های شعله‌ای الهی بزاد که مرا سرتاپا  
بسوخت، و ازین آتش هزارتن بیش آتش خویش را برافروختند<sup>۱</sup> .  
اشارتم به « ائیدا » است<sup>۲</sup> که در عالم شعر هم مادر و هم دایه من  
بود<sup>۳</sup> ، و بی آن هیچ نمیتوانستم کرد که در همیشه<sup>۴</sup> وزن باشد؛  
و حاضر بودم که سالی بیش در تبعید گاه خویش بمانم و در عوض در  
روی زمین در آن دوران زیسته باشم که ویرجیلیو میزیست .  
ویرجیلیو که این بشنید ، روی بجانب من کرد و بی سخنی بمن  
فهماند که: خاموش بمان - ؛ اما اراده ما را قدرتی نامحدود نیست ،  
زیرا که خنده ها و اشکها چنان با هیجانهای زاینده خویش پایا  
میآیند که در تزد مردمان یکدل چندان سر در فرمان اراده ندارند<sup>۵</sup> .  
لبخندی زدم که حال اشاره چشمی بیش نداشت ؛ اما شبح خاموش

### پیه از صفا قبل

است که Thebais (تبه‌نامه) نام دارد و مربوط به لشکر کشی پادشاهان هفت گانه یونان بدین  
شهر است ( رجوع شده دوزخ ، صفحه ۴۱۶ شرح ۱) . استاسیوس این اثر حماسی را بشیوه  
«ائیس» ویرژیل در دوازده «کتاب» سرود ، و بعد از اتمام آن شروع به سرودن اثر حماسی دیگری  
کرد بنام اکیلیس Achilleis (آشیل‌نامه) که مربوط به شرح دلیرها و بیروزبهای اخیلوس  
قهرمان افسانه‌ای معروف جنگهای ترویا بود ( رجوع شده دوزخ صفحه ۲۷۳ و صفحه ۴۱۶ شرح ۱) ، ولی  
این اثر دومی بر اثر مرگ استاسیوس ناتمام ماند و بیش از دو سرود از آن سروده نشد . بدین جهت است  
که داته از زبان شاعر میگوید : « با این بار دومی از پای در افتادم » .

۱ - اشاره به ویرژیل و «ائیس» او، که الهام بخش اصلی استاسیوس در حماسه‌های وی بود،  
و بقول خود او بیش از هزارتن دیگر چون او از این اثر الهام گرفتند .

۲ - Eneida ، نام ایتالیایی «ائیس» Aeneis .

۳ - یعنی : هم اثر مرا بوجود آورد ، و هم قدم بقدم راهنمای من بود .

۴ - drama ، واحدوزن قدیمی ایتالیایی، که از چند کرم تجاوز نمی‌کرد و در حدود  
یک متقال ما بود .

۵ - یعنی : هر قدر آدمی راست‌تر و بی‌ریاست‌تر باشد ، خنده و گریه او کمتر در اختیار  
خود اوست .

---

## برزخ

---

شد و مرا در دیدگان که بزرگترین جلوه گاه عواطف بشری است نگر بست؛  
و گفت: «کاش که این رنج تو هر چه زودتر با کامروائی پایان رسد،  
ولی بگویی که برای چه عم اکنون در چهره ات برق لبخندی درخشید؟»  
خوش را ازین جانب و آن جانب در محذور یافتم: یکی مرا خاموش  
میخواست و دیگری با اصرار بسخن گفتنم میخواند؛ بناچار آهی بر کشیدم،  
و استاد من که دریافت که در درونم چه میکنند، بمن گفت: «بیم  
مدار و سخن بگویی، و آن راز را که وی چنین مشتاق شناسائی آنست با او  
در میان گذار.»

چون چنین بشنیدم، گفتم: «ای روح کهن، شاید که دیدار لبخند  
منت بشکفت آورد؛ اما میخواهم که ترا ازین نیز بیشتر بشوق و  
ستایش و ادارم.»

این کس که دیدگان مرا بجانب آسمان راهنماست، همان «ویرجیلیو»  
است که الهام بخش تو شد تا سرود مردمان و خدایان را ساز کنی<sup>۱</sup>.  
اگر لبخند مرا سببی دیگر قائل شده ای، دست از پندار خوش  
بدار که خطائی بیش نیست؛ تنها یک چیز مرا بدین لبخند واداشت، و آن  
سخنانی بود که تو در باره وی گفتی.»

هنوز سخن پایان نبرده بودم که وی خم شد تا بوسه بر پای حکیم  
من زند، اما او گفت: «برادر، دست ازین کار بدار، زیرا که تو اکنون  
شبهی بیش نیستی، و شبهی بیش در برابر نداری.»

---

۱ - یعنی: در وصف جنگهای آدمیان که خدایان نیز در آنها دخالت داشتند سرایندگی  
کنی. در «بائیس» استاسیوس نیز، مثل ایلپادهمر و انیس و برژیل، خدایان در جنگها و اختلافات  
مردم دخالت مستقیم و مغرضانه دارند.

---

## سرود یست ویکم

---

ووی از جای برخاست وپاسخ داد : « اکنون درمیتوانی یافت که  
تا بچه اندازه درددون خود بتومهرمیورزم ، زیرا چنانکه بینی حتی پوچی  
خودمان را از یاد برده‌ام ،  
و با اشباح چنان میکنم که با آنچه صاحب جسمی است میباید کرد . »

---

۱- یعنی : متوجه نیستم که ما اکنون فقط ارواحی هستیم .





# سرود بستی و دوم

طبقه پنجم : خسیسان و مسرفین

طبقه ششم : شکمپرستان

دانه و ویرژیل و استاسیوس از طبقه پنجم طبقه ششم بالا میروند ، و پلکانی که ایشان را بدین طبقه میبرد بسیار بلند است ، بطوریکه دونک سرود صرف گفتگوی ایشان در روی پله‌های آن میشود. در بالای پلکان این سه سمت راست میچرخند و در طول حلقه ششم برآه میافتند . این موقع نزدیک نیمروز سه‌شنبه ۱۲ آوریل سال ۱۳۰۰ است .

درین سرود استاسیوس دانه و ویرژیل را آگاه میکند که اسرافکاران نیز در طبقه پنجم برزخ سرنوشت خسیسان را دارند و او خود از زمره ارواحی است که بجرم افراط در کشاده‌دستی در آن حلقه جای گرفته‌اند ، نه بجرم تنگ‌چشمی . برزخیان طبقه ششم ارواحی بسیار رنجور و تزارند که جز پوستی بر روی استخوان ندارند ، و این کیفی است که بر اثر گناه شکمپرستی میبینند که حواس ایشان را در روی زمین یکسره معطوف بامر شکم و تن‌پروری داشته بود . در سر راه ایشان دودرخت پرمیوه است که هر بار در گردش آنها اشتهایشان را تحریک میکند و بیشتر رنجشان میدهد . طبق معمول برزخ صدا هائی ناشناس شواهد و امثالی در تجلیل از میانه‌روی و خوشتنداری می‌آورند .

## سرود بیست و دوم

فرشته ای که مارا به حلقه ششم راهنما شده و نشانی دیگر را از  
پیشانی من سترده بود<sup>۱</sup>، در پشت سر ما مانده  
و بما گفته بود که آنان که دل بسوی عدالت دارند مردمی نیکیبختند<sup>۲</sup>،  
اما سخنان خویش را با *Sitiunt* پایان داده و از آن فراتر نرفته بود<sup>۳</sup>.  
و من که خویش را سبکتر از هنگام عبور از گذرگاههای پیشین  
می یافتم<sup>۴</sup>، بی کمترین خستگی بدنبال این ارواح چالاک بالا میرفتم ،  
و ویرجیلیو چنین آغاز سخن کرد: « عشقی که بدست طهارت شعله  
برافروخته باشد ، همواره آتش عشقی دگر را شعله ور میکند ، بدان شرط  
که شعله آن در بیرون نمودار آید<sup>۵</sup> .

۱- حرف P ، که این بار نشان گناهان خست و تبذیر است .

۲- اشاره بدانکه اینان در روی زمین تنها متوجه مال و ثروت بوده اند و نمیتوانسته اند  
روی بجانب عدالت نیز داشته باشند . اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب ششم) :  
«... هیچکس دو آقا را خدمت نمیتواند کرد ، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و  
یا یکی میچسبد و دیگری را حقیر می شمارد . محال است که هم خدا و هم مومنان را خدمت کنید .  
اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که اینهمه برای شما مزید خواهد شد . »

۳- کلامی از جمله لاتینی *Beati qui esuriunt et sitiunt iusticiam* بمعنی :  
خوشبخت آنانکه گرسنگی و عطش عدالت دارند، و در اینجا فرشته به نقل کلمه *sitiunt* (عطش داران)  
اکتفا کرده و کلمه *esuriunt* (گرسنگان) را بر زبان نیاورده است ، زیرا که دسته شکمپرستان  
در حلقه ششم برزخ بر میبرند و نه در این حلقه . اصل این جمله از انجیل آمده است (انجیل  
متی ، باب پنجم) : «... خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت ، زیرا ایشان سیر خواهند شد.»  
۴- اشاره بدانکه يك نشان دیگر گناه از پیشانی داته زودوده شده است .

۵- یعنی : اگر عشق از دل برخاسته باشد و حقیقی باشد ، بمحض آنکه ابراز وجود کند  
در آن کس که محبوب است نیز ایجاد نموده خواهد کرد . این نظریه یکبار دیگر در سرود پنجم  
دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۱۴۹ شرح ۳) ابراز شده است .

## برزخ

لاجرم ، از آن هنگام که «یووناله» به «لیمبوی» دوزخ تزدما فرود  
آمد و مرا از درجه خلوصی که بمن داری آگاه کرد<sup>۱</sup> ،  
چندان در باره تو حسن عقیدت یافتم ، که هرگز کسی کسی دگر  
را نادیده ازین بیش دوست نداشته است، و ازین روست که این پلکانها را  
ازین پس بسیار کوتاه خواهم یافت<sup>۲</sup> .  
اما مرا بگوی، و دوستانه‌ام ببخش اگر بی‌پروائی فزون از حد بند از  
زبانم گشوده است، و ازین پس مهربانانه با من بگوی  
که چگونه تنگ‌چشمی در دل تو و در میان این همه عقل و درایتی که  
خردمندان در آن گرد آورده بودی ، جایی برای خویش یافت ؟  
این سخنان نخست لبخندی کوتاه بر لبان «استاسیوس» آورد ، آنگاه  
وی پاسخ داد : «گفته تو مرا مدرک گرامی عشق است .  
بحقیقت ، غالباً ظواهر بخطا ایجاد شبهه میکنند ، زیرا که علل  
واقعی ناپیدا میمانند .  
پرسش تو بمن مینمایاند که پنداشته‌ای که من در آن جهان آدمی  
تنگ‌چشم بودم ، زیرا در اینجا در حلقه تنگ‌چشمانم یافتی که تادمی پیش  
در جمع آنان بسر میبردم؛  
باری ، بدان که من فزون از آن حد که باید ازین تنگ‌چشمی

۱- «یووناله» Juvenale ( در اصل لاتینی یوونالیس Juvenalis و در ایتالیایی امروزی جووناله Giovenale ) شاعر هجاگوی معروف لاتین که در سال ۱۳۰ میلادی مرد ، و چون وی با «استاسیوس» که در سال ۹۶ مرد دوست بوده و در اشعار خود چندجا از «نیائیس» استاسیوس با تخیل نام برده ، داتنه ویرا در اعراف معرف استاسیوس بویژنل قرار داده است .

۲- یعنی : مصاحبت تو مرا چندان دلپذیر است که متوجه درازی راه نخواهم شد .

## سرود بیست و دوم

بدور بودم، و همین نامیانه روی بود که بجرم آن هزاران ماه در اینجا  
کیفر یافتم<sup>۱</sup>.

و اگر با خواندن صفحه‌ای از کتاب تودربی اصلاح‌خوش برنمی‌آدم  
که تو در آن، چنانکه نوع بشر را تحقیر کرده باشی، مینوسی که:  
- برای چه، ای کرسنگی مقدس طلا، اشتهای خاکیان را تعدیل  
نمی‌توانی کرد؟<sup>۲</sup> - درین صورت هم اکنون دردمندانه سرگرم و زنه‌غلطاندن  
و ستیزه جستن بودم<sup>۳</sup>.

چون چنین خواندم، در یافتم که آدمی می‌تواند فزون از حد گشاده  
دستی کند<sup>۴</sup>، و ازین خطا چون از دیگر خطاها پشیمانی جستم.

۱- یعنی: بعکس آنچه پنداشته‌ای، من ازین سبب بدین حلقه از برزخ آمدمام که  
زیاده از حد از خست بدور بودم و درست در نقطه مقابل آن قرار داشتم، و این گناه نپذیر و اسراف  
بود که بدینجام آوردم. «هزاران ماه»: اشاره به چند هزار دور قمری. قبلاً گفته شده که «استاسیوس»  
بیش از پنج قرن در حلقه پنجم برزخ بسر برده، و این مدت تقریباً معادل با ۶۲۰۰ ماه  
قمری است.

۲- جمله معروف کتاب سوم «انیس» و برزیل (شهر پنجاهوشم): «ای کرسنگی نفرت  
زای طلا، مردمان این جهان را به چه جنایت‌ها و امیداری» *Quid non mortalia pectora  
cogis, auri sacra fames?* بنا بر این داته در نقل جمله با ایتالیایی، مفهوم آنرا اندکی  
تغییر داده است. ولی بطور کلی معنی این گفته اینست که چرا علاقه مردمان به دارایی، در حد  
معادل نیمانند تا باعث افراط و تفریط نشود. اشکال بسیاری از مفسرین در مورد اولین کلمه ایتالیایی  
این جمله یعنی *Perche* است که بر حسب آنکه آنرا بصورت *perche* (چرا) یا *per che*  
(بخاطر آنکه) بخوانند مفهوم جمله تغییر میکند. اشکال دیگر اینست که در لائینی کلمه *sacra*  
معنی «نفرت‌زا» میدهد، ولی در ایتالیایی این کلمه مفهوم «مقدس» را دارد و ظاهراً داته همین اشتباه  
را کرده و این کلمه را بمفهوم مقدس گرفته و مرادف ایتالیایی آن یعنی *santa* را در شعر خود آورده،  
و بدین ترتیب جمله لائینی و برزیل را که «کرسنگی نفرت‌زای طلا» بوده بدل به جمله ایتالیایی  
«کرسنگی مقدس طلا» کرده است.

۳- اشاره به عذاب دوزخیان طبقه چهارم دوزخ، که بجرم خست و اسراف در جهنم بسر می‌برد  
و محکوم بمغلطاندن ابدی وزنه‌های سنگین ویرخاشجویی هستند (زجوع شود به دوزخ، صفحه ۱۷۳).  
۴- در اصل: «دستهای آدمی می‌توانند فزون از حد در راه خرج کردن بال بکشایند».

## برزخ

چه بسیار کسان که تراشیده سر ، سر از گور برخوانند داشت<sup>۱</sup> ،  
از آن رو که نمیدانند که باید در دوران زندگی و در ساعت واپسین ازین  
گناه توبه کنند !

و بدان که هر خطائی که مستقیماً با گناهی دیگر ، هر چه باشد ،  
مقابل آید ، درینجا همراه با آن گناه افراطکاری خودش را کفار میبیند<sup>۲</sup> ؛  
لاجرم ، برای اینکه زنگ گناه را از آئینه روح بزدایم ، از آنرو  
دیرزمانی در این جمع تنگ‌چشمان گذراندم که فزون از حد کشاده دستی  
کرده بودم .

سراینده نغمه‌های شبانی<sup>۳</sup> گفت : « اما در آن هنگام که داستان  
آن پیکار خونین را بنظم آوردی که مایه دوجندانی رنج «یوکاستا» شد<sup>۴</sup> ،  
اگر آنچه را که «کلیو»<sup>۵</sup> از زبان تو وصف کرده ملاک گیریم ، تو  
مؤمن بدان ایمانی نبودی که بی آن مردمان را نکوکاری بس تواند آمد<sup>۶</sup> .

۱ - رجوع شود به سرود هفتم دوزخ (دوزخ ، صفحه ۱۷۵ بند سوم و شرح ۲) .  
۲ - یعنی : هر گناه تقریب ، باندازه گناه افراط مستوجب مجازات است - « حساب  
افراطکاری خوش را پس میدهد » ؛ در اصل : «افراطکاری آن درینجا خشک میشود» .  
۳ - اشاره به ویرژیل - نغمه‌های شبانی (Bucolica) نام اثر شاعرانه معروف ویرژیل  
است که یکی از شاهکار او بشمار میرود (Bucolica ' Georgica, Aeneis) .  
۴ - بنا به میتولوژی یونان ، پس از مرگ «اودیپوس» قهرمان و پادشاه معروف تب ،  
دوپسر او Eteocles و Polynices که هر دو فرزندان یوکاستا Jocasta زن اودیپوس بودند  
بر سر فرمانروائی شهر با یکدیگر نا سرحد مرگ پیکار کردند و آخر هم یکدیگر را کشتند (رجوع  
شود به دوزخ ، صفحه ۴۱ شرح ۱) . «استاسیوس» در کتاب «تئائیس» بتفصیل درین باره سخن گفته است .  
۵ - Clio در میتولوژی یونان یکی از پریمان الهام بخش نه گانه (Muse) بود که  
«پری تاریخ» لقب داشت و برای جاد آوار هنری آنان که شرح حال قهرمانان و دلیران را مینوشتند  
نظارت میکرد . «استاسیوس» تئائیس خود را با شعری خطاب بدین پری آغاز کرده است .  
۶ - یعنی : از روی تئائیس تو معلوم میشود که تو بآئین مسیح دریامده بودی ، در  
سورتیکه اگر کسی این آئین را نداشته باشد هر قدر هم که آدمی نکوکار باشد به برزخ و بهشت ره  
نمی‌تواند یافت ؛ قبلاً در سرود چهارم دوزخ ویرژیل درین باره با داته سخن گفته است (دوزخ ، صفحه ۱۲۴  
شرح ۴) .

## سرود بیست و دوم

اگر چنین است ، کدام خورشیدی یا کدامین مشعلی ترا از وادی  
ظلمت جاودان<sup>۱</sup> بیرون کشید و اجازت آفت داد که در پی ماهیگیر بادبان  
بکشائی<sup>۲</sup> ؟

ووی بدو گفت: « این تو بودی که نخستین بار بجانب «پارناسو»<sup>۳</sup>یم  
راهبر شدی تا آب از چشمه ساران آن نوشم<sup>۴</sup> ، و پس از خداوند تو بودی که بیش  
از هر کسی دگر راهمرا روشن کردی .

کار آن کس را کردی که شباهنگام بسراه خود میرود و در پشت  
خوش چراغی فرا راه دیگران دارد که خودش را بکار نمیآید، اما راه آنرا  
که دردنبال او روانند روشن میکند ،

زیرا که تو خود گفتی که : - قرن تازه آغاز میشود ؛ عدالت باز  
میآید و همراه آن عصر نخستین بر میگردد و از آسمان نسلی نو فرود میآید<sup>۵</sup> .  
تو بودی که شاعرم کردی ! تو بودی که بکیش مسیح خواندی .  
اما برای آنکه طرح سخن مرا نکوتر بینی ، هم اکنون در پی رنگین کردن

۱ - دوزخ .

۲ - ماهیگیر : پطرس . - «بادبان بکشائی» : یعنی براه افتی .

۳ - «پارناسو» Parnaso کوهستان معروف یونان، که بقعیده یونانیان جایگاه فیوس  
(آپولون) خدای هنر و پریران الهام بخش بود ، و هر کس که کفی از چشمه های آن مینوشید  
صاحب نبوغ و ذوق هنری میشد .

۴ - اشاره به یکی از اشعار معروف ویرژیل ، در کتاب چهارم Bucolica ، که در  
قرون وسطی آنرا پیشگویی ظهور مسیح محسوب میداشتند و درین باره تاکنون بحثها و تفسیرهای  
بسیار شده است . اصل شعر چنین شروع میشود : Magnus ab integro saeculorum...  
و بطور کلی مراد از آن اعلام نزدیک دور و عصری بهتر است . سخنی که دانه از ویرژیل نقل  
میکند ، ترجمه آزادی از این شعراست - «عصر اولیه» اشاره است بدوران پاک بشر ( رجوع شود  
به دوزخ، صفحه ۲۷۵ شرح ۳) . - «از آسمان نسلی نو فرود میآید» ، یعنی: آسمان مردمی نکوتر  
را مأمور اصلاح بشر میکند .

آن برمیآیم<sup>۱</sup> .

در روزگار من<sup>۲</sup> ، ایمان واقعی که بذرا آن بدست سروشان قلمرو جاوید<sup>۳</sup> افشانده شده بود کمابیش بر سراسر جهان ره یافته بود .  
و آن سخن تو که هم اکنونش نقل کردم ، باسخنان پیشگویان نو آمده<sup>۴</sup> هماهنگ بود؛ لاجرم بدان خو گرفتم که بیدار ایشان روم .  
چون چنین کردم ، ایشان را چنان پارسا و مقدس یافتم که چون «دمیتسیانو» از پی آزارشان برآمد<sup>۵</sup> ، اشکهای من با اشکهای آنان درآمیخت؛  
و تا آن زمان که در روی زمین زیستم ، اینانرا یار بودم و پاکی آداب و رسوم ایشان مرا بجزمله فرق دیگر بی اعتنا کرد .  
و پیش از آنکه در اشعار خویش یونانیان را به رودهای «تبه» رسانده باشم<sup>۶</sup> ، تعمید یافتم ؛ اما از روی بیم ، آئین عیسوی خویش را از کسان پنهان داشتم ،

- ۱ - یعنی: آنچه را که نقل میکنم آب و تابی بیشتر میدهم تا از روی نقش و نگار آن مفهوم گفته‌های مرا بهتر دریایی .  
۲ - این کلمه در اینجا ترجمهٔ *gê* است که مرادف فارسی مشخصی برای آن نمیتوان یافت و در هر جا که بکار رود بمقتضای ترکیب جمله مفهومی خاص دارد .  
۳ - «سروشان قلمرو جاوید» : حواریون مسیح، که پس از مرگ او برای تبلیغ آئین عیسی باطراف واکتاف جهان آنروز رفتند... «قله روجاوید» اشاره است به ملکوت خداوند .  
۴ - یعنی آنهایی که تازه به رم آمده بودند و در باره تحولات عظیم آینده پیشگوئی میکردند : اشاره به حواریون .  
۵ - *Domiziano* ( در اصل لاتینی *Domitianus* ) امپراتور روم ، از ۸۱ تا ۹۶ میلادی ، که در تمام دورهٔ پادشاهی خود مسیحیان را مورد شکنجه و آزار فراوان قرار داد .  
۶ - رودهای تبه : اشاره به دورودخانهٔ «ایسمنو» و «آزوپو» که قبلا شرح آن در برزخ رفت (رجوع شود به رودهای هجدهم این کتاب). یونانیان در آخرین فصل از قسمتهای دوازده گانهٔ «تباتیس» بدین دورودخانه میرسند ، یعنی «تبه» را شکست میدهند و وارد آن شهر میشوند . بنابراین مفهوم این گفته اینست که: «پیش از آنکه تباتیس خود را تا باخر سروده باشم ...»

## سرود بیست و دوم

ودیرزمانی همچنان تظاهر به کافر کیشی کردم<sup>۱</sup>؛ و این سازشکاری،  
مرا بیش از چهارصدسال بر کردا کرد حلقه چهارمین بدویدن واداشت .  
اما تو که پرده را فراروی من از آن خیر بزرگی بر کنار زدی که  
هم اکنون اشارت بدان کردم، در طول سر بالائی درازی که هنوز در پیش داریم<sup>۲</sup> ،  
اگر خبرت هست بمن بگوی که «ترتسیو» پیر مرشد ما<sup>۳</sup> ، و  
«سچیلیو»<sup>۴</sup> پو «پلاوتو»<sup>۵</sup> و «واریو»<sup>۶</sup> در کجایند؟ و بگوی که آیا اینان

۱ - *Paganeamo* ، نامی که مسیحیان به مشرکین و پیروان مذاهب غیر یهودی پیش از مسیح دادمانند .

۲ - اشاره به پله‌های پلکانی که سه شاعر مشغول بالا رفتن از آنند . این سه از آغاز سرود در طول این پلکان که فاصل طبقات پنجم و ششم برزخ است بالا می‌روند .

۳ - *Terenzio* ( در اصل لاتینی ترنسیوس *Terentius* ) شاعر شوخ لاتین، که دو قرن پیش از ویرژیل و استاسیوس میزیست و در ۱۵۹ قبل از میلاد مسیح وفات یافت . - در بعضی از نسخه‌های قدیمی کمدی الهی بجای کلمه *nostro antico* که در اینجا «پیر مرشد ما» ترجمه شده ، کلمه *nostro amico* (دوست ما) نوشته شده و این تعبیری است که از طرف «لانگ فلو» شاعر بزرگ امریکائی در ترجمه منظوم او از «کمدی الهی» مرجع شمرده شده است ، زیرا که بقیده او ، اگر منظور شاعر از «پیر ما» اشاره به قدمت زمانی «ترنسیوس» بوده درین صورت میبایست این صفت در مورد «پلاوتوس» که پیش از او میزیسته است بکار رفته باشد . ما در ترجمه فارسی متنی را که مورد قبول «انجمن داتاه شناسی ایتالیا» است معتبر شمرده‌ایم .

۴ - *Cecilio* ( در اصل لاتینی سیسیلیوس *Caecilius* ) شاعر دراماتیک لاتین ، که در سال ۱۶۷ پیش از میلاد مسیح وفات یافت و کلیه آثار او بر اثر حوادث از بین رفته است .  
۵ - *Plauto* ( در اصل لاتینی پلاوسیوس *Plautius* ) شاعر بذله گوی لاتین، که در سال ۱۸۴ پیش از مسیح مرد .

۶ - *Vario* ؛ «لوسیوس واریوس روفوس» *Lucius Varius Rufus* شاعر رومی که دوست نزدیک «هوراس» و «ویرژیل» بود .

در برخی از نسخه‌های قدیمی «کمدی الهی» بجای «واریو» *Vario* ، «وارو» *Varro* نوشته شده و بسیاری از مفسرین داتاه و مترجمین «برزخ» این املا را اصیل تر شمرده‌اند. درین صورت منظور داتاه یا شاعری است بنام «پوبلیوس ترنسیوس وارون» *Publius Terentius Varron* که در قرن اول پیش از میلاد مسیح میزیست، و یادانشمند بزرگی بنام «مارکوس ترنسیوس وارون» *Marcus Terentius Varron* که او نیز در قرن اول پیش از میلاد دردم زندگی میکرد، و این نظریه اخیر مورد قبول غالب مفسرین کمدی الهی قرار دارد . این شخص ، علامه مشهوری بود که با «سیرون» خطیب رومی دوستی نزدیک داشت و در زمان حیاتش «دانشمندترین مردم قبه در صحنه بود



## برزخ

از دوزخیانند؟ و اگر چنین است در کدامین طبقه از دوزخ بسر میبرند؟  
وراهنمای من پاسخ داد: «اینان، و «پرسیو»<sup>۱</sup> و من و بسیار کسان  
دگر همراه با آن یونانی که بیش از هر کس دیگر از پستان پریان  
شیر خورد»<sup>۲</sup>،

در طبقه اول از زندان ظلمانی جای داریم<sup>۳</sup>، و غالباً از این کوهستان  
که همواره دایگان مارا در کنار خوش دارد<sup>۴</sup> سخن میگوئیم.  
«اورپیده» باماست، و «آتیفوته» و «سیمونیده» و «آکاتونه» و چند  
یونانی دگر که پیش ازین پیشانیشان با تاج افتخار آراسته شد.

### پیه در صحنه قبل

روم لقب گرفته بود. از وی در حدود پانصد کتاب بیادگار ماند، چنانکه از حیث تبحر و  
پرکاری میتوان او را «ابن سینای» روم خواند. «سنت اوگوستن» روحانی معروف مسیحی درباره  
او مینویسد: «همه عمر در شکفت ماندم که آدمی که این قدر چیز با ارزش نوشته چطور وقت  
و فرصت برای خواندن این همه چیز دیگر پیدا کرده است».

۱ - Persio ( در اصل لاتینی پرسیوس Persius ) شاعر هجاکوی معروف لاتین،

که در سال ۶۲ میلادی وفات یافت.

۲ - «آن یونانی»: همر Homerus بزرگترین شاعر یونان و اروپا - «پریان»:

موزها ( فرشتگان الهام بخش ) . - «بیش از هر کس از پستان پریان شیر خورد»، یعنی:  
بیش از جمله دیگر شاعران مورد لطف پریان الهام بخش واقع شد و از آنها نیرو و نبوغ  
شاعرانه گرفت.

۳ - «زندان ظلمانی»: دوزخ . - «طبقه اول»: حلقه اول دوزخ ( اعراف Limbo )

که جایگاه مردان نامی دور کهن است ( رجوع شود به سرود چهارم دوزخ ) . داته در اینجا  
در دنباله اسامی بزرگان ساکن طبقه اول دوزخ که قبلاً ذکر از آنان کرده بود ( رجوع شود  
صفحات ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴ دوزخ )، عده ای دیگر از این بزرگان را معرفی میکند.

۴ - اشاره به کوه «پارناس» (بایتالیائی پاراناسو Parnaso ) جایگاه رب النوع هنر و

پریان الهام بخش.

۵ - اورپیده Euripide ( به یونانی اورپیدس Euripides ) شاعر تراژدی نویس

یونانی قرن پنجم پیش از مسیح، که در ۴۰۶ قبل از میلاد وفات یافت . - اتیفوته Antifonte

(به یونانی آتیفون Antiphon ) شاعر تراژدی نویس یونانی قرن چهارم پیش از مسیح، که سال

وفاتش درست معلوم نیست . - سیمونیده Simonide ( به یونانی سیمونیدس Simonides )

پیه در صحنه بعد

## سرود بیست و دوم

از میان کسان تو «آتیکونه» و «دئیفیله» و «آرجیا» و «ایسمنه» را  
که همچنان افسرده دل است، در آنجا توان یافت<sup>۱</sup> .  
و هم آن زنی را که «لانجیا» را نشان داد<sup>۲</sup> ، و نیز دختر «تیرزیا» را<sup>۳</sup> ،

### په از صله قبل

شاعر غزلسرای یونان در قرن پنجم پیش از مسیح ، اهل جزیره کس Cos که در ۴۶۹ پیش از میلاد وفات یافت . - آگاتونه Agatone ( به یونانی آگاتوس Agathos ) شاعر تراژدی نوس یونانی در قرن پنجم پیش از مسیح ، که در سال ۴۰۱ پیش از میلاد وفات یافت و آثار او نیز در طول زمان بالمره از میان رفته است . - «ناج افتخار» lauro شاخه‌ای که در یونان و روم قدیم بنشان افتخار بصورت حلقه‌ای بریشانی شمره و هنرمندان و سرداران بزرگ نهاده میشد و نمونه آنرا در تصاویر خود داته میتوان یافت .

۱ - «کسان نو» delle genti tue ، یعنی در میان زنانی که قهرمانان داستان «تباتیس» تو هستند. - «آتیکونه» Antigone دختر «اودیپوس» و «بوکاستا» قهرمان افسانه ای یونان ، که باز مکران اصلی «تباتیس» استاسیوس هستند. - دئیفیله Deiphile (یونانی Deiphilae) زن «یدنوس» و مادر «دیومنده» ( دوزخ ، صفحه ۴۹۵ ، شرح ۱ ) . - ارجیا Argia خواهر دئیفیله و زوجه Polynices ( صفحه ۷۳۵ ، شرح ۲ این کتاب ) . ( «ایسمنه» Ismenae ) (یونانی Hismenae) دختر دیگر «اودیپوس» و «بوکاستا» ، که تا با آخر نظر تمام بدبختی‌های خاندانش شد ، منجمله خودکشی مادر و کشته شدن نامزد خویش را بچشم دید و ازین جهت است که «همچنان افسرده دل است» .

۲ - «لانجیا» Langia چشمه‌ای در تردیکی شهر «تب» . - «آن زنی...» اشاره به Hypsipilae ( بایتالیایی ایزیفیله Isifile ) - ( دوزخ ، صفحه ۳۱۹ ، شرح ۲ ) که در موقعیکه قوای هفت پادشاهی که تب را در محاصره داشتند از فرط تشنگی نزدیک بمرك بودند ، چشمه «لانجیا» را نشان داد .

۳ - Tiresia ( به لاتینی Tiresias ) قهرمان شهر تب ، که بعد از مرگش دختر او «ماتو» Manto راه سفر دریش گرفت و پس از طی شهرها و دیارها به شمال ایتالیا رفت و شهر «ماتو» Mantova زادگاه و پرژیل را بنیاد نهاد و پرژیل با تفصیل تمام در سرود بیستم دوزخ درین باره سخن گفته است . - این بند از «کمدی الهی» حاوی تناقض گویی مشخصی است که مفسرین این کتاب را دچار دردسر بسیار کرده . زیرا داته قبلا این «ماتو» را در جمع جادوگران و غیبگویان ، در طبقه هشم دوزخ جای داده است و نه در «اعراف» ، در صورتیکه در اینجا از او بعنوان یکی از ساکنان Limbo (اعراف) یاد میشود . - تعبیری که برای توجیه این تناقض گویی یافته‌اند اینست که اشاره شاعر در اینجا به ماتو نیست ، بلکه یکی از دودختر دیگر «تیرزیا» است که دافنه Dafne و ایتوریاده Istoriade نام داشته‌اند ؛ ولی اشکال در اینجاست که «استاسیوس» در «تباتیس» خود ، که در اینجا داته ازین زنان بعنوان «قهرمانان آن داستان» یاد میکند ، از میان سه دختر تیرزیاس فقط از «ماتو» نام برده است . برخی از محققین اصولا «دافنه» و «ماتو» را یک نفر دانسته‌اند .

## برزخ

و «تی» را <sup>۱</sup> و «دئیدامیا» و خواهرانش را <sup>۲</sup> .

هر دو شاعر خاموش شده بودند و از نوبادقت پیرامون خویش مینگریستند، زیرا که از بندِ بالارفتن و از میان جدارها گذشتن رسته بودند؛ و چهار خادمه از خدمتکاران روز در پس سرِ مامانده بودند، و خدمتکار پنجمین بر مالبند نشسته بود و نوک آتشین گردونه را همانند آن چهاردگر همچنان روی بیالا میبرد<sup>۳</sup>، که راهنمای من گفت: «پندارم که هنوز باید شانه‌راست را بجانب کنارهٔ برونین داشته باشیم و کوه راه را دور بزنیم.» بدینسان عادت رهنمای ماسد<sup>۴</sup>، و چون این روح پارسا گفتهٔ ما را تأیید کرد<sup>۵</sup> با تردیدی کمتر راه تازه را درپیش گرفتیم.

آندو در پیش میرفتند و من یکه و تنها در دنبالشان روان بودم و

۱ - تی Tetti (در اصل یونانی تیتس Thetis) مادر «اشیل» قهرمان افسانه‌ای جنگهای ترویا.

۲ - دئیدامیا Deidamia و خواهرانش: دختران Lycomedes پادشاه Scyros (بایتالیائی شیرو Sciro) در یونان. «دئیدامیا» مشوقهٔ اشیل بود و عشق او بود که اشیل را بعد از مدتی قهر و کناره‌گیری دوباره بمیدان جنگ کشاید - داستان وی بتفصیل در «آگیلیس» (آشیل‌نامه) دومین اثر منظوم استاسیوس نقل شده است. کلمهٔ «خواهران» *sorelle* در شعر داته بصورت قدیمی *suore* بکاررفته است.

۳ - «چهارخدمتکار» *le quattro ancelle* اشاره به چهارساعت اول روز - «برمالبند نشسته بود» *era al teme* اشاره به گردونهٔ خورشید که ساعات مختلف روز بنوبت برمالبند آن مینشینند و آنرا پیش میبرد. - «نوک آتشین گردونه را رویالا میبرد» یعنی: گردونهٔ خورشید را همچنان بطرف وسط آسمان (نیمروز) هدایت میکرد. - مفهوم کلی این بند اینست که چهارساعت از طلوع خورشید گذشته ساعت پنجمین فرا رسیده بود، و اندکی مانده بود که خورشید به وسط آسمان رسد، یعنی ظهر شود.

۴ - یعنی: بنا بشیومای که از آغاز سفر خود در برزخ بدان خو گرفته بودیم، حرکت خود را بجانب راست ادامه دادیم.

۵ - اشاره بدانکه «استاسیوس» که روحی بهشتی است برخلاف داته که آدمی زنده‌باست، دوریزیل که روحی دوزخی است و با راه و چاه برزخ آشنائی ندارد، خطا نمیتواند کرد.

---

## سرود بیست و دوم

---

گوش بگفتگوشان داشتم که برایم درسی از فن سخنرانی بود.  
اما دیری نگذشت که دیدار درختی پر از میوه‌های معطر و دلپذیر که  
بر سر راه خوش یافتیم، رشته این گفتگوی شیرین را بگسست.  
همچنانکه درخت کاج هر اندازه بیالارود شاخه‌بشاخه کوچکتر میشود،  
این درخت از جانب پائین‌چنین بود، پندارم که این از آنرو بود که کسی  
را امکان بالا رفتن بر آن نباشد.

از آنجانب که راه ما بسته بود، از صخره بلند آبی زلال فرو میچکید  
که از جانب بالا بر گهای درخت را آبیاری میکرد.  
دو شاعر بد درخت نزدیک شدند، و از میان شاخ و بر گها، صدائی بانگ  
برداشت که: « دست از خوردن این میوه‌ها بدارید! »

و پس گفت: « مریم که اکنون بخاطر شما دعا میکند، بیشتر در  
اندیشه رنگین کردن خوان عروسی بود تا در پی لذت ذائقه خوش<sup>۱</sup>.  
و رومیان پیشین از آشامیدن آنها به آب اکتفا جستند<sup>۲</sup>؛ و «دانیال»  
خوراک را با دیده بی‌اعتنائی نگرست و لاجرم ره به دانش برد<sup>۳</sup>.  
در قرن نخستین، گرسنگی بلوطهای شیرین را بزبائی طالبان آورد

---

۱ - طرف این خطاب ارواح شکمپرستان طبقه ششم برزخند، نه داته و همراشان.  
۲ - «مریم» در اینجا بمنوان نمونه میانه روی و خودداری به ارواح شکمپرست ارائه  
میشود. اصل فکر از انجیل آمده است ( انجیل یوحنا، باب دوم ) : «... و چون شراب تمام  
شد، مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند.»

۳ - نقل از «والریوس ماکزیموس» مورخ رومی: «... رومیان فقط آب مینوشیدند».  
۴ - اشاره به دانیال‌بی: نقل از تورات ( کتاب دانیال، باب اول ) : «... پس دانیال  
برئیس ساقیان گفت: مستدعی آنکه بندگان خود را درده روز تجربه‌نمائی و بما بقول برای خوردن  
بدهند و آب بجهت نوشیدن، و چهره‌های ما و چهره‌های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را میخورند  
بمضور تو ملاحظه نمایند و بنهجیکه خواهی دید با بندگان عمل نمای.»  
کلمه دانیال Daniele در شعر داته صورت خاص Daniello بکار رفته است.

---

## برزخ

---

و قشنگی از هر جو بیاری اکسیری ساخت<sup>۱</sup>.

عسل و ملخ ، غذائی بود که معمد را در صحرا بکار آمد<sup>۲</sup> و ازین رو  
وی را افتخاری چنین بزرگ نصیب افتاد و آن مرتبت بلند را یافت  
که انجیل آشکرا از آن سخن میگوید<sup>۳</sup>.

---

۱ - اشاره به عصر طلائی بشریت که «اوویدیوس» Ovidius در کتاب «استحالات» خود  
که منبع داتنه است ، از آن بتفصیل یاد کرده است . در دوزخ نیز ازین «عصر طلائی» یاد شده  
(دوزخ، صفحه ۲۷۵ شرح ۳) .

۲ - «معمد» il Batista اشاره به یوحنا ی تعمید دهنده San Giovanni Battista:  
نقل از انجیل ( انجیل متی ، باب سوم ) : « ... و این یحیی لباس ازیشم شتر میداشت و کمر بند  
چرمی بر کمر ، و خوراک او از ملخ و عسل بری میبود . » و ( انجیل مرقس ، باب اول ) :  
« ... و یحیی را لباس ازیشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر میبود و خوراک وی از ملخ و عسل بری . »  
۳ - انجیل متی ، باب یازدهم : « ... هر آینه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری  
از یحیی تعمید دهنده برخواست . » و انجیل لوقا ، باب هفتم : « ... زیرا که شما را میگویم از  
اولاد زنان نبی بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست .. » .



# سرود بستی و سوم

## طبقه ششم : شکمپرستان

سه شاعر همچنان در طول حلقه ششم پیش میروند ، و برزخیان این حلقه را میبینند که بخواندن مزمور پنجاهم داود مشغولند . داته در اینجا ملروح شخصی بنام «فوره زه» برخوردار میکند که در روی زمین آشنای نزدیک او بوده است و با وی بتفصیل در باره فساد فلورانس و مخصوصاً بیعتی و پرده دری زنان آن گفتگو میکند . از نظر تاریخچه زندگی داته این سرود یکی از جالب ترین سرودهای کمدی الهی است ، زیرا که وی در آن اشارات صریح بدوران جوانی بی بندوبار خودش و ماجراهائی که با این «فوره زه» گذرانده ، دارد .

## سرود بیست و سوم

چون بشیوه آن کس که عمر را در شکار پرندگان تلف میکند نظر  
بشاخ و برگ سرسبز درخت دوخته بودم<sup>۱</sup> ،  
آنکه مرا برتر از پدری بود<sup>۲</sup> ، گفت : « پسر جان<sup>۳</sup> ، اکنون بنزدها  
آی ، زیرا که آن زمانی که در اختیار ماست باید در راهی به ازین  
صرف شود . »

دیدگان خویش را ، و با همان شتابندگی هر دوپارا ، بجانب خردمندانی  
که گفتگویشان مرا بی کمترین تلاشی براه میبرد گرداندم ،  
و ناگهان شنیدم که کسانی گریان و آوازخوانان سرود *Labia mea*  
*Domine*<sup>۴</sup> را با چنان لحنی میخواندند که برای ما هم شادی وهم  
رنج میآورد .

چنین آغاز کردم : « ای پدر مهربان ، این چیست که میشنوم ؟ » و  
اوبمن گفت : « ارواحی هستند که براه خود میروند تا شاید در اینجا گره

---

۱- یعنی : مثل شکارچیان که عمر خود را در جستجوی پرندگان نگاه کردن بمیان شاخ  
و برگ درختان میگذرانند و کاری عبث میکنند ، بدرخت نگاه میکردم .

۲- اشاره به وبرژیل .

۳- *figliuole* اصطلاح ایتالیائی که در ایتالیائی با حرف *o* ختم میشود ، و در اینجا بصورت  
لاتینی آن آورده شده ، یعنی با *e* ختم شده است .

۴- جمله لاتینی بمعنای « خداوند ، لب مرا » . نقل از زبور داود ( تورات ، کتاب مزامیر ، مزبور  
پنجاه و یکم ) : « ... خداوند ، لبهایم را بگشا تا زبانت تسبیح ترا اخبار نماید . »

۵- این کلمه شاید (*forse*) در اینجا معنی تردید را میدهد ، بلکه مفهوم کوشش این  
ارواح را برای رسیدن بنتیجه معلوم دارد .

---

## سرود ایست و سوم

---

از کار فرو بسته خود بکشایند.<sup>۱</sup>»

همچون زائرنی که غرق در اندیشه خویشند و بیدار ناشناسانی  
در سر راه خود بی آنکه بر جای ایستند روی بسوی ایشان میکنند ،  
دسته‌ای از ارواح پارسا و خاموش که از پشت سر ما می‌آمدند و تندتر  
از ما راه میرفتند ، با ما برخورد میکردند و میگذاشتند و با شکفتی بما  
مینگرستند .

جملگی دیدگانی بی‌فروغ و فرورفته و چهره‌هائی پریدمرنگ داشتند  
و بدنهایشان چنان از گوشت تهی بود که پوستها بقالب استخوانها  
در آمده بود .

نپندارم که «ارزمتونه» بر اثر کرسنگی بسیار، حتی در آن هنگام  
که بیش از هر وقت دیگر ازین بابت به بیم آمد ، تا آخرین پوشش تن خود  
این چنین از گوشت تهی شده بود.<sup>۲</sup>

اندیشناک باخویش میگفتم: «اینانند آن کسان که چون مریم دندان  
در گوشت پسرش فرو برد ، اورشلیم را از کف بدادند»<sup>۳</sup> .

---

۱- در اصل «گرماز قرض خود بکشایند» ، اصطلاحی که در فارسی نامآئوس است .

۲- Erisitone ( به یونانی اریسیکتون Erisichton ) پسر پادشاه «نسالویا» در

یونان، که بنا بر روایات افسانه‌ای یونان «دمتر» ربه النوع زراعت بعلت آنکه وی بلوط مقدسی  
را برای خوردن از مبد این ربه النوع دزدیده بود براو خشم گرفت و ویرا محکوم به کرسنگی  
ابدی کرد ، بنحویکه هرچه بخورد سیر نشود . در نتیجه وی تمام دارائی خود را صرف خرید  
خوراکی کرد و حتی دخترخویش را نیز فروخت و نان خرید و چون بلزهم سیر نشد آخرین چاره  
را خوردن قسمتی از بدن خود یافت و مراد داته از «آبوقت کهوی بیش از هر وقت دیگر از کرسنگی  
خوش به بیم آمد» اشاره بدین نکته است . - «آخرین پوشش او» : پوست بدتش که بجز آن  
چیزی برایش نمانده بود .

۳- اشاره بمطرحه فلرینی شهر اورشلیم از طرف «یتوس» فرمانده قوای رومی در سال

۱۱۶ در صلح بعد



## برزخ

حلقه‌های دیدگان نشان حلقه‌هایی بی‌نگین مینمود، و آنکس که در  
چهره آدمیان **omo** میخواند در اینجا فقط **m** را تشخیص میتوانست داد.<sup>۱</sup>  
کدام کس، بی‌وقوف بر علت چنین امری، باور تواند داشت که بوی  
سیبی یا آبی بابرانگیختن اشتهای کسان، چنین آثاری در پی داشته باشد؟  
ومن که هنوز علت این لاغری آنان و پرچین و چروکی پوست نحیفشان  
را نمیدانستم، مبهوتانه از خویش میپرسیدم که چه چیز اینان را چنین  
گرسنه دارد؟..

که روحی ازین جمع، دیدگان خود را از اعماق سر خویش<sup>۲</sup>  
بسوی من گرداند و خیره‌خیره نگاهم کرد، و پس با صدائی بلند بانگ برداشت  
که: « این چه لطف الهی است که شامل حال من شده است؟ »<sup>۳</sup>  
هرگز ممکن نبود که او را از قیافه‌اش بشناسم، اما از صدای بوی

### قیه از صفحه قبل

۷۰ مسیحی: در این سال یهودیان علیه روم شوریدند و قوای رومی پایتخت فلسطین را محاصره کرد  
و پس از تصرف آن یهودیان را از آنجا کوچ داد و باطراف و اکناف امپراطوری روانه کرد، و از  
آن زمان آوارگی یهود شروع شد. درین محاصره محصورین چنان دچار قحطی شدند که یکی  
از خانمهای نجیب زاده یهود موسوم به «مریم» پسر خود را کشت و خورد.

۱- «حلقه‌های بی‌نگین»: اشاره بدانکه حلقه‌هایشان پیدا بود، اما چشم و مردمک آن  
در میان آنها پیدا نبود. «آن کس که در چهره آدمیان **omo** میخواند»: اشاره به يك عقیده  
قرون وسطائی، که بر طبق آن در صورت هر کس کلمه **OMO** (انسان) نقش زده شده است (دو  
دو چشم، **M** دوا برو و خط بینی)، و در اینجا داته تذکر میدهد که در چهره ایشان از فرط لاغری  
فقط علامت **M** پیدا بود و دو علامت **O** که مربوط به دو چشم است پیدا نبود. حرف **M** در متن  
شعر بصورت تلفظ آن در ایتالیائی (**emme**) آورده شده است.

۲- یعنی: با تحریک اشتهای این شکمپرستان و گرسنه نگاه داشتن همیشگی آنها  
اینان را چنین لاغر و رنجور کند. «سبب» در اینجا نیز، مثل سرود سیزدهم دوزخ (دوزخ، صفحه  
۲۵۳، شرح ۱) مفهوم کلی میوه را دارد.

۳- اشاره به فرورفتگی فوق‌العاده چشمها.

۴- اشاره بد: که این روح آشنای داته بوده است و از دیدن وی در اینجا اظهار

نمخ و شادمانی میکند.

---

## سرود بیعت و سوم

---

آنچه را که چهره‌اش از من پوشیده داشته بود دریافتیم ،  
و این اخگر آتش شناسائی این چهرهٔ دگرگون شده را در ذهن من  
برافروخت ، و لاجرم صورت «فورزه»<sup>۱</sup> را در برابر خویش باز دیدم .  
ملتمسانه گفت: « بدیدن این جرب خشك كه رنگ از پوست من برده،  
و این نحیفی و تزاری من اکتفا مکن ،  
و حقیقت حال خویش را بمن بگوی ، و بگوی که این دوروحی که  
ترا بدرقهٔ راهند کیانند؟ و این چنین خاموش در برابر من مایست . »  
در پاسخش گفتم: « چهرهٔ تو که یکبار در هنگام مرگت بر آن  
گریستم ، اکنون بادگرگونی خود کمتر از آن هنگام اشك در دیدگان  
و غم در دلم نمی‌آورد .

لاجرم ، ترا بخدا سو کند ، بمن بگوی که چه چیز شما را این  
چنین تزار دارد<sup>۲</sup> ؟ از من میخواه که تا چنین اسیر حیرتم زبان بگفتار  
کشایم ، زیرا کسی که آکنده از شوقی دگر باشد ، نیکو سخن  
نمی‌تواند گفت . »

و او بمن گفت: « مشیت لایزال بدین آب و درختی که در پشت سر مایند  
خاصیتی بخشیده که چنین تزارمان میکند .

جملهٔ این کسان که گریان و نالان سرود میخوانند ، درینجا با  
گرسنگی و تشنگی از آرایش گناه شکم را فزون از حد انباشتن تطهیر  
میشوند .

---

۱ - Forese Donati برادر « کورسودونانی » سردستهٔ « سیاه های » فلورانس، که از  
خویشان داتنه واز دوستان صمیمی دوران جوانی او بود و در سال ۱۲۹۶ مرد .  
۲ - che si vi sfoglia ... ترجمهٔ تحت‌اللفظی این جمله اینست که: « چه چیز  
شما را اینطور بی‌برگ کرده؟ » یعنی: اینطور تن شما را از گوشت عاری دارد؟

## برزخ

بوئی که از سیبها و از ریزش آن آبی برمیخیزد که در آن بالا بروی شاخ و برگ سبزه فرو میریزد ما را سخت مشتاق نوشیدن و خوردن میکند؛ و تنها یکبار نیست که در گردش بدو این حلقه درد ما تازه میشود<sup>۱</sup> ... میگویم درد، در حالیکه لذت بایدم گفت<sup>۲</sup>،

زیرا که ما را همان اشتیاقی بسوی این درخت میخواند که مسیح را، در آن هنگام که با خون خوش گناهان ما را بخرید، و داشت که باشادمانی بگوید: «ایلی<sup>۳</sup>».

و من بدو گفتم: «فورزه، از آنروز که تودست از دنیای ما برداشتی تا بسوی جهانی نکوتر روی، سالی پنج نگذشته است، و اگر، پیش از فرارسیدن ساعت آن رنج میمون که ما را از نو با خدای درمیآمیزد، امکان بیش گنه کردنت از میان برفت<sup>۴</sup>، چسان تو در چنین کوتاه زمانی تا باین اندازه بالا آمدی؟ مرا گمان آن بود که ترا در آن پائین یعنی در آنجا خواهم جست که زمان از کف

۱ - یعنی: هر دفعه که در گردش خود بدو کوهستان از برابر این درخت میگذریم داغمان تازه میشود.

۲ - یعنی: چون این درد کشیدن وسیله‌ای برای تطهیر روح ماست تا شایستگی صعود بجهان بالا را پیدا کنیم، بحقیقت آنرا لذتی باید شمرد.

۳ - اشاره به آخرین کلام عیسی در بالای صلیب (انجیل متی، باب بیست و هفتم): «... و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت و نزدیک به ساعت نهم عیسی با آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لما سبقتنی، یعنی الهی الهی، چرا مرا ترك کردی؟ و نیز (انجیل مرقس، باب پانزدهم): «... و در ساعت نهم عیسی با آواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی لما سبقتنی، یعنی الهی الهی چرا مرا واگذار کردی؟» - «باخون خود»: در متن: با رك خود con la sua vena.

۴ - یعنی اگر برای توبه کردن آنقدر درنگ کردی که با فرارسیدن ساعت مرك (رنج میمونی که بشر را بخداوند میرساند) خود بخود امکان ادامه گناه (یعنی شکمخوارگی) از تو سلب شد، پس چطور شد که بپیمقدمه بدین حلقه آمدی؟



## سرود بیست و سوم

داده را با زمان بایستی خرید.<sup>۱</sup> ،  
ووی بمن گفت : « این «نلای» من بود<sup>۲</sup> که نوشابه گوارای رنج  
را بمن نوشاند<sup>۳</sup> ، و با گریه های روزان و شبان خود  
و با آهها و نیایش های پارسایانه خوش مرا از آن دامنه های که باید  
دوران انتظار را در آن گذرانید و هم از حلقه های دگر بیرون کشید ؛  
و این بیوه مهربان من که بس گرامیش داشتم ، از آنرو خدای را  
بیشتر عزیز و پسند خاطر است که در نکوکاری تنهاست<sup>۴</sup> ،  
زیرا که حتی در «بارباجیای» «ساردینیا» زنان را عغافی بسیار فروتر  
از زنان آن «بارباجیا» است که من وی را در آن برجای نهادم .  
برادر مهربان، دیگر میخواهی چه بگویم ؟ از هم اکنون زمانی  
را نزدیک میبینم که برای آن ساعت حاضر چندان قدیم نخواهد بود<sup>۵</sup> ،  
و در آن زمان خانمهای بی آرم فلورانس را مانع از آن خواهند شد  
که گشاده سینه و گشوده پستان بهر کوی و برزن در آیند .

کدام زنان قبائل وحشی و کدامیک از زنان مسلمان که برای

۱ - اشاره بقانون کلی برزخ ، که گناهکارانی که فقط در آخرین ساعت زندگی توبه کرده اند، باید مدتی معادل با دوران گناهکاری خوش در طبقه پائین برزخ بسربرد و دانه نمجرب میکند که چرا «فورزه» مشمول این قانون نشده است .

۲ - Nella ، مخفف Giovinnella ، نام زن «فورزه» .

۳ - اشاره به غذایی که برزخیان در راه تطهیر روح خوش تحمل میکنند ( رجوع شود صفحه ۸۷ ، شرح ۲ )

۴ - «تنها» soletta ؛ اشاره بدانکه در شهر فلورانس بجز او زن نکو و پارسا نمیتوان یافت .

۵ - Barbaggia نام ناحیه ای کوهستانی و خشک در جزیره ساردینیا Sardigna (ساردنی) ، که اهالی آنرا از نسل « واندال ها » میدانند و در قرون وسطی مردم این منطقه به فساد اخلاق و بی بند و باری مشهور بودند . - « بارباجیایی که من ویرا در آن گذاشتم » : اشاره به شهر فلورانس .

۶ - یعنی : چندان از حالا دور نخواهد بود .

---

## برزخ

---

وداشتنشان به پوشیده روئی وضع قوانین شرعی و عرفی لازم آمد، چنین کرده بودند<sup>۱</sup> ؟

اما اگر این نیمه هرجائیان<sup>۲</sup> احتمال میتوانستند داد که آسمان در کوتاه زمانی با آنان چه خواهد کرد، از هم اکنون دهان بشیون گشوده بودند<sup>۳</sup> !

زیرا که اگر روشن بینی من در اینجا براه خطا نرود، پیش از آنکه موبرعارض آنانی رسته باشد که اکنون با لائیهی های دایگان آرام میگیرند، ایشان مایه بسیار برای افسرده دلی خواهند داشت<sup>۴</sup> .

برادر، اکنون دیگر چیزی را از من پنهان مدار . بین که نه تنها منم، بلکه جمله این کسانی که بدان جانب که خورشید پرده در برابر دارد<sup>۵</sup> مینگرند .

چون چنین شنیدم، بدو گفتم: «اگر بیاد آری که تو با من چسان

---

۱ - زنان مسلمان saracine ؛ این لقبی بود که اروپائیان به مسلمانان اسپانیا (اندلس) و شمال آفریقا داده بودند، و مقصود ازین سخن اینست که پیش از وضع قوانین شرعی و عرفی برای وا داشتن این زنان بیوشیده روئی، اینان گشاده روی بودند اما بیشرمی زنان فلورانس را نداشتند .

۲ - le svergognate : بی حیایا، اشاره به زنان فلورانس .

۳ - اشاره به حمله ارتش فرانسوی «شارل دووالوا» به فلورانس در سال ۱۳۰۳ و غارتها و کشتارهای فراوان ایشان که با تعرض بناموس زنان شهر و آزار آنها همراه بود .

۴ - یعنی : پیش از آنکه کودکان ذکور کنونی فلورانس نویسرانی شده باشند، انواع بدبختیها برین شهر روی آور خواهد شد : اشاره به حمله فرانسویها که فوقاً بدان اشاره شد، و قسلی و حریق بزرگ شهر در سال ۱۳۰۴ که هزاروپانصد خانه را ویران کرد، و شکست «موتته کائینی» .

۵ - یعنی : بدان سمت که تو بایستادن خود در برابر نور خورشید جایی پدید آورده ای. قبلاً گفته شد (سرودهای سوم و پنجم برزخ) که روح برزخیان حاجب ماوراء است و فقط بدن دانه است که ایجاد سایه میکند .

## سرود دیت و سوم

بودی ومن باتو چسان ، این خاطره هنوز ما را بسی در دزا خواهد بود<sup>۱</sup> .  
این کس که پیشاپیش من روان است ، روزی چند پیش ازین  
از زندگانی روی زمین بدین راهم آورد ، و این در آن هنگام بود که خواهر  
این که بینی کرد روی بود<sup>۲</sup>

( و خورشید را نشانش دادم ) ؛ وی مرا با همین گوشت و پوست که  
بر تن دارم از دیار ظلمات بوادی مردگان واقعی<sup>۳</sup> برد ،  
و پس آنگاه با سخنان خودش قویدم کرد و به بالا رفتن ازین کوهستانی  
که شما تافتگان جهان را<sup>۴</sup> بحال نخستین باز میگرداند ، و بدور زدن  
آن وا داشت ،

و بمن گفت که تا بداند چارسم که «بناثر بچه» را بینم مرا همراه خواهد  
بود ، و از آن پس باید که بی او بمانم<sup>۵</sup> .

این کس که بمن چنین گفت «ویر جلیو» است ( و او را نشان دادم ) ،  
و این دیگری همان روحی است که اندکی پیش بنخاطر او

قلمرو شما که او را رخصت سفر داده است ، سراپای خوش را تکان داد<sup>۶</sup> .

۱ - اشاره به سوابق دوستی داته و فورزه که رفقای عیاشی دوران جوانی بوده اند  
و سه قطعه از فورزه درین باره در دست است که بصورت سؤال و جواب سروده شده و لحنی تیشدار  
و تا حدی مستهجن دارد .

۲ - اشاره به ماه ، که در افسانه خدایان یونان خواهر خورشید شمرده میشد ، زیرا  
دیانا ( ارمیس ) ربه النوع ماه و فیوس ( آپولون ) رب النوع خورشید ، فرزدان خدای خدایان و یاهم  
خواهر و برادر بودند . - «گردروی بود» : اشاره بدانکه هنگام آغاز سفر داته بدیای جاوید ماه  
صورت بدر تمام داشت .

۳ - *i veri morti* : دوزخیان که برای همیشه از رحمت الهی محروم شده اند .

۴ - *voi che il mondo fece torti* : یعنی شما که در آن جهان روی از درستی

بر تافته بودید و در دنیا با تحمل کفر به پاکی نخستین باز میگردید .

۵ - اشاره به سخن ویرزیل در سرود اول دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۹۱ ، شرح ۷ ) و سرود ششم  
برزخ ( صفحه ۵۸۵ ، شرح ۳ ) که یکبار دیگر نیز ، در سرود سی ام برزخ ، از جانب ویرزیل تکرار میشود .

۶ - اشاره به استانیو .

# سرود بیت چهارم

## طبقه ششم : شکمپرستان

درین سرود سه شاعر بقیه راه خویش را در حلقه ششم برزخ طی میکنند و بیای  
پلکانی میرسند که باید آنها را طبقه هفتم یعنی آخرین حلقه قبل از بهشت زمینی برد.  
اینموقع اندکی بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۲ آوریل ۱۳۰۰ است .  
قسمتی از سرود صرف معرفی و توضیح سبک شعر تازه ای میشود که مکتب  
dolce stil nuovo نام دارد ، وداته بزرگترین نماینده و شخصیت آن در ادبیات  
ایتالیاست . درینمورد این سرود عملاً بجای وصف برزخ یک گفتگوی دوستانه  
و خودمانی ادبی میان دو شاعر همدموره تبدیل شده است . درباره این مکتب ادبی  
و خصائص آن به شرح حال دانه در مقدمه «دوزخ» رجوع شود .  
پیش از رسیدن با آخر راه ، این عده با درخت دیگری که دیدار آن مایه  
تحریک اشتهای شکمپرستان و افزایش رنج کفاره آنان است برخورد میکنند ، و  
مثل سایر حلقه ها در آخر این حلقه نمونه هایی از مجازات گناهکاران ارائه میشود .



## سرود بیست و چهارم

نه گفتگوی ماراه رفتماثرا کند میکرد و نه رامرقتن ما گفتگومان  
را؛ و سخن گویان همچو آن کشتی که در معرض وزش بادی مساعد باشد، بتندی  
براه خویش میرفتیم .

واشباح که دوبار مرده مینمودند ، بادیدگان فرورفته خویش شکفتی  
فراوان خود را از زنده دیدن من ابراز میداشتند .

ومن ، در دنباله سخن خویش بدو<sup>۱</sup> گفتم : « این روح<sup>۲</sup> شاید بخاطر  
حضور روحی دگر کندتر از آن بالامیرود که حقاً میتواندست رفت<sup>۳</sup> ؛  
اما اگر میدانی ، مرا بگوی که «پیکاردا» در کجاست<sup>۴</sup> ؛ و بگوی  
که آیا در جمع این کسانی که چنین بمن مینگردند ، کسی هست که نامش  
شایان ضبط باشد ؟ »

نخست گفت<sup>۵</sup> : « خواهر من ، که نمیدانم زیبائیش فروتر بود یا

۱- «فوره زه» .

۲- «استانیو» .

۳- اشاره بدانکه حضور ویرزبل باعث شده است که استانیو شوق بالا روی را از

خاطر ببرد .

۴- Piccarda خواهر «فوره زه» بود که در این موقع با داته مشغول گفتگو است  
و نیز خواهر « کرسودونانی » که قبلاً ذکر او رفت . این دختر که بسیار زیبا بود از دختران  
تارك دنیای صومعه «سنتا کیلرا» در «موتیچلی» نزدیک فلورانس بود ، ولی کسانش او را یزور از  
آنجا بیرون آوردند تا بمنظور های سیاسی بمردی بنام « روسلینودلاتوزا » شوهر دهند . داته  
روح این بانو را در طبقه اول بهشت (سرود سوم) مینماید و در آنجا در باره وی با تصیلی بیشتر  
سخن میرود .

۵- پاسخ قسمت اول از سؤال داته .

## برزخ

بزرگواریش، اکنون در عرش اعلیٰ<sup>۱</sup> است و از تاجی که بر سر دارد شادمان است<sup>۲</sup>، و پس بسخن خود افزود<sup>۳</sup> :

« در اینجا هیچ چیز مانع نامیدن کسان نیست، زیرا که روزماری شباهت ما را با آنچه پیش ازین بودیم از میان برده است .

این کس که میبینی ( و بانگشت نشانش داد ) بونا جیوتنا<sup>۴</sup> است ، همان بونا جیوتنای لوکائی؛ و این دیگری که اندکی دورتر از اوست و چهره‌ای نژادتر از جمله ارواح دگر دارد ،

کلیسای مقدس را در میان دو بازوی خویش داشت ؛ وی اهل «تورسو» بود و اینک از راه روزماری کفاره ماهیان دریاچه «بولسنا» و «ورناچیا» را میدهد .<sup>۵</sup>

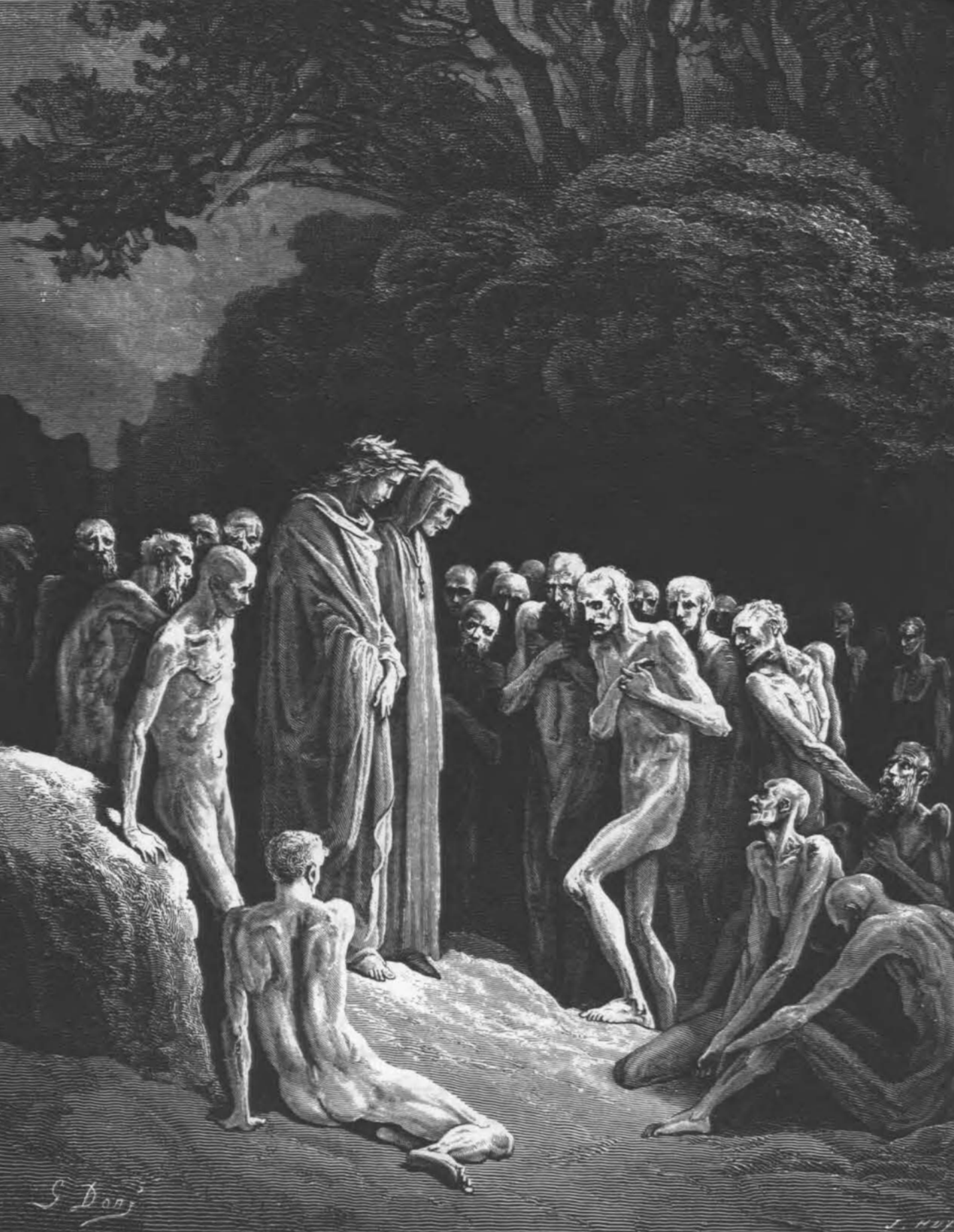
۱- در اصل : alto Olimpo « اولیمپوی اعلی » ، اشاره به آسمان ، یعنی بهشت .  
« اولیمپو » ( بیونانی Olympus ) چنانکه قبلاً گفته شد کوهی در یونان بود که یونانیان آنرا مقر خدایان خوش میدانستند .

۲- حلقه نورانی که برگردد سر ارواح بهشتی است ، و در « بهشت » بدان اشاره خواهد شد .

۳- پاسخ قسمت دوم از سؤال داتنه .

۴- Buonagiunta شاعر ایتالیایی اهل لوکا Lucca ، که در سال ۱۲۹۶ مرد و از میران مکتب شعر و ادب « پروونسی » بود . وی بمیخوارکی علاقه بسیار داشت و داتنه در کتاب دیگر خود نیز بدین مناسبت او را مورد اعتراض قرار داده است .

۵ - اشاره به پاپ مارتینوی چهارم Martino IV که از سال ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ پاپ بود . این پاپ اصلاً فرانسوی بود و مارتین Martin نام داشت و چون مدتی خزانه‌دار کلیسای شهر تور Tours بود ( که درین جا بتلفظ ایتالیایی آن « تورسو » Torso آمده است ) او را « توری » لقب دادند . مردی بسیار شکمپرست بود و مرگ وی بر اثر افراط در خوردن ماهی‌های لذیذی که از دریاچه « بولسنا » Bolsena بدست می‌آمد اتفاق افتاد . - ورنایچا Vernaccia نام شراب سفیدی است که مخصوص جزیره ساردنی ( ساردینیا ) واز شرابهای معروف ایتالیاست و « پاپ مارتینو » برای آنکه به خوراک ماهی خود طعم گواراتری داده باشد ، دستور داده بود که ماهیان دریاچه بولسنا را بجای آنکه روی خاک بیندازند در داخل خم‌های شراب « ورنایچو » خفه کنند . - « کلیسای مقدس را در بازوان خویش داشت » یعنی : پاپ بود .



و این ارواح نکیده که دو بازمرده مینمودند، بادیدگانی فرورفته باشکفتی فراوان بمن مینگریستند . (صفحه ۸۷۷)

## سرود یست و چهارم

نام بسیار ارواح دگر را نیز یکایک بر ایم برشمرد، و آنان جملگی ازینکه نامشان را بر زبان آرند شادمان مینمودند، چنانکه حتی چهرهٔ یکتن از ایشان را ازین بابت تیره ندیدم<sup>۱</sup>.  
«اوبالدینودالایا»<sup>۲</sup> و «بونیفاتیو»<sup>۳</sup> را که باچوبدست اسقفی خود بسیار کسان را بچرا برد<sup>۴</sup>، دیدم که از کرسنگی دندانها را در فضای خالی میفرسودند.  
و «سرمار کزه» را که روز کاری در «فورلی» بفراغ بال گلو تر میکرد و با این وصف هرگز خوش را سیراب نیافت، دیدم<sup>۵</sup>.

۱ - یعنی : اثر نارضایتی در آن پیدا شود .

۲ - Ubaldin(o) dalla Pia از افراد خاندان معروف «اوبالدینی» و برادر کاردینال «اوتاوینو» بود . برادر دیگر او «اوگولینوداتسو» پدر «روجیری» بود و این همان اسقفی است که قهرمان سرودهای سی و دوم و سی و سوم دوزخ است .

۳ - Bonifazio اشاره به بونیفاتیوئی فیسکی Fieschi اسقف شهر «راونا» در سال ۱۲۷۴، که در ۱۲۹۴ مرد .

۴ - حدود اسقف نشین «راونا» بسیار وسیع بود و تمام «رومانیا» و قسمتی از «امیلیا» را شامل میشد، و این گفته اشاره ایست بدانکه کلیهٔ صاحبمنصبان روحانی این نواحی تحت فرمان این اسقف بودند . ممکن است برای کلمهٔ *pasture* (چرا) که در اینجا آمده معنی بیشخندآمیزی نیز قائل شد، یعنی آنرا دارای این مفهوم ضمنی داست که وی خیلی از زبردستان خود را به آب و نان رسانید .

۵ - این تعبیر از «اوریدیوس» گرفته شده که در کتاب استحالات خود (کتاب ششم) در شرح احوال «ارزیکتون» زن جادوگر میگوید : «دندان برلقمه‌های خیالی فرو میبرد و خوش را بر سفرهٔ باد و هوا بخیافت میخواند .»

۶ - Messer Marchese (آقای مارکی) ، اشاره به «مار کزه دپلی اور کولیوزی» که اهل شهر «فورلی» بود و در ۱۲۹۶ ریاست هیئت قضات شهر «فانتتسا» را داشت . وی مردی بسیار شراپخوار بود . معروف است که یکروز از نظر خرج خود پرسید که مردم در بارهٔ او چه میگویند . وی گفت : «عالیجناب ، مردم میگویند که شما دائماً مشغول شراپخواری هستید .» وی با تعجب جواب داد : «ولی برای چه نمیگویند که من دائماً عطش دارم ؟» اشارهٔ داتحه در این بند همین سؤال و جواب است .

## برزخ

اما همچون کسی که نخست بدقت بنگرد و پس یکی را از میان جمع بیش از دیگران مورد نظر قرار دهد، بدان روح لوکائی که بیش از جمله ارواح دگر سرشناسائی مرا داشت<sup>۱</sup> نگرستم.

وی زیر لب زمزمه میکرد، و درین میان کلامی همانند «جنتوکا»<sup>۲</sup> از میان دلب او که وی اثر زخم فرسایندهٔ عدالت را بر آنها احساس میکرد، برون آمد.

گفتم: «ای روحی که چنین مشتاق سخن گفتن با من مینمائی، کاری کن که گفتهٔ ترا خوب بفهمم، و با سخنان خویش ما هر دو را راضی کن.» چنین آغاز کرد: «زنی زاده شده که هنوز پرده‌ای بر روی ندارد، و این زن ترا دوستدار شهر من خواهد کرد، هر چند که هنوز از این شهر بیدی یاد میکنند»<sup>۳</sup>.

تو با این پیشگوئی من براه خویش خواهی رفت، و اگر زمزمهٔ من بخطایت برده باشد جریان حوادث نظر ترا درین باره روشن خواهد کرد.

۱ - اشاره به «یوناجیوتا».

۲ - Gentucca. رجوع شود بشرح بعد.

۳ - «... که پرده‌ای بر روی ندارد»: یعنی هنوز عروس نشده است. - هویت این زنی که داته او را از زبان روح برزخی «جنتوکا» مینامد کاملاً روشن نشده، فقط مسلم است که این خانم در شهر لوکا داته را مورد پذیرائی و لطف خود قرار داده و اقامت در این شهر را برای او مطبوع کرده است. این اشاره طبعاً مربوط است به فاصلهٔ تابستان ۱۳۱۴ و بهار ۱۳۱۶، یعنی آن دورانی از آوارگی بیست سالهٔ داته که در شهر «لوکا» گذشت. معلوم نیست این خانم معشوقهٔ داته یا فقط دوست بزرگواری برای او بوده، ولی این احتمال دوم بنظر صحیحتر میآید، زیرا خیلی بعید مینماید که داته در «برزخ» اشاره به عشقی زمینی و جسمانی کند. برخی از مفسرین درین باره از خانمی بنام «جنتوکا موزلا» نام برده‌اند که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم در «لوکا» میزیست. - بیش از ده تفسیر دیگر از طرف مفسرین درین باره شده که در آن بعضی «جنتوکا» را اسم عام و برخی ترکیبی از دو کلمه و برخی تغییر شکل کلمه‌ای دیگر شمرده‌اند، و در اینجا برای احتراز از طول کلام از اشاره بدانها خودداری میشود.

## سرود بیست و چهارم

اما بگوی که آیا من در اینجا آنکس را در برابر خویش دارم که  
مکتب اشعار نو را باین شعر خود پی افکند : - ای زنان که معنی عشق  
را میفهمید - ؟

و من بدو گفتم : « من آن کسم که چون عشق الهامم بخشد، مینویسم،  
و بدانسان مینویسم که دلم از من میطلبد .<sup>۱</sup> »

گفت : « ای برادر ، من اکنون آن رشته‌ای را که مایه پیوند ما  
هرسه تن ، یعنی من و محضردار<sup>۲</sup> و « گویتونه»<sup>۳</sup> در آنجانب این سبک  
تازه شیرین<sup>۴</sup> شده بود که اکنون از دهان تو میشنوم، می بینم ،

۱ - اشاره به خود داته . «مکتب اشعارنو» : مکتب dolce stil nuovo که داته  
از موجدین آن بود ( رجوع شود به مقدمه کمدی الهی، شرح حال داته ) . شعری که نقل شده،  
مطلع اولین سرود عاشقانه داته است که پیش از ۱۲۹۲ سروده شده بود ، و اصل آن  
چنین است :

- Donne ch'avete intelletto d' Amore . -

۲ - این بند معروف کمدی الهی ، در حقیقت «مانیفست» مکتب ادبی خاصی است که  
چنانکه گفته شد مکتب « سبک نوین ملایم» نام داشت ، و هرچند مبدع آن شاعری بنام  
« گویدو گوینتلی» اهل «بولونیا» بود ، ولی این مکتب بخصوص در فلورانس رواج یافت و  
بخطریروی داته از آن بصورت بزرگترین مکتب ادبی پایان قرون وسطی درآمد . این مکتب  
براساس الهام قلبی و توصیف صمیمانه عواطف و احساسات تکیه داشت و ازین حیث نقطه مقابل مکتب  
عبارت پردازی و طمطراق شاعرانه بود که در آنوقت رایج بود . تا حدی میتوان این اختلاف را به  
اختلاف مکتبهای ادبی رماتیک و کلاسیک قرن نوزدهم تشبیه کرد .

۳ - «محضردار» ، اشاره به مردی بنام «یا کوپودالتینو» Jacopo da Lentino رئیس  
امور قضائی فردرنگ دوم امپراتور آلمان و ایتالیا؛ این مرد که در سال ۱۲۵۰ مرد بسبک «پروونسی»  
که در آن زمان خیلی رایج بود شعر میگفت .

۴ - Guittone : اشاره به «گویتونه دارتسو» که در ۱۲۹۴ در فلورانس مرد و رهبر  
مکتب فلسفی و فکری معروفی بود . وی یکی از «برادران خوشگذران» frati godenti (رجوع  
شود به دوزخ ، صفحه ۱۰۶ شرح) بود و در نغمه پردازی استادی فراوان نشان داد .  
• - dolce stil nuovo . رجوع شود به شرح ۲ این صفحه .

## برزخ

و میبینم که چسان قلمهای شما<sup>۱</sup> از نزدیک سر درخط فرمان آن دارند که فرمانروا است<sup>۲</sup>، درحالیکه ما خود هر گز چنین نصیبی نیافتیم<sup>۳</sup>؛ و آنکس که از نزدیکتر بدین امر بنگرد، میان این دوشیوه بجز این فرقی نخواهد یافت. « و چون این بگفت، چنانکه از سخن خویش خرسند باشد، خاموش شد.

چونان پرندگانی که زمستان را در کنار نیل میگذرانند<sup>۴</sup> و در فضا گروهی را پدیدمیآورند و پس باشتابی بیشتر پیرواز درمیآیند و زنجیروار براه خود میروند،

جمله ارواحی که در آنجا بودند، دیده بر گردانند و باسبکپائی فراوان که زاده تکیدگی آنان و شدت شوقشان بود برتندی قدمهای خویش افزودند؛

و همچو آنکس که از دویدن خسته شود و لاجرم همراهان را بحال خویش گذارد و آنقدر بآرامی راه رود تا دیوانگی سینه اش<sup>۵</sup> آرام گیرد، «فورزه» نیز مرهم مقدس را بحال خویش گذاشت تا بگذرد، و خود پشت سرمن آمد و گفت: «کی ترا باز خواهم دید؟»

۱ - «شما»، اشاره به داته و سایر شاعران بکتب نو.

۲ - «آن که فرمانروا است»: عشق.

۳ - یعنی: شما گوش بزبان دل میدهد و شعر میگوئید، در صورتیکه ما فقط بدنبال

لفظ رقتیم.

۴ - اشاره به درناها، که در زمستان از نواحی سردسیر به سواحل نیل و افریقا مهاجرت میکنند. اصل فکر از «لوکانوس» شاعر لاتین گرفته شده (فارسیا، کتاب پنجم، شعر ۲۱۱).

۵ - l'affolar(e) del casso: اشاره به تیشهای شدید قلب.

---

## سرود بیست و چهارم

---

پاسخش دادم : « نمیدانم که تابکی زنده خواهم ماند ؛ اما بهر حال باز گشت من بدین مکان بدان زودی نخواهد بود که در عالم اشتیاق خویش آرزویش را دارم <sup>۱</sup> ؛

زیرا که آن مکانی که مرا برای زیستن در آن برگزیده‌اند روز بروز از تقوی نهی‌تر میشود <sup>۲</sup> ، و چنین مینماید که بفنای شومی محکوم آمده‌است. وی گفت : « آنکس را که گنهکارترین همه است می‌بینم که بدُم چارپائی بسته شده‌است و بجانب آن ورطه‌ای کشانده میشود که در آن هرگز خطایا را جبران نمیتوان کرد <sup>۳</sup> .

حیوان قدم بقدم تندتر میرود و باز تندتر میرود ، تا آنکه ویرا در پایان کار بکلی خورد کند و تنش را بصورتی شرم‌آور پاره‌پاره برجای گذارد. این افلاك ( و دیدگان را بجانب آسمان دوخت ) مرتی چند برگرد خوش نخواهند گشت که تو آنچه را که سخنان من بهتر ازین برایت نمیتوانند گفت روشن‌تر دریافته باشی <sup>۴</sup> .

---

۱ - یعنی : هر قدر هم زود بمیرم ، زودتر از آن که آرزو دارم نمردام .

۲ - اشاره به شهر فلورانس .

۳ - اشاره به کورسودوناتی Corso Donati برادر فوزه که در اینجا سخن میگوید و رئیس فرقه سیاسی سیاهان (Neri) فلورانس بود که داته او را عامل اصلی بدبختی های شهر خوش میشلارد . - پس از تبعید و طرد «سفیدها» ، سیاه‌ها خودشان بدودسته تقسیم شدند : دسته «کورسو» که شامل اشراف و فقرا بود و دسته «روسو» که طبقه متوسط (بورژوا) را شامل میشد. «کورسو» توطئه وسیعی ترتیب داد تا رقبای خود را از میان بردارد و قدرت را بلامنزاع بدست آورد ، ولی توطئه او بعدم موفقیت انجامید و وی در حالیکه بیمار بود از شهر فرار کرد و بسمت صومعه «سن‌سالویا» رفت که در نزدیکی آن از اسبی که بر آن سوار بود فرو افتاد و اسب لگدی چند بدو زد و درین ضمن چند تن «کاتالانی» رسیدند و او را کشتند . داته در اینجا جریان را عمداً بصورتی دیگر نقل کرده است تا شکنجه و مرگ «کورسو» را سخت‌تر نشان داده باشد .

«ورطه‌ای که در آن خطایا را جبران نمیتوان کرد» : دوزخ .

۴ - یعنی : چندان زمانی نخواهد گذشت که تو خود شاهد وقوع این پیشگوئی‌ها خواهی شد .



---

## برزخ

---

اکنون ترا بحال خویش میگذارم، زیرا که در این دیار زمان را ارزشی بسیار است، چندانکه من با راه رفتن در کنار تو بسیار زیان میکنم<sup>۱</sup>.

همچنانکه گاه از دستۀ سواران جنگی که براه خود میروند سواری بتاخت برون میآید تا افتخار ضربت نخستین را<sup>۲</sup> بدست آورد،

وی نیز با قدمهایی تندتر از قدمهای ما از ما دوری گرفت و من با آن دوتن که در روی زمین سپیدانی<sup>۳</sup> چنین بزرگ بودند بر جای ماندم.

و چون وی چندان از ما دور شد که همچنانکه اندیشه مرا درک

مفهوم سخنانش دشوار بود، دیدارش دیدگان مرا دشوار افتاد،

شاخه‌های درختی دیگر را در برابر نظر یافتم که بس تنومند بودند

و میوه‌ای دگرداشتنده و چندان نشان بادرخت نخستین فاصله نبود، زیرا که

درست در همان لحظه من بدین جانب چرخیده بودم<sup>۴</sup>.

در زیر این درخت کسانی را دیدم که دستها را بیجان بالا کرده

بودند، و خطاب بپرگهای درخت سخنانی نامفهوم میگفتند، و حال آن کودکان

خردسال تنگ حوصله را داشتند که بیهوده در تلاشند و بی آنکه پاسخی شنوند

زبان التماس بنزد آنکس میکشایند که آنچه را که مورد علاقه

آنان است در برابر چشمان میگیرد، ولی بعمدا بلندتر از دسترس ایشانش

---

۱ - یعنی: هر قدر وقتم را در کنار تو بگذرانم، معادل آن بیشتر در برزخ خواهم ماند.

۲ - primo intoppo، یعنی اولین کسیکه شمشیر از نیام بر میکشد.

۳ - maliscalchi (مارشالها) اصطلاح قدیمی ایتالیایی؛ در اینجا طبعاً این کلمه

بمفهوم «سران» و «رهبران» آمده است.

۴ - اشاره به محیط دایره‌ای شکل حلقه‌های برزخ. که در آنها کسی تا نچرخد، آنچه

۱. که در فاصله‌ای دورتر از او قرار دارد نمیبیند.

## سرودیست و چهارم

نگاه میدارد تا بیشتر بر آتش شوقشان دامن زند ؛  
و آنکاه ، چنانکه بخطای خود پی برده باشند ، براه خوش رفتند  
و مایای درخت کهن که این همه تقاضاها و اشکهارا ناپذیرفته میداشت رسیدیم .  
« براه خوش روید و بی نزدیک شدن بگذرید . آن درختی که حوا  
دندان بدان فرورد بالتر ازین جاست و این فقط شاخدای از آن است . »  
نمیدانم که بود که از میان شاخه‌ها چنین میگفت ، و من و « ویرجیلیو »  
و « استاسیو » که این بشنیدیم خوش را تنگ یکدیگر فشردیم و از جانب  
جدار درونین از کنار درخت گذشتیم .

صدا میگفت : « زادگان بد تخمه ابر را بیاد آرید که در عالم  
بدمستی با سینه‌های دوگانه خوش با « تزئو » ستیزه جستند . »

و عبریان را ، که چندان مشتاق شرب بودند که « جدعون » در آن

۱ - « درختی که حوا دندان در آن فرو برد » : درخت معرفت خوب بود . - « بالتر  
ازین جا » : اشاره به « بهشت زمینی » که در بالای کوه برزخ جای دارد . - در زیر درخت قبل  
نام از « مریم » و رسولان برده شده بود و در این جا نام از « حوا » برده میشود ، و این نشان میدهد که  
از نظر داته این دو درست نقطه مقابل یکدیگرند ، یعنی مثل سایر حلقه‌های برزخ اولی نمونه  
خوب و دومی نمونه بد را ارائه میدهد .

۲ - اشاره به « سنتورها » ، ددان آدمی روی واسب تن افسانه خدایان یونان ، که در  
سرود دوازدهم دوزخ (دوزخ ، صفحه ۲۴۳ ، شرح ۳) ، بتفصیل از آنها سخن رفته است . - ایکسیون (Ixion)  
پادشاه لاییت یونان ، بخاطر خدمتی که بخدای خدایان کرده بود از طرف وی به بزم خدایان  
پذیرفته شد ، ولی در آنجا بر اثر « چشم‌چرانی » نسبت به هرا (یونن) زوجه خدای خدایان ، مورد  
خشم « تزئوس » قرار گرفت و وی او را بچرخ آتشین بست و بر روی زمین پرتابش کرد . - این پادشاه  
با پری « ابر » Nephelae (که در اینجا با ملای Nuvole آمده) زناشویی کرد و ازین ازدواج ،  
« سنتورها » پدید آمدند که در اینجا بعنوان « زادگان بد تخمه ابر » از آنها یاد شده است . بنا  
بروایت میتولوژی یونان ، این سنتورها در بزم عروسی « هیودامیا » و « پیریتوئوس » بدستانه  
قصد تجاوز بناموس تازه عروس را کردند و تزئوس Theseus پهلوان افسانه‌ای ، برای جلوگیری  
از آنها با ایشان جنگید و مغلوبشان کرد . - « سینه‌های دوگانه » : اشاره به سینه آدمی و سینه اسب ،  
که در ترد این ددان آدمی روی باهم درآمیخته است .

## برزخ

هنگام که از تپه‌ها بسوی «مادیانو» فرود آمد، به‌مراهی خویشانشان پذیرفت<sup>۱</sup>.

بدین‌طریق در طول یکی از دو کناره برآه خویش رفتیم و گوش بداستان شکمپرستان خطاکار که پیش ازین عواقبی چنین ناگوار یافته بودند فرا دادیم.

درجاده بی‌آمدورفت هزارقدم پیش‌رفتیم، و درهمه این‌مدت خاموش ماندیم و هیچیک سخنی برزبان نیاوردیم.

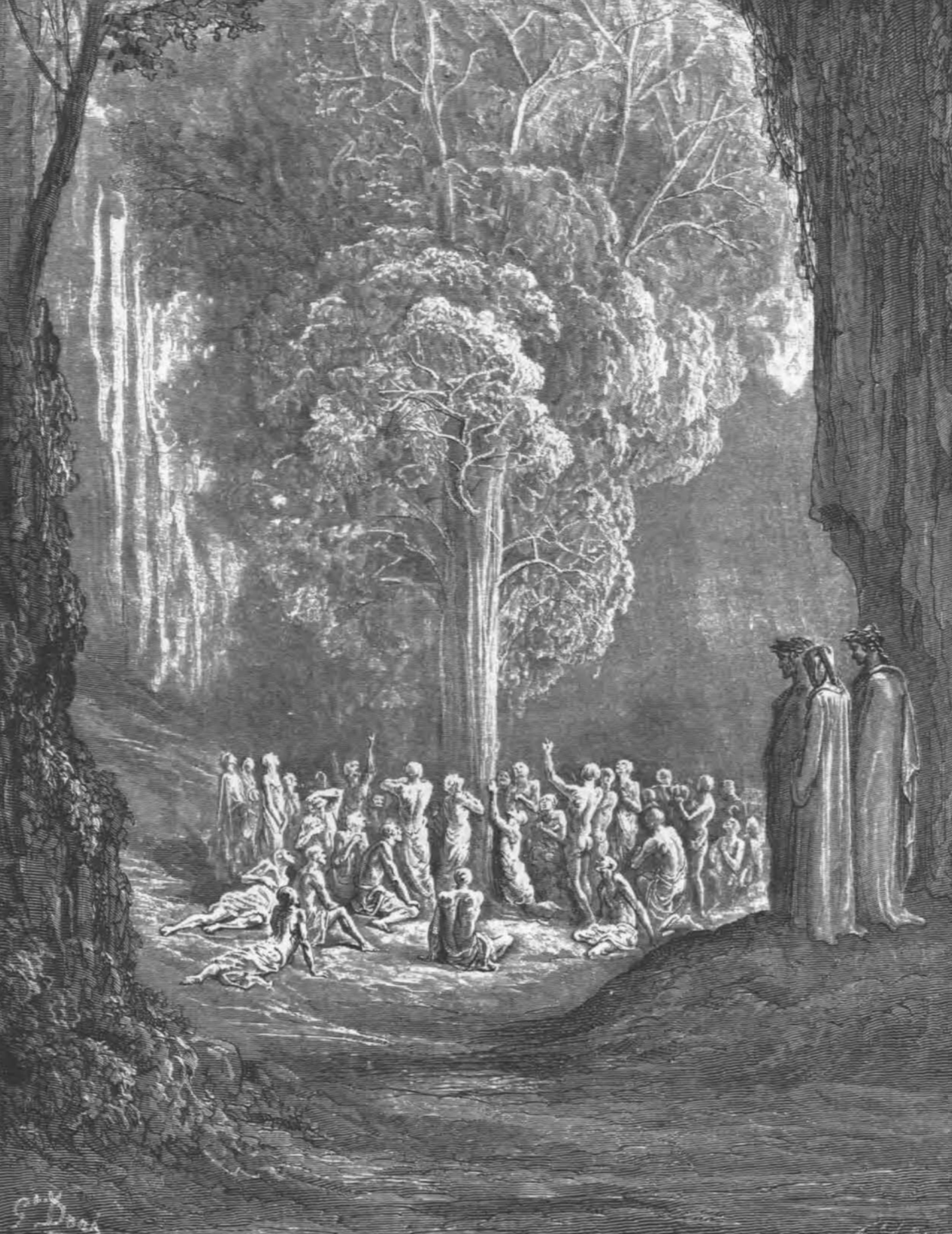
ونا گهان‌صدائی را شنیدیم که بلرزها بدر آورد، و این‌صدا میگفت: «شما سه‌تن چنین تنها و اندیشناک، همچون ددان وحشت‌زده و ترسان<sup>۱</sup>، بکجا می‌روید؟»

سر بلند کردم تا آنکس را که سخن میگفت ببینم<sup>۲</sup>، و هرگز کسی

۱ - اشاره به عبرانی که همراه با جدعون بودند و ماجرایشان در تورات آمده است (تورات، سفر داوران، باب هفتم): «... و خداوند به جدعون گفت این ده‌هزارتن زیاده‌اند. ایشان را نزد آب بیاور نا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم و هر که را بتو گویم این با تو برود او همراه تو خواهد رفت و هر که را بتو گویم این بانو نخواهد رفت - و چون قوم را نزد آب آورده بود خداوند به جدعون گفت هر که آب را بزبان خود بنوشد چنانکه سگ مینوشد او را تنها بگذار و همچنین هر که برزانی خود خم شده بنوشد، و عدد آنانیکه دست بدان آورده نوشیدند سبب‌دفر بود و جمیع بقیه قوم برزانی خود خم شده آب نوشیدند و خداوند به جدعون گفت باین سبب‌دفر که تکف نوشیدند شما را نجات میدهم و مدیان را بدست تو تسلیم خواهم نمود پس سایر قوم هر کس بجای خود بروند». - «بمراهی خویش پذیرفت» non i volle: این صورتی است که در چاپ ایتالیائی «انجمن دانه‌شناسی» ایتالیا آمده و ترجمه نیز از روی همان متن شده است، ولی در چاپ ایتالیائی Moore - Toynbee که از چاپهای معتبر کمندی الهی است این جمله صورت non n'ebbe نقل شده. درین صورت معنی آن چنین میشود که «آنها در اختیار وی قرار نگرقتند»

۲ - poltre: این کلمه مفهوم ضمنی تنبل و خواب‌آلود را نیز میدهد و بطور کلی بآتهائی گفته میشود که هنوز جریزه ندارند و زود می‌ترسند.

۳ - کوشنده سخن فرشته نگاهبان حلقه ششم برزخ است.



---

## سرود بیست و چهارم

---

در کوره‌ای شیشه یا فلزی چنین درخشان و آتشین ندیده است  
که آنکس که من دیدم؛ ووی میگفت: «اگر خواهان بالاتر رفتنید  
باید که ازین جانب بچرخید، زیرا هر آنکس که در پی صلح<sup>۱</sup> است ازینجا  
باید بگذرد.»

دیدار او توان بینائی را از من ستانده بود<sup>۲</sup>. لاجرم به پشت  
حکیمان خویش<sup>۳</sup> پناه بردم و کار آنکس را کردم که تنها با کمک شنوائی  
خود قدم برمیدارد.

همچون نسیم اردیبهشتی<sup>۴</sup> که آکنده از عطر گلها و گیاهان میوزد  
و فضا را بنشان تردیکی سپیده دم عطر آگین میکند،  
من نیز وزش نسیمی را بر پیشانی خویش احساس کردم،<sup>۵</sup> و نیز لرزش  
بالهائی را که عطر دلپذیر اکسیر خدایان<sup>۶</sup> از آنها برمیخاست؛

---

۱ - یعنی: آموزش.

۲ - یعنی: درخشندگی او چنان خیرام کرده بود که قدرت دیدار نداشتم.

۳ - *i miei dottori* ویرژیل و استاتیو.

۴ - در اصل: نسیم ماه مه *l'aura di maggio*. ماه مه مقلون است بادونلت آخر

اردیبهشت و نلت اول خرداد.

۵ - اشاره بدانکه فرشته یک نشان دیگر *p* را که این بار علامت گناه شکمخوارگی

است از پیشانی داته سترده است. بدین ترتیب تا بدینجا شش نشان *p* پاک شده و فقط یکی  
باقی مانده است.

۶ - «اکسیر خدایان» *ambrosia*: اکسیری که بنا بر روایات میتولوژی یونان در بزم

خدایان بجای غذا بکار میرفت و هر کس که از آن میخورد جاودانی میشد. این خاصیت در شراب  
خدایان (*nectar*) نیز بود. البته در اینجا اشاره داته فقط بخود این اکسیر افسانه‌ای است  
و کلمه «خدایان» تنها در ترجمه آمده است.

---

## برنخ

---

و صدائی را شنیدم که میگفت: «خوشا بحال<sup>۱</sup> آن مشمولین لطف الهی که لذات ذائقه آنان را اسیر تمایلی فزون از حد نمیکند<sup>۲</sup>،  
و تنها بدان اندازه احساس کرسنگی میکنند که باید بکنند.»

---

۱ - Beati : در اصل این کلمه بدین صورت لاتینی آورده شده . - ولی Toynbee  
مفسر معروف کمدی الهی عقیده دارد که این کلمه در اینجا بصورت ایتالیائی آن مراد  
است ، زیرا جمله ای که بعد از آن آمده ترجمه دقیق جمله لاتینی انجیل نیست ، بلکه تعبیری  
از آن است .

۲ - اصل فکر از انجیل آمده ( انجیل متی ، باب پنجم ) : «... خوشا بحال کرسنگان  
و تشنگان عدالت ، زیرا ایشان سیر خواهند شد .»



# سرود بیست و نهم

## طبقه هفتم : نفس پرستان

در آخرین حلقه برزخ ، دانه و ویرزیل و استاسیوس دسته شهوترانان و نفس پرستان را میبینند که در درون شعله های سوزان آتش روح خوش را از آرایش گناه پاک میکنند . این کیفر آتش همان کیفری است که در دوزخ نیز نصیب اهل لواط بود ، منتها در آنجا صورت بلران آتش داشت و در اینجا صورت خود آتش را . نفس پرستان این حلقه برزخ شامل دو طبقه اند که عبارتند از : شهوترانان طبیعی و اهل لواط که در سرود بعد از آنان سخن خواهد رفت .

در تمام طول حلقه، آتش سوزان شعله ور است و بدین ترتیب برزخیان این طبقه پیوسته در درون آتش بسر میبرند . این آتش طبعاً مظهر تمایلات و اغرائز آتشی است که اینانرا در روی زمین بدنبال لغات جسمانی کشانده بود.

قسمت اعظم سرود به بحث مفصل و غامضی از جواب «استاسیوس» اختصاص یافته که در آن وی اساس وجود بشری و منبع عواطف مختلف او و مفهوم ماده و جوهر و ماهیت وجود پس از مرکب را برای دانه شرح میدهد، وی آنکه اختصاصاً نامی از «ابن رشد» ببرد در باره فرضیه فلسفی معروف او بحث میکند. این بحث که بخصوص در باره تکامل جنینی و وجودی آدمی از لحظه انعقاد نطفه تا زمان مرگ او و در باره تحول بعد از مرگ وی صورت میگیرد ، شباهت تلم با این گفته معروف مولوی دارد که :

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نام مردم ، ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه گویم، چون ز مردن کم شدم؟
نوبت دیگر بمیرم از بشر	پس بر آرم از مملایک بال و پر
بسر دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید، آن شوم

در باره اینکه چرا این بحث مهم در کمدی الهی از زبان «استاسیوس» بمیان آمده، و اینکه منظور اصلی دانه درین مورد (زیرا مسلم است که شاعر تمسک و نظر خاصی درین باره داشته) کدام است ، تاکنون بحثهای فراوان شده که هیچیک به نتیجه ای قطعی نرسیده است . بطور کلی در کمدی الهی «ویرزیل» که يك شخصیت بزرگ غیر مسیحی است مظهر عقل است که حل مشکلات را از خود میطلبد، و بتاتر کسی که نماینده يك مسیحی کامل عیار و مؤمن است ، مظهر ایمان است که حقیقت را از راه دل و احساس در اختیار آدمی میگذارد و با عقل

---

## برزخ

---

و منطق او کاری ندارد . ولی «استاسیوس» ازین نظر که يك شخصیت برجسته غیر مسیحی است که در آخر کار مسیحی شده ، در حقیقت حد فاصل این دو و معجونی از آنها است ، یعنی ترکیبی است از عقل و عشق، و زبان او زبانی است که در آن منطق انسانی با حقیقتی که از راه مذهب و احساسات متجلی میشود درآمیخته است، و شاید نظر اصلی داته ازینکه او را مأمور چنین بحثی کرده این باشد که باید معمای زندگی را هم با منطق وهم با احساس ، یعنی با ترکیب عقل و عشق حل کرد، و هیچیک از این دو را بتنهائی قدرت حل این مشکل نیست .





## سرود بیست و پنجم

ساعتی فرا رسیده بود که در بالارفتن درنگ نمیبایست کرد ، زیرا  
که خورشید نصف النهار را به نور و شب را به عقرب وا گذاشته بود<sup>۱</sup> ؛  
لاجرم ، همچو آنکس که در صورت الزام<sup>۲</sup> براه خویش می رود و  
هیچ چیز از آنچه بر سر راه اوست از رفتن بازش نمیتواند داشت ،  
مانیز یکی از پیشاپیش دیگری پای بگذر گاه باریک نهادیم و در طول  
پلکانی که تنگی آن بالاروندگان را از هم جدا میکند براه افتادیم ؛  
و همچو آن لکلك بچه ای که در هوای پرواز بال گشاید ولی جرئت  
بیرون رفتن از آشیان نکند و بناچار از نو بال و پر فرود آرد ،  
من نیز در اشتیاق پرسش که پیایی همچون آتشی در دلم شعله میافروخت  
و فرو مینشست ، چنان می کردم که آن کسی که آماده گفتار باشد آن کند<sup>۳</sup> .  
پدر مهربانم ، با آنکه بس تندمیرفتیم خاموش نماند و گفت : « کمان  
سخن را که تا به زه کشیده ای بگشا<sup>۴</sup> . »  
چون این بشنیدم ، بی نگرانی دهان کشودم و چنین آغاز سخن کردم :

- 
- ۱- مفهوم این بند اینست که در حدود دو ساعت بعد از ظهر بود . خورشید که در این فصل در برج «حمل» است ، نصف النهار حمل را به برج «نور» وا گذاشته و همین وضع را شب که نقطه مقابل خورشید است نسبت به برج عقرب که نقطه مقابل برج نور است دارد .
  - ۲- ذر اصل : « که سوزن الزام برتنش فرو می رود » .
  - ۳- یعنی : دهان برای سخن گفتن می کشودم .
  - ۴- یعنی حرفی را که دیگر طاقت فرو خوردن آنرا نداری بگو .

## برزخ

« در آنجا که کسی را نیازی به خوراک نیست ، چگونه کسان تکیده  
توانند شد؟ »

وی گفت : « اگز بیادآوری که «ملئاگروس» چسان همراه باهیزمی  
که خاکستر میشد از پای در افتاد ، اینکه بینی چندانت مایه شگفتی  
نخواهد بود<sup>۱</sup> ؛

واگر بیندیشی که چگونه همراه با یکایک حرکات شما ، تصویرتان نیز  
در آئینه‌ای حرکت میکند ، آنچه قبولش دشوارت مینماید در نظرت آسان  
خواهد نمود ؛

اما برای اینکه آتش اشتیاق فرو نشیند ، با «استاتسیو» بگفتگو  
در آی ؛ هم اکنون او را بدینجا میخوانم و از وی درخواست میکنم که  
برزخمت مرهم گذارد . »

و «استاتسیو» پاسخ داد : « اگر جسارت آن میکنم که با حضور  
کسی چون تو برای اینکس پرده از روی تقدیر و مشیت ازلی<sup>۲</sup> بردارم ،  
عذرخواه من این باشد که در برابر میل تو پای نمیتوانم داشت . »  
پس آنگاه چنین آغاز کرد : « پسر م ، اگر اندیشه تو مفهوم سخنان

---

۱- یعنی : چگونه ممکن است ارواح شکمپرستان در دوزخ بسر اثر بویدن  
بوی میوه و دست نایافتن بدان این چنین لاغر ورنجور شده باشند ، در صورتیکه ارواح نیازی به  
خوراک ندارند .

۲- در میتولوژی یونان Meleagros پسر «انتوس» و «التا» بود . هنگام تولدش ،  
فرشتگان سه گانه زندگی هیزمی را مظهر حیات او قرار دادند و گفتند که چون این هیزم تا  
بآخر سوخته باشد عمر وی پایان خواهد یافت . «ملئاگروس» جوانی دلور شد و مادرش برای  
اینکه این هیزم بسوزد آنرا از آتش بیرون آورد و بکناری گذاشت . ولی چون وی برادران خود  
را کشت ، مادرش چنان بخشم آمد که هیزم را ناکهان در آتش انداخت و بسوخت و بسوختن آن ،  
ملئاگروس نیز مرد .

۳- Veduta eterna : ترکیب این دو کلمه طوری است که میتوان آن را «روشن بینی  
ارواح جاوید» نیز معنی کرد ، و این نظری است که مورد قبول چندتن از مفسرین است .

## سرود بیست و پنجم

مرا دریا بد و مر کوز خاطر کند، این سخنان پرسشی را که تو کردی پاسخی روشن خواهند بود<sup>۱</sup>.

خون کامل، که هر گزر گهای تشنه اش نمینوشند، و حکم آن غذائی را دارد که از سر سفره اش بر میدارند<sup>۲</sup>،

آن نیروئی را که مایه پیدایش جمله اعضای تن آدمی میشود از دل میستانند، و این نیرو مانند خود خون در رگها جریان مییابد تا بدین اعضا شود<sup>۳</sup>.

و همچنان در حال آمیختگی، بدانجا فرودمیآید که از آن سخن ناگفتن اولی است تا نامش را بردن، و از آنجا در ظرفی طبیعی بر روی خونی دیگر جریان مییابد<sup>۴</sup>.

این دو باهم درمیآمیزند، و از پرتو کمال آن مکانی که این نیرو از آن سرچشمه گرفته، یکی از آن دو مفعول و دیگری فاعل میشود<sup>۵</sup>.

۱- از اینجا بحث مفصلی شروع میشود که در آن دانه نظریات خود را در باره حیات و جسم و روح و زندگی پس از مرگ تشریح کرده است و مفهوم آن در ذیل بند به بند بطور خلاصه توضیح داده میشود.

۲- «خون کامل»: نطفه مرد، که در بدو امر باخون آمیخته است، ولی توسط آن جذب نمیشود، و حکم غذائی را دارد که نخورده از سر سفره باز میگردد.

۳- یعنی: نطفه مرد قدرت تولید مثل را که «مایه پیدایش اعضای تن آدمی میشود» از اقلب میگیرد تا آنرا مایه ایجاد اعضای تن موجودی تازه قرار دهد، همچنانکه خون تبدیل بخود این اعضا میشود.

۴- یعنی: همراه باخون بدرون بیضه های مرد منتقل میشود و از آنجا بر رحم زن میرود. «آنجا که سخن ناگفتن از آن اولی است»: خصیتین - «ظرفی طبیعی»: رحم - «خونی دیگر»: خون زن.

۵- یعنی: نطفه مرد باخون زن درمیآمیزد و بانروی خلاقه ای که از قلب مرد بنطفه او منتقل شده، این نطفه در درون خون مشغول فعالیت میشود.

---

## برزخ

---

و چون بدین مرحله رسد بعمل میپردازد، و این عمل نخست از راه انعقاد انجام میگیرد و پس از آن از راه حیات بخشیدن بدانچه این ماده باعث انعقادش شده است<sup>۱</sup>؛

و درین حال، نیروی فعاله آن بدل به روحی چون نباتی میشود، با این تفاوت که برای این، چنین حالتی حد کمال است و برای آن، تنها مرحله‌ای است در راه تکامل<sup>۲</sup>،

و این روح از آن پس چنان نیکو انجام وظیفه میکند که از همان هنگام بحرکت درمیآید

و از قدرت احساسی همانند اسفنجی دریائی بر خوردار میشود، و آنگاه آن قدرتی را که خود هسته آنست در اعضا تن میپراکند<sup>۳</sup>.

بعد از آن، پسر جان، این نیروئی که از دل صاحب نطفه آمده، در آن مکانی که طبیعت برای آفریدن اعضای تن آدمیش برگزیده است، گسترش مییابد و توسعه پیدا میکند<sup>۴</sup>،

اما هنوز در نمیتوانی یافت که چگونه این جنین از صورت حیوانی

---

۱ - یعنی: نخست قسمتی از خون زن توسط این نطفه منعقد میشود تا جنین تازه در آن بی‌افکنده شود.

۲ - یعنی: نیروی خلاقه این نطفه بدل به روحی نباتی میشود که نظیر آن روحی است که نباتات را بحرکت درمیآورد، با این تفاوت که در نباتات قدرت روح بهمین حد محدود میماند و در نزد آدمی رو به تکامل میرود، تا بعداً بروح حیوانی و بعد بروح انسانی بدل شود.

۳ - یعنی: حرکت اولیه جنین صورت حرکات ساده و ابتدائی اسفنجها و مرجانها را دارد؛ و پس ازین مرحله است که روح شروع بتوزیع قدرت «احساس» در اعضا بدن جنین میکند و حواس خمسہ را پدید میآورد.

۴ - یعنی: نیروی زندگی بصورتی مستقل در رحم مادر (که اعضای تن آدمی در آن آفریده میشوند) شروع بابرآز وجود میکند و انسانی تازه پدید میآورد.

## سرود بیست و پنجم

صورت آدمی درمیآید، زیرا این مسئله ایست که آنکس که بسی داناتر از تو بود، در حل آن براه خطا رفت<sup>۱</sup>، چنانکه در فرضیه خود قوه عاقله را از روح جدا کرد، زیرا که توانسته بود عضوی را بیابد که جایگاه این قوه تواند بود<sup>۲</sup>. اکنون روح خویش را بر حقیقتی که روی بسوی آن دارد<sup>۳</sup> بگشا، و بدانکه چون ساختمان مغز در جنین کامل شود، محرك ازلی<sup>۴</sup> خرسندانه روی بجانب این چنین شاهکار طبیعت میکند و روحی تازه و آکنده از نیروی خلاقه در آن میدمد<sup>۵</sup>، و این نیرو جمله آنچه را که قدرت فاعله تشخیص دهد از اجزاء مختلف این وجود بیرون میکشد و از آنها روحی واحد میسازد که بالاستقلال میزید و احساس میکند و در خویش منعکس میشود<sup>۶</sup>.

۱- یعنی: بدین ترتیب روح نباتی بدل بروح حیوانی میشود، اما هنوز این بحث محتاج توضیح بیشتری است تا معلوم شود که مرحله بعدی تکامل این روح حیوانی بروح انسانی چگونه صورت میگیرد. - «آن کس که بسی داناتر از تو بود»، اشاره به ابن رشد (باسپانیایی Averroes - ابوالیائی Averroes) طبیب و فیلسوف بزرگ عرب که در قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) در اندلس (اسپانیا) میزیست و شرح او بر فلسفه ارسطو در همه اروپا شهرت و سندیت داشت. بعدها دانشگاه پاریس و دربار واتیکان عقاید ویرا «مادی» تشخیص دادند و از تدریس آن جلوگیری کردند.

۲ - عقیده ابن رشد این بود که قوه متفکره و عاقله انسانی مربوط بروح اونیست، زیرا که برای هر یک از حواس ما مرکزی در بدن هست، در صورتیکه برای هوش مرکزی نمیتوان یافت. - در این جا داته از زبان استانسو این نظریه را مردود می شمارد.

۳ - یعنی: این حقیقتی که من اکنون بیان میکنم.

۴ - lo motor primo: خداوند.

۵ - اشاره بروح مدرکه و روح عاقله که پیش از آن در این جنین نبوده است.

۶ - یعنی: این نیروی خلاقه، روح نباتی و روح حیوانی را از اجزاء جنین بیرون میکشد و باخود درمی آمیزد، و از این ترکیب روح خاص آدمی را پدید میآورد که خود تجلی گاه خویشتن است.

## برزخ

و برای آنکه از سخنان من کمتر بشکفت آئی، حرارت خورشید را در نظر آور که چون باشیره رز در آمیزد بدل بشراب شود<sup>۱</sup>؛  
و چون «لا کزبس» کلاف خویش را با آخر رساند، روح از جسم جدا میشود و هر آنچه را از وجود آدمی که انسانی و خدائی است بصورتی بالقوه با خویش میبرد<sup>۲</sup>،

و درین حال جمله دیگر قوای آدمی از کار باز میمانند، اما در عوض حافظه و هوش و اراده او در این صورت مجرد خود از دوران پیش فعالتر میشود، و روح، بیدرنگی خود بخود بیکی از دو کرانه فرود میافتد؛ و در آنجا برای نخستین بار در مییابد که راه وی کدامین راه است<sup>۳</sup>،

و چون در مکانی معین مقام گرفت، قدرت اخباری آن پیرامونش را در زیر سلطه خویش میگیرد، بهمان صورت و همان اندازه که در مورد اعضای زنده او چنین میگرد<sup>۴</sup>،

و همچنانکه فضا چون از بخار آب اشباع شود بر اثر انعکاس اشعه‌ای که بدان، تابد بدل برنگهای قوس و قزح میشود،

- 
- ۱- یعنی: همچنانکه گرمی خورشید باشیره ناک در میآمیزد و شراب را پدید میآورد، این قوه مدرکه نیز چون باروح نباتی در آمیزد روح انسانی را ایجاد میکند.
- ۲- یعنی: چون عمر آدمی با آخر رسد (در بازه لا کزبس و کلاف عمر رجوع شود به سرود بیست و یکم این کتاب، صفحه ۸۴۴، شرح ۶) جسم بیجان بر جای میماند و روح که از آن جدا شده است صورت مجرد پیدا میکند و فقط آنچه را که در آن جنبه معنوی داشته است همراه میبرد.
- ۳- «یکی از دو کرانه»: اشاره بساحل رود اکروته (دوزخ)، و ساحل رود «تومره» (برزخ و بهشت). «باراه خویش آشنا میشود»: یعنی بی میبرد که دوزخی است یا بهشتی.
- ۴- قدرت اخباری *la virtu informativa* یعنی آن نیروئی که اساس هستی آدمی است و قبلاً در بند چهاردهم این سرود (رجوع شود صفحه ۸۹۷، شرح ۳) از آن سخن رفته است. مقصود اینست که همچنانکه پیش از ایجاد نطفه و جنین، این نیرو «بالقوه» شکل و ترکیب آبنده کسی را که باید بوجود آید در خود مستتر داشت و وجود وی را بدان قالب بی ریزی کرده بود، درینجانب این نیرو وجود مجردی را که باید بصورت قالبی برای روح در آید بی ریزی میکند.

## سرودیت و پنجم

فضائی نیز که پیرامون روح را فرا گرفته ، بدانشکلی درمیآید که روح با نیروی خود پدیدآورده است<sup>۱</sup> ،  
و همچو آن شعله که در همجا پیرو آتش است ، این شکل تازه نیز همجا از روح تبعیت میکند ،

و چون بینائی خود را از این راه بدست میآورد، خود «شبح» نام میگیرد و پس جمله حواس خویش را ترتیب میدهد تا نوبت بحس بینائی رسد<sup>۲</sup> .  
بدین طریق است که ما سخن میگوئیم و میخندیم، و بدین طریق است که اشک میریزیم و آه هائی را که در این کوهستان میتوانی شنید از سینه برمیآوریم ،

و بر حسب آنکه تمایلات یا احساسات مختلف بما روی آرند، روح ما بحالی متناسب با هر یک از آنان درمیآید، و اینست توجیه آنچه ترا بشکفتی آورده است.<sup>۳</sup>

درین هنگام ما بهشکنجه گاه حلقه<sup>۴</sup> آخرین<sup>۲</sup> رسیده و بدست راست چرخیده بودیم، و مهمی دیگر در برابر خویش داشتیم<sup>۴</sup> .

۱ - یعنی : همان طور که هوای آکنده از بخار آب بر اثر تابش اشعه خورشید رنگهای این اشعه را در خود منعکس میکند ، فضائی که پس از مرگ او پیرامون روحش فرا گرفته نیز در معرض نفوذ خصائص و مدارکات این روح قرار میگیرد و آنها را بنحوی منعکس میکند که از ترکیب آنها هاله‌ای از این خصائص پیرامون آن روح را فرا میگیرد .

۲ - یعنی : چون درین حال این روح خود قابل رؤیت نیست و فقط از وضع فضای اطراف آن بوجودش می‌توان برد ، بدین جهت آنرا «شبح» یا سایه مینامند (ombra) ، تا وقتی که تدریجاً روح خود حواس خاصه خویش را متشکل کند و استقلال یابد . کلمه سایه که در اینجا آمده ، صورت لاین آن ( umbra ) مفهوم وضع ظاهری را دارد که مؤید نظر داته است .

۳ - یعنی : بدان محل که برزخیان حلقه<sup>۴</sup> هفتم ( آخرین طبقه برزخ ) در آن کفاره می‌بینند .

۴ - اشاره به باریکی راه و وضع خطرناک آن که طی آن ملتزم هشیاری فراوان است .

## برزخ

در اینجا جدار صخره شعله‌هایی ناوگوار بجانب بیرون میافکند و از حلقه بادی بخارج میوزد که این شعله‌ها را پراکنده میکند و بدور میراند<sup>۱</sup>.

لاجرم، مارا ضرور بود که يك بيك از جانب يي حفاظ حلقه<sup>۲</sup> براه خویش رویم، چنانکه من در این سو از آتش بیم داشتم و در آن سوی دگر از پرتگاه. راهنمای من گفت: «در اینجا باید که دیدگان را سخت عنان برکشند<sup>۳</sup>، زیرا که باسانی خطا توانند کرد.»

آنگاه شنیدم که در میان تل آتش، کسانی سرود *Summae Deus clementiae* را هم میخواندند<sup>۴</sup>، و این مرا وا داشت که روی بگردانم؛ و ارواحی را دیدم که در میان شعله‌ها روان بودند؛ لاجرم بقدمهای خویش و ایشان نگرستم و دیده را گاه بدین سو و گاه بدان سو دوختم. و در پایان سرود، ایشانرا شنیدم که بابانگی بسیار بلند میگفتند که: *Virum non cognosco*<sup>۵</sup>، و آنگاه از نو با صدائی آهسته‌تر سرود را از سر میگرفتند.

۱ - این شعله‌ها از نظر تمثیلی مظهر تمایلات شهوانی هستند که پیوسته آدمی را در خود میگذازد و از نظر تمثیلی مظهر کف نفسند که هوسهای جسمانی را تعدیل میکند یا از میان برمیدارد.

۲ - یعنی: از طرف خارجی حلقه که مشرف به پرتگاه است.

۳ - یعنی: باید مراقب بود که نظر خطا نکند و گرنه خطر سقوط درکار است.

۴ - جمله لاتینی، بمعنای «ای خداوندی که حداعلای بخشندگی را داری». این جمله مطلع سرود مذهبی کاتولیک است که صبح روزهای شنبه خوانده میشود و در آن از خداوند تقاضا شده است که بندگانش را از هواجس جسمانی و شهوات نفس مصون دارد. امروزه این دعا با قدری تغییر نسبت بزمان داتنه، باین جمله شروع میشود:

*Summae Parens clementiae*

۵ - جمله لاتینی، بمعنی: «مردی را نشناختم». این جمله ایست که در انجیل از **قیه در صفحه ۹۰۵**





## سرود لیست و پنجم

و چون آواز مقدس را بیایان میرسانند ، دوباره بانك بر میداشتنند  
که : « دیانا در جنگل ماند و «الیچه» را که گرفتار زهر زهره شده بود  
از آن براند » .

آنگاه از نو به سرود خوانی میپرداختند و این بار در پایان سرود نام  
از زنان و شوهرانی میبردند که چنانکه لازمه پا کدما می و همسری است ،  
با عفاف زیستند .

ویندارم که اینان در همه آن مدت که در آتش میگذازند ، بهمینسان

### بیه از ص ۹۰۲

زبان مریم بجزریل که مژده آبتنی او را بوی میدهد گفته میشود ، و در آن مریم اظهار میدارد  
که چون هنوز مردی با او نزدیک نشده چگونه چنین چیزی امکان پذیر است ؟ این مثال که مربوط  
برایه جنسی است ، بمناسبت آن آورده شده که این سرود به نفس پرستان و شهوترانان مربوط  
است . اصل جمله از انجیل گرفته شده ( انجیل لوقا ، باب اول ) « ... فرشته بدو گفت ای  
مریم ترسان مباش زیرا که تو خدا نعمت یافته‌ای و اینک حامله شده پسری خواهی زاید و او  
را عیسی خواهی نامید - ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناختم .  
فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد . »

۱ - مثل سایر سرودها ، در این جا نیز يك نمونه مذهبی و يك نمونه از میتولوژی  
یا تاریخ یونان و روم بدیال هم آورده شده است . « دیانا » Diana ( به یونانی آرتمیس  
Artemis ) دختر خدای خدایان و ربه النوع شکار بود که سوگند خورده بود تا آخر عمر دوشیزه  
بماند ، و ندیمه‌های او نیز که همه پریان زیبایی بودند میبایست همیشه از مردان دوری گیرند .  
الیچه Elice ( به لائینی هلیس Helice ، در اصل یونانی کالیستو Calisto ) دختر پادشاه  
آرکادیا ، پری زیبایی از ندیمه های این ربه النوع بود که یکروز خدای خدایان ( پدیر  
«دیانا» ) او را در جنگل خفته بود و خود بصورت یکی از دیوان جنگل درآمد و او را غافلگیر کرد و  
با وی درآمد میخت . چندی بعد ، یکروز که «دیانا» و پریان او برهنه شده بودند تا برای  
آب تنی برودخانه‌ای روند ، «دیانا» از برآمدگی شکم این پری دریافت که وی سوگند دوشیزگی  
خود را نقض کرده است و او را با تیری بکشت . خدای خدایان وی را با آسمان برد و تبدیل به یکی  
لزاختران مجموعه هفت برادران ( دیا کبر یا بنات النمش ) کرد . - « زهره » ( به یونانی آفرودیت  
Aphroditē - به لائینی ونوس Venus - به ایتالیایی ونره Venere ) ربه النوع عشق و  
هوس - « زهر زهره » : نمایلات شهوانی .

---

## بروزخ

---

متناوباً بخواندن سرود مشغولند ، زیرا که باین چنین داروها و با چنین  
خوراکی است  
که باید زخم آنها التیام یابد . ' ،

---

۱- یعنی : باید کناهاشان را بدینصورت کفاره دهند تا بهشتی شوند.





# سرود بیت هشتم

## طبقه هفتم : قصر پرستان

داته وورژیل واستاسیوس همچنان در کناره باریکی که از شلمه‌های آتش مصون است براه خود می‌رود . اینموقع نزدیک غروب روز سه‌شنبه هفته عید پاک است .

درین راه بیمائی ، ایشان بدسته‌ای دوم از قصر پرستان برمی‌خورند که از جانب روبرو بسوی ایشان می‌آیند ، وهنگام برخورد بادسته اول ازبرزخیان این حلقه که در جهت حرکت داته و همراهاتش درحرکتند ، با آنها بگرمی بوسه‌ای بنشان محبت و صفا ردوبدل میکنند و بعد براه خود می‌روند . این دسته که مثل دسته اول در تمام مسیر خوش در درون شلمه‌های آتش روانند، دسته اهل لواطند که گناه افراد آن نوع خاصی از گناه شهوترانی را شامل میشود ، و این «مصافحه» این دودسته درینجا نشان نبری ایشان از آرایش بوسه‌های ناپاکی است که در دوی زمین رد و بدل گردماند.

## سرود بیست و هشتم

بدین سان، یکی پیشاپیش دیگری در کناره حلقه میرقتیم، و استاد  
نیکدل بکرات بمن میگفت که: «هنس دار و آنچه را که گویم  
سرسری مگیر».

خورشید برشانه راست من میتافت و با اشعه خود زمینه لاجوردین  
افق مغرب را یکسره سپید میکرد<sup>۱</sup>،

ومن با سایه خویش شعله‌ها رنگی قرمزتر از آنچه داشت میدادم<sup>۲</sup>،  
و بسیار ارواح را دیدم که در حین رفتن بدین نکته توجه خاص داشتند،  
و این باعث آمد که در باره من بایکدگر بسخن پرداختند و چنین  
آغاز کردند: «این کس را بظاهر کالبدی دروغین نیست»<sup>۳</sup>.

آنگاه تنی چند از آنان تا آن حد که مقذورشان بود بمن نزدیک  
شدند، اما همچنان مراقب بودند که پازشعله‌های آتش بیرون نگذارند<sup>۴</sup>.

---

۱- یعنی غروب نزدیک بود.

۲- اشاره بدانکه شعله آتش در نور خورشید کم رنگ تر از آنچه هست مینماید، ولی  
در آنجا که دانه ایستاده هیکل او مانع تابش نور خورشید شده و بدین ترتیب در محلی که وی  
سایه بر زمین انداخته است شعله آتش قرمزتر بنظر میرسد.

۳- *corpo fittizio* یعنی: جسمی که تلبیدی از جسم واقعی آدمی بیش نیست، زیرا  
که وزن و گوشت و پوست ندارد و نور از آن میگذرد.

۴- یعنی کوشش داشتند که همچنان بحمل عذاب خود مشغول باشند تا زودتر  
دوران آن برسد. در سایر حلقه‌های برزخ نیز ارواح برزخی همین توجها را دارند.

---

## سرود بیست و هشتم

---

« تو که ، نه از روی کند روی ، بلکه شاید برای ادای احترام در  
دنبال همراهت ره میسپری ، به من که در میان عطش و آتش میسوزم  
پاسخ گوی ،

و تنها نه منم که در آرزوی این پاسخ توام ، بلکه جمله اینان که بینی  
بیش از آن حد که هندو وحشی تشنه آب خنک باشند ، تشنه گفتار تواند .  
بما بگویی که چگونه از خویش حائلی در برابر نور خورشید  
ساخته‌ای ، در حالیکه تنها آن کس چنین میتواند کرد که هنوز در دام  
مرگ نیفتاده باشد . »

یکی از آنان بامن چنین گفت ؛ و من دهان گشودم تا خویشتن را  
بشناسانم ، اما درین هنگام امری تازه توجه مرا بخویش خواند ؛  
زیرا که از میان جاده گداخته ، کسانی بیدار اینان میآمدند که  
مرا محبوب تماشای خویش کردند .

این ارواح را از دو جانب دیدم که باشتاب بسیار ویی آنکه بر جای  
ایستند ، روی یکدیگر را میبوسیدند و ازین جشن کوتاه بسی خرسند  
مینمودند ؛

و چنان میکردند که مورچگان ، ذر آن هنگام که بصورت صفوفی  
تیره در حر کنند با مالیدن شاخکهای خود یکدیگر میکنند ، تا شاید  
در باره راه و سرنوشت خود از هم جو یا شوند .

و چون این برخورد دوستانه بیایان رسید ، پیش از آنکه نخستین  
قدمهای ایشان دورتر از نشان برده باشد ، هر يك از آنان با بانگی بلند

---

۱- این تشبیه طبعاً مربوط بگرمی سرزمینهای حبشه و هندوستان است

## برزخ

که او را از خستگی میفرسود ، صدا بفریاد بر داشت .  
تازه آمدگان میگفتند : « سدوم و عموره »<sup>۱</sup> ؛ و آن دیگران بانك  
میزدند که : « پاسیفه بدرون ماده گاو رفت تا کام از گاو وحشی برگیرد<sup>۲</sup> ! »  
آنگاه ، همچو درناها که دسته‌ای بجانب کوهستان «ریفه» دسته‌ای  
دیگر بسوی شنها پیرواز می‌آیند ، تا اینان از یخ و آنان از خورشید  
بگریزند<sup>۳</sup> ،

دسته‌ای ازین ارواح براه خود میرفتند و دسته‌ای دیگر بجای آنان  
می‌آمدند، و اینان گریه کنان سرودهای نخستین خویش و فریادهائی را که بهتر  
با احوالشان سازگار بود<sup>۴</sup> باز میگرفتند .

۱- Sodom (سدوم) و Gomorra (عموره) ، دوشهر باستانی فلسطین که چنانکه  
در تورات آمده ، مردم آن بعد افراط اهل لواط بودند و عاقبت نیز خداوند بهمین جرم باران  
آتش بر سرشان فرو بارید و هر دو شهر را با ساکنانش خاکستر کرد . يك باب از تورات ( سفر  
پیدایش ، باب نوزدهم ) تماماً بشرح این ماجرا اختصاص یافته و در «دوزخ» نیز قبلاً ذکر آن  
بمیان آمده است ( دوزخ ، صفحه ۲۳۶ ، شرح ۵ ) . بنابراین این دسته از برزخیان ، دسته  
اهل لواطند که چون پیش از مرگ توبه کرده‌اند بخلاف همکاران دوزخی خود ( رجوع شود  
به سرودهای ۱۵ و ۱۶ دوزخ ) بدینجا آمده‌اند ولی مثل همان‌ها با آتش عذاب میسینند .

۲- Pasife ( در اصل یونانی Pasiphae ) در میتولوژی یونان زن «مینوس» پادشاه  
جزیره کرت بود که برای آنکه يك گاو وحشی را به هم خوابگی با خود وادارد ، گاو ماده‌ای از چوب  
ساخت و خود بدرون آن رفت و بدین ترتیب گاو وحشی را بخوش خواند . محصول این نزدیکی ،  
«مینوتاوروس» بود که دانه او را در سرود دوازدهم دوزخ پاسدار طبقه هفتم دوزخ خویش کرده  
است ( دوزخ ، صفحه ۲۳۸ ، شرح ۴ ) .

۳- Rife ( یونانی Rhiphae ) نام کوهستانی که یونانیان آنرا در منتها الیه شمالی  
اروپا و نزدیک مناطق قطبی قرار میدادند و بیشتر جنبه خیالی دارد . - «شنها» : صحاری گرم  
افریقا .. اشاره این بند به مهاجرت نابتانی و زمستانی یرندگان از نواحی سردسیر به نواحی  
گرمسیر و بالعکس است .

۴- اشاره به ذکر نمونه‌های نقوی و فساد از طرف این ارواح ، که قبلاً از آن سخن

رفته است .



---

## سرود یست و ششم

---

و همان ارواحی که پیش از آن بامن بسؤال برخاسته بودند، دوباره  
بمن نزدیک شدند و بادقت بسیار گوش فرا دادند .  
ومن، که تا آن دم دوبار شاهد اشتیاقشان شده بودم ، چنین آغاز  
سخن کردم : « ای ارواحی که یقین دارید روزی از روزها از صلح جاوید  
برخوردار خواهید شد ،  
اعضای تن من ، نه جوان در زمین مانده اند و نه پیر ، بلکه آنها را با  
همان خون و بی اصلی بدینجا آورده ام .  
ازین راه بالا میروم تا مگر از کور باطنی خلاص شوم ؛ در آن بالا  
بانوئی است<sup>۱</sup> که آن برکت را که در پرتو آن تن خاکی خویش را  
بدنیای شما آورده ام شامل حال من خواهد کرد .  
وکاش که هرچه زودتر بزرگترین آرزوی شما برآورده شود و آن  
آسمانی که آکنده از عشق است و فراخترین جمله آسمانهاست شما را  
جایگاه آید<sup>۲</sup> ،  
اما برای اینکه وضع شما را نیز در نوشته های خود ضبط توانم کرد ،  
بمن بگوئید که شما چه کسانی و این کدام جمع است که چنین در پشت  
سر شما براه خویش میروند ؟  
آن کوه نشین روستائی مردم گریز که پای بشهر میگذارد بیش از آن  
اسیر پریشانی نمیشود و مبهوتانه تر از آن با خاموشی نمینگرد

---

۱ - برخی از مفسرین این اشاره را مربوط به بتاترس دانسته و برخی نیز آنرا مربوط  
به «مریم» شمرده اند .

۲ - اشاره به آخرین طبقه بهشت (Empireo) که وسیعترین افلاک است و در آن هرچه  
هست عشق است . دانه وصول بمرحله عشق جاوید و پاک را برای کسانی آرزو میکند که در زندگی  
اسیر عشق های آلوده بوده اند .

## برزخ

که هر يك ازین ارواح بشنیدن سخنان من چنین کردند؛ اما چون اینان از حال بهت که کوتاه زمانی بیش در دل‌های بزرگوار نمی‌آید برون آمدند،

آن روحی که در آغاز زبان پرسش گشوده بود، رشته سخن باز گرفت و گفت: «چه نیکبختی، که برای آنکه آمرزیده بمیری در پی تجربه اندوختن بدینجا آمده‌ای!»

آن کسان که همراه با ما می‌آیند، اهل آن گناهیند که قیصر فاتح را لقب ملکه داد<sup>۱</sup>

ازین روست که براه خویش می‌روند و فریاد «سدوما» بر میکشند و خود چنانکه شنیدی خویشان را ملامت میکنند و رنج شرمندگی را بعد از آتش می‌افزایند.

گناه ما گناهی بود که باجنس مخالف ماصورت گرفت<sup>۲</sup>، اما چون در ارتکاب آن قانون بشری را رعایت نکردیم و همچون ددان تنها بدنبال شهوترانی خویش رفتیم،

ازینرو، بهنگام جدائی از آن دسته، برای شرمندگی خود نام

---

۱ - ژول سزار سردار روم بیکتاتور معروف روم. در جوانی همخوابه نیکومدس Nicomedes پادشاه Bithynia بود که به عشق‌بازی با پسران خو بروی شهرت داشت. مردم روم از این سابقه سزار آگاه بودند، بدین جهت روزی که وی از یکی از میدانهای جنگ برم باز میگشت، در خیابان‌های روم اربابه جنگی او را در میان گرفتند و فریاد زدند «زنده باد ملکه!» (اشاره بروابط جنسی او با پادشاه «بی‌تی‌نیا»).

۲ - یعنی: مامرتکبیر گناه زنا بودیم، نه لواط. این جمله در اصل بدینصورت آمده: *nostro peccato fu ermafrodito*. «هرما فرودیت‌ها» در افسانه خدایان یونان، دسته‌ای از ندیمان و ندیمه‌های زهره ربه‌النوع عشق بودند که بتنهائی هم مرد وهم زن بودند و اکنون هم این لقب بکسانی داده میشود که این صفت را داشته باشند. در این جا مراد ازین کلمه، در کنار هم آوردن دو جنس مخالف است.

## سرود بیست و هشتم

آنذنی رامیبریم که در درون قالب چوین حیوانی شکلی ددصفتی کرد<sup>۱</sup>.  
اکنون دریافتی که ما چه کردیم و چسان گناهکار شدیم، و شاید که  
میخواهی نام مارا نیز بدانی، اما من نه وقت گفتش را دارم نه امکان آنرا.  
ولی در باره آنچه مربوط بشخص من است، بارضای تمام میل ترا  
کردن مینهم: من «کویدو کونیتسلی»<sup>۲</sup> هستم، و اکنون مشغول تصفیة  
خویشتم، زیرا که پیش از فرارسیدن ساعت واپسین توبه کردم.  
چون این بشنیدم، بهمان حالت دچار آمدم که در دوران افسردگی  
«لیکور گو» آن دوپسر در بازدید مادرشان یافتند<sup>۳</sup>، اما ناگهان دست از  
ابراز شور و شگفتی برداشتم،  
زیرا که پدر خود و پدر آن کسان دگر را<sup>۴</sup> که بهتر از من اشعار  
عاشقانه شیرین و آراسته سروده بودند شنیدم که خویش را نام میبرد؛  
و بی آنکه سخنی بشنوم یا بگویم، دیرزمانی غرق در اندیشه پیش رفتم  
و بدون گریستم، اما شعله آتش از تردیکی بیشتری بوی بازم داشت.

۱ - اشاره به پاسیفانه (رجوع شود به صفحه ۹۱۲، شرح ۲).

۲ - Guido Guinizelli نجیب زاده‌ای از ناحیه «بولونیا» بود که بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲۴۰ متولد شد و در ۱۲۲۶ در تبعید وفات یافت. وی نخست از مکتب شاعرانه «گوتونه دارنسو» که از او در همین سرود سخن خواهد رفت پیروی کرد، ولی بعداً خود مکتب مستقلی در شعر پدید آورد که پیش در آمد مکتب شاعرانه داته بود و داته در «کمدی الهی» و «ضیافت» و «آئین فصاحت» خود چندین بار با ستایش از او یاد میکند.

۳ - «استاسیوس» در «تبائیس» خود (کتاب پنجم) نقل میکند که Lycurgus پادشاه «تسا» در یونان زنی را بنام Hypsipylae (بایتالیائی Isifile) که نگهبان فرزند او بود، بجرم سهل انگاری در مراقبت این کودک که منجر بمرگ او در گهواره بر اثر نیش يك افسی شده بود، محکوم بمرگ کرد، و در این موقع دوپسر این زن مادرشان را دیدند و با او وداع مؤثر و گرمی کردند.

۴ - اشاره به «کویدو کونیتسلی» که داته او را مرشد و استاد خود و سایر پیروان

مکتب شمری نو می شمارد.

## برزخ

و چون بفراغ خاطر در اونگریستم، با آن چنان سخنانی که کسان را بقبول گفته های مارا و امیدارد، خویش را در مورد وی آماده هر خدمتی دانستم که از دستم بر آید .

واو بمن گفت : « سخنان تو اثری چنان روشن و نافذ در ضمیر من مینهند که حتی «لته»<sup>۱</sup> را نیز یارای ستردن یا تیره کردن آن نیست . اما اگر کلمات تو برآستی مرا سوگند صفا توانند بود ، درین صورت بمن بگوی که برای چه تو با زبان و نگاه خویش چنین اخلاصی بمن ابراز میداری ؟ »

ومن بدو گفتم : « بخاطر سخنان نفز شما چنین میکنم، که تا آن زمان که شیوه کنونی برجای ماند ، حتی مرکب آنها نیز مردمان را عزیز خواهد بود<sup>۲</sup> . »

گفت : « برادر ، اینکس که نشانت میدهم ( وانگشت بسوی روحی که در برابر وی بود دراز کرد ) زبان مادری را آهنگری شایسته تر<sup>۳</sup> از من بود .

وی در اشعار عاشقانه و نثرهای رمانها<sup>۴</sup> ، از همه سر بود ؛ بگذار

۱ - Letè ، رود فراموشی که دانه در سرود بیست و هشتم برزخ بدان میرسد (رجوع شود به سرود آخر دوزخ ) .

۲ - یعنی : مردمان تا وقتیکه دوستدار این شیوه نازده شاعری باشند نه فقط با نثر ، بلکه به مرکبی که این اشعار با آن نوشته شده نیز علاقمند خواهند بود .

۳ - یعنی : بیش از من در بنیاد نهادن این زبان شاعرانه کوشید .

۴ - prose di romanzi ، اشاره بزبان oïl ، که از شعب زبان فرانسه است و در زمان دانه برای نوشتن نثر بکار میرفت . «لانکفلو» معتقد است که مراد از این کلمه زبان قدیمی Romance است که در آن صفت prosa علی الاطلاق شامل انواع نثر و داستانهای منظوم میشد ، و عنوان «شعر» فقط به ترانهها و سرودها اختصاص داشت .

## سرود بیست و هشتم

سبک‌مغزانی که آن «لموزی» را بر وی برگزیده‌اند، هرچه خواهند بگویند<sup>۱</sup>.

اینان را بیشتر روی بجانب جنجال است تا حقیقت، و لاجرم بیش از آن که گوش به هنر یا منطق فرا داده باشند در حفظ عقاید خویش لجاج میورزند.

پیش ازین بسیار کسان در باره «گوتونه»<sup>۲</sup> چنین کردند، و بخاطر شایعات، و تنها بدین خاطر، وی را ارزشی نهادند، تا آن زمان که حقیقت پرده از روی دیگران برداشت و پیروز شد<sup>۳</sup>.

اکنون اگر تو بخاطر منزلتی بس بزرگ اجازت رفتن بدان صومعه را یافته‌ای که مسیحش رهبان است<sup>۴</sup>،

از جانب من، آن اندازه از *Pater Noster* را که درینجا برای ما ساکنان این جهان، که در آن دیگر امکان گناه کردنمان نیست، ضرورت تواند

---

۱- لموزی *Lemosi* (به فرانسه *لیموز* *Limoges*) - اشاره بمردی بنام ژرود و بورلی *Girault de Borneil* که در ناحیه «لیموزن» در پروانس، فرانسه متولد شده بود و در حدود ۱۲۲۰ مرد و بزبان «پروونتسیاله» شرمیگفت، و یکی از مشهورترین خوانندگان دوره کرد (*troubadour*) قرن سیزدهم بود. داته قبل در کتاب *De Vulgaris Eloquence* خود نظریه موافق‌تری در باره او ابراز داشته است.

۲ - *Guittone*، شاعری از اهالی «آرنو» که در حدود ۱۲۲۰ متولد شد و در ۱۲۹۴ مرد. وی نخست از مکتب ادبی «پرووانسی» پیروی میکرد، ولی بعد خود مکتب‌شعری خاصی پدید آورد که در آن مباحث فلسفی و سیاسی و اخلاقی و مذهبی را با گفتگوهای عاشقانه درآمیخته بود. داته هم‌جا نسبت بوی نظری مخالف ابراز داشته است.

۳ - اصل این جمله سورنی بسیار مبهم دارد. «هوت» داته هناس معاصر فرانسوی در تفسیر آن مینوسد که: شاید بتوان این شعر را بدین صورت نیز معنی کرد: «تا آنکه عده بیشتری از مردم بحقیقت پی بردند». اصل جمله اینست:

*fin che l'ha vinto il ver con più persone*

۴ - اشاره به بهشت، که مسیح بزرگ آن است.

## برزخ

بود، در پیشگاهش بخوان<sup>۱</sup> .»

چون این بگفت، بیگمان برای آنکه جای خویش را بکسی دیگر که در نزدیکی او بود داده باشد، همچو آن ماهی که بدون آب رود، در میان آتش ناپدید شد.

بدان کس که وی به منش نموده بود اندکی نزدیکتر شدم و بدو گفتم که شوق درونم آماده<sup>۲</sup> استقبالی پرشور از نام او است<sup>۳</sup> .  
ووی بی آنکه مرا بتکرار خواهش وادارد<sup>۴</sup> چنین آغاز کرد<sup>۵</sup> :

« Tan m'abellis vostre cortes deman,

qu'ieu no me puesc ni voill a vos cobrire.

Ieu sui Arnault, que plor e vau cantan ;

consiros vei la passada folor,

e vei jausen lo joi qu'esper, denan.

Ara vos prec per aquella valor

Que vos condus al som de l'escalina,

Sovenha vos a temps de ma dolor ! »

۱ - اشاره بسرود معروف مذهبی مسیحی «ای پدر ما که در آسمانی ...» . «آن اندازه که برای ماضور است» : اشاره بدانکه خواندن قسمت آخر این سرود ضرور نیست، زیرا که در آن از جانب مردم روی زمین از خداوند تقاضا میشود که آنانرا از وسوسه نفس باز دارد (et ne nos induces in tentationem) و ارواح که چون مرده اند از وسوسه نفس برکنارند، احتیاج بدین تقاضا ندارند .

۲ - این روح از سردی است بنام Arnault Daniel ( بایتالیائی آرنالدو دانیلو Arnaldo Daniello ) که از شعرای نیمه دوم قرن دوازدهم بود و به زبان « پروونتساله » شعر میگفت . شعر او خیلی پیچیده و مسجع بود و غالباً صورت بندهای شش مصرعی (مدس) داشت، و چنانکه محققین غالباً مینویسند این ابراز نظر ستایش آمیز دانه در کمدی الهی خیلی بیشتر شهرت او کمک کرده تا تمام اشعاری که از خودش باقی مانده است .

۳ - liberamente یعنی : از روی میل .

۴ - این هشت مصرع ، بزبان « oc » یعنی زبان پروونسی (provenzale) که زبان شاعرانه قبل از دانه بود ( و اگر « کمدی الهی » دانه بزبان « تنکانی » سروده نشده بود با احتمال قوی این زبان زبان رسمی ادبیات ایتالیا میشد ) سروده شده . این زبان نیمه فرانسه ونیمی  
جه در صفحه بعد

---

## سرود بیست و ششم

---

وچون این بگفت ، در درون آتشی که اینان را از آرایش گناه پاک  
میکند پنهان شد .

---

### هیه از صفحه قبل

ایتالیائی است و هنوز هم در جنوب فرانسه رایج است ، چنانکه «فردریک میسترال» شاعر بزرگ  
فرانسوی ( که در سال ۱۹۱۴ مرد واز برندگان جایزه ادبی نوبل بود ) غالب آثار شاعرانه  
خود را بدان سروده است . این هشت مصرع را داته از زبان « آرنودایل » که وی او را  
در جای دیگر « استاد مکتب عشق » خوانده ، بزبان « پرووتساله » وبه سبک او سروده وعمداً ،  
به شیوه خاص این شاعر ، بدین اشعار رنگ اسپانیائی داده است . ترجمه این هشت مصرع  
چنین است :

« خواهش پرتراکت شما را چندان خوشایند است که نه میتوانم ونه میخواهم نام خویش  
را از شما پنهان دارم . من « آرنو » ام که گرمای و سرود خوانان براه خود میروم ؛ بارنج فراوان  
ناتر دیوانگی گذشته خویشم وبا شادمانی آن سعادت را در پیش روی خویش مینگرم که سرایبا  
مشتاق آم . بنام آن شایستگی که شما را بدین بلندی کوهستان آورده ، تقاضا دارم که چون وقت  
مساعد فرا رسد از رنج من یاد آرید . »

دوبسی نسخ ایتالیائی، چند کلمه از این اشعار باندک تمیزی نقل شده که در اینجا از اشاره  
بدانها صرف نظر میشود .



# سرود بیست و هفتم

## طبقه هفتم : قس پرستان

شاعران ، حلقه هفتم را تا بیای پلکان بسیار بلندی که باید آنها را به « بهشت زمینی » برد درمینوردند و به فرشته ای میرسند که نگاهبان این حلقه است . در وسط پلکان شب فرا میرسد و مسافران را برجای نگاه میدارد . دانه بخواب میرود و باز نزدیک صبحگاهان رؤیائی بسراغ او میآید . بعد از بیداری وی ، این سه نفر از بقیه پلکان بالا میروند و در نخستین ساعت روز پا به بهشت زمینی میگذارند. اینموقع بامداد روز چهارشنبه ۱۳ آوریل است .

فرشته نگاهبان حلقه هفتم ، دانه را وادار میکند که پیش از آنکه پا بیلکائی نهاد که میباید او را به بهشت زمینی رساند ، به درون شمله‌های آتش رود و از آن جانب دیگر سر برآرد . چون این تنها موردی در سراسر سفر آن جهانی دانه است که او خود همراه دوزخیان و برزخیان عذاب میبیند ، باید بلحاظ فوی این اشاره را بکنوع اعتراف بگناه از طرف دانه شمرد ، یعنی مفهوم این عبور از آتش سوزانی را که « کوره شیشه گران در برابرش خنک مینماید » اقرار وی بگناه نفس پرستی دانست ، و این نکته ایست که « بوکاچیو » در کتاب معروف خود « زندگی دانه » ( فصل بیست و پنجم ) آنرا تأیید میکند .



## سرود بیست و هفتم

خورشید در چنان وضعی بود که نخستین اشعهٔ خوش را بر آنجا که  
آفرید کارش خون خود را بر زمین ریخت میتافت ، و درین هنگام «ایبرو»  
در زیر ترازوی بلند جریان داشت  
و آبهای «کنگ» در گرمی نیمروز سوزان بودند<sup>۱</sup> ؛ لاجرم روز در  
شرف زوال بود که فرشتهٔ خدا با شادمانی در برابر ما هویدا شد .  
در کنارهٔ حلقه بیرون از شعله‌های آتش ایستاده بود و با صدائی بسیار  
موزوتر از آهنگ ما ، *Beati mundo corde*<sup>۲</sup> را میخواند .  
و چون بدو نزدیک شدیم ، بما گفت که : « ای ارواح مقدس ، تالهب  
این آتش شما را نگزد ازین دورتر نمیتوانید رفت ، پس بدرون آن روید

---

۱- مفهوم این بند و بند پیش اینست که خورشید در برزخ در حال غروب است :  
«آفرید کاراو» *il suo fattore* اشاره است بخداوند که درین جا در قالب عیسی تجلی کرده است  
که در اورشلیم «خون خوش را بر زمین ریخت» ، یعنی بشهادت رسید . - «ایبرو» *Ibero*  
( تلفظ کنونی ایتالیایی *Ebro* ) رودخانهٔ ایبریا در شبه‌جزیرهٔ ایبریا (اسپانیا) که در زمان داته  
حد غربی دیای مسکون محسوب میشد . - «ترازوی بلند» ، *alta Libra* ، اشاره به برج  
میزان که در حلقهٔ منطقهٔ البروج درست در مقابل برج حمل واقع است ، و چون درین فصل خورشید  
در برج حمل قرار دارد ، طبعاً این برج میزان مظهر شب است . - «کنگ» *Gange* ( سائتالیایی  
«کنجه» ) رود معروف هندوستان که سابقاً حد شرقی جهان مسکون بشمار می‌آمد و بمصب اسپانیا  
مقارن با نیمروز آجا بود . - بنابراین مفهوم این دو بند چنین میشود که : در اورشلیم خورشید تازه  
طلوع میکرد و در نقطهٔ مقابل آن ، یعنی در برزخ ، خورشید در حال غروب بود ، و درین  
موقع در هندوستان نیمروز و در اسپانیا نیمشب بود .

۲- جملهٔ لایینی ، بمعنای : «خوشبخت آنهاییکه قلب پاک دارند» نقل از انجیل ( انجیل متی ،  
باب پنجم ) : « ... خوشا بحال پاکدلان ، زیرا ایقان خدا را خواهند دید . »

## برزخ

وسرودی را که از آن جانب برمیخیزد ناشنیده مگذارید<sup>۱</sup>؛ و من بشنیدن سخنان او حال آنکس را یافتم که در کودالش گذارند<sup>۲</sup>.

دودست را بر هم نهادم و بجلو خم شدم، و نظر با آتش دوختم، و بدنهای زنده ایرا که پیش ازین دیدم که در آتش سوختند<sup>۳</sup> بوضوح در نظر آوردم. رهنمایان نیکدل من روی بیجان من کردند، و ویر جیلیو گفت: «پس جان من، شاید که این عذابی باشد، اما مرگ نیست.

بیاد آر، بیاد آر!... و من که بر پشت «جریونه» ترا رهنمائی کردم و نجات بخشیدم<sup>۴</sup> اکنون که بخداوند نزدیکتریم چسان درباره تو کوتاهی توانم کرد؟

بیقین دان که این آتش، اگر سالی هزار نیز در میانست گیرد، موئی از سرت کم نکند<sup>۵</sup>.

و اگر پنداری که فریبت میدهم، بدان نزدیک شو و آنرا بادودست خودش بر کناره جامهات بیازمای.

ازین پس هر گونه بیم و هراس را ترك گوی! روی بدین جانب کن و آسوده خاطر پیش آی! «اما من، همچنان در برابر ندای درونم ناشنوا مانده بودم و از جای نمیجنبیدم.

۱- اشاره به سرودی که ارواح در آن جانب آتش میخوانند و اندکی بعد ذکرش خواهد رفت.

۲- اشاره بدانان که زنده بگورشان میکنند (دوزخ، صفحه ۲۳۱، شرح ۱).

۳- مقصود کسانی هستند که با اتهام جادوگری و زندقه و نظایر آن از طرف کلیسا محکوم

بزده سوختن در آتش میشدند.

۴- جریونه Gerion(e)، غریت آدمی روی و مارتن طبقه هشتم دوزخ (دوزخ،

صفحه ۲۵۱، شرح ۱).

۵- در اصل: «ترا يك مو طاس نتواند کرد» : non ti potrebbe far d'un

capel calvo

## سرود بیست و هفتم

وی که مرا سخت بیحرکت دید ، اندکی روی ترش کرد و گفت :  
« بهر حال ، پسر جان ، دانسته باش که این دیوار میان تو و بتانریچه  
حائل است . »

همچنانکه «پیرامو» بشنیدن نام «تیسبه» در دم مرگ دیده بگشود  
و در آن هنگام که تود ارغوانی رنگ میشد بدو نگرست<sup>۱</sup> ،  
سر سختی من نیز با این سخن از میان برفت ، و من بشنیدن نامی که  
پیوسته در ضمیر خویش دارم<sup>۲</sup> روی بسوی راهنمای خردمندم کردم .  
وی که این بدید سر تکان داد و گفت : « مگر ما را سر آنست که  
در همینجا بمانیم ؟ » و آنگاه ، چنانکه با کودکی کنند که با سیبی رامش  
توان کرد ، برویم لبخندی زد .

سپس پیشاپیش من پای در آتش نهاد و از «استانسیو» که در طول راهی  
دراز در میان من و او حائل شده بود خواست که از دنبال من آید<sup>۳</sup> .  
چون بدرون آتش رفتیم لهیب آنرا چنان طاقت سوز یافتم که حاضر

---

۱- Piramo ( یونانی Pyramus ) ، بنا بروایات یونانی جوانی بود که سخت  
دلداه دختر بنام Tisbe ( یونانی Thisbe ) بود . چنانکه «اوویدبوس» نقل میکند ،  
روزی وی نقاب دخترک را خونین بر زمین افتاده یافت و گمان برد که وی کشته شده ، و از  
فرط نومیدی خود را کشت ، ولسی درین موقع خود دختر رسید و او را صدا زد ، ووی لحظه‌ای  
چشمان خود را گشود و بدو نگرست و بعد مرد ، و خون وی درخت توت سفیدی را که در آن تردبکی  
بود رنگین کرد و آنرا بصورت «شاهتوت» درآورد .

۲- نام بتانریس .

۳- «بجت‌نویسن» مفسر انگلیسی معروف کمدی الهی تذکر میدهد که این مواضع  
مختلفی که استانسیو در برابر داته میگیرد ، باید مفهوم «سمبولیک» خاصی داشته باشد . در  
سرود بیست و دوم ، یعنی در هنگام ظهور استانسیو ، ویرژیل در جلو استانسیو در وسط وداته در  
آخر راه میرفتند . در اینجا داته میان روح دوشاعر راه میرود و استانسیو نفر آخری است .  
ولی در بهشت زمینی داته نفر اولی است و ویرژیل و استانسیو در پشت سر او می‌آیند . این نظر  
ظاهراً صحیح است ، ولی مفهوم سمبولیک این وضع درست روشن نیست .

---

## برزخ

---

بودم خوش را بدرون شیشه مذاب افکنم تا مگر اندکی خنکتر شوم .  
پدر مهربان من برای دلداریم در حین رفتن جز از بئاتریچه  
بامن سخن نمیگفت، و میگفت که : « پندارم که از هم اکنون دیدگانش  
را میبینم ! »

صدائی که در آنسوی آتش سرود میخواند مارا راهنما شد ، و ما که  
تنها به زیروبمهای آن صدا توجه داشتیم در آن مکان که باید راه بالا را  
درپیش گرفت سراز آتش بر آوردیم .

در آنجا از درون فروغی چنان خیره کننده که مرا یارای نگرستن  
بدان نبود<sup>۱</sup> سرود *Venite, benedicti patris mei* <sup>۲</sup> طنین افکند .

پس صدا افزود که : « خورشید روی در میکشد و شب فرا میرسد ؛  
بر جای مایستید و تا هنوز افق مغرب سیهفام نشده تندتر براه خوش روید . »  
راه ما بصورتی عمودی در دل صخره بالا میرفت، و جهت آن چنان  
بود که من اشعه خورشید را که از محاذات افق میآمد در برابر خوش  
میشکستم<sup>۳</sup> .

هنوز پلهای چند بالا نرفته بودیم که سایه من ناپدید شد، و من و  
حکیمانم در یاقیم که خورشید در پشت سر ما غروب کرده است ؛

---

۱ - نوری که از چهره فرشته سرود خوان میتابد .

۲ - جمله لاتینی ، بمعنی « بیایید ، ای برکت یافتگان از پدر من » . نقل از انجیل  
( انجیل متی ، باب بیست و پنجم ) : « ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید : بیایید ای  
برکت یافتگان از پدر من ، و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید . »  
این سخنی است که عیسی در روز رستاخیز بر زبان میآورد .

۳ - اشاره بدانکه شاعران روی بسوی مشرق دارند ، زیرا نور خورشید که از سمت  
مغرب میآید از پشت سر برداشته ناپدید و « شکسته » است .

---

## سرود یست و هفتم

---

و پیش از آنکه سراسر افق پهناور بشکلی یکسان درآمده و شب بر همه جا دامن گسترده باشد<sup>۱</sup> ،  
هر يك از ما پله‌ای را بستر خوش کردیم ، زیرا که موضع کوهستان هم‌توانائی و هم‌اشتیاق بالارفتنی فزون از آنرا از ما بستاند.  
همچون بزبان که در بالای تپه‌ها ، پیش از سیر شدن جست و خیز و بازیگوشی میکنند، ولی بهنگام نشخوار آرام و بیحرکت میشوند ،  
و چون آفتاب سوزان بتابد ، براهنمائی شبان که بر چوبدست خود تکیه کرده‌است و نگاهبانی آنان میکند، بسایه پناهمییرند و آرام میمانند،  
و همچو آن گاو بان‌ی که در بیرون از اصطبل میخسبد و شب را بآرامی در کنار کله‌اش میگذراند تا هوش دارد که حیوانی وحشی جمع آنها را نپراکند ،

ما سه‌تن نیز خود را در چنین حالی یافتیم ؛ من گوسفند بودم و آنان شبان ، و هر سه را از هر جانب دیواره بلند سخت درمیان گرفته بود .  
از فضای بیرون جز اندکی نمیتوانستیم دید ، اما از همین فضای کوچک ستارگان را درخشا‌تر و بزرگ‌تر از حد معمول میدیدم<sup>۲</sup> .  
و در آن حال که چنین نشخوار میکردم<sup>۳</sup> و بدانان مینگریستم ، خواب ، خوابی که غالباً پیش از وقوع حوادث از آنها خبر میدهد ، مرا در ربود .

---

۱ - e notte avesse tutte sue dispense : میتوان این جمله را اینطور نیز معنی کرد : شب آزادی کامل یافته باشد .

۲ - درخشا‌تر : اشاره به شفافیت فوق‌العاده فضا ؛ - 'بزرگ‌تر' : اشاره به بلندی کوه برزخ، که از بالای آن اختران را از فاصله‌ای نزدیکتر میتوان دید .

۳ - یعنی : اندیشه‌های خوش را از سر میگردم .

## برزخ

ویندارم که در آن ساعت که «چیترا»<sup>۱</sup>ی گداخته از آتش عشق از  
جانب مشرق در بالای کوهستان بدرخشش آمد<sup>۱</sup> ،

زنی جوان و زیبا را در عالم رؤیا دیدم که در چمنزاری راه میرفت  
و گل میچید و آواز خوانان میگفت :

« هر کس که نام مرا پرسد، آگاه باشد که من «لیه»<sup>۲</sup> ام ، دوستان  
زیبای خویش را در پیرامون خود حلقه میکنم تا از آنها برای خود حلقه  
کلی بسازم .

خوش را میآرایم تا آئینهام را پسند افتد ؛ اما خواهرم راحیل<sup>۳</sup>  
هرگز از آئینه خود دوری نمیگزیند و همه روز را در برابر آن برجای  
نشسته میماند .

وی سخت مشتاق دیدار دیدگان زیبای خویشتن است ، همچنانکه  
من اشتیاق آنرا دارم که خود را بادستانم بیارایم<sup>۴</sup> : شادی او در تأمل و شادی  
من در عمل است . »

و در برابر جلال سپیدمدم ، که سر بر میزند و زائرین را چندان بیشتر

---

۱ - چیترا Citerea ( در اصل Cythereae ) اشاره به ستاره زهره . این نام را  
از آن جهت به زهره ربه النوع عشق داده بودند که وی در نزدیک جزیره ای بنام Cythera از دل  
امواج زاده شده بود. هنوز هم اصطلاح « سفر به سپتر » در ادبیات غربی معنی « وصال عاشقانه »  
را میدهد .

۲ - Lia : دختر ارشد لابان و نخستین زن یعقوب که لابان او را از راه حيله بجای  
راحیل به زنی به یعقوب داد و این ماجرا بتفصیل در تورات ( سفر پیدایش ، باب بیست ونهم )  
آمده است ( رجوع شود به سرود چهارم دوزخ ) .

۳ - Rachele ، دختر دوم لابان و زن دوم یعقوب پیغمبر که مادر شیوخ دوازده قبیله  
اسرائیل شد .

۴ - یعنی : من تجلیل خداوند را از راه عمل ( دست ) انجام میدهم و او از راه تفکر  
و تأمل ( چشم ) . اصل فکر از « سن تماس داکینوس » آمده که زندگی روحانی را به  
vita attiva و vita contemplativa طبقه بندی کرده است .



---

## سرود بیست و هفتم

---

عزیز می‌آید که در راه باز گشت خانه خوش را کمتر دور میابند<sup>۱</sup> ،  
تاریکی از هر جانب پای‌گیریز گشوده و خواب مرا نیز پایان بخشیده  
بود؛ لاجرم از جای برخاستم و استادان بزرگوار خوش را دیدم که برپای  
ایستاده بودند .

«آن سیب دلپذیری<sup>۲</sup> که مردمان در میان این همه شاخ و برگ در  
جستجوی آن کوشانند ، امروز گرسنگی ترا فرو خواهد نشاند<sup>۳</sup>» ؛  
چنین بود سخنانی که ویرجیلیو بمن گفت، و هر گرم ارمغانی نداده‌اند  
که تا بدین حد خرسندم کرده باشد<sup>۴</sup> .

چون پلکان را که دوان دوان از آن بالا رفتم یکسره بزیر پای  
خوش آوردیم و خود را در روی آخرین پله آن یافتیم ، ویرجیلیو نظر  
بمن دوخت

و گفت : «پسرجان، آن آتشی را که زمانی بیش نباید دیدی، و نیز  
آن آتش دگر را که عمر جاودان دارد ، و اینک بجائی رسیده‌ای که من با

---

۱ - یعنی : سپیدروز باز گشت بسوی زاد و بوم ، در نظر زائر عزیزتر از سپیدروزهای  
دیگر است . زیرا که درین هنگام وی زیارت خویش را انجام داده و آهنگ مراجعت کرده‌است  
و خانه خود را (مهمانخانه خود را) از آن وقت که رو زیارت میرفت بخویش نزدیکتر مییابد .

۲ - سیب در زبان داتنه اصولا مفهوم میوه را دارد . این کلمه همه‌جا صورت قدیمی  
آن pome آورده شده ، ولی در ایتالیائی امروزه pomo گفته میشود .

۳ - یعنی : امروز برکت آسمانی در بهشت زمینی شامل حال تو خواهد شد .

۴ - بعقیده «لانا» یکی از مفسرین کمدی الهی، کلمه strenne که بکار رفته و عادتاً  
معنی «ارمغان‌عید» و «عیدی» را میدهد ، در این جا مفهوم novelle را دارد . درین صورت  
باید جمله را چنین معنی کرد : « هرگز خبر تازه‌ای بمن نداده بودند که بدین اندازه خرسندم  
کرده باشد » .



## برزخ

نیروی بینائی خویش فراتر از آنرا نمیتوانم دید<sup>۱</sup> .  
ترا با دستیاری دانش و هنر خود تا بدینجا رساندم . ازین پس  
فقط شوق و میل خویش را راهنما گیر<sup>۲</sup> ، زیرا که اینک از جاده‌های سنگلاخ  
و باریک بدرآمده‌ای .  
خورشید را بین که بر چهره تو نور میافشاند<sup>۳</sup> ؛ و علف نرم را بین ،  
و کله‌ها و گیاهان را که درینجا خود بخود از زمین میرویند<sup>۴</sup> .  
تا بهنگام ظهور مسعود صاحب آن دیدگان زیبائی که مرا گریه کنان  
بجانب تو فرستادند<sup>۵</sup> در اینجا توانی نشست، و نیز در میان این گیاهان بگلگشت  
توانی پرداخت<sup>۶</sup> .

۱ - این کلام و برزیل در حقیقت انجام مراسم وداع از جانب او با دانه است ، زیرا  
که اندکی بعد و برزیل، بی‌اینکه دانه متوجه شود ، او را برای همیشه ترك میگوید ، ولی دانه  
که مستغرق دیدار چیزهای نازمایست که در برابر خویش دارد ، متوجه اهمیت خاص این گفته  
و برزیل نیست . - « آتشی که زمانی بیش نمیاید » : آتشی که در طبقه هفتم برزخ شعلهور  
است - « آتشی که عمر جاودان دارد » : آتش دوزخ - « با بینائی خویش فراتر را نمیتوان  
دید »، یعنی : ازینجا ببعد دیگر با نیروی عقل و منطق راه بجائی نمیتوان برد . مفهوم این  
سخن اینست که عقل و منطق آدمی فقط تا آنجا که انسان را به بهشت زمین (آرامش خیال) رساند  
توانا است، و از آن پس کار کار دل و ایمان یعنی کار عشق است .

۲ - یعنی : چون تو اکنون تصفیه شدی ، روح تو جز آنچه را که شایسته است  
طلب نمیتواند کرد ، بنابراین اگر بدنبال شوق و میل خود روی رو براه درست داری .

۳ - اشاره بدانکه شاعران درین هنگام روی بافق مشرق دارند که خورشید طالع  
از آنجا جلوه گر شده است . از لحاظ تمثیلی خورشید در اینجا مانند سرود اول دوزخ مظهر  
خداوند است .

۴ - یعنی : دانه و بفری ندارند . در سرود بعد این نکته بتفصیل مورد بحث قرار خواهد  
گرفت . دانه این فکر را از کتاب « اووید بوس » گرفته که در آن وی این خاصیت را برای عمر  
طلائی بشریت قائل شده است ( سرود چهاردهم دوزخ ) .

۵ - اشاره به بتاتریس، که در سرود اول دوزخ گریه کنان از و برزیل میجوهد که بیاری  
دانه رود .

۶ - یعنی : میتوانی براه تأمل و ادبیش گیری و با راه عمل را ( رجوع شود بشرح ۴ -  
صفحه ۹۲۶ ) .

---

## سرود بیست و هفتم

---

ازمن دیگر سخنی یا کاری نخواه: زیرا که اینک تو خود از امکان  
قضاوتی آزادانه و سالم برخوردار آمده‌ای، و خطاست اگر بروفق آن  
رفتار نکنی؛

و لاجرم هم تاج و هم عصا<sup>۱</sup> را بدست خودت باز میسپارم .

---

۱ - یعنی: ازمن پس مالک مستقل روح و جسم (عصا و تاج) خوش هستی و احتیاجی  
براهتمانی من نداری. «عصا» mitrio درینجا اشاره به‌صای شایستگی دوران امپراتوری است،  
زیرا که ویرژیل چون خود مسیحی نبوده عصای روحانی دردست نداشته است.



# سرود میت و ششم

## بهشت زمینی

داته و همراهانش وارد «بهشت زمینی» شده‌اند . این همان بهشتی است که در آغاز آفرینش نوع بشر، آدم و حوا در آن مسکن داشتند و مقرر شده بود که جاودانه در آن بمانند و از سرما و گرما و بیری و گرسنگی و اندوه و بیماری در امان باشند . اما حوا فریب مار را خورد و باغواي او میوه «شجره ممنوعه» را چید و همراه آدم از بهشت رانده شد، و بدین ترتیب پدر نوع بشر «روضه رضوان بدو گندم بفروخت» . در باره این بهشت در مقدمه این کتاب با تفصیلی بیشتر توضیح داده شده است .

تنها کسی که در این سرود با شاعران سه گانه روبرو میشود ، بانوی زیبایی است که «مانلدا» نام دارد، ولی اسم او تا آخرین صفحه برزخ برده نمیشود و فقط در آنجاست که یکبار این نام بمیان میآید . این بانوی زیبا و آسمانی ، راهنمای داته میشود تا او را در بهشت زمینی که بعد از آدم و حوا دیگر هیچ آدمی و آدمیزاده‌ای پای بدان نهاده است رهبری کند . داته این بانوی زیبا را در آن سوی جویباری میبیند که جوی باریکی است ولی آبی بسیار زلال دارد . این همان رود «لته» یا رودخانه فراموشی است که کورمراه میان برزخ و دوزخ از جریان آن در داخل کره ارض پدید آمده بود و کسی تا از آب آن ننوشیده و گناهان گذشته را از یاد نبرده باشد امکان ورود به بهشت را نخواهد داشت .

در باره «بانوی زیبا» و مفهوم سمبولیک او، به حاشیه ۲ صفحه ۹۳۷ رجوع فرمائید .

## سرود بیست و هشتم

در اشتیاق شناسائی بیرون و درون آن جنگل انبوه و پر درخت آسمانی  
که تندی تابش خورشید طالع را در نظر تعدیل میکرد<sup>۱</sup> ،  
بی آنکه درنگی بیش کنم ، از کناره دوری گزیدم و آرام آرام در  
روی زمین سرسبز این دهکده<sup>۲</sup> عطر آگین براه افتادم .  
نسیمی ملایم که هرگز وزش آنرا تغییری پدید نمیآمد<sup>۳</sup> ، برپیشانیم  
میسائید ، بی آنکه از وزش بادی دلپذیر تندتر باشد ؛  
و این نسیم جمله شاخ و برگها را که آماده لرزیدن بودند ، از آن  
جانب که نخستین سایه کوهستان مقدس بر آن میافتد<sup>۴</sup> بسر فرود آوردن  
و میداشت .

ولی این شاخ و برگها تابدان اندازه از خط مستقیم دور نمیشدند که  
پرندگان کوچک ، در بالای آنها ، از کمال هنرنمایی خویش دست بدارند .  
و این پرندگان پر نشاط ، نغمه خوانان خود را بدست نوازش  
نخستین وزشهای نسیم که با آوازه ایشان همراهی میکرد سپرده بودند .  
و این همچو آن نسیمی بود که در کرانه « کیاسی » ، در آن هنگام

۱- اشاره به «بهشت زمینی» که مظهر سعادت این جهانی است .

۲- یعنی : سایه درختان آن از تندی تابش خورشید میکاست .

۳- *la campagna* ، لقبی که به بهشت زمینی داده شده . قبلا نیز در دوزخ ، این

لقب بداخل شهر شیطان (دبته) داده شده بود

۴- یعنی : تابع تغییرات جوی نیست .

• از جانب مغرب .

## برزخ

که «اٲولو» عنان «شیرو کو» را رها میکند، در میان کاجها از شاخه‌ای بشاخه‌ای میوزد<sup>۱</sup>.

با آنکه آهسته برآه خویش میرفتم، اندک اندک دردل جنگل کهن<sup>۲</sup> چندان دور رفته بودم که دیگر نمیدانستم که در کجا پای بدان نهاده‌ام؛ و ناگهان باجویباری روبرو شدم که با امواج سبک خود، علفی را که در کناره آن میروئید بجانب چپ خم میکرد<sup>۳</sup>، و این جویبار مرا از پیش رفتن باز داشت.

و هر چند این آب در درون آن سایه جاودان جاری است که هرگز شعاعی از جانب ماه یا خورشید بر آن رخنه نمیتواند کرد<sup>۴</sup>، باز زلال‌ترین آبهای روی زمین در مقایسه با چنین آبی که صافی آن هیچ چیز را پنهان نمیدارد کمابیش آلوده مینمایند.

ایستادم و بانیروی نگاه جویبار کوچک‌تر ادر نور دیدم تا انواع گوناگون

---

۱- کیاسی Chiassi نام قدیمی کلاسه Classe، بندرگاه ناحیه راونا Ravenna در ایتالیا، که دارای جنگل کاج معروفی بود بنام Pineta، که امروزه از آن اثری نمانده است. - اٲولو Eolo رب‌النوع باد در میتولوژی یونان، که بعقیده یونانیان همه بادها را در مغاره‌ای زندانی کرده بود و هر وقت که هوس میکرد یکی از آنها را آزاد میکرد و بیرون میفرستاد. - شیرو کو Sirocco (به یونانی Siroccos) بادی که از جانب جنوب شرقی میوزد. - مفهوم کلی این بند اینست که درختان بهشت زمینی، همچون درختان جنگل کاج معروف بندر «کلاسه» در هنگام وزش بادی که از جانب دریای آدریاتیک می‌آید، باتکانی ملایم میلرزیدند.

۲- بهشت؛ اشاره بدانکه خداوند بهشت و دوزخ را قبل از هر چیز دیگری در دنیا آفریده بود.

۳- اشاره به رود «لته» Letè که آب آن خلطه‌کنهان را از یاد بیرون میبرد و شرح آن به‌دا بتفصیل خواهد آمد. در تورات آمده که بهشت دارای رودخانه‌ای بود که به چهار شعبه تقسیم میشد (تورات، سفر پیدایش، باب دوم) : «... و بهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد».

۴- اشاره به سایه درختان ابوه بهشت.



## سرودیت و هشتم

شاخه‌های پرشکوفه<sup>۱</sup> بهاری را در آن بنگرم .  
در آنجا ، چونانکه بنا گهان چیزی در برابر نظر ما آید و ما را چنان  
مجنوب خود کند که هر اندیشه<sup>۲</sup> دگر را از ضمیرمان بدور راند ،  
بانوئی را دیدم که بتنهائی براه خویش میرفت و آواز خوانان دست  
در میان گل‌هائی که سراسر راهش را پر نقش و نگار کرده بودند میبرد و  
گل میچید<sup>۳</sup> .

۱ - i freschi mai شاخه‌های گلدار .

۲ - این «خانم‌زیبا» یکی از معماهای بفرنج کمدی الهی است و چنانکه در آخرین صفحه  
برزخ گفته میشود ، مانلدا Matelda نام دارد . تاکنون شاید چندین برابر خود این کتاب  
در باره این خانم تفسیر و تعبیر شده باشد ، تا معلوم شود که این بانو کیست و در بهشت زمینی  
چه سمتی دارد و در روی زمین که بوده است و از لحاظ سمبولیک چه مفهومی برای او باید  
قائل شد . آیا این خانم زیبا ، همچنانکه «کاتن» نگهبان و پاسدار برزخ بود ، پاسدار و نگهبان  
بهشت زمینی است ؟ آیا همیشه در بهشت است ، یا اختصاصاً بمناسبت سفر دات‌ه و برای راهنمائی  
او بدانجا فرستاده شده است ؟ در باره هویت واقعی او غالب مفسرین عقیده دارند که وی کنس  
ماتیلده نکانا Matilde di Toscana است که دختر «بونیفاتیو» کنت ناحیه «نکانا» و  
زوجه «گلف» یکی از سران خاندان آلمانی «سویا» بود و در سال ۱۱۱۵ میحیی یعنی در حدود  
دوستان سال پیش از سروده شدن کمدی الهی مرده بود . این خانم دوست و متحد پاپ «گرگوری»  
هفتم بود و تمام اموال خویش را در راه تقویت مسیحیت وقف کلیسا کرد . برخی دیگر از مفسرین  
این خانم را «ماتیلده فن ماگدبورگ» میدانند که تارک دنیا بود و در حدود سال ۱۲۹۰ مرد ، و  
برخی نیز وی را «ماتیلده فن هاکبورن» می‌شمارند که او نیز صومعه نشین بود و در ۱۲۹۸ مرد و  
دات‌ه با فداکارها و از خود گذشتگی‌هایش آشنائی داشت . عده‌ای نیز معتقدند که این «مانلدا»  
یکی از معشوقگان دات‌ه بود که نامش در «زندگانی تو» شاعر باشاره آمده است . بالاخره  
عقیده عده‌ای بر آنست که وی یکی از دوستان تردیک و صمیمی «بناتریس» در دوران زندگانی  
او بوده است .

از نظر مفهوم «سمبولیک» این خانم نیز ، اختلاف عقیده بین مفسرین بسیار زیاد است .  
برخی از مهمترین نظریاتی که درین باره ابراز شده چنین است : مظهر زندگانی فعال و عملی  
vita attiva (این عقیده غالب مفسرین قدیمی است که بنظر منطقی‌تر می‌آید) ؛ مظهر عشق و  
محبت کلیسا ؛ مظهر مصومیت اولیه آدم و حوا ؛ مظهر خوشبختی زمینی ؛ مظهر تصوف ؛ مظهر  
سازش فلسفه و علم الهی ؛ مظهر اصل سلطنت ؛ مظهر حکمت تورات .

---

## برزخ

---

بدو گفتم: «ای خانم زیبا، که چنانکه از دیدار این جلوه گاه دل  
برمیآید<sup>۱</sup> خوش را با انوار عشق گرمی میبخشی،  
لطف کن و بدین جویدار نزدیکتر آی تا آن نغمه‌ایرا که میخوانی  
بہتر توانم شنید؛

تو مرا بیاد «پروزرینا» و جایگاه وی میافکنی، در آن هنگام که  
مادرش او را از کف بداد و او بہار را<sup>۲</sup>،  
ہمچو بانوئی کہ رقص کنان ہردو پارا بہم پیوستہ دارد و درین حال  
بر روی زمین میلفزد و باشکال پائی را در پیش پائی دگر میگذارد،  
وی در روی گلہای ارغوانی و گلہای زرین، بسان دوشیزہ‌ای کہ  
دیدگان پر آزر م خوش را بزیر افکند، بسوی من برکشت،  
و چنان تقاضای مرا با نزدیکی خوش نیکو پذیرفت کہ این بار مفہوم  
کلماتش را ہمراہ با آہنگ دلپذیر او دریافتم.  
و چون بدانجا رسید کہ امواج جویدار زیبا علفہارا سیراب می‌کند،  
از روی ملاطفت نظری بجانب من افکند.

نپندارم کہ در آن هنگام کہ «زہرہ» برخلاف انتظار آماج تیر فرزندش

---

۱ - مفصود صورت آدمی است . اشاره بدانکہ : « رنگ رخسارہ خبر میدہد از سر ضمیر » .

۲ -- بنا بر روایات میتولوژی یونان ، Ceres ( یونانی دمتر Dmeter ) ربۃ النوع زراعت کہ خواہر خدایان و یکی از خدایان دوازده گانۃ اصلی بود ، دختر زیبائی بنام پروزرینا Proserpinae ( یونانی Corea ) داشت کہ پلوتون ( یونانی ہادس ) رب النوع دوزخ عاشق او شد و یکروز کہ دخترک با بیخیالی در باغی گل میچید زمین دہان بگشود و ہادس از درون آن پروزرینا را بر کردونۃ خود نشاند و بقلمر و زیرزمینی خوش سرد و بدین ترتیب وی از دیدار گل و بہار محروم شد. در اینجا کلمۃ primavera ہم بمعنی گل و ہم بمعنای بہار آمدہ است .



## سرود بیست و هشتم

شد ، در زیر مژگان او فروغی چنین درخشیده بود<sup>۱</sup> .  
وی در آن ساحل دیگر ایستاده بود و باد دست خوش کلهای  
رنگارنگی را که درین گلزار اعلی بی دانه و بندری از دل خاک میروید درهم  
میآمیخت و بمن لبخند میزد .  
عرض جو بیارمارا تنها سه قدم از یکدگر دور میداشت<sup>۲</sup> ، اما «السیونتو»  
در آنجا که خشایارشا از آن گذشت و سرمشقی بر جای گذاشت که هنوز  
عنان بر توسن غرور آد میان میزند<sup>۳</sup> ،

۱ - در میتولوژی یونان آفرودیت ( زهره ) ربه النوع عشق دارای پسری است بنام  
Cupidon که ترکیبی بر پشت و کمانی دردست دارد ، و چون زهره تصمیم بگیرد که دوفرا  
عاشق یکدیگر کند ، این پسرک بفرمان او این دورل آماج نیر قرار میدهد . بنا بر روایت  
افسانه خدایان ، یکرور این پسرک از روی اشتباه یا شیطنت تیری بجانب مادر خودش که  
بطور ناشناس در روی زمین میگردش میکرد افکند و در نتیجه زهره خود عاشق شکارچی جوانی  
بنام Adonis شد که در آن موقع در جنگل بدنبال شکار میرفت و ازین جا ماجرای عاشقانه  
بسیار زیبایی آغاز شد که تا کنون مایه الهام ویدایش آثار هنری فراوان شده که از آن جمله «نوس  
وادونیس» شکسپیر و «زهره و منوچهر» ایرج را باید نام برد . - «بطرقی غیر منتظره» : اشاره  
بدانکه قرار نبود پسر زهره مادرش را آماج نیر خود قرار دهد . این کلمه ترجمه کلمه  
inscius است که «اوویدیوس» در شرح این ماجرا بکار برده است .

۲ - این «سه قدم» با احتمال قوی مفهومی سمبولیک دارند و شاید مثل سه پله کناردروازه  
برزخ ( سرود نهم ) نماینده پشیمانی و اعتراف و رضایت وجدان باشند .

۳ - بنا بگفته «هرودوت» مورخ معروف یونانی ، خشایارشا که در سال ۴۸۰ پیش  
از میلاد بقصد سرکوبی یونان با سیاه بی شمار خود از بغاز هلسیونت Hellespont ( بایتالیایی  
السیونتو Ellesponto ) میگذشت ( بغاز داردانل کنونی ) فرمان داد که پلی از کشتیها بسازند  
و بر روی بغاز افکنند تا نیروی شاهنشاهی ایران از روی آن بگذرد ، و همینطور هم شد ، و چون دریا  
ناگهان طوفانی شد خشایارشا بخشم آمد و دستور داد که سیمدضربه نازبانه بر آبهای هلسیونت  
بزنند . اما این ضربتها خدای دریا را بخشم آورد ، و وی کشتیهای جنگی ایرانیان را درسلامین  
دچار هزیمت آورد و در نتیجه سال بعد از آن خشایارشا با سیاه خود عقب نشینی کرد و از همین  
بغاز بایران بازگشت ، و بدین تریب این تنگه صحنه «سرمشقی شد که هنوز عنان بر توسن غرور  
آد میان میزند» .

معلوم نیست این روایت هرودوت تا چه اندازه صحیح باشد .

---

## برزخ

---

بخاطر آنکه میان «ستوس» و «آیدوس» میگذشت، «لئاندرو» را چندان ناخوشایند نبود که این جویبار مرا<sup>۱</sup>، زیرا که این فاصله در پیش روی من همچنان پای بر جا بود.

وی چنین آغاز سخن کرد: «شما تازه آمدگانید، و شاید از آن جهت که مرا درین مکان که آشیانه نوع بشرش خواسته بودند خندان مبینید

شکی بر شما روی آورده که بحیرتتان افکنده است؛ اما فروغی که از مزمور *Delectasti* ساطع است<sup>۲</sup> حفاً این غبار را از ضمیر شما تواند زدود.

و تو که پیشاپیش آن دودیکر میروی و از من پرسشی کردی<sup>۳</sup>، بگوی که یش ازین چه میخواهی دانست، زیرا که من درینجا می تا جمله پرسشهای ترا بدان حد که ضرور باشد پاسخ گویم.

گفتم: «وجود آب روان و زمزمه جنگل متناقض با آن عقیدتی است

---

۱ - بنا بر روایات یونانی که اووید یوس در فصل هیجدهم «هر وئیداس» خود نقل کرده، لئاندر *Leander* (به ایتالیایی *Leandro*) پسر جوانی بود که در شهر *Sestos* (بایتالیایی *Sesto*) در ساحل اروپائی بغاز هلسپوت (دارادانل) سکونت داشت. این پسر چون محبوب زنی بنام *Hero* (بایتالیایی *Ero*) بود که کاهنه معبد زهره بود و در آیدوس *Abydos* (بایتالیایی *Abido*) بر میبرد که در روبروی «ستوس» در ساحل آسیائی داردانل واقع است، هر شب شنا کنان از دریا میگذشت و بنزد معشوقه خود میرفت و ناصبح در کنار او میگذرانید. اما یک شب چنان در عشق بازی افراط کرد که در بلزگشت نیروی کافی برای رسیدن به بندرگاه درخوش نیافت و در میان راه در امواج غرق شد.

۲ - اشاره به مزمور نود و دوم داود (نورات، کتاب مزامیر): «... ای خداوند، مرا بکارهای خودت شادمان ساخته‌ای... بسبب اعمال دستهای تو ترم خواهم نمود.»

۳ - خطاب به داته، که در اینجا بخلاف حلقه‌های آخرین برزخ، پیشاپیش آن دونای

## سرود بیست و هشتم

که مرا بتازگی از روی آنچه بمن گفتند حاصل شد . و اینک خلاف آنرا میبینم<sup>۱</sup> .

ووی گفت: «هم اکنون علت آنچه را که مایه شگفتیت شده خواهم گفت و آن پرده ایرا که از نکو دیدن بازت میدارد بر کنار خواهم زد . خیر مطلق<sup>۲</sup> ، که تنها خود مایه خرسندی خویش تواند بود<sup>۳</sup> ، آدمی را نکو آفرید تا نکوئی کند، و این مکان را بنشان وثیقه<sup>۴</sup> صالح جاودانی بدو ارزانی داشت .

اما وی بر اثر خطای خویش فقط کوتاه زمانی در آن ماند ، و این خطا خنده معصومانه و لذات گوارایش را بدل به اشک ورنج کرد<sup>۵</sup> . این کوهستان چنین سربسوی آسمان افراشت تا تلاطمهایی که در پائین تر از اینجا از بخارات زمین و آبهائی که تاحد قدرت خود بجانب حرارت بالا میروند ، میزاید ، هیچ محمل مایه ناراحتی آدمیان نتواندشد ، و لاجرم از دروازه بیعد این کوه از بند این چنین تلاطمات آزاد است<sup>۶</sup> .

۱ - اشاره بدانکه «استانیو» در سرود بیست و یکم برزخ به دانه گفته بود که تغییرات عوامل جوی را در کوهستان اصلی برزخ تأثیری نیست، و دانه درینجا تعجب میکند که : پس چرا آب جاری است و شاخ و برگهای درختان زمزمه میکنند .

۲ - lo sommo pen(e) : خداوند .

۳ - یعنی : چیزی بالاتر از او وجود ندارد که ناظر این خیر مطلق باشد .

۴ - اشاره به گناه حوا و طرد آدم و حوا از بهشت . اصل فکر از تورات آمده است ( تورات ، سفر پیدایش ، باب سوم ) : « ... و خداوند بآدم گفت چونکه سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری ، پس بسبب تو زمین ملمون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد » .

۵ - یعنی چون از دروازه اصلی برزخ بدرون آیند ، دیگر تغییرت و تحولات جوی را در کوهستان برزخ اثری نیست .

## بورخ

اما چون سراسر فضا به‌مراه محرك اولین بدورخویش می‌چرخد ،  
با آنکه دائرهٔ این چرخش در هیچ جا نمی‌گسند<sup>۱</sup> ،  
در بلندی این کوه که در دل فضای تابناک سر برافراشته، این گردش  
با جنگل انبوه برمیخورد و آنرا بطنین می‌افکند<sup>۲</sup> ؛  
و نباتاتی که ازین راه باهوا اصطکاک مییابند ، چنان نیروئی در خود  
نهفته دارند که فضا از آن آکنده میشود و در حال دوران آنرا بدور  
خویش می‌پراکند<sup>۳</sup> ؛  
و آن زمین دیگر<sup>۴</sup> بحسب آنکه این خاصیت را مرهون شایستگی  
خود یا ارزش آسمان خویش باشد ، این قوا را در دل جای میدهد و از آنها  
درختان گوناگون بیار می‌آورد .  
لاجرم ، اگر در آنجا<sup>۵</sup> پی بدین نکته برند ، نباید که از رویش  
نباتاتی بی‌بذر ودانه بشکفت آیند<sup>۶</sup> .

۱ - باید متوجه بود که طبق معتقدات قرون وسطائی ، زمین در مرکز عالم آفرینش  
قرار دارد و ثابت است و فضا همراه با افلاك مختلف ستارگان بدور آن می‌چرخد، که بزرگترین کرة  
آنها محرك اولین *Primum Mobil* یا فلك بلورین نام دارد و در « بهشت » درین باره بتفصیل  
گفتگو خواهد شد .

۲ - یعنی : فضائی که بدور زمین می‌چرخد ، در اصطکاک باین درختان آنها را بطنین  
می‌افکند، و نه باد و نسیمی که از جانب زمین برمیخیزد .

۳ - یعنی : این فضا ، نیروی نامیهٔ نباتات بهشت زمینی را از آنها جذب و در خود  
پراکنده میکند و آن مقدار از این نیروی نامیه که بروی زمین ما فرو ریزد باعث روئیدن نباتاتی  
در کرة ارض میشود که بذری نداشته‌اند .

۴ - زمین دیگر : زمین ما ، که از زمین بهشت جداست .

۵ - آنجا : دنیای ما .

۶ - از اینجا معلوم میشود که بقیدهٔ قدما ممکن بوده است نباتاتی بی‌بذر و دانه  
بیز در روی زمین بروند، ودانه از زبان «مانلدا» توضیح میدهد که بذر این قبیل نباتات از بهشت  
زمینی می‌آید .

## سرود یست و هشتم

و آگه باش که این باغ مقدس که اکنون در آنی ، از همه گونه  
بندرها آکنده است<sup>۱</sup> و میوه‌هایی می‌آورد که در دیار شما نمیتوان چید .

آبی که میبینی ، از رگی بیرون نمیجهد که بخار آبی ترا کم شده  
مایه آن باشد<sup>۲</sup> ، و ازین سبب این جو بار همچو آن رود نیست که گاه دم  
بر می‌آورد و گاه دم در میکشد<sup>۳</sup> ،

زیرا این آب از سرچشمه‌ای جاودانی و کاهش ناپذیر بدر می‌آید که  
اراده الهی هر آنچه را که از دوشکاف آن برون می‌رود بدان باز می‌بخشد<sup>۴</sup> ؛  
ازین جانب ، آب این چشمه با این خاصیت روان میشود که خاطره  
کناکاری را از یاد کسان بیرون میبرد ؛ و از آنجانب دیگر آن خاصیت  
دارد که خاطره نکوئیها را جایگزین آن میکند .

درین سو ، نام این رود «لته» است ، و در آن سوی دیگر «اونوئه»<sup>۵</sup> ؛  
اما چه در اینجا و چه در آنجا ، وقتی این آب اثر می‌بخشد که کفی از آنرا  
نوشیده باشند ؛

طعم آن از طعم جمله چیزهای دیگر برتر است ، و با آنکه شاید عطش  
تو فرو نشسته باشد<sup>۶</sup> ، بی آنکه ترا از رازی تازه بیا گاهانم

۱ - از لحاظ نمثیلی ، اشاره بدان است که بهشت (پاک‌ی روح) سرچشمه‌ایست که همه  
تقوی‌ها و پاک‌یها از آن می‌آید .

۲ - یعنی : از سرچشمه‌ای نمی‌آید که آب آن از بخار آب که بر اثر برودت بصورت باران  
در آمده و فرو ریخته باشد ، پدید آمده باشد .

۳ - یعنی : مثل رودهای زمینی بست که در عرض سال گاهی خشک میشوند و گاه  
طغیان میکنند .

۴ - یعنی : خداوند معادل آن آبی را که در رودخانه‌های «لته» و «اونوئه» جریان دارد ،  
خود بخود بدین چشمه بر میگردداند .

۵ - «لته» Lete از ریشه یونانی «فراموشی» - «اونوئه» Eunoe از ریشه یونانی  
«هوش و حافظه» .

۶ - یعنی : شاید توضیحاتی که شنیدی ترا کافی باشد .

## برزخ

از راه هم‌رهی توضیحی بتو خواهم داد، زیرا کمان ندارم که سخنان من، اگر از آن حد که ترا وعده دادم تجاوز کند، کمترت پسند خاطر افتد. آنانکه در دوران کهن در بارهٔ عصر طلائی بشر وسعادت‌مندی آن نغمه سرائی کرده‌اند، شاید که در «پارناسو» در اندیشهٔ این مکان بوده‌اند<sup>۱</sup>.

در اینجا ریشهٔ بشریت بایکناهی آبیاری شده بود؛ اینجا منزل‌گه بهار جاودانی است و جملهٔ میوه‌ها و این آب همان اکسیری هستند<sup>۲</sup> که اینان همه از آن سخن گفتند.

چون چنین شنیدم بیشت سر بر گشتم و بشاعران خورشید نگر بستم. و ایشانرا دیدم که بشنیدن این کلمات آخرین لبخند بر لب آورده بودند<sup>۳</sup>؛ آنگاه روی به بانوی زیبا کردم.

---

۱ - «آنانکه...» اشاره به شاعران کهن یونان و روم، بخصوص «اوریدیوس» که بتفصیل در بارهٔ «عصر طلائی بشر» یعنی دورانی که بشر هنوز با خطا و گناه آشنا نشده بود سخن گفته است (استحالات، کتاب اول). - «پارناسو» Parnaso کوهی که در افسانهٔ خدایان «نیلان» مقر خدای هنر و پریمان الهام بخش و ارواح هنرمندان بزرگ بود (رجوع شود به صفحه ۸۵۷). شرح (۳) و رافائل در ناپلو معروفی (رجوع شود به مقدمهٔ کتاب دوزخ) خود دشته را در این «پارناس» جای داده است. - معنی گفتهٔ «مانلدا» اینست که این همان سرزمین رؤیائی است که شاعران دور کهن همیشه باد آنرا بطوری مبهم در دل خویش داشته و در بارهٔ آن نغمه پردازی کرده‌اند.

۲ - اکسیر nettàre (یونانی nectar) بادهٔ خدایان که حیات و جوانی جاودان میداد و شاعران و نویسندگان یونان و روم همواره بدان اشاره کرده‌اند.

۳ - اشاره بدانکه این کلام مستقیماً به ویرژیل و استاسیوس مربوط بوده و شنیدن آن ایشان را به لبخند وا داشته است.

# سرود بیت نهم

## بهشت زمینی

ازین سرود ببعد داتنه ناظر واقعه شکفت آمیز و پرهیجانی میشود که در پیش روی او در بهشت زمینی صورت میگیرد . این ماجرا عبارت از حرکت گردونه‌ای است که عده زیادی از مردان و زنان پیشاپیش آن وعده دیگر در دو جانبش روانند و حیوانی افسانه‌ای آنرا پیش میراند .

تمام این جریان که چهار سرود را بطور کامل شامل میشود، صورتی «سمبولیک» دارد، و هر جزء از اجزاء این گردونه و مشابین و همراهان آن مظهر نکته و امر خاصی است . همه این مجموعه بطور کلی مظهر کلیساست که نمایندگان آن مسیح را دارد و درین جا به پیشباز گناهکاری که روی بتوبه آورده است می‌آید تا اعترافات او را بشنود و در دنبال آن وی را به جمع برگزیدگان بپذیرد .

داتنه بدیدار این گردونه عجیب باحیرت بویرژیل مینگرد تا از او حل معما بخواهد، ولی ویرژیل را می‌بیند که چون خود او بحیرت آمده است ، زیرا که این مشکلی نیست که با عقل و منطق قابل حل باشد .

برای توضیحات مربوط بدین گردونه ، به مقدمه‌های سرودهای بعد و حواشی این سرودها رجوع فرمائید.

## سرود بیست و نهم

وی در پایان سخنان خویش، در حالی که چون زنی دلدادۀ آواز میخواند،<sup>۱</sup>  
گفت: « *Beati, quorum tecta sunt peccata* »<sup>۲</sup>  
و همچو آن پریان که در دل جنگلهای پرسایه یکه و تنها براه خویش  
میرفتند<sup>۳</sup>، و برخی هوای دیدار خویشید و برخی دگر سرگریز از آن  
را داشتند،

در طول جویبار، در جهتی عکس مسیر آن براه افتاد<sup>۴</sup>، و من  
بموازات او با قدمهایی کوتاه در دنبال قدمهای کوتاهش روان شدم.

هنوز من واو بر رویهم قدمی صد بیش نرفته بودیم<sup>۵</sup> که هر دو ساحل  
جویبار را دیدم که بجانبی دگر چرخیدند، چنانکه خویش را بسوی  
مشرق در حرکت یافتیم؛

---

۱- *Cantando come donna innamorata* : این جمله معروف را دانه تقریبا بطور تحت اللفظی از « گویدو کاکاوالکانتی » شاعر معاصر خود، که قبلا ذکرش را در سرود دهم دوزخ بمیان آورده بود اقتباس کرده است. شعر « گویدو » چنین است :  
*Cantando come fossa innamorata* .

۲- جمله لاتینی بمعنای « خوشبخت آنانکه گناهشان بخشوده شده است ». نقل از تورات ( کتاب مزامیر ، مزموز سی و دوم ) : « . . . خوشا بحال کسیکه عیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید . »

۳- پریان *ninfe* ( به یونانی *nymphaeae* ) دختران زیبایی که در میتولوژی یونان خدایانی درجه دوم بشمار میرفتند و بسۀ دسته: پریان جنگل ، پریان جویبار ، پریان دریا تقسیم میشدند . همه این پریان بسیار زیبا و همه آنها عاشقپیشه بودند .

۴- یعنی : رو به سرچشمه جویبار حرکت کرد .

۵- یعنی : هر کدام از ما بیش از پنجاه قدم نرفته بودیم .



---

## سرود یست ونهم

---

ودر راه تازه چندان پیش نرفته بودیم که بانوسر ایا بسوی من برگشت  
و گفت: «برادر، نگاه کن و بشنو!»

و ناگهان از هر جانب نوری چنان خیره کننده بر جنگل پهناور  
تافت که از خویش پرسیدم که مگر برقی در آسمان درخشیده است!  
اما چون برق بهمان سان که آمده است میگذرد، و این فروغ  
همچنان پایدار بود و لحظه بلحظه نیز فروزاتر میشد، با خویش گفتم:  
«این چیست که می بینم؟»

و در همین هنگام در فضای تابناک آهنگ دلپذیری بگوشم رسید:  
لاجرم خشمی بجا مرا و داشت که بی پروائی «حوا» را سخت بیاد  
ملاحت گیرم.

زیرا که در آنجا که آسمان و زمین فرمانبردار بودند، زنی یکه و تنها  
و تازه آفریده، طاقت آنرا نیافت که حجابی بر روی داشته باشد؛  
و حال آنکه اگر در زیر این حجاب از در فرمانبری در آمده بود،  
مرا زودتر و بیشتر لذاتی چنین وصف ناپذیر نصیب میآمد.

در آن حال که در میان این طلایه های سعادت جاوید روان بودم  
و شوق شادمانیهائی ازین نیز فروتر داشتم،

---

۱- sotto alcun velo ، اشاره بدانکه حوا با آنکه فرمانبردار خداوند بود، حاضر  
نشد حجاب بی خبری را که خداوند بدو و آدم داده بود بر روی نگاه دارد، و ازین راه بود که  
بسراغ شجره ممنوعه رفت و باعث طرد خود و اعقابش از بهشت شد، و دانه درینجا ازین بابت ملامتش  
میکند. اصل فکر از نورات آمده است (سفر پیدایش، باب سوم): «... زن بهمار گفت از  
میوه درختان باغ میخوریم، لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مضمورید  
و آنرا لمس نکنید مبادا بمیرید - ما بزنی گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند که  
در روزیکه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند او عارف نیک و بد خواهید بود.»

## برزخ

در برابر ما فضا در زیر شاخ و بر گهای سرسبز بشکل شعله گرمی  
درآمدو همراه آن اندك اندك آهنگهای خوش سرودی بگوشمان رسید .  
ای دوشیزگان مقدس<sup>۱</sup> ، اگر پیش ازین بخاطر شما از گرسنگی  
وسرما رنجها بردم و بیداریها کشیدم ، اکنون وقت آن است که از شما  
طلب پاداش کنم ؛

باید که «الیکونا» آبهای خویش را بر سرم ریزد<sup>۲</sup> و «اوزانیا» بادسته  
مغنیانی که در فرمان خود دارد<sup>۳</sup> ، مرا یاری دهد تا آنچه را که اندشیدنش  
نیز دشوار است برشته نظم درآرم .

چنین پنداشتم که اندکی دورتر هفت درخت زرین میبینم ، زیرا  
فاصله‌ای که هنوز میان من و آنها بود دچار خطایم کرده بود ؛  
اما چون بحد کافی نزدیک شدم تا دیگر آن وجد شبد<sup>۴</sup> که مایه  
فریب حواس میشود<sup>۵</sup> ، بر اثر بعد مسافت هیچیک از مشخصات آنرا از من  
پوشیده نتواند داشت .

۱ - O sacrosante vergini ! اشاره به «موزها» پاپریان الهام بخش که دانه قلا  
نیز دوبار برای سرودن اشعار خویش از آنان کمک طلبیده است ( رجوع شود به سرود دوم دوزخ ،  
وسرود اول برزخ ) .

۲ - Elicona ( به یونانی Helicon ) کوهستان ناحیه «بئوسیا» در یونان که کوهستان  
مقدس پریان نه گانه محسوب میشد .

۳ - Urania ، پری علم نجوم و اخترشناسی و کلیه امور مربوط به آسمان . «مغنیان او»  
( il suo coro ) اشاره به سایر پریانی که در زیر فرمان اویند .

۴ - شیئی مشترك ( obbietto comun(o) در اصطلاح فلسفی ، آن چه را میگویند که  
در آن واحد چندین حس از حواس ما را تحت تأثیر خود قرار دهد : مثلا باصره و سامعه ، یا باصره  
و شامه ، یا شامه و لامسه را .

۵ - یعنی چون در آن واحد در روی چندین حس اثر میکنند ، باعث میشود که حواس ما  
آنرا باجیز دیگری عوضی گیرند .

## سرود بیست و نهم

آن قدرت ممیزه‌ای که عقل را غذامی‌دهد<sup>۱</sup>، بمن فهمانید که اینها چراغدانهایی<sup>۲</sup> هستند، و این صداها به Osanna مترنمند<sup>۳</sup>.

در بالای آن، آتشی فروزانتر از آن فروغ که ماه نیم‌شب در نیمه‌راه گردش خویش در آسمانی صاف می‌پراکند، در درخشش بود.

غرق شوق و جذبۀ روی بجان و بر جلیوی نیکدل کردم، و وی با نگاهی که کمتر از نظر من نشان‌حیرت و بهت نداشت<sup>۴</sup>، بنگاهم پاسخ داد.

سپس از نو نظری بجان این اشیاء سحرآمیز که چنان آهسته بجان ما می‌آمدند که حتی تازه عروسان نیز از آن تندتر می‌روند، افکندم.

بانو بالحنی عناب آلوده بمن گفت: «چرا تنها مجنوب این روشنائی

۱ - قدرت تمیز و تشخیص .

۲ - از این‌جا مهمترین صحنه «سمبولیک» برزخ و شاید تمام کم‌دی‌الهی شروع میشود که توصیف آن تا بآخر برزخ ادامه می‌یابد، و تمام این صحنه به آئین مسیح و تحولات تاریخی مسیحیت و کلیسا مربوط است. - چراغدانهای هفت‌گانه: هفت شمعدان که هر یک حامل یک شمع است، و مظهر هفت «عطیه» روح القدس بنوع بشر است که در «مکاشفات یوحنا» در انجیل بدانها اشاره شده است (انجیل، مکاشفه یوحنا، رسول، باب اول): «... پس رو برگردانید تا آن آوازی را که با من تکلم مینمود بشنوم، و چون رو گردانیدم هفت چراغدان طلا دیدم و در میان هفت چراغدان شبیه پسران را که ردای بلند در برداشت و بر سینه‌ی کمر بندگی طلا بسته بود.» و نیز (انجیل، مکاشفه یوحنا، رسول، باب چهارم): «... و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.»

۳ - Osanna (در اصل عبری هوشیانه)، کلمه‌ای که یهودان هنگام ورود عیسی به اورشلیم بر زبان داشتند: (انجیل متی، باب بیست و یکم): «... و جمعی از پیش و پس او رفته فریاد کنان میگفتند: هوشیانا - مبارک باد کسیکه با اسم خداوند می‌آید، هوشیانه در اعلی‌علین» و (انجیل مرقس، باب یازدهم): «... و آنانی که پیش و پس میرفتند فریاد کنان میگفتند: هوشیانا، مبارک باد کسیکه بنام خداوند می‌آید.» و (انجیل یوحنا، باب دوازدهم): «... و ندای کردند هوشیانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که با اسم خداوند می‌آید.»

۴ - اشاره بدانکه ویرژیل نیز درین باره چیزی بیش از داتنه نمیداند، زیرا این مطلبی است که با منطق و قوانین ریاضی بشری که ویرژیل نمایندۀ آن است ارتباط ندارد. این آخرین حرکت ویرژیل در «کم‌دی‌الهی» است.

## برزخ

فروزانی و آنچه را که در دنبال آنست نمی بینی ؟<sup>۱</sup>  
چون این بشنیدم چراغدانها را چون راهنمایانی دنبال کردم<sup>۱</sup> و در  
تزدیک آنها سپید جامگانی را دیدم که میآمدند، و هرگز آدمیزاده‌ای در  
روی زمین<sup>۲</sup> چنین سپیدی ندیده است .  
در سمت چپ<sup>۳</sup> آنها بدرخشش درآمده بودند و چون بدانها مینگریستم  
تصویر مرا از جانب چپ همچون آئینه‌ای بسویم باز میفرستادند<sup>۳</sup> .  
چون بدان نقطه‌ای از کنار رسیدم که تنها عرض جویبار مرا از این  
موکب جدا میکرد ، ایستادم تا این جمله را نکوتر ببینم ؛  
آنگاه شعله‌ها را دیدم که پیش میآمدند و فضا را در پس خود همچنان  
رنگین میگذاشتند، و شکل قلمهای نقاشان را داشتند<sup>۴</sup> .  
چنانکه در جانب بالا هفت نوار مشخص ساخته بودند، و این نوارها  
رنگهائی را داشتند که خورشید رنگین کمان خویش و «دلیا» کمر بند خود  
را از آنها میسازد<sup>۵</sup> .

۱ - یعنی : چنانکه گوئی این شمعدانها راهنمایانی هستند ، با نیروی نگاه در دنبالشان روان شدم .

۲ - در اصل : di qua ( در این جا ) ، اشاره بروی زمین .

۳ - اشاره بدانکه داتنه هنوز از رود لته عبور نکرده و این جویبار همچنان در جانب چپ او قرار دارد .

۴ - e di tratti pennelli avean sembiante : در این جمله کلمه pennelli صورتی مبهم دارد ، بطوریکه برخی از مفسرین آنرا اشاره به پرچم دانسته‌اند، ولی مسلماً آن تمبیری که در اینجا آمده صحیح‌تر است .

۵ - دلیا Delia ، لقب دیانا Diana ( یونانی Artemis ) ربه النوع شکار در میتولوژی یونان، که در جزیره دلوس Delos بدنیا آمده و بدین جهت «دلیا» لقب گرفته بود - همچنانکه هریک از خدایان بزرگ دیگر خدای یکی از سیارات بودند ، «دیانا» الهه ماه بود و «کمر بند دلیا» نامی بود که یونانیان به‌هاله دور ماه داده بودند . بنابراین اشاره این بند بترکیب رنگهای قوس و قزح خورشید و هاله ماه است .

---

## سرود بیست و نهم

---

این پرچمها دورتر از آن حد که دیده من میتوانست دید بجانب عقب گسترده بودند ، و پندارم که آندو پرچم بروین قدمی ده از هم فاصله داشتند<sup>۱</sup> .

درزیر آسمانی بدان زیبایی که وصف کردم، بیست و چهار پیرمرد ، دودنو پیش میآمدند و هر يك تاجی از گل زنبق بر سر داشتند<sup>۲</sup> ،  
و جملگی میخواندند که : « در جمع دختران آدم برکت بر تو باد ؛  
و جمال و جلالت الی الابد مبارك باد !<sup>۳</sup> »

و چون این موکب بر گزیدگان در برابر من ، در آنسوی جویبار ، از روی گلها و علفهای کوچک سرسبز بگذشت ،

بهمان سان که اختری در آسمان جایگزین اختری دگر شود ،

---

۱ - یعنی : میان اولین و آخرین پرچم ، ده قدم فاصله بود . این رقم ده بطور یقین مفهوم «سمبولیک» خاصی دارد و غالب مفسرین قدیمی کمدی الهی آنرا نشان قوانین ده گانه خداوند (الواح عشره) دانستند که باید آنها را بکار بست تا روح القدس امکان نزول پیدا کند ؛ بمقیده عدهای دیگر از دانشمندان جدید ، رقم ده از آن نظر که نمایندگی «کمال» و وحدت است ، در اینجا نشان کمال لطف الهی است که شامل کلیاست .

۲ - « بیست و چهار پیرمرد » کتابهای بیست و چهار گانه تورات . - اصل فکر از انجیل گرفته شده است ( مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب چهاردهم ) : « ... و گرداگرد تخت بیست و چهار تخت است و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه سفید در بر دارند نشسته دیم ، و بر سر ایشان تاجهای زرین » . - « تاجهای گل زنبق » نشان پاکی اصول مندرج در این بیست و چهار کتابند .

۳ - جمله سرود مذهبی معروف Ave Maria که در اصل لاتینی چنین است :  
Benedicta tu in mulieribus و خطاب به مریم مادر عیسی گفته میشود . اصل جمله از انجیل نقل شده است ( انجیل لوقا ، باب اول ) : « ... پس فرشته نزد او (مریم) داخل شده گفت : «سلام بر تو ای نعمت رسیده . خداوند بانو است و تو در میان زنان مبارك هستی . » -  
« جمال و جلالت تو » : در اصل : « زیباییهای تو » le bellezze tue .

## برزخ

چهار حیوان که هر يك تاجی از برگهای سبز داشتند در دنبال آنها هویدا شدند<sup>۱</sup>.

برتن هر يك شش بال رسته بود، و پره های این بالها پوشیده از چشمها بود<sup>۲</sup>، بدان صورت که «ارگو» اگر زنده میبود دیدگانی چنین میداشت<sup>۳</sup>. ای خواننده، از من مخواه که شعری دیگر بوقف توصیف شکل آنها کنم، زیرا مهمی گران در پیش دارم و در این مرحله درنگ نمیتوانم کرد. اما «حزقیال» را بخوان که آنها را بهمان صورت که از زمینی سرد از میان بادهای و ابرها و آتش بدرآمدند دید و وصف کرد<sup>۴</sup>؛

و در این جا نیز اینان همان شکل را داشتند که تو در کتاب اومیتوانی خواند، با این تفاوت که در مورد تعداد بالها، من با «یوحنا» همداستان

۱ - «چهار حیوان»، نشان انجیل های چهارگانه: متی، مرقس، لوقا، یوحنا؛ اصل فکر از مکاشفه یوحنا ی رسول (باب چهارم) گرفته شده: «... و برگردا کرد تخت چهار حیوان دیدم که از پیشویس بیچشان پر هستند و حیوان اول مانند شیر بود و حیوان دوم مانند گوساله و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده». و نیز از «کتاب حزقیال نبی» در تورات (باب اول): «... و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند و هر يك از آنها چهار روست داشت و هر يك از آنها چهار بال داشت.»

۲ - اصل فکر از انجیل آمده (مکاشفه یوحنا ی رسول، باب چهارم): «... و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد گرداگرد و درون بیچشان پر هستند. و شبانروز باز نمایستند از گفتن قدوس قدوس.»

۳ - Argo (در اصل یونانی Argus) بنا بر روایات میتولوژی یونان، غول صد چشمی بود که خدای خدایان او را مأمور نگهبانی Io دختر «ایناکس» پادشاه کرد و بکروز هرمس بانوای موسیقی خود هر صد چشم این غول را بخواب برد و او را کشت.

۴ - Ezechiel، حزقیال نبی، یکی از چهار پیغمبری که بزرگترین پیغمبران یهود بشمار میروند، و در قرن پیش از مسیح میزیست. قسمتی از باب اول کتاب او در تورات، در باره «چهار حیوان» در شرح ۱ این صفحه نقل شده؛ قسمتی دیگر از این باب که مربوط بدین بند است، چنین است:

«... پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال بر میآید، و ابر عظیمی، و آتش جهنده، ... خشنده کی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود.»



واز او جدایم<sup>۱</sup> .

در میان آن چهار، گردونه‌های آراسته جای داشت که دارای دو چرخ بود و بانروی «گرفونی» که گردونه بگردش بسته بود به پیش رانده میشد<sup>۲</sup> .

گرفونه‌دوبال خویش را در میان نوار میانین و آن دودسته سه‌تائی گسترده بود<sup>۳</sup> ، چنانکه بهنگام بال زدن و شکافتن فضا هیچیک از آنها را آسیبی نمیرسانید<sup>۴</sup> .

و این بالها تا بدان حد بالا میرفتند که از حد نگاه میگذشتند، و این حیوان تا آنجا که پرنده بود اعضائی برنگ طلا داشت و مابقی اعضایش

۱ - در باره «چهار حیوان» که شواهد مربوط بدانها از کتاب «حزقیال نبی» در تورات و «مکاشفه یوحنا ی رسول» در انجیل نقل شد، فقط این اختلاف میان این دو وجود دارد که حزقیال شماره بالهای آنها را چهار و یوحنا شش دانسته، و داته طبعاً نظر یوحنا را مرجح شمرده است .

۲ - گردونه *carro* ، نشان کلیسا ؛ اصل فکر بااحتمال قوی از تورات آمده است : (کتاب حزقیال نبی ، باب اول) : «... و چون آن حیوانات را ملاحظه می‌کردم ، اینک یک چرخ بی‌پهلوی آن حیوانات برای هرروی آن چهار بر زمین بود و صورت چرخها و منظر آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود .» - «دو چرخ» : نشان کتاب عهد عتیق و کتاب عهد جدید (تورات و انجیل) است . برخی از مفسرین نیز این دو را نشان عمل و تأمل دانسته‌اند .

۳ - *Grifon(e)* حیوان افسانه‌ای میتولوژی یونان ، که تن شیر و سر و بالهای عقاب و سم و بال اسب و فلس‌های ماهی داشت ، ولی عادتاً ترکیبی از شیر و عقاب محسوب میشد . یونانیها این حیوان افسانه ابرا از آشوریان و فینیقیان گرفته بودند ، و این همان شیر بال‌داری است که نقش آن در تخت جمشید نیز دیده میشود . تقریباً تمام مفسرین قدیم و جدید «کمدی الهی» ورا در اینجا نشان عیسی مسیح دانسته‌اند که ترکیبی است از طبیعت الهی و طبیعت انسانی (عقاب و شیر) . و در اینجا کلیسا ، یعنی آئین مسیح را بدنبال خویش میکشد .

۴ - یعنی : یک بال او میان نوارهای سومین و چهارمین ، و بال دیگرش میان نوارهای چهارمین و پنجمین بود .



## برزخ

برنگ سپید آمیخته با کلگون بود<sup>۱</sup>.

نه تنها شهر «رم» «افریقائی» یا «اوگوست» را با گردونه‌ای چنین زیبا تجلیل نکرد، بلکه گردونه خورشید نیز در برابر آن حقیر مینمود<sup>۲</sup>، همان گردونه خورشید که چون از راه خوش‌بیرون رفت بتقاضای پارسایانه زمین بادست «جووه» که در نقشه‌های پنهانی خود جانب حق را نگاه میدارد بسوخت<sup>۳</sup>.

در جانب چرخ راست، سه بانو بر گردهم رقص کنان در حرکت بودند: یکی رنگی چنان آتشین داشت که در آتش بدشواری تشخیص داده میشد؛

و آن دومین، چنان بود که گوئی گوشت و استخوانش را از زمرد

۱ - یعنی: آن قسمت از تنش که شبیه عقاب بود (مظهر طبیعت الهی) رنگ زریں داشت و آن قسمت دیگرش که شبیه شیر بود (مظهر طبیعت انسانی) رنگ سپید و سرخ، یعنی رنگ گوشت و پوست آدمی داشت. اصل این تمبیر از تورات گرفته شده (کتاب غزل غزلهای سلیمان، باب پنجم): «...محبوب من سفید و سرخ قام است».

۲ - افریقائی، اشاره به «سپیون» Conelius Scipion (بایتالیایی شیپونه) سردار معروف رومی که آنیبال را در جنگ معروف «زاما» در شمال افریقا شکست داد و بمناسبت این فتح «افریقائی» لقب گرفت. - اوگوست Augustus (بایتالیایی آوگوستو) امپراتور بزرگ روم در قرن اول میلادی که ویرزیل معاصر او بود. - «گردونه خورشید»: اشاره بدانکه در میتولوژی یونان خورشید شکل گردونه‌ای را داشت که در آسمان می‌تافت و «فیوس» گردونه‌دار آن بود. قبلا در سرود هفدهم دوزخ از این گردونه سخن رفته است.

۳ - بنا بر روایات میتولوژی یونان، فتون Phaeton پسر آپولون Apollon (فیوس Phoebus) خدای آفتاب، از پدرش تقاضا کرد که یکروز گردونه‌داری خورشید را بوی‌واگذارد، ولی در میان راه زمام اختیار اسبان گردونه از دستش بدررفت و آتش خورشید در قسمتی از آسمان افتاد و «کلهکشان» را پدید آورد، و خدای خدایان برای اینکه آسمان یکسر آتش نگیرد، گردونه و اسبان را با صاعقه خود بسوخت. - «جانب درستی را نگاه داشت»: یعنی بر اثر خطای پدر، فرزند را تنبیه کرد، یا آنکه ازین راه بمردمان نشان داد که نباید پا از کلیم خویش فرا نهند.

## سرود بیست و نهم

ساخته بودند، و سومی از برف تازه نشسته مینمود<sup>۱</sup>  
و پایکوبی این سه، گاه بفرمان آن بانوی سپید جامه و گاه بفرمان  
آن خانم کلگون پیرهن صورت میکرفت که جملگی حرکات آرام یا تند  
خویش را بانوای سرود وی هماهنگ میکردند<sup>۲</sup>.

در جانب چپ، چهار بانوی دیگر پای میکوفتند که هر چهار جامه‌ای  
ارغوانی بر تن داشتند، و جملگی قدمهای خویش را با آهنگ یکی از آنان  
که سه چشم در صورت داشت تطبیق میدادند<sup>۳</sup>.

پس ازین جمع که وصفش را کردم، دو پیرمرد را دیدم که جامه‌هایی  
مختلف داشتند، اما رفتار هر دو بس پر وقار و احترام انگیز بود<sup>۴</sup>.

یکی از آنان از آشنایان بقراط بزرگ مینمود که طبیعت بدان  
آفریدگانی که در نظرش عزیزترین همه‌اند ارزانش داشت<sup>۵</sup>؛  
اما آن دیگری مستغرق اندیشه‌هایی دگر مینمود، و این از شمیر  
براق و آبدارش عیان میشد که دیدار آن حتی از آن کناره دیگر جوی،

۱ - سه بانو : مظهر حسنات ثلاثه در علم الهیات : احسان (رنک آتشین) : امید (رنک سبز) : ایمان (رنک سفید) .

۲ - یعنی : گاه احسان و گاه ایمان راهنما بود ، اما هیچوقت امید سر دست این جمع نمیشد ، و همیشه سرود « احسان و بخشش » بود که حرکات آن دوتای دیگر را هماهنگ میکرد .

۳ - چهار بانو ، نشان حسنات اصلی : نیرد ، عدالت ، حزم ، اغماض - جامه ارغوانی : رنک نکوکاری و بخشش ، که بی آن ایشان امکان زند کسی نمیتوانند داشت . - « یکی از آنان که سه چشم داشت » : حزم ، که باید پیوسته گذشته و حال و آینده را در مد نظر داشته باشد .

۴ - دو پیرمرد : « لوقا » و « پولس » دو حواری عیسی . با دو کتاب ایشان : « اعمال رسولان » ، « رساله‌های پولس رسول » . این هر دو از کتابهای انجیل هستند .

۵ - اشاره به لوقای رسول ، که در اصل طبیب بود و بنا برین از « آشنایان » بقراط طبیب بزرگ یونانی قرون پنجم و چهارم پیش از میلاد مینمود که طبیعت او را به « موجوداتی که برایش عزیزترین موجوداتند » یعنی بنوع بشر ارزانی داشته بود .

## بروخ

مرا بهراس افکند<sup>۱</sup> .

پس آنگاه چهارتن را دیدم که ظاهری حقیر داشتند<sup>۲</sup> ، و در پس آن جمله پیرمردی را دیدم که یکه و تنها میآمد، و خفته مینمود، و چهره ای پرشور داشت<sup>۳</sup> .

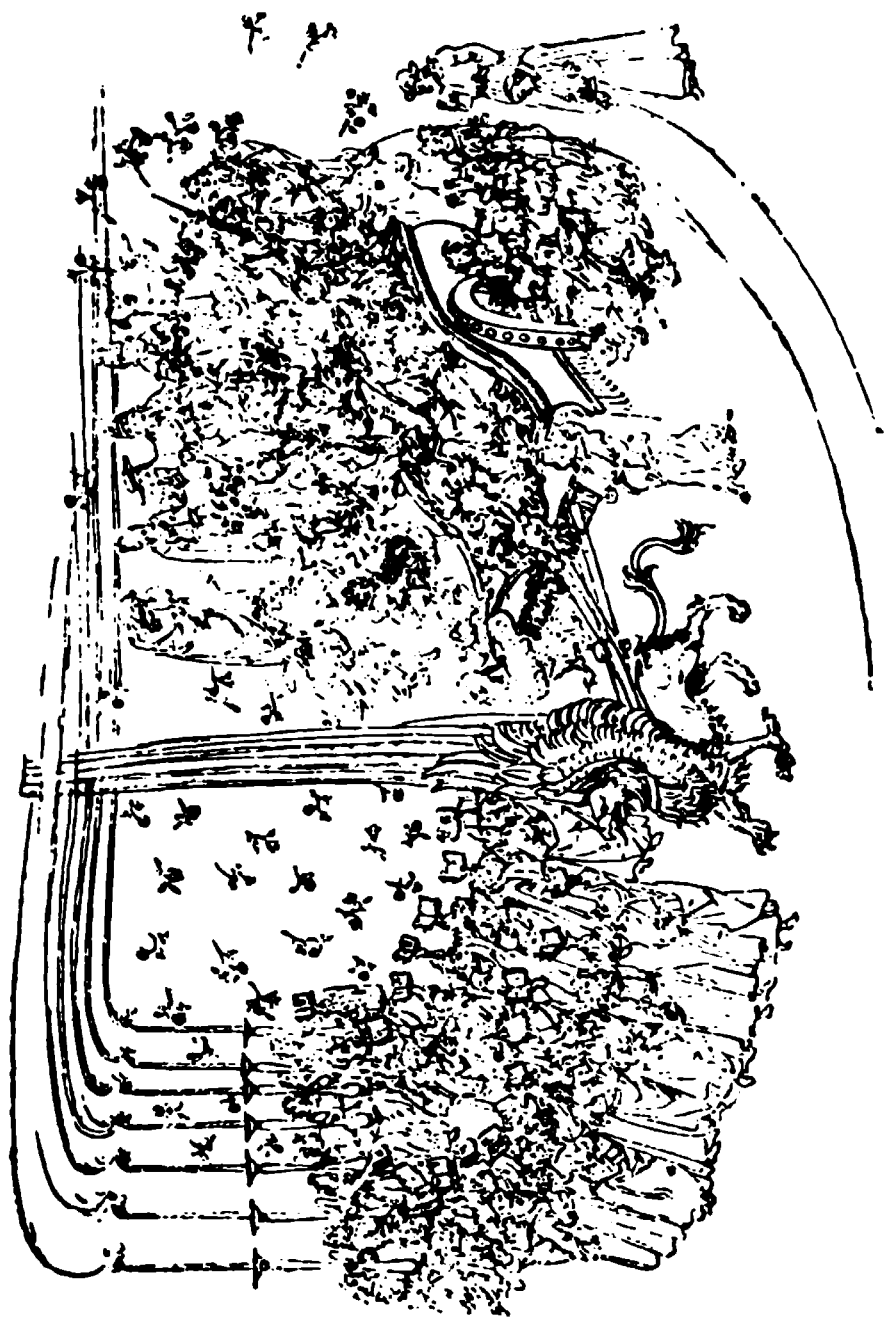
این هفت تن جامه‌هایی چون نفرات آن دسته نخستین برتن داشتند، اما بر سر حلقه‌های کلی داشتند که از زنبق نبود ، بلکه از گل‌های سرخ و دیگر گل‌هایی بدین رنگ بود<sup>۴</sup> . چنانکه هر کس که آنها را از دور میدید سوگند میتوانست خورد که سرهای اینان در بالای ابروان آتش گرفته است .

۱ - آن دیگری : پولس رسول که متفرق اندیشه‌هایی درست خلاف افکار لوقاست ، زیرا که شمیری در دست دارد که وسیله زخم زدن است ، نه مرهم نهادن . اشاره بدانکه پولس، پیش از آنکه مسیحی شود از متنفذین قوم یهود بود و باعث قتل بسیاری از مسیحیان شده بود . در انجیل بدین نکتہ اشاره شده است ( اعمال رسولان ، باب نهم ) : « ... اما پولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و ترد رئیس کهنه آمد و از او نامه‌ها خواست بسوی کنسای (کنیسه‌هایی) که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد ایشانرا بند بر نهاده باورشلیم بیاورد . »

۲ - « چهارتن که ظاهری حقیر داشتند » ، اشاره به رسالات اربعه انجیل : رساله یعقوب ، رساله‌های اول و دوم پطرس ، رساله‌های اول و دوم یوحنا ، رساله یهوذا ، که نسبت به انجیل اربعه اهمیتی کمتر دارند .

۳ - اشاره به کتاب «مکاشفه یوحنا» رسول، که آخرین کتاب انجیل است - «خفته بود» اشاره بدانکه یوحنا رسول این مکاشفات را در عالم رؤیا کرد .

۴ - یعنی : این پیرمردان هفت گانه ( کتابهای درجه دوم انجیل که بعد از انجیل اربعه اصلی می‌آیند : اعمال رسولان ، رساله‌های اول و دوم پولس رسول ، رساله پطرس ، رساله یوحنا ، رساله یهوذا ، مکاشفه یوحنا رسول ) مثل بیست و چهار پیرمرد نخستین ( کتابهای بیست و چهار گانه تورات ) سپید جامه (مظهر پاکی) بودند ، اما رنگ تاجی که بر سر داشتند سپید نبود ، بلکه قرمز بود ( رنگ احسان و بخشش ) ، زیرا این بخشش اساسی آئین مسیح است .



عمود گردونه مسیولیک، در بهشت زینبی، از برابر دانه - طرح معروف ساندرو بوتیچلی، Botticelli

---

## سرود یست و نهم

---

و چون گردونه به پیش روی من رسید، خروش تندری برخاست<sup>۱</sup>  
و چنین نمود که این غریب شایستگان موقر را از پیش رفتنی بیش بازداشت،  
و اینان جملگی به‌مراه نخستین پرچمها<sup>۲</sup> بر جای ایستادند.

---

۱ - «غریورعدا: فرمان الهی» .

۲ - نخستین پرچمها: اشاره به هفت چراغدان (عطا‌یای سبعة روح القدس) که پیشاپیش  
گردونه در حرکت کنند.



# سرود سی‌ام

## بهشت زمینی

### بئاتریس

این سرود سی‌ام يك «منزل» مهم سفر آن جهانی‌داته است ، زیرا در این سرود است که وبرژیل راهنمای فرزانه داته که دست او را گرفته و از جنگل تاریک بدیار ظلمات برده و از یکایک طبقات دوزخ و در دنبال آن از هفت طبقه برزخ گذرانده و به بهشت زمینی رسانیده بود، ناپدید می‌شود و بئاتریس راهنمای بهشت داته بجای او می‌آید ، زیرا که عقل و ادراک بشری که وبرژیل مظهر آنست از آن حد که بهشت زمین یعنی سعادت این جهانی را برای کسان تأمین کند بیشتر نمیتواند رفت، و از آن پس این وظیفه با حقیقتی است که باید از راه قلب آدمی متجلی شود نه از راه فکر و منطق او . عبارت دیگر ازین جا بی‌عدگار کار عشق است و نه عقل .

وبرژیل که در سرود بیست و هشتم در لفافه باداته خدا حافظی کرده بود بی‌سر و صدا و بی‌آنکه وی به غیبت او پی برد ناپدید میشود و داته فقط وقتی متوجه رفتن او میشود که کار از کار گذشته است، ولی گریه بی‌اختیار او از غم دوری و وبرژیل با ملامت شدیدی از جانب بئاتریس مواجه میشود .

ملامتهای تند و صریح بئاتریس که در سرود بعد نیز ادامه مییابد ، همراه با سرود اول دوزخ ، روشن میکند که «کمدی الهی» چرا بی‌بچه منظور پدید آمده است ، و از این زاویه است که باید مفهوم و معنی واقعی این حماسه عظیم را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد . بئاتریس توضیح میدهد که داته چنان در لجنزار فساد و آلودگی غرقه شده بود که هیچ راهی بجز این چنین سفر بدنیای دیگر نمانده بود تا او را دوباره براه راست بخواند . اشاره اصلی شاعر بدین حقیقت است که دیگر برای گناهکار راهی بجز آنکه بانروی عقل و عشق و با طلب فیض از جانب خداوند سفری ببدرون روح خویش کند و در آن مراحل گناه و شیطانی و توبه و رستگاری را یکایک مورد نظر قرار دهد و از آنها بگذرد باقی نبود .

## سرود سی<sup>۱</sup>

وقتی که «دب اصغر» آسمان نخستین<sup>۱</sup>، که هرگز غروب و طلوعی  
نشاخت و بجز گناه چیزی پرده بر روی آن نکشید<sup>۲</sup>،  
و همچو آسمان سفلی که دیده بان کشتی را بسوی بندر راهنما شود  
و وظیفه هر کس را از آن بالا بوی آموخت<sup>۳</sup>،

بر جای بایستاد، آن مردان حق که نخست بمیان او و «گر نفونه» رسیده  
بودند<sup>۴</sup>، بدانسانکه روی بسوی پایان زندگی کنند بجانب گردونه چرخیدند<sup>۵</sup>  
و یکی از این جمع<sup>۶</sup>، چنانکه فرستاده‌ای از جانب آسمان باشد، سه بار  
سرود خوانان بانگ برداشت که: «Veni, sponsa, de Libano»<sup>۷</sup> و آن دیگران

---

۱- il settentrion(e) del primo cielo : اشاره به «عطای هفت گانه روح  
القدس» (هفت ستاره دب اصغر) که صورت «هفت شمعدان» سرود پیش جلوه گر شده است ...  
«آسمان نخستین»: عرش اعلی .

۲- یعنی : برای دیدن آنها هیچ مانعی جز «گناهکاری» که دیده را از دیدار آنها باز  
میدارد و پرده بر روی آن میکشد ، در کار نبود .

۳- یعنی: همچنانکه ستارگان هفتگانه دب اصغر ( که ستاره قطبی جدی آخرین آنهاست  
و همین ستاره است که کشتی بانان آنرا راهنمای خود قرار میدهند ) در آسمان زمین (آسمان سفلی)  
راهنمای ملاحانند ، این ستارگان هفتگانه دب اصغر آسمان علیا ( هفت جلوه روح القدس )  
راهنمای معنوی کسانند .

۴- اشاره به بیست و چهار پیرمرد ، مظهر بیست و چهار کتاب تورات .

۵- یعنی : چون گردونه مسیحیت بر جای ایستاد ، اجزاء تورات (آئین یهود) روی خلوص  
بجانب آن آوردند « چنانکه بسوی پایان زندگی روی کنند » ، اشاره بدانکه بایندایش این  
آئین نو ، ایشان دریافته بودند که دوران آئین کهن بسر رسیده است .

۶- اشاره بکتاب « غزل غزلهای سلیمان » ، یکی از بیست و چهار کتاب تورات، که جمله‌ای  
که در سطر بعد میآید از آن نقل شده است .

۷- نقل از تورات ، غزل غزلهای سلیمان (باب چهارم) : « ... یا ای عروس ، بامن از  
لبنان بیا . »

## برزخ

جملگی از وی پیروی کردند .

همچنانکه آمرزیدگان با پیام واپسین<sup>۱</sup> بنا کهان از گورهای خوش برمیخیزند و با صدای بازیافته خود بانگ alleluia<sup>۲</sup> بر میدارند ، -  
بهمان سان از جانب صدتن از حاکمان و سروشان زندگانی جاوید<sup>۳</sup>  
که در روی گردونه ملکوتی جای داشتند صدای ad vocem tanti  
senis<sup>۴</sup> برخاست .

جملگی میگفتند « Benedictus, qui venis »<sup>۵</sup> و بیالای سر خود  
و بر اطراف خوش گل میپراکندند و باز میگفتند که : Manibus o date  
lilia plenis<sup>۶</sup> .

بارها، بهنگام طلوع آفتاب، آسمان را دیدم که در جانب مشرق سراپا  
کلگون میشود و در سایر جاها رنگ لاجوردین زیبایی دارد .  
و در آن میان خورشید پرده بر روی ، سر از افق بر میآورد ، چنانکه  
دیدگان آدمی تا دیر زمانی رخشندگی آنرا که با بخارها تعدیل شده  
تحمل توانند کرد ؛

۱ - نضغه صور .

۲ - کلام مقدس یهود .

۳ - فرشتگان .

۴ - جمله لاتینی ، بمعنای : « جدای چنین پیرمردی . » اشاره به غزل غزلهای سلیمان ،  
که قبلا گفته بود : « بیا... » .

۵ - جمله لاتینی ، بمعنای : « مبارک باد آنکس که میآید » ؛ سخن یهودیان در استقبال  
از عیسی ، هنگام ورود او به اورشلیم .

۶ - جمله لاتینی ، بمعنای : « با هر دو دست گل برفشانید » . این جمله از مصرعی  
از کتاب انیس و سرژسل ( کتاب ششم ، شعر ۸۸۳ ) گرفته شده که چنین شروع میشود :  
Tu Marcellus eris وداته فقط يك حرف O را که نشان خطاب است بر این مصرع افزوده  
است تا آنکه آن با ایتالیائی مطابق باشد .



---

## سرود سی‌ام

---

بهمین‌سان، درمیان ابری از گلها که بادست فرشتگان بی‌الامیرفت  
وبروی گردونه و برپیرامون آن فرو میافتاد،  
بانوئی سبزقبارا که پیرهنی برنگ شعله‌های فروزان آتش در برداشت  
دیدم که پرده سپیدی برچهره داشت و این پرده را حلقه‌ای از شاخه‌زیتون  
درمیان گرفته بود<sup>۱</sup>،  
واندیشه من که دیرزمانی بود<sup>۲</sup> که حضور او از بهت و بیم آکنده‌اش  
نکرده بود،

بی آنکه بکمی دیگر از جانب دیدگان نیازی باشد، از راه  
نیروئی مرموز که از وجود او ساطع میشد کشش مقاومت ناپذیر عشق  
گذشته را احساس کرد؛

و چون نگاهم بدان جمال درخشان افتاد که پیش از آن، در آن  
دوران که پای از کودکی بیرون نهاده بودم دلم را مجروح کرده بود<sup>۳</sup>،  
با آن حس اعتمادی که کودک خردسال را بهنگام ترس یا تأثیرسوی  
مادرش میدواند، بجانب چپ خویش گشتم

---

۱ - درینجا است که برای اولین بار بئاتریس هویدا میشود. «سبز» و «قرمز» و  
«سپید» که رنگهای قبا و پیرهن و حجاب او هستند، همان سه رنگ اصلی «حنات ثلاثه» در علم  
الهیات، یعنی نشانهای احسان و امید و ایمانند، زیرا بئاتریس در کمدی الهی خود مظهر تجلی  
حقیقت خداوندی از راه علم الهیات است.

۲ - اشاره به ده سال فاصله بین مرگ بئاتریس و سفر داتنه به برزخ (۸ ژوئن ۱۲۹۰-  
۱۳ آوریل ۱۳۰۰).

۳ - تمام این اشارات: بهت و بیم از حضور بئاتریس، نیروئی مرموز که از وجود او  
ساطع میشد، دل‌داتنه که از نعلبکی بابتیر عشق بئاتریس زخم خورده بود، از کتاب دیگر داتنه بنام  
زندگانی نو Vita nuova نقل شده، که در آنجا این اشارات در بابهای ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۴،  
۳۲، ۲۹ آمده است.

## برزخ

تا به ویرجیلیو بگویم که : « حتی قطره‌ای خون در تنم نمانده است که بلرزش در نیامده باشد ، زیرا که اکنون سوزش آن آتش پیشین را در خویش باز مییابم<sup>۱</sup> . »

اما ویرجیلیو ، ویرجیلیو پدر بسیار مهربان ، ویرجیلیو که وی<sup>۲</sup> بخاطر رستگاری من مرا بدست او سپرده بود ، ما را بحال خود گذاشته و رفته بود ؛

و دیدار جمله آن چیزهائی که مادر کهنسال از دست بداد، مانع از آن نیامد که گونه‌های من که با ژاله پاک شده بود از نو با اشکهای سوزان تار شود<sup>۳</sup> .

« ای داتته<sup>۴</sup> ، هنوز مگری ؛ مگری از اینکه ویرجیلیو از برت رفته است ، زیرا که تو باید بخاطر زخمی دگر گریان شوی<sup>۵</sup> . » همچو آن دریا سالار که گاه به قسمت مقدم و گاه به قسمت مؤخر کشتی میرود تا بکارهای آن ملاحان که در دیگر کشتیها بند نظارت کند و آنانرا بکوششی بیشتر بخواند ،

بهمان سان با آهنگ صدائی که نام مرا ، که در اینجا ناگزیر به

---

۱ - یعنی : سوزندگی عشق بتائریس را دوباره در دل خود احساس میکنم . اصل جمله از ویرژیل گرفته شده ( انیس، کتاب چهارم ، شعر ۲۳ ) : *adgnosco veteris vestigia flammae*

۲ - بتائریس (دوزخ ؛ صفحه ۱۰۰) .

۳ - یعنی : شوق دیدار همه زیباییهای بهشت، که بر اثر خطای حوا (مادر کهنسال بشر) از دست بشر بیرون رفت ، توانست مرا از اشکریزی در غم دوری ویرژیل باز دارد .

۴ - این تنها موردی در سراسر کمدی الهی است که داتته از خودش نام میبرد . و در چند سطر بعد تذکر میدهد که چاره‌ای جز نقل گفته بتائریس نداشته است .

۵ - اشاره به سخنان ملامت آمیزی که اندکی بعد بتائریس بداتته خواهد گفت .

## سرود سی ام

ثبت آنم بر زبان آورده بود، چرخیدم، و در جانب چپ گردونه  
بانوئی را که در بدو امر در زیر کلهای فرشتگان پوشیده روش  
دیده بودم<sup>۱</sup>، دیدم که از آنسوی جویبار بمن مینگریست.  
با آنکه پرده‌ای که بر سر آویخته داشت و حلقه‌ای از شاخ و برگ  
«مینروا»<sup>۲</sup> بر آن بود، مانع از آن میشد که او را نیکو بینم،  
وی شاهانه و سر فرازانه، با لحن کسیکه عتاب‌آمیزترین سخنان  
خود را برای آخر کار نگهداشته است در دنبال کلام خویش گفت:  
«نیک در من بنگر! آری، آری، من «بئاتریچه» ام. چسان  
جرئت آن یافتی که از کوهستان بالا آئی؟ مگر خبرت نبود که در اینجا  
آدمیزاده آمرزیده و مسعود میزید؟»<sup>۳</sup>  
نظر بدون آب زلال افکندم، اما چون تصویر خویش را در آن  
دیدم، روی برگرداندم و بیچمنزار نگرستم، زیرا که از خود بسی  
شرم داشتم.  
همچنانکه مادر در نظر پسرش سنگدل مینماید، وی در نظر من چنین  
آمد، زیرا که همیشه شفقت را طعمی بظاهر تلخ است.  
خاموش شد؛ و فرشتگان در دنبال سخنش نغمه «In te, Domine»

۱ - بئاتریس .

۲ - شاخ و برگ مینروا Minerva: اشاره به شاخه زیتون که بر سر بئاتریس است .  
زیتون در یونان قدیم گیاه مقدس «آتنا» ربقاتنوع عقل بود که سرپرست شهر آتن محسوب میشد و در  
روم او را «مینروا» مینامیدند . «تاج زیتون» در روم و یونان علامت اقتضار بود .

۳ - یعنی: فقط کسی که آمرزیده باشد حق آمدن بدینجا را دارد ، نه تو که گناهکاری .  
این سخن و سخنان بعد از جانب بئاتریس عمداً صورتی بیشمار و زننده گفته میشود تا باعث تنبه  
داته شود .

## برزخ

<sup>۱</sup> speravi برداشتند، اما از *pedes meos* دورتر نرفتند .  
همچنانکه برف، در میان درختان ، در آنجا که ستون فقرات ایتالیاست  
سیلی خور بادهای «اسکیاوی» میشود و یخ میزند<sup>۲</sup> ،  
و چون باد از جانب آنزمینی که سایه‌ای نمیشناسد<sup>۳</sup> بوزش درآید،  
این یخ آب میشود و قطره قطره فرو میریزد و حال شمعی را پیدا میکند که  
آتش بر سرش افروخته باشند ،  
من نیز بهمین سان بی آهی و اشکی ماندم، تا وقتی که صدای سرود آنان  
که پیوسته پیروی از گردش افلاک جاودان میکنند<sup>۴</sup> برخاست ؛  
ولی چون از آهنگهای دلپذیرشان دریافتم که بر من رحم آورده‌اند،  
و این لحن ایشان بهتر از آنکه گفته باشند : « ای بانو ، چرا چنین  
سرافکنده‌اش میکنی ؟ » بر این معنی گواه بود ،  
ناگهان یخی که پیرامون دلم را فرا گرفته بود بدل بآه و اشک  
شد ، و از درون سینه ، همراه با پریشانی من از راه دهان و دیدگانم  
برون آمد .

۱ - جمله لاتینی ، بمعنای : « ای خداوند ، من امید بر تو بسته‌ام » . این جمله مطلع  
مزمور سی و یکم داود پیغمبر است که در اصل چنین شروع میشود : « ای خداوند ، بر تونو کل  
دارم ، پس خجل نشوم تا بابد . » و فرشتگان این مزمور را که جمعاً ۲۴ بند دارد ، تا بند هشتم  
آن بیشتر نمیخوانند . این بند چنین است : « پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای . »  
۲ - کلمه لاتینی بمعنای « پاهای من » ، رجوع شود بشرح بالا .

۳ - « ستون فقرات ایتالیا » : رشته جبال «آپنینو» که در وسط شبه جزیره ایتالیا از  
شمال بجنوب آن کشیده میشود . بادهای اسکیاوی *venti schiavi* اشاره به بادهایی که از  
ناحیه اسکیاویا *Schiavonia* یعنی از سمت شمال برای این کوهها میوزد و بادهای بسیار سردی است .  
۴ - اشاره به بادهای گرمی که از جنوب یعنی از صحاری افریقا که « سایه‌ای در آنها  
نیست » میوزد .

۵ - فرشتگان .

---

## سرود سی ام

---

وی ، که همچنان در همان جانب گردونه بیحرکت ایستاده بود ،  
بدیدن اشک و آه من روی بجانب فرشتگان که دل برحم آورده بودند کرد  
و بداناتان گفت :

« شما در دیار فروغ جاودان بیدارید ، چندانکه شب و خواب حتی  
یکی از قدمهایی را که گذشت قرون در راه خویش بر میدارد از دید گاتان  
پنهان نمیتواند داشت ؛

لاجرم این پاسخ من بیشتر بدان منظور گفته میشود که بگوش این  
کس که در آنجا گریبان است برسد ، تا ازین راه خطا و کیفر همپایه  
آمده باشند .

نه فقط در پرتو نفوذ افلاک که هر موجودی را بر اهنمائی و همراهی  
کواکب بسوی عاقبتی معلوم میبرند ،

بلکه بر اثر فراوانی برکات الهی ، که چون باران از ابرهائی چنان  
بلند که دیدگان ما را بدانان ره نیست فرود میآیند ،

این کس در دوران صباوت خود بالذات چنان بود که مراقبتی نیکو ،  
یکمان در تزدوی نمرهای عالی بیار میآورد .<sup>۱</sup>

اما هر زمینی بهمان اندازه که مستعدتر باشد با ناپسندی بند و عدم  
کشت و ورز ، بدل به شوره زاری بدتر و وحشی تر میشود .

زمانی چندمن دیده بدو دوخته داشتم ، و درین مدت چشمان جوان

---

۱ - یعنی : نه فقط تقدیر او را با ستاره ای سعد بدیا آورده بود ، بلکه خداوند  
اختصاصاً برکات خویش را صورت فریحه و استعداد ذاتی شامل وی کرده بود ، بطوریکه او در  
کودکی « بالذات » امکان پیشرفت فراوان در عالم حقیقت و معنی داشت ، و اگر ازین استعداد و آمادگی  
فطری استفاده صحیح میشد ، این درخت نمرهائی عالی داده بود .

## بوزخ

خوش را بدو نمودم<sup>۱</sup> و همراه خود براه راستش بردم .  
اما ، چون باستان عمر دومین رسیدم<sup>۲</sup> و بترك زندگانی زمینی گفتم ،  
وی از من دور شد و عنان خوش را بدیگران سپرد .  
و درین میان ، من که قالب خاکی را بر جای نهادم و روحی مجرد شدم  
و زیبایی و پاکی فروتری یافتم ، او را کمتر گرامی و خوشایند آمدم .  
و وی درد نبال نقش و نگارهای دروغین خوشی که بهیچیک از وعده های  
خود وفا نمیکنند ، قدم در کورمراه های خطاکاری نهاد .  
جمله کوششهایی که کردم تا مگر بكمك الهاماتی که از راه خواب  
یا در عالم بیداری بوی میدادم براه راستش بخوانم<sup>۳</sup> ، بیفایده ماند ، زیرا  
که وی در بند توجه بدانها نبود .  
و در این راه تا بدان حد سقوط کرد که جمله وسائل برای نجاتش  
بی اثر ماند ، و جز این راهی نماند که دوزخیان را از نزدیک بوی<sup>۱</sup> بنمایند .  
لاجرم دروازه مردگان را در نوردیدم و گریه کنان روی نیاز  
بجانب آنکس بردم که وی را تا بدینجا راهنما شد<sup>۴</sup> .  
ولی اگر بنا باشد که کسی بی پرداخت حق العبوری که توبه نام دارد

۱ - «چشمان جوان» : اشاره به جوانی بئاتریس .

۲ - یعنی پا بنی نهادم که جوانی جای خود را به کمال رشد میسپارد . قبلا گفته شد  
که بئاتریس فقط بیست و پنج سال عمر کرد .

۳ - اشاره به خوابهای داته، که وی در فصول چهارم و پنجم و سوم « زندگانی نو » از آنها  
سخن میگوید، و تذکر میدهد که این رؤیاها او را بسوی بئاتریس بلزگرداندند ، ولی در اینجا معلوم  
میشود که این تأثیر صورت موقتی داشته است .

۴ - اشاره به سفر بئاتریس به «اعراف» و عبور او از « در مردگان » ( دروازه دوزخ )  
و گفتگوی وی با ویرزیل برای اینکه او را ییاری داته فرستد ( رجوع شود به سرود دوم دوزخ،

---

## سرود سیام

---

واشك از دیدگان روان میکند از «لته» تواند گذشت وچنین آبی را<sup>۱</sup>  
تواند نوشید ،

در آنصورت باید گفت که قوانین والای خداوندی نقض شده‌اند .

---

۱ - یعنی : اگر بتواند بی گریه بشیمانز و بدون توبه خود را از آلابش گناهان پاک  
کند خلاف عدل الهی کرده است .



# سرودسی و کلم

## بهشت زمینی

ملاطهای بئاتریس چنان سخت و تند است که دانه از فرط شرم و نومیدی مدهوش میشود. وقتیکه بخود میآید، خویشتن را در میان رود فراموشی مییابد و بانوی زیبایی را که قبلاً در بهشت زمینی با او مواجه شده بود میبیند که ویرا بدون جویبار برده است و این خانم وادارش میکند که کفی از آب این جوی را بنوشد. در سمت دیگر جویبار، وی خود را در میان فرشتگانی که مظاهر «حسنات اصلی» هستند مییابد، و این فرشتگان او را بجانب گردونه و بئاتریس میبرند که دیده به «گریفونه» حیوان افسانه‌ای دوخته است که گردونه را حرکت میدهد. مفهوم واقعی این حیوان و گردونه و فرشتگان و پیرمردان و آنچه در دو سرود بعد خواهد آمد، در حواشی صفحات تذکر داده شده و تکرار آن در اینجا بيمورد است. در باره «خطای دانه» و گمراهی مهمی که در اینجا بئاتریس بالحنی چنین تند از آن سخن میگوید، و در حقیقت دانه با همین تندی خویشتن را ازین گمراهی بیاد ملامت گرفته است، بتوضیحاتی که در حاشیه مربوطه این کتاب آمده است مراجعه شود.



## سرود سی و یکم

چون بدین جای سخن خود رسید که تندی آن مرا سخت برنده  
آمده بود، بی آنکه درنگی کند روی بسوی من کرد  
و در دنبال کلام خوش گفت: «تو که در آنسوی رود مقدس ایستاده‌ای،  
بگوی که آیا آنچه گفتم راست است یا نه؟ بگوی! که باید اعتراف تو  
مزید بر اتهاماتی چنین سنگین شود.»  
حواس من چنان پریشان شده بود که هر چند کوشیدم تا مگر صدا بلند  
کنم، آوازم پیش از آنکه از اعضای ناطقه بر آید خاموش شد.  
وی چندان در انتظار سخن من نماند و گفت: «بیچه میاندیشی؟  
پاسخ گوی، زیرا که هنوز یاد گناهان تو با این آب زدوده نشده است.»  
آزرمو بیم درهم آمیختند و از دهان من «آری» چندان کوتاهی بر آوردند  
که شنیدن آنرا یاری دیدگان ضرور بود.<sup>۱</sup>  
همچون کمانی که فزون از حدش کشیده باشند، و لاجرم زه و طناب  
آن بنا کهان بگسلد و تیری که رها میشود باشد تنی کمتر به هدف خورد،  
من نیز در زیر سنگینی این بار درهم شکستم، و در آن حال که اسیر  
اشک و آه بودم صدایم در نیمه راه خاموش شد.  
آنوقت وی بمن گفت: «در میان آن شوقها که در دل تو بر میانگیختم

۱- یعنی: هنوز از آب این رود فراموشی ننوشیده‌ای تا ادعا کنی که گناهان گذشته را از خاطر برده‌ای.

۲- یعنی: صدای من چندان ضعیف بود که بی دیدن حرکت لبهایم شنیدن آن امکان نداشت.

## برزخ

تا مگر بدوست داشتن «خوبی» که در ماوراء آن هیچ چیزی شایان علاقه  
توان یافت و ادارت کنم ،

کدام کودالها یا کدامین زنجیرها را در سر راه خویش یافتی که ترا  
از دورتر رفتن مانع شده باشند<sup>۱</sup> ؟

و در چهره آن دیگران<sup>۲</sup> ، چه جاذبه یا امتیازی دیدی که چنین  
مشتاقانه با آنها از در مغالزه در آمدی<sup>۳</sup> ؟<sup>۴</sup> »

آهی تلخ بر کشیدم و بدشواری صدای خویش را باز یافتم تا پاسخش  
گویم، و لبانم کوششی بسیار کردند تا مگر از میانشان کلامی بر آید ؛  
گریه کنان گفتم : «چون شماروی پنهان کردید ، اشتغالات روزمره  
باجاذبه لذات دروغین خود بسوی خویشم کشاندند . »

واو گفت : « اگر هم خاموش مانده بودی ، یا آنچه را که بدان اقرار  
آوردی منکر میشدی ، خطای تو پنهان نمیماند ، زیرا آن قاضی که همه  
چیز را میداند بس بزرگ است .

اما داد گاه مارا<sup>۵</sup> شیوه آن است که چون کلگونی گونه کسی  
جلوه گاه گناه او شود، سنگ چرخ بجانب محور خود باز میگردد .

با این همه ، برای آنکه ترا از خطای کرده شرمی بیشتر عارض شود

۱- اشاره بسخن داتنه در سرود اول دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۸۹ ) .

۲- اشاره بسایر لذات زندگی، که داتنه آنها را بر «خوبی» برگزیده بود .

۳- *passaggiare anzi* : از در مغالزه در آمدن . - این تعبیر خیلی قطعی نیست .

بعضی از مفسرین برجسته مانند «بتونوتودیولا» مفهوم آنرا بدنبال رفتن و برخی دیگر از قبیل  
«بونی» مفهوم آنرا «باستقبال شتافتن» دانسته اند .

۴- اشاره به محکمه عدل الهی .

۵- یعنی: آن چرخه که باید لبه شمیر با کارد را نیز تر کند ، بعکس باعث کند کردن

آن میشود : اشاره بدانکه توبه و پشیمانی قهر خداوندی را تبدیل به بخشش واعراض میکند.

## سرود سی و یکم

و برای آنکه بارید گر که آوای پریان دریائی را شنوی قویدلتر از گذشته باشی<sup>۱</sup> ،

سرچشمه اشکهای خویش را بخشکان و گوش فراده تا بشنوی که چسان تن در خاک رفته من میبایست ترا در راهی خلاف آنکه رفتی راهنما شده باشد .

هر گز هنر یا طبیعت<sup>۲</sup> ، آن اندازه زیبایی بتو عرضه نداشت که در تن من که مرا زندانی خود داشت و عاقبت بخاک باز گشت، گرد آمده بود. و اگر این لذت اعلی با مرگ من از نوستانده شد ، دیگر کدامین مطلوب خاکی را در جای آن طلب میتوانستی کرد<sup>۳</sup> ؟

میبایست که بالعکس با این نخستین تجربه خوش بماهیت چیزهای گمراه کننده پیبری تا بمن که دیگر در علو خود چنین صورتی نداشتم بررسی<sup>۴</sup> .  
نمیبایست بالهای خویش را بسوی زمین فرود آورده باشی ، تا در آنجا با نظار دختر کی<sup>۵</sup> یا لذت موهوم وزود گذر دیگری باقی بمانی .

۱- پریان دریائی le sirene در میتولوژی یونان دختران زیبایی بودند که در دریاها زندگی میکردند ویمی از نشان شکل زن ویمه دیگر آن شکل ماهی را داشت . این پریان آواز بسیار دلکشی داشتند ، چنانکه هر کس که آنها را میشنید بسوی ایشان کشیده شده و در آب غرق میشد . در اینجا لذات دروغین زندگی تشبیه جدای این پریان شده است که آدمیان را بسوی خود میکشاند و نابود میکند .

۲- درباره دو طبقه بندی هنر و طبیعت ، سرود پازدهم دوزخ (دوزخ، صفحه ۲۳۵) مراجعه شود .  
۳- یعنی : وقتی که مرا دیدی که با آن همه زیبایی روی در خاک بردم و در باقی که حتی این زیبایی نیز ناپایدار بود و جز وسیله فریبی نبود ، چگونه بعد از من سراغ دیگران رفتی تا آزموده را بیازمائی ؟

۴- یعنی : دل زیبایی مطلق و مجرد بندی که من که دیگر صورت جسمانی نداشتم تا بر آتش هوس تو دامن زوم ، مظهر آن بودم .

۵- pargoletta ؛ این کلمه تا کنون مایه تصدع تفسیر و تعبیر شده و صد ها صفحه را بدست چه در صفحه بعد

## برزخ

مرغک نوخاسته دوسه باردروای دانه فریب میخورد، اما آن مرغکان را که صاحب بال و پیری شده‌اند دیگر بدام نمیتوان افکند و به تیرشان نیز نمیتوان زد<sup>۱</sup> .

حال من حال آن کودکان بود که از شرم خاموش میمانند و دیده بر زمین میدوزند و با اقرار بخطا سخنان ملامت آمیز را میشوند و از تقصیر خویش پشیمان می‌آیند :

ووی بمن گفت : « اکنون که دل از سخنان من بدرد آورده‌ای، ریش خود را بالا آر<sup>۲</sup> و مرا بنگر ، تارنجی ازین فزوتتر احساس کنی.»

### هیه از صفحه قبل

داته‌شناسان سیاه کرده است ، زیرا معلوم نیست منظورواقعی شاعر از کلمه *pargoletta* چیست و اشاره او بکدام دختر از معشوقکان اوست، و اصولاً معلوم نیست که آیا اشاره وی بزن معینی است یا بطور کلی بهمه زنان ، یعنی سه عشقهای آسان و هوس آمیز . بعضی وی را همان خانم خوب *donna gentile* دانستند که در « زندگانی نو » داته بدر اشاره شده . برخی دیگر وی را دخترک کوهستانی *la montanina* شمرده‌اند که در چندین قطعه داته از او یاد شده . عده‌ای دیگر در میان معشوقکان داته گفته و چند نفر را بنام « لیزتا » ، « ربولتا » ، « پیترا » و غیره یافته‌اند که نشانیهای نزدیک با این « پارکولتا » دارند . داته در نغمه ششم ترانه‌های عاشقانه خود ، یکبار دیگر این کلمه را ذکر میکند : *I' mi son pargoletta bella e nuova* ؛ « پیترو دی - داته » پرداته، که خود از مفسرین کم‌دی الهی است ، بعکس دیگران منظور شاعر را يك آدم معین و اصلیک انسان نمیداند و مفهوم این کلمه را « شروسایر علوم و هنرهای خاص مجلس آرائی » می‌شمارد . بعقیده « لانک‌فلو » و عده‌ای از داته‌شناسان معاصر ، بهترین تعبیر این کلمه تعبیری است که در « *Ottimo Commento della Divina Commedia* » که از معروفترین تفسیرهای این کتاب است و در سال های ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ در شهر ییزا چاپ شده درین باره شده و بموجب آن اشاره بئاتریس بتمام زنانی است که داته در مورد ایشان تمایلی شهوانی و آلوده داشته است ، و محققین تعداد این زنان را بسیار زیاد دانسته‌اند .

۱- اصل فکر از تورات است ( کتاب امثال سلیمان نبی ، باب اول ) : « ... بتحقیق کستردن

دام در نظر هر مالدار بیفایده است . »

۲ - *alza la barba* : کلمه « ریش » در اینجا تمهیداً از طرف بئاتریس گفته شده ، تا به داته نهمانده شود که دیگر بیجه نیست و وقت آن رسیده است که از سبکسریهای خود خجالت بکشد . داته خود نیز در دوبند بعد بدین نکته اشاره میکند . بئاتریس مظهر حقیقت مجرد است ، ولی لحن او در اینجا خواننده را بی اختیار متوجه زنی حمود میکند که در عالم خشم خود عاشق هوسباز و بیوفایش را مورد ملامت قرار میدهد .

## سرود سی و یکم

درخت تنومند بلوطی ، در برابر بادی که از دیار ما یا از سرزمین  
«یاربا»<sup>۱</sup> وزد، باپایداری کمتر از آن ریشه کن میشود  
که من دربالا بردن زنج خوش و بکار بستن فرمان او نشان دادم ؛ و  
هنگامیکه وی برای اشاره بچهره من سخن از ریش بمیان آورد ، زهری  
را که در این کلامش نهفته بود احساس کردم .

و چون سر برداشتم، دریافتم که آفریدگان نخستین<sup>۲</sup> دست از پرتاب  
گل برنداشته بودند ،

و بادیدگانی که هنوز چندان اثری از اطمینان در آنها نبود ، دیدم  
که بئاتریچه روی بسوی حیوانی گردانده بود که در طبیعت را در یک وجود  
واحد در آمیخته داشت<sup>۳</sup> .

در آنسوی جو یبار، اوراد در زیر حجابی که بروی داشت دیدم که جمالش  
نسبت بگذشته حتی از آن حد که زیبائی او در روی زمین از دیگر زیباییان  
سر بود ، فراتر رفته بود .

خارپشیمانی<sup>۴</sup> چنانم سخت گزید که از میان جمله لذات، آن لذتی که  
بیشتر مایه انحراف عشقم شده بود ناخوشایندترم آمد ؛

و دلم با توجه بخطای گذشته چنان مجروح شد که از هوش بدررفتم

۱ - Iasba ( بلانینی Jasbas ) پادشاه Gaetulia ( نومیدیا - مراکش و الجزیره  
کنونی ) که بنا بگفته ویرژیل در انیس ، «دبدون» قطعه زمینی را از او خرید و در آن «کارتاز»  
را بنا کرد . - «باد سرزمین یاربا» یعنی : بادی که از افریقا بوزد .

۲ - فرشتگان .

۳ - «گرفونه» .

۴ - در اصل : ortica : گزنه .

## برزخ

و بر زمین در افتادم، و آنکس که چنینم کرد نیک میداند که در آن حال بچه صورت در آمدم .

هنگامیکه دل من قدرت عمل را بحواسم باز گردانید<sup>۱</sup> بانوئی را که تنهایش یافته بودم<sup>۲</sup> در بالای سر خویش دیدم که بمن میگفت: « مرا بگیر! مرا بگیر! »

تا گلو گاهم در رود<sup>۳</sup> فرو برده بود و در پشت سر خویشم میکشاند، اما خود به سبکی ما کوئی در روی آب میلغزید و میرفت .

چون بنزدیک ساحل میمون رسیدم ، کسانی را شنیدم که با صدائی بس شیرین که مرا نه یارای تذکار و نه امکان توصیف آنست، میخواندند که:  
**Asperges me**<sup>۴</sup> .

بانوی زیبا هر دو بازوی خویش بگشود و آنها را بر گرد سرم حلقه کرد و چنانم در جو بار فرو برد که چاره‌ای بجز نوشیدن آب نیافتم .  
پس آنگاه از جویم برون آورد و سراپا خیس بسوی حلقه پایکوبی چهار بانوی زیبایم<sup>۵</sup> برد، و اینان جملگی بازوان خویش را بر گردا کردم حلقه کردند .

۱ - یعنی : وقتیکه بهوش آمدم .

۲ - «مانلدا» .

۳ - «لته» ، جو بار فراموشی .

۴ - کلمه لاتینی، بمعنای «یاکم کن»، نقل از مزامیر داود ( تورات ، زمزموز پنجاه و یکم ) : « ... مرا با زوفا پاک کن ناطاهر شوم . مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر کردم ... ای خدا، دل طاهر در من بیافرین . »

۵ - اشاره به « حنات اربعه » اصلی .



## سرود سی و یکم

« ما در اینجا پریانی هستیم و در آسمان اخترانی<sup>۱</sup>؛ پیش از آنکه  
بثاتریچه بروی زمین فرود آمد باشد<sup>۲</sup>، ما را بخدمتگزاری او خواندند،  
و اینک ترا در برابر وی خواهیم برد؛ اما این سه تن دیگر  
که در آنجا بید<sup>۳</sup> و نگاهی نافذ دارند، نظرهای ترا قدرت آن خواهند داد  
که یارای رخنه در فروزندگی دلپذیر نگاههای او را بیابد. »  
آوازه خوانان چنین گفتند؛ پس آنکامرا در همراهی خوش بمقابل  
گرفونه بردند که در آنجا بثاتریچه بجانب ما چرخیده بود،  
و گفتند: « هشدار که دید گانت در دیدار صرفه جوئی نکنند، زیرا  
که اینک ما در برابر آن دوزمردت آورده ایم که روزگاری عشق از آنها  
بسوت تیر افکنی کرد<sup>۴</sup>. »

شوقی هزار که هر يك سوزاتر از شعله ای بود دیدگان مرا حرسانه  
بدیدگان فروزان او دوخت که همچنان به گرفونه مینگریستند.  
چونانکه نور خوشید بر آئینه ای تابد، حیوان دو کانه گاهی بیک  
صورت و گاه بصورت دیگر خویش درین دیدگان منعکس میشد<sup>۵</sup>.

۱ - «در اینجا»: اشاره به بهشت زمینی. - «... و در آسمان اخترانی»: اشاره به چهار ستاره  
فروزان صلیب جنوبی، که داته هنگام ورود بیرزخ آنها را در آسمان دیده بود (رجوع شود  
به صفحه ۵۸۳ این کتاب، شرح ۱).

۲ - یعنی: پیش از آنکه متولد شده باشد. اشاره بدانکه حسنات اصلی: نیرو،  
عدالت، حزم و اغماض، از آغاز در خدمت «حقیقت الهی» که از راه مذهب متجلی میشود،  
قرار داشته اند.

۳ - اشاره به «حسنات ثلاثه» علم الهی: احسان، امید، ایمان، که فقط آنها قدرت  
راهنمایی داته را بحقیقت الهی دارند.

۴ - اشاره به دیدگان بثاتریس. داته خود در سرود بیست و یکم «زندگانی نو» میگوید  
که: «خدای عشق در دیدگان دلدار من خانه دارد و بسا نیروی اوست که وی هرچه در برابر  
نگاه خویش دارد آراستگی میبخشد».

۵ - یعنی: گاه طبیعت الهی و گاه طبیعت انسانی مسیح در دیدگان بثاتریس  
منعکس میشد.



## برزخ

ای خواننده ، خود بیندیش که چسان باعجاب آمدم ، وقتی که دیدم  
کهوی خود بدافصورت نخستین مانده بود، ولی تصویرش دگرگون میشد<sup>۱</sup> .  
و چون روح من ، آکنده از بهت و ازشادی ، سرگرم چشیدن طعم  
خوراکی بود که خود سیر میکند و خود اشتها مینخشد<sup>۲</sup> ،  
آن سه تن دیگر<sup>۳</sup> که رفتارشان نشان میداد که ازقبیله‌ای<sup>۴</sup> برترند،  
پایکویی خویش را با آوازه ملکوتی<sup>۵</sup> هماهنگ کردند و بسوی ما آمدند .  
و چنین خواندند : « بتاتریچه ، دیده بردار ، دیده بردار و مرید  
وفادار خویش را بنگر که برای دیدار تو راهی چنین دراز پیموده است .  
لطف کن و پرده ازدهان خویش برگیر و ازین ره بر ما منت گذار ،  
تا وی آن زیبایی دومین را که تو پنهانش میداری تواند دید<sup>۶</sup> . »  
ای جلال فروغ خیره کننده جاودانی ، کدام کس است که در زیر  
سایه‌های «پارناسو» رنگ از روی داده یا از جویباران آن آب نوشیده  
باشد<sup>۷</sup> ،

و در کوشش خویش برای وصف جمال تو، در آن هنگام که در فروغ

۱ - یعنی : باوجودیکه تصاویر دوگانه مسیح تغییر مییافت ، حقیقت وجود او در نظر  
بتاتریس (حقیقت الهی) لایتغیر مانده بود .

۲ - خوراک حکمت - نقل از کتاب جامعه تورات : « آنها که مرا بخورند گرسنه تر  
و آنها که بنوشند تشنه تر خواهند بود . »

۳ - اشاره به «حسنات ثلاثه» : احسان ، ایمان ، امید .

۴ - *tribo* - یعنی آنانکه مقامی برتر از آن دیگران دارند .

۵ - *loro angelico caribo* - کلمه آخر این جمله تاکنون مورد بحث و تفسیر  
فراوان قرار گرفته است . بطور کلی این کلمه معنی آوازی را میدهد که بارض توأم باشد و مرادف  
اصطلاح انگلیسی *carol* است که در سایر زبانها معادلی برای آن نمیتوان یافت .

۶ - یعنی : بتواند لبخند ترا نیز نظر باشد . - « زیبایی اولین » : دیدگان بتاتریس .

۷ - یعنی : کدام شاعری است که ... - «پارناسو» : مقرخدای هنر و پریران الهام بخش

---

## سرود سی و یکم

---

کامل بهشتی پرده از روی برداشتی و با آ صورت که ترادیدم، در حلقهٔ هماهنگ  
افلاك<sup>۱</sup> جای گرفتی ،  
آدمی ناپخته و تاریک ضمیر بنظر نیاید ؟

---

۱ - این جمله را میتوان اینطور نیز معنی کرد : «... در آنجا که آسمان ، هماهنگ  
بازمینی که در آن آدم ییکناه زست ، تصویر از جمال الهی است » . اصل شعر چنین است :  
*là dove armonizzando il ciel t' adombra*



# سرودسی و دوم

## بهشت زمینی

در این سرود « سمبولیسم » کمدی الهی در حد اعلاى خود جلوه گر است : « گریفونه » که مظهر عیسى است « گردونه » را که مظهر مسیحیت و کلیسا است بدرختی که چون حوا میوه آنرا چید خشک شد و مظهر « معرفت نیک و بد » است مبینند ، و درخت برائت تماس با این گردونه شاخ و برگ نازم برمیآورد . درین وقت دانه بخواب میرود و چون بیدار میشود بئاتریس را که مظهر تجلی حقیقت الهی از راه مذهب و ایمان است مبینند که بر روی زمین نشسته است و او را متوجه تغییراتی میکند که در وضع گردونه پدید میآید ، و این تغییر شکل بصورتی عجیب در برابر نظر دانه صورت میگیرد .

درباره مفهوم « سمبولیک » روئیدن شاخ و برگ بدرخت نظریات و تعبیرات بقدری مختلف است که شاید هرگز منظور اصلی دانه ازین اشاره روشن نشود . فقط میتوان احتمال داد که چون دانه خود این درخت را از نظر معنوی « نماینده عدالت الهی » می شمارد ، این شاخ و برگ نو بدین موضوع ارتباط داشته باشد .

ولی مفهوم تغییرات گردونه را باسانی میتوان دریافت : این گردونه مظهر کلیسا، و تغییراتی که در شکل آن روی میدهد نماینده تحولات هزارا و سیصد ساله تاریخ کلیسا تا زمان دانه است. برائت این تغییرات که مفهوم آنها در حواشی صفحات بتفصیل شرح داده شده ، کلیسا در نظر دانه بخاطر مال و منالی که تحصیل کرده بصورت غولی درآمد و در عین حال برای خاندان پادشاهی فرانسه ( رجوع شود به سرود بیستم برزخ ) مقام طمعه ابرای یافته است . « کلیسای فاسد » زمان دانه ، در این سرود به « فاحشهای نیمه عریان » تشبیه شده که با نگاههای وقیحانه خود « مشتری » میطلبند ، و « فیلیپ لوبل » پادشاه فرانسه که پاپ را « خریده » و کلیسارا مملعه خود کرده بود ، درین جا بصورت « فاسق » این فاحشه درآمد است .

## سرود سی و دوم

دیدگان من برای فرونشاندن عطش ده ساله خویش<sup>۱</sup>، با چنان  
دقتی خیره شده بودند که سایر حواس مرا ازین راه کرختی دست  
داده بود<sup>۲</sup>،

و این هر دو دیده نیز، ازین و از آن جانب، در میان دودبواره بیخیالی  
محصور بودند، زیرا که لبخند ملکوتی سخت بسوی دام گذشته خویشان  
میکشاید<sup>۳</sup>؛

و درین هنگام این آله را شنیدم<sup>۴</sup> که میگفتند: - فزون از حد  
خیره شده‌ای! - و این سخن نگاه مرا با جبار بجانب چپ من بگردانید،  
و آن خیرگی که دیدار خورشید در دیدگان پدید می‌آورد دمی چند  
قدرت بینائی را از من بستاند<sup>۵</sup>.

---

۱- اشاره به ده سال دوری داتنه از بئاتریس، پس از مرگ او (۱۲۹۰-۱۳۰۰).

۲- رجوع شود به نظریه داتنه، که چون تمام قوا معطوف بامری شوند بقیه حواس کرخت  
میشوند، صفحه ۶۱۶، شرح ۱).

۳- یعنی: دیدگان من فقط متوجه لبخند ملکوتی بئاتریس بودند که در گذشته دام  
ایشان شده و آنها را بسوی خود کشانده بود، و این دیدگان مابین خود هر آنچه جز این لبخند در  
جهان بود دبواری کشیده بودند.

۴- اشاره به «حسنت تلاته».

۵- اشاره به خیرگی آدمی در مقابل تجلی حقیقت الهی، که در اینجا در قالب چهره  
بئاتریس بخورشید تشبیه شده است.

## برزخ

اما چون نگاه من بنوری ضعیف<sup>۱</sup> خو گرفت - میگویم 'ضعیف'<sup>۲</sup>  
تا تا بندگی آن نور خیره کننده‌ای را که میبایست بزور دیده‌ام را  
از دیدار آن بر گیرند نشان داده باشم -

سپاه پرافتخار<sup>۳</sup> را دیدم که بجانب راست خود چرخیده بود و رو  
بخورشید<sup>۴</sup> و شعله‌های هفتگانه<sup>۵</sup> میرفت .

همچون دسته‌ای سپاهی که برای حفاظت خویش ، در زیر سپرها  
نیمگرد میکند و پیش از آنکه کاملاً بدور خود گشته باشد در همراهی  
پرچم تغییر مسیر میدهد ،

این سربازان قلمرو آسمانی نیز که پیشاپیش دیگران میرفتند<sup>۶</sup> ،  
پیش از آنکه مالبند گردونه تغییر جهت داده باشد در مسیر نو براه  
افتادند و گذشتند .

پس آنگاه بانوان بنزدیک چرخها باز آمدند و « گریفونه » بارمیمون  
خویش را بحرکت آورد ، بی آنکه کمترین پری از پره‌های او بکار<sup>۷</sup>  
افتاده باشد .

بانوی زیبا که مرا بجانب گدار برده بود<sup>۸</sup> و « استاتسیو » و من ،

۱ - اشاره به نور شمعانی که پیشاپیش گردونه درحرکتند .

۲ - در متن : al poco که داته برای آنکه تکیه را بروی این کلمه داده باشد ،  
آنها با طرزنوشتن معروف به « ایتالیائی » نوشته و در حقیقت مانند اینست که زیر این کلمه را  
خط کشیده باشد .

۳ - lo glorioso esercito : اشاره به گردونه و همراهان آن .

۴ - یعنی : راه خود را برگردانده بود و رو بمشرق میرفت .

۵ - هفت شعله پیشاپیش گردونه .

۶ - اشاره به بیست و چهار پیرمرد ، نشان بیست و چهار کتاب تورات .

۷ - مفهوم نمایی این گفته اینست که هر چند صورت‌ظاهری کلیسا تغییر کند (حرکت  
گردونه) جنبه الهی و معنوی آنرا تغییری عارض نمیشود .

۸ - «ماندا» .

## سرود سی و دوم

بدنبال آن چرخ‌خی که دایره‌اش کمترین قوس را میپیمود براه افتادیم  
و چون از جنگل اعلی<sup>۱</sup> میگذشتیم که خطا کاری آن زنی که  
سخن مار را باور داشت<sup>۲</sup> یکسره از آدمیانش تهی کرد، آواز دسته‌جمعی این  
ملکوتیان قدمهای مارا هماهنگ میکرد.

شاید تیری از کمان بر آمده، دزسه مرت ، راهی بدان اندازه کما  
در نوردیده بودیم تواند رفت، که بئاتریچه از گردونه فرود آمد .  
جملگی را شنیدم که زمزمه کنان گفتند : - آدم<sup>۳</sup> ؛ - و آنگاه همه  
ایشان در پیرامون درختی گرد آمدند که شاخه‌های آن یکسره از برگ  
و شکوفه تهی شده بود .

۱ - اشاره بچرخ راست گردونه، که چون درین موقع گردونه بسمت راست میچرخد ،  
این چرخ قوسی کوچکتر از قوس آن چرخ دیگر را طی میکند ؛ و چون درست چرخ راست  
گردونه سه فرشته «حسانات‌تلاشه» جای دارند ، مفهوم این گفته اینست که این سه نفر از راه علم  
الهی «احسان» که خاصیت مسیحیت است روبه گردونه برده‌اند و نه از راه «حسانات‌اربعه» اصلی

۲ - l'alta selva : بهشت زمینی .

۳ - حوا .

۴ - آدم ابوالبشر ؛ اشاره به گناه آدم که بر اثر خطای حوا درچیدن میوه این درخت

از بهشت رانده شد .

• - این درخت ، همان «شجره ممنوعه» است که در وسط باغ بهشت بود و  
وبخاطر آنکه حوا از میوه آن خورد و چشم و گوش او و آدم باز شد ، این هردو از بهشت بیرون  
رانده شدند ، زیرا که باین کار ، این دو به علم نیک و بد که خاص خداوند است ره برده بودند،  
و از آن پس بود که این درخت از برگ و بار تهی شد . اصل ماجرا در تورات آمده است ( سفر  
پیدایش ، باب دوم ) : « ... و خداوند خدا آدم را فرموده گفت از همه درختان باغ بی‌مانعت  
بخور ، اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی  
مرد . » و ( سفر پیدایش ، باب سوم ) : « ... پس خداوند خدا پرسید آیا از آن درختی که  
ترا قندغن کردم که از آن نخوری خوردی ؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه  
درخت بمن داد که خوردم - پس خداوند خدا بزن گفت این چه کار است که کردی ؟ زن گفت مار  
مرا اغوا نمود که خوردم ... پس خداوند خدا بزن گفت السم و حمل ترا بسیار افزون گردانم ...  
و بآدم گفت چونکه سخن زوجات را شنیدی . . پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت  
از آن بارنج خواهی خورد . »

## برزخ

و کیسوی آن<sup>۱</sup>، که هر قدر بالاتر میرفت گسترده‌تر میشد<sup>۲</sup> از لحاظ بلندی در جنگلهای هندوان مورد پرستش آنان واقع می‌توانست شد<sup>۳</sup>.

«گرفونه» چه نیکبختی که با منقار خویش چیزی ازین درختی که طعمی خوش دارد برنمیگیری، زیرا که هر آن بطنی که با این خوراک آشنا شود، با درد فراوان بخود خواهد پیچید<sup>۴</sup>.

چنین بود بانگی که آن دیگران در کنار درخت تنومند برداشتند، و آن حیوان دو گانه<sup>۵</sup> گفت: «بذر عدالت را چنین حفظ باید کرد.»

### چهار صفحه قبل

ولی در باره مفهوم «سمبولیک» این درخت در اینجا معسرین اختلاف نظر دارند. غالب مفسرین قدیمی آنرا مظهر «اطاعت» از عدالت خداوندی دانسته‌اند که آدم در آن باره مرتکب قصوری بخشش ناپذیر شد و بالعکس عیسی تا با آخر بدان وفادار ماند، بدین جهت است که درختی که بعد از آدم خشک شد، با تمس با کرونه مسیحیت دو باره شاخ و برگ مییابد. چندین تفسیر دیگر نیز شده که در آنها این درخت مظهر صلیب، کلیسا، اخلاق، و امپراتوری روم محسوب شده است و این تفسیر اخیر که در قرن هیجدهم توسط «بالدا» باره لمباردی صورت گرفت، امروز مورد توافق غالب داتاه شناسان است.

۱ - اشاره به شاخه‌های درخت.

۲ - با احتمال قوی اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب دانیال نبی، باب چهارم) «... رؤیاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم، و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود، این درخت بزرگ وقوی گردید و بلندیش تا با آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.»

۳ - اشاره بدانکه دسته‌ای از هندیان درختان بلند را مکن ارواح مقدس خویش می‌شمارند. این مطلب از راه نوشته‌های هرودوت باطلاع نویسندگان لاتینی که داتاه با کتابهای آنها آشنائی داشت، منجمله و برزبل که در کتاب دوم Georgis خود درین باره سخن گفته، رسیده بود.

۴ - در صورتیکه این درخت مفهوم عبودیت و اطاعت مطلق بخداوند را داشته باشد، میتوان این بند و واقعه‌ایرا که در دیبال آن می‌آید، تعبیر این گفته پلوس رسول در انجیل (رساله پلوس رسول به رومیان) دانست که: «... پس همچنانکه یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات - زیرا بهمین قسمیکه از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز باطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.»

۵ - biato : دوزاده، یعنی آنکه با دو طبیعت مختلف زاده شده است.

## سرود سی و دوم

آنگاه بجانب مالبند گردونه برگشت و آنرا بیای درخت بی برگ  
و بار کشانید و باشاخه‌ای بدان بست و در همانجایش باقی گذاشت .  
همچنانکه درختان ما<sup>۱</sup> ، در آن هنگام که نور بزرگ با آن نوری که  
ماهیان آسمانی را بدنبال می‌آید درآمیزد و بر آنها بتابد<sup>۲</sup>  
آکنده از شیره میشوند، و پیش از آنکه خورشید اسبان بادپیمای  
گردونه‌خوش را در زیر برج دیگری‌ذین و یراق کرده باشد جامه‌ رنگهای  
توبرتن میکنند<sup>۳</sup> ،  
این درخت نیز که تا آن دم شاخه‌هایی از سرک و بار تهی داشت ،  
بجنبش در آمد و رنگی روشن‌تر از قرمز و تیره‌تر از بنفش یافت<sup>۴</sup> .  
در آن دم جمله حاضران سرودی خواندند که من چیزی از آن  
در نیافتم و آهنگش را نیز تا باخر در خاطر نسپر دم ، و این سرودی بود که  
زمینیان را با آن آشنائی نیست .  
اگر میتوانستم همچو آن نقاش که از روی سرمشق خوش کرده  
بر میدارد، شرح دهم که در داستان «سیرینگا» آن دیدگان سنگین دلی

۱ - درختان روی زمین .

۲ - « نور بزرگ » : خورشید - « نوری که بدنبال ماهیان آسمانی میتابد » : اشاره  
به درخشندگی ستارگان برج «حمل» که از لحاظ فلکی در دنباله برج حوت (ماهی) قرار دارند...  
بنابراین مفهوم این بند اینست که « چون خورشید در برج حمل باشد » ، یعنی : در فصل بهار؛  
کلمه حوت (ماهی) در متن ایتالیائی بصورت اصلی آن *pesce* بکار برفته ، بلکه بصورت نام یکی  
از انواع خاص ماهی ، *lasca* آمده است .

۳ - یعنی : پیش از آنکه خورشید وارد برج ثور (اردیبهشت) شود این درختان جامه  
*برک* و بلز بهاری برتن میکنند .

۴ - یعنی : پوشیده از گلها و شکوفه‌هایی شد که رنگی بین بنفش و قرمز داشتند . این  
رنگ رنگ خون آدمی است، و به همین جهت بونی *Buti* مفسر قدیمی و معروف کمدی الهی اشاره  
داته را بخون مسیح میداند .



## برزخ

که نگاهبانی برایشان بس گران تمام شد ،  
چگونه سنگین شدند و برهم افتادند<sup>۱</sup> ، میتوانستم گفت که چسان  
بخواب رفتم ؛ اما این توصیف را امانتدارانه کسی کند که توانائی چنین  
کاریش باشد .

لاجرم بشرح بیداری خویش ازین خواب میپردازم ، و میگویم که پرده  
خواب مرا برقی فروزان و بانگی که : - چه میکنی ؟ برخیز ! - ازهم  
بدید<sup>۲</sup> .

همچنانکه پطرس و یوحنا و یعقوب بدیدار شکوفه‌های آن درخت  
سیب که فرشتگان را مشتاق میوه‌های خوش میکند و در آسمان خوان  
بزمهای جاودان میگستراند<sup>۳</sup>

۱ - در میتولوژی یونان ، هرمس خدای شبانه ، سفر و قاصد خدایان (به لاتینی مرکور) ،  
برای آنکه گول صدچشم یاسدار «یو» را ( رجوع شود به سرود بیست و نهم این کتاب ) بخواب  
برد ، نی‌زنان داستان عشقبازی «یان» خدای جنگل را با Syrix ( بائالیائی Siringa ) پری  
زیبای «آرکادیا» برای او شرح داد و گفت که چسان در نتیجه این عشق پری خود را برودخانه افکند و تبدیل  
به بوته نی شد ؛ این قصه «آرکوس» گول صدچشم را بخواب برد و کلیه چشمهای او را فرو بست  
و در نتیجه هرمس توانست او را بکشد. دانه اشاره میکند که وی نیز با شنیدن صدائی چنین لطیف  
و آسمانی بخواب رفته است .

۲ - برق فروزان مربوط به بازگشت موکب مقدس با آسمان و صدا از ماندا است .  
۳ - این بند و دو بند بعد ، مربوط یکی از فصول معروف انجیل است که «تبدل عیسی»  
( trasfigurazione di Cristo ) نام دارد ، ولی تشبیه عیسی بدرخت سیب توسط خود  
دانه از روی یکی از بندهای غزل غزل‌های سلیمان در تورات صورت گرفته است ( تورات ،  
غزل غزل‌های سلیمان ، باب دوم ) : « ... چنانکه سیب در میان درختان جنگل ، همچنان  
محبوب من در میان پسران است . در سایه وی بشادمانی نشستم و میوه‌اش برای کامم شیرین بود .  
قسمتی از انجیل که مربوط به «تبدل عیسی» است عیناً چنین است : ( انجیل متی ، باب هفدهم ) :  
« ... و بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته ایشانرا در خلوت بکوهی  
بلند برد و در نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید درخشند و جامه‌اش چون  
نور سفید گردید ، که ناگاه موسی و الیاس برایشان ظاهر شده با او گفتگو میکردند . اما پطرس  
بقیه در صفحه بعد

## سرود سی و دوم

بسوی درخت رفتند و مدهوش شدند، و پس آنگاه با آهنگ آن کلامی که  
خوابهایی گرانتر از آنرا پایان داد<sup>۱</sup> دیده بگشودند  
و دیدند که موسی و الیاس از جمع ایشان کناره جسته بودند و جامه  
مولایشان نیز دگرگون شده بود<sup>۲</sup> ،  
من نیز بهمین سان بخویش آمدم؛ و در نزدیک خود آن بانوی نکوکاری  
را که پیش از آن قدمهای مرا در طول جویبار رهبری کرده بود ایستاده  
دیدم<sup>۳</sup> .

و با پریشانی بسیار گفتم: «بئاتر چه کجاست؟» و وی گفت: «او  
را در زیر شاخ و برگهای نورسته بین که بر روی ریشه درخت نشسته است؛  
و آن همراهانی را نیز که در پیرامون او بنگ<sup>۴</sup>؛ اما آن دیگران

### بقیه از صفحه قبل

بمبسی متوجه شده گفت که خداوند! بودن ما در اینجا نیکوست؛ اگر بخواهی سه سایبان در  
اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس، و هنوز سخن بر زبان  
بود که ناگاه ابری درخشنده برایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینست پسر  
حبیب من که از وی خوشنودم او را بشنوید. و چون شاگردان این را شنیدند بروی در افتاده  
بینهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده ایشانرا لمس نمود و گفت برخیزید و ترسان نمابید  
و چشمان خود را گشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند. و چون ایشان از کوه بزمبیا آمدند  
عیسی ایشانرا قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد زهار این رؤسا را بکسی باز  
نکوئید. - پطرس، یوحنا، یعقوب، موسی، الیاس: اسامی عبری که مرادف ایتالیائی آنها  
در متن دانه چنین است: Elia, Moisé, Iacopo, Giovanni, Pietro: - «مولاه»  
ترجمه کلمه Maestro (استاد) است که بمبسی اطلاق میشود، و علت اطلاق این نیست که حواریون  
عیسی همجا در انجیل بمنوان «شاگردان» نام برده شدهاند.

۱ - اشاره جدای عیسی، که بادم مسیحائی مرده را زنده کرده بود.

۲ - یعنی دیگر به «سپیدی نور» نبود.

۳ - مانندها.

۴ - اشاره به حسنات سبمه، یعنی حسنات اربعه و حسنات ثلاثه که در کنار بشاترس  
ماندهاند، اما آن دیگران او و گردونه را ترك گفتهاند.

## برزخ

که درینجا بودند، بدنبال گریفونه بسوی آسمان بالا میروند و سرودی شیرینتر و عمیقتر ساز کرده اند. «

نمیدانم که وی ازین پیش چیزی گفت یا نگفت، زیرا که درست در آن دم زنی را که دیدارش مرا فارغ از هر اندیشه دگر کرده بود در برابر خوش دیدم.

تنها بود و در روی زمین نشسته بود<sup>۱</sup>، چنانکه گوئی نگهبانی گردونه‌ای را که پیش از آن بر گردن حیوان دوگانه<sup>۲</sup> بسته دیده بودم برعهده<sup>۳</sup> خوش داشت.

پریان هفت گانه<sup>۴</sup>، حلقه وار پیرامون ویرا فرا گرفته و از خود صومعه‌ای ساخته بودند<sup>۵</sup> و آن مشعلها را که یکی از «آکویلونه» و «آوسترو»<sup>۶</sup> ندارند بردست داشتند<sup>۷</sup>.

«تو کوتاه زمانی دیگر درین جنگل بسر خواهی برد، و بعد از آن در همراهی من جاودانه از اهالی آن رومی خواهی شد که مسیح رومی آنست<sup>۷</sup>».

۱ - *su la terra vera* : روی زمین برهنه - چندتن از مفسرین این ترکیب را

«روی زمین حقیقت» ، یعنی زمین عبودیت و اطاعت از خداوند معنی کرده اند .

۲ - *alla biforme fiera* : گریفونه .

۳ - *ninfe* ( در یونانی *nymphae* ) پریان زیبای افسانه خدایان یونان، که به دست

پریان چشمه‌سارها و رودخانه‌ها و جنگلها تقسیم میشدند . در اینجا مراد از «پریان هفتگانه» حنات سبزه است که قبلا ذکر آنها رفت .

۴ - یعنی: حلقه‌های پدیدآورده بودند که همچون صومعه کسی را بداخل آن راه نبود .

۵ - *Austro* و *Aquilone* باد شمال و باد شرق .

۶ - مفهوم این مشعلها که برای نخستین بار از آنها سخن می‌رود درست روشن نیست .

ظاهراً اشاره بهفت برکتی است که روح القدس عطا میکند . برخی نیز آنها را همان هفت شمعدان سرود بیست ونهم دانسته‌اند ، ولی این احتمال بعید مینماید .

۷ - آن رومی که مسیح رومی آنست *quella Roma onde Cristo è romano*

اشاره به بهشت .

## سرود سی و دوم

لاجرم ، بخاطر صلاح دنیا که در تباهی بسر میبرد ، اکنون نظر بدین  
گردونه افکن ، و چون بروی زمین باز کردی آنچه را که اینک بچشم خواهی  
دید برای مردمان باز گوی <sup>۱</sup> .

بناثریچه چنین گفت : و من که خالصانه سر بفرمان اوداشتم ، نگاه  
واندیشه خویش را بدانسو که او خواسته بود گرداندم .

هرگز صاعقه‌ای ، در آن هنگام که از دورترین سرحدات آسمان فرو  
میبارد <sup>۲</sup> ، با چنین تندی از ابرهای کران فرود نیامده است  
که آن پرندۀ خدای خدایان <sup>۳</sup> . که دیدم که بر روی درخت فرود  
آمد و ساقۀ آن و نیز گلها و برگهای تازه رسته‌اش را پاره پاره کرد <sup>۴</sup> ؛  
و آنگاه با همه توانائی خودش بر گردونه حمله برد و گردونه همچو  
آن کشتی که در خطر غرق باشد و گاه از پیش و گاه از پس سیلی خورامواج  
شود ، در زیر این ضربتها کمر خم کرد .

۱- بناثریس صریحاً داتۀراماً مور می‌کند که در بازگشت بروی زمین ماجرای سفر خود را  
بجهان دیگر برای زندگان بازگوید تا مایه تنبه آنان شود . این بندی از « کمدی الهی » است  
که در آن داتۀ بطور روشن توضیح میدهد که منظورش از سرودن این کتاب چه بوده و چگونه برای  
او اینکار صورت انجام يك وظیفه مذهبی و مقدس را داشته است .

۲ - « دورترین سرحدات آسمان » : اشاره به نزدیکترین قسمت آسمان به « کره ناره »  
که بعقیده قدما حد فاصل میان آسمان زمین و اولین فلك ( فلك . ا . ) بود و صاعقه از  
آبجا می‌آمد .

۳ - l' ucel(lo) di Giove : عقاب ، که در اینجا مظهر امپراتوری روم در دوران آزار  
مسیحیان است . این اولین حمله از حملات پیاپی است که از بن‌س بگردونه میشود و مظاهر لطامت  
شدیدی است که در طول هزار و سیصدسال بر مسیحیت وارد آمده است . حمله اول از جانب « عقاب »  
( امپراتوران روم که نشان آنها پرچم عقاب زرین بود ) صورت می‌گیرد و علامت دورانی است  
که مسیحیان مورد تمقیب و آزار شدید رومیان قرار داشتند .

۴ - گلها و برگهای تازه رسته : نخستین دسته‌های مسیحیان .

## برزخ

سپس دیدم که روباهی که گوئی هر گز از غذائی نکوتغذیه نمیکرد،  
بدرون گردونه منصور جست<sup>۱</sup> .

اما بانوی من<sup>۲</sup> بخاطر خطایای وحشترای او ، سخت بیاد ملامتش  
گرفت، ووی با آن سرعتی که استخوانهای بی گوشتش اجازه میداد پای  
گریز گشود<sup>۳</sup>

پس آنگاه عقاب را دیدم که از آنجا که قبلاب آن نشسته بود بدرون  
گردونه فرود آمد و آنرا یکسره در زیر بال خویش گرفت<sup>۴</sup> .

و درین دم ، چون صدائی که از دلی افسرده بر آید ، صدائی از  
آسمان برون آمد که میگفت : « ای زورق من ، چه بار بدی داری ! »<sup>۵</sup>  
بعد از آن ، دیدم که زمین در میان دو چرخ گردونه شکافته شد و

۱ - دومین حمله به گردونه ، نشان دومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدین  
آئین‌روی آورد . - « روباه » : مظهر زندگه و بدعت‌دردین (eresia) ( رجوع شود بسزدهای  
نهم و دهم و یازدهم دوزخ ) . - « گردونه منصور » : اشاره «نانکه عالم مسیحیت از میدان کشمکش با  
امپراتوران رومی پیروز بدرآمده بود .

۲ - la donna mia : اشاره بمفهوم نمثیلی وجود بئاتریس ، یعنی کلیسا که پاسدار  
ونگهبان حقیقت است .

۳ - یعنی : کلیسا با جلوه حقیقت بدعت‌گزاران وزندیقان را سرافکننده و فراری کرد .

۴ - سومین حمله بگردونه : مظهر سومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدان  
روی آورده بود . در اینجا نیز «عقاب» نماینده امپراتور رومی است ، و این‌بار مراد ازین اشاره  
بخشی است که قسطنطین (کنستانتینوس) امپراتور مسیحی روم بکلیسا کرد و بدین ترتیب کلیسای  
کاتولیک را صاحب آن ضیاع و عقار مادی کرد که بقفیده داته علت‌العلل فساد روحانیت است  
( دوزخ ، صفحه ۳۳۶ ، شرح ۲ ) .

۵ - اشاره به افسانه قرون وسطائی که بموجب آن پس از امضای «هبه نامه» از طرف  
«کنستانتینوس» ، صدائی از آسمان شنیده شد که میگفت : « از امروز زهر در عروق کلیسای  
خداوند پراکنده شد » . این افسانه را چندین مفسر قدیمی کمدی الهی نقل کرده‌اند .

## سرود سی و دوم

اژدهائی برون آمد و دم برافراشته‌اش را در گردونه فرو برد<sup>۱</sup> .  
و آن‌گاه همچوزنبوری که نیش خویش را پس از گزیدن بیرون کشد،  
این اژدها دم تباہ‌گر خود و همراه با آن قسمتی از آخر گردونه را بسوی  
خویش باز آورد و پس خرسندانه براه خود رفت .

و آنچه از گردونه مانده بود ، همچون زمینی حاصلخیز که از چمن  
پوشیده شود ، مستور از پرهائی شد که شاید با نیتی صاف و پاک بدان اهداء  
شده بود<sup>۲</sup> ؛

و هر دو چرخ ارا به و مال‌بند آن ، در مدت‌زمانی کوتاه‌تر از آنکه آهی  
دهائی را گشوده نگه دارد ، از این پرها پوشیده شدند .  
سپس از هر سوی گردونه مقدس ، که بدینسان تغییر شکل داده بود،  
سرهائی بیرون آمد : سه سر در جانب مال‌بند و یک سر در هر یک از چهار  
گوشه آن .

۱ - چهارمین حمله بگردونه : مظهر چهارمین خطر بزرگ تاریخ مسیحیت - برای  
این اژدها تاکنون مفهوم‌های تمثیلی مختلف قائل شده‌اند ؛ بمقیده دسته‌ای از مفسرین این اژدها  
مظهر شیطان است ، و در بنصورت اصل فکر از انجیل گرفته شده ( مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب  
دوازدهم ) : « ... و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او  
را هفت سروده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر - و دمش نلک ستارگان آسمان را کشیده آنها را  
بر زمین ریخت و اژدها پیش آن زن که میزائید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را بیلد ... و اژدهای  
بزرگ انداخته شد ، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را  
می‌فرید .. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش ماری انداخته شدند . »

چندین مفسر برجسته و قدیمی کمدی الهی ، از جمله لانا Lana ، بوتی Bui ، بنونوتو  
Benvenuto ، مظهر تمثیلی دیگری برای این اژدها معین کرده‌اند که از نظر عقاید مذهبی ما بسیار  
زنده است ، بهمین جهت از نقل آن خودداری میشود .

۲ - اشاره به موقوفات و هدایائی که بکلیسا داده شد ، و هر چند که این اهداء شاید « بایستی  
پاک صورت گرفت » ، ولی وجود این مال و منال دنیوی باعث فساد کلیسا شد . - اشاره دانه  
در اینجا اختصاصاً به هبه‌نامه « کنستانتینوس » امپراتور روم است و بهمین جهت گردونه پوشیده  
از پرهائی شده که از بدن عقاب ( امپراتور ) فرو ریخته است .

## برزخ

سر های نخستین هر کدام همچو گاوان دو شاخ داشتند؛ اما هر يك از آن چهارتای دگر را شاخی بیش نبود که در میان پیشانی رسته بود: و هر کز کسی را نظر بر چنین غولانی نیفتاده است<sup>۱</sup>.

بر روی گردونه، با اطمینان خاطر همانند آن که دژی مستحکم در بالای کوهستانی منیع بخوش دارد، فاحشه‌ای نیمه برهنه را نشسته دیدم که پیوسته نظر بر گرداگرد خویش میکرد<sup>۲</sup>؛

و در کنار او غولی ستبر، با وضعی که گوئی هش داشت که وی را از چنگش نربایند ایستاده بود؛ و چندین بار این و آن یکدگر را بوسیدند<sup>۳</sup>.

۱ - این هفت سر که بعد از پوشیده شدن گردونه از پرهای عقاب از آن بیرون می‌آیند، مظاهر معاصی کبیره سبعماند که پس از آنکه کلیسا صاحب مال و منال دنیوی شد در دستگاه رهبری عالم مسیحیت بروز کرد. این معاصی هفتگانه بر حسب اهمیت خود تقسیم بدو دسته سه‌تایی و چهارتایی شده‌اند، و دسته معاصی تلافی که سه‌گناه کبیره غرور و حسد و خشم را شامل میشود (که در طبقه‌بندی برزخ دانه سنگین‌تر از گناهان دیگرند و بهمین جهت طبقات پائین برزخ بدانها اختصاص دارد) بصورت سرهائی نموده شده‌اند که هر کدام دو شاخ دارند. از نظر نمثیلی این دو شاخ نماینده آنند که این سه‌نوع گناه هم علیه خداوند بکار می‌روند و هم علیه ابناء بشر، در صورتیکه چهار گناه دیگر که هر کدام بصورت سرهائی بایک شاخ نموده شده‌اند، تنها بخود گناهکار زبان میرسانند.

هر چند این تعبیر مورد قبول اکثریت مفسرین است، ولی برخی از مفسرین مهم «کمدی الهی» درین باره نظریات دیگری ابراز داشته‌اند، منجمله بوتی Buti و بیاجولی Biagioli این سرهای هفتگانه را همان هفت سری میدانند که در مکاشفه یوحنا ی رسول در انجیل بدانها اشاره شده است: «... پس مرا در روح به بیابان برد، و زنی را دیدم بروح قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت و آن زن به ارغوانی و قرمز ملبس بود و این هفت سر هفت کوه بود که زن بر آنها نشسته بود (دوزخ، صفحه ۲۵۹، شرح ۵). «هفت کوه» در اینجا اشاره است به هفت تپه‌ای که شهر رم بر فراز آنها بنا شده است.

۲ - «فاحشه نیمه برهنه»: کلیسای فاسد دوره دانه؛ اصل فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا ی رسول، باب هفدهم): «... یا تا قضای آن فاحشه بزرگ را بتو نشان دهم که پادشاهان جهان با او زنا کردند.» - «لانک‌فلو» ابن اشاره را بشخص پاپ بویفاتیبوی هشتم میداند.

۳ - «غولی ستبر» (un gigante) اشاره به فیلیپ لوبل Philippe le Bel (ایتالیایی)



فحشه‌ئی نیمه برهنه را دیدم که نظر برگردا کرد خوش داشت و در کنارش غولی ستر ایستاده بود. (صفحه ۹۹۶)



## سرود سی و دوم

اما چون آن روسپی دید گان حریص و بی آرام خویش را بجانب من  
گرداند<sup>۱</sup> ، فاسق درنده خوی اوسر تا پیا بباد تازیانه اش گرفت<sup>۲</sup> ،  
و پس، آکنده از حسد و دیوانه از خشم ، بند از پای حیوان موحتش<sup>۳</sup>  
بگشود و آنرا چندان دردل جنگل دور برد  
که هم روسپی و هم حیوان نو از دیده من پنهان شدند<sup>۴</sup> .

### چهارم از صلیحه ۹۹۶

Filippo il Bello ( فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه ، که پاپ و دستگاه کلیسا را از وایکان به «آوینیون» در جنوب فرانسه انتقال داد و ازین راه داتمه او را «غولی» می شمارد که مراقب است تا آن فاحشه را (کلیسا) که ممشوقه اوست ازاد نریند . - این فیلیپ لوبل نخستین پادشاه اروپای غربی بود که با ایران روابط سیاسی برقرار کرد و قدیمترین سند سیاسی که از روابط ایران و فرانسه در دست است دو نامه است که بین او و شامغول ایران رد و بدل شده است .

۱ - اشاره بکوشش کلیسا برای نجات خود از بند تسلط پادشاه فرانسه .  
۲ - اشاره به بدرقتاری قوای فیلیپ لوبل با پاپ بونیفاتیو در «آلانی» ( رجوع شود صفحه ۸۳۵ ، شرح ۶ ) .

۳ - «حیوان موحتش» il mostro : اشاره بگردونه که بر اثر تغییرات بیایی که بر آن روی آورده بصورتی منخ شده و زشت درآمده است .

۴ - یعنی : این غول (فیلیپ لوبل) گردونه ابرا (کلیسا) که قبل از آن گریفونه (عیسی) بدرخت ( رم که درخت مسیحیت در آن ریشه دوانیده است و از آنجا با طرف شاخ و برگ میگستراند ) بسته بود بگشود و آنرا همراه خود بدور دست (آوینیون در خاک فرانسه) برد . - «حیوان نو» la nuova belva : اشاره بدانکه تاکنون چنین حیوانی دیده نشده بود ، یعنی تاکنون کسی پیدا نشده بود که این چنین کاری کند .

مفهومات تمثیلی این سرود را که در کمدی الهی ازین حیث بی نظیر است ، بطور کلی میتوان چنین خلاصه کرد: گردونه پیروز: کلیسای کاتولیک - پریان هفتگانه : حسنات ارجه اصلی و حسنات ثلاثه انجیلی . - هفت چراغدان : برکات سبعة روح القدس - درخت معرفت نیک و بد : رم - عقاب : امپراتوری روم - روباه : زندقه و بدعت در دین - ازدها : شیطان و فساد - فاحشه : کلیسای فاسد - غول : پادشاه فرانسه .

# سرودی و سوم

## بهشت زمینی

### پایان سفر برزخ

پس از تغییرات بیایی وضع گردونه مقدس ، و در دنبال مزموری که توسط «حسانت اربمه» و «حسانت ثلاثه» خوانده میشود ، بثاتریس وسانلدا وداته واستاسیوس درطول رود لته پیش میروند تا بسر چشمه آن میرسند که سرچشمه هر دو رود بهشت زمینی است . این رود دومین «اونومه» نام دارد ، وهمچنانکه آب «لته» را این خاصیت است که باد گناهان گذشته را از خاطر بیرون میبرد آب «اونومه» خاصیت آنرا دارد که باد ثوابکارها را در دل نوشتندگان خود زنده میکند .

بثاتریس داته را بامفهوم درخت « معرفت نیک و بد» آشنا میکند وخبر از ظهور نزدیک يك «آزادی بخش» ومنجی میدهد که باید حقیقت را از نو پیروز کند ، وبوی دستور میدهد که آنچه را که دیده است برای دیگر مردمان جهان شرح دهد ، و بدین ترتیب در واقع داته از جانب بثاتریس یعنی از جانب حقیقت الهی مأموریت نوشتن «کمدی الهی» را پیدا میکند ، تا داستان رستگاری او وسیله ای برای رستگاری سایر ابناء بشر شود، زیرا خود داته در اینجا يك آدم تنها نیست بلکه سمبول و مظهر بشریت است .

در این آخرین سرود برزخ ، مثل اولین سرود دوزخ ، داته با ما و اشاره سخن از مردی بمیان میآورد که باید بظهور خود عدالت را در جهان حکمفرما کند . این مرد در دوزخ «تازی شکاری» و در اینجا «پانصد و پنجاه» نامیده شده، وطبعاً چنین معنایی تمام مفسرین و داته شناسان را در طول چند صد سال بکار واداشته است تا مفهوم این اشارات را روشن کنند .

درین باره در حاشیه مربوطه توضیحات لازم داده شده است .

آخرین سرود برزخ ، مثل آخرین سرود دوزخ ، با کلمه ستارگان *le stelle* پایان مییابد ، و این کلمه یکبار دیگر نیز در آخر «بهشت» تکرار میشود . در آخر دوزخ ، وجود این ستارگان مفهوم بازگشت داته یعنی بشر گناهکار را بدنیای روشنایی و درینجا مفهوم ارتقای روحی او را بجانب کانون نور و فروغ دارد . سرود وقتی بیایان میرسد که داته بنمایندگی بشریت ، پس از تصفیه روح خوش از آلودگی گناه و شستن آن با آب پشیمانی وتوبه ، «پاک» ومجرد ، آماده صعود بمالم فروغ جاودان ، یعنی عالم رستگاری و آرامش روحی شده است .

## سرود سی و سوم

بانوان با حال گریان بخوانند *Deus, venerunt gentes*<sup>۱</sup>  
پرداختند، و این مزمور خوانی دلپذیر را بنوبت گاه با صد و گاه با چهار  
صدا انجام دادند<sup>۲</sup>؛

و بئثر بیچه، همدردان هوآه کشان گوش بدیشان فراداده بود، و چهره‌ای  
چنان افسرده داشت که چهرهٔ مریم در پای صلیب چندان پریشاتر از آن  
نشده بود.<sup>۳</sup>

اما چون این دوشیزگان خاموش شدند قارشتهٔ سخن را بدو سپارند،  
وی برخاست و بر پای ایستاد و با چهره‌ای آتشین پاسخ داد:

*Modicum et non videbitis me ; et iterum*<sup>۴</sup>، ای خواهران

---

۱- جملهٔ لاتی، بمعنای: «ای خدا، امتهای داخل شده‌اند». این مطلع مزمور هفتاد و نهم  
داود نبی در کتاب مزامیر تورات است که چنین آغاز میشود: «ای خدا، امتهای بمیراث تو  
داخل شده هیکل قفس ترا بی‌صمت ساختند - اورشلیم را غرابها نمودند - لاشهای بندگانت  
رابمرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را به وحوش صحرا...» اشارهٔ داتهد بدانستکه کلیسا  
مورد تجاوز اقوام و ملل مختلف قرار گرفته و از راه اطاعت بخداوند که وظیفهٔ آن بوده منحرف  
شده است.

۲- اشاره بدانکه يك بند از مزمور را «حسنات ثلاثه انجیلی»<sup>۵</sup> و بند دیگر را «حسنات  
اربعهٔ اصلی» میخوانند. این همان طرز خواندن سرودهای مذهبی است که در کلیسا معمول است  
که يك بند را دسته‌ای و بند بعد را دسته‌ای دیگر میخوانند.

۳- اشاره بموقعی که مریم عیسی را دید که بر بالای صلیب جان سپرد.

۴- جملهٔ لاتی، بمعنای: «چون کمی دیگر بگذرد، دیگر مرا نخواهید دید، و  
باز هم...» این سخنی است که مسیح به حواریون خود گفت و بدان وسیله مَرَك تَرْدِيك خوش  
را بدانان اطلاع داد. نقل از انجیل (انجیل یوحنا، باب شانزدهم): «... بعد از اندکی مرا  
نخواهید دید و بعد از اندکی بجز مرا نخواهید دید، زیرا که نزد پدر (خدا) میروم.»

## برزخ

گرامی من ، *modicum et vos videbitis me* .

آنکاه آن هر هفت تن را رو بجلو براه افکنند، و با اشارتی ساده من و بانو<sup>۱</sup> و آن خردمندی را که بر جای مانده بود<sup>۲</sup> فرمود که بدنبالش روان شویم .

بدینان براه خویش رفت ، و نیندارم که فزون از قدمی ده<sup>۳</sup> برداشته بود، که نظر بر دیدگان من دوخت ،

و بآرامی گفت : « تندتر آی ، تا اگر باتو سخنی داشته باشم آنرا باسانی توانی شنید . »

چون فرمائش را کردن نهادم و بنزدیکش رفتم ، بمن گفت : « برادر، چرا جرئت آن نداری که اکنون که در کنار من روانی از من پرسشی کنی؟ » حال آن کسان را یافتم که در برابر مهتران از فرط احترام دست از رسیدن بلب خاموش میشود ؛

تمجمع کنان ، گفتم : « ای بانوی من ، شما خود بر نیازم آگاهید، وهم میدانید که این نیاز را چه راضی میتواند کرد . »

واو بمن گفت : « میل دارم که ازین پس هم ترس وهم شرم بیجا را

---

۱- جمله لاتینی، بمعنای: «اندکی بعد دوباره مرا خواهید دید»، این بقیه آن سخن عیسی است که در شرح قبل نقل شد . اشاره بآئیس بدان است که کلیسا در آینده دوباره صفا و تقدس نخستین باز خواهد گشت ، و شاید هم اشاره ضمنی بدین باشد، که بزودی دوره « اسارت بابلی » یعنی انتقال اجباری پاپ به آوینیون (دفرانسه) سر خواهد رسید و بلز وایسکلن مقر پاپ خواهد شد .

۲- مائلا .

۳- «استانبول» که بر جای مانده و همراه ویرزبل برقیه است .

۴- این «ده قدم» با احتمال قوی مفهوم تمثیلی خاصی دارد، ولی مفسرین مختلف هیچکدام درین باره نظر قطعی ابراز نداشته اند .

## سرود سی و سوم

از خوش دور کنی، تادیکر همچو آن کس که خواب بیند سخن نگفته باشی.  
بدانکه آن ظرفی<sup>۱</sup> که از دهایش درهم شکست<sup>۲</sup>، بود و دیگر نیست<sup>۳</sup>؛  
اما آنکس که مسئول این امر است، بداند که انتقام الهی از شورباها  
نمیهراسد<sup>۴</sup>.

و آن عقابی که پره‌های خوش را بر گردونه نهاد و از آن نخست غولی  
و پس طعمه‌ای ساخت، همواره سترون نخواهد ماند<sup>۵</sup>،  
زیرا که من با وضوح تمام نزدیکی اختران را میبینم<sup>۶</sup>، و اعلام  
میدارم که اینان بر هر منعی و هر مانعی پیروز خواهند شد، و روز کاری  
خواهد آمد

که «پانصد و ده و پنجمی» که از جانب خدای آمده خواهد بود<sup>۷</sup>،

۱- اشاره بگردونه .

۲- رجوع شود بآخر سرود پیش .

۳- «بود و دیگر نیست» : سخن یوحنا ی رسول در انجیل ( انجیل ، مکاشفه  
یوحنا ی رسول ، باب هفتم ) : «...آن وحش که دیدی بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد ، و  
بہلاکت خواهد رفت . اشاره بدانکه کلیسا سابقاً مطیع و یار سا بود و دیگر نیست .

۴- در قرون وسطی رسم بر این بود که اگر قاتلی در عرض نه روزه بعد از قتل میتوانست  
خود را بر سرگور مقتول برساند و در آنجا شوربائی ( suppa ) بخورد ، قاتون «خونخواهی»  
( vendetta ) که بموجب آن ورثه مقتول باید برای حفظ شرافت خویش قاتل را بقتل او بکشند،  
لغو میشد و دیگر ایشان را حق دست درازی بدو نبود . بنابراین مفهوم این بند اینست که  
پاپ «بولیفاتسیوی هشتم» که غاصب مقام خلافت مسیحیان است ، باید بداند که انتقام الهی، قانون  
«شوربا» نمیشناسد و بهر حال او را کیفر خواهد داد .

۵- در باره مفاهیم تمثیلی عقاب ، غول ، طعمه : رجوع شود به توضیحات سرود قبل-  
« سترون نخواهد ماند» ، یعنی حکومت امپراتوری که از سال مرگ فردریک دوم (۱۲۵۰) تا تاجگذاری  
هاینریش هفتم در میلان (۱۳۰۸) شامل سلطنت ایتالیا شده و درین مدت ازین حیث «عقیم» است  
همیشه چنین نخواهد ماند .

۶- یعنی : فرا رسیدن روزی که باید بدین وضع خانم دهد ، نزدیک  
است .

۷- « پانصد و پنج » un cinquecento diece e cinque : یکی از مشکلاترین  
توجه در صفحه بعد

## برزخ

هم غاصبه، وهم آن غفريت را که باوی شريك جرم است بدست مرگ خواهد سپرد.  
و شاید که گفته من، که همچون ماجرای «نمی» و «ابوالهول» مبهم

### جه از صلحه قبل

مماهای کمدی الهی! - درباره این معما تا کنون تمام مفسرین کمدی الهی بی استتنا بیعت و تفسیرهای مفصل پرداخته‌اند، و با اینکه صدها صفحه درین مورد سیاه شده هنوز مفهوم اشاره دانه بصورتی قطعی مشخص نشده است. «بئاتریس» خود در بند بعد اعتراف میکند که سخن مبهم است، ولی بقول «ماسرون» مترجم و مفسر فرانسوی کمدی الهی، این اشاره از مبهم گذشته بصورت معمانی «غیر قابل حل» درآمده است.

تعبیری که مورد قبول غالب مفسرین قرار دارد اینست که رقم «۵۱۵» در ارقام لاتینی، بصورت DXV نوشته میشود و این کلمه بایس ویش شدن دو حرف دوم و سوم بصورت DVX درمیآید که بلائینی معنی «رهبر» میدهد (در رسم الخط لاتین غالباً حرف U بشکل V نوشته میشود و درینجا نیز چنین شده، و این کلمه عملاً «دوکس» Dux تلفظ میشود)؛ این همان کلمه‌ایست که در ایتالیائی قدیم «دوکا» duca گفته میشد و این لقب را دانه همجا درین کتاب پورترژیل داده‌است؛ در ایتالیائی امروزی این کلمه بصورت «دوچه» duce درآمده‌است و این عنوان رسمی بود که در دوران حکومت فاشیستی ایتالیا موسولینی برای خود برگزیده بود.

بنابراین مفهوم سخن دانه طبق این تعبیر چنین میشود که بزودی رهبر ویشوائی ظهور خواهد کرد و مسیحیت را از شر فساد کلیسا و رهبران غصب آن نجات خواهد داد. در باره این تعبیر «توراکا» Torraca از مفسرین قدیمی و معروف کمدی الهی بعنوان اعتراض مینویسد: «اگر چنین بود، برای دانه چه اشکال داشت که بجای «یا صدوده و پنج» که بانوشتن آن کلمه DVX بصورت مقلوب DXV درمیآید، این ترکیب را در شعر خود بصورت «یا صد و پنج رده» cinquecento cinque e diece بیاورد تا بانوشتن آن بارقام لاتینی درست کلمه DVX حاصل آید، مضافاً باینکه قوافی diece در زبان ایتالیائی بسیار زیاد است و شاعر ازین حیث دچار تنگی قافیه نبوده است».

بفرض اینکه تعبیر DUX صحیح باشد تازه معما حل نمیشود، زیرا که معلوم نیست اشاره دانه درین باره بکدام «رهبر» و «یشوا» است. برخی وی را «هاینریش هفتم» لوکزامبورگ (بایتالیائی آریگو) شمرده‌اند که دانه بشایستگی وی خیلی امید داشت و انتظار داشت که او پس از آنکه تاج امپراتوری آلمان و ایتالیا را بر سر گذارد کارها کند. در تأیید این نظر گفته‌اند که چون همیشه تاریخ شروع امپراتوری مقدس رم و ژرمن را سال ۸۰۰ دانسته‌اند که سال تاجگذاری «شارلمانی» بوده، این تاریخ با افزودن رقم ۵۱۵ دانه بدان سال ۱۳۱۵ را بدست میدهد که میبایست سال تاجگذاری هاینریش هفتم باشد، ولی این پادشاه در سال ۱۳۱۳ مرد، و درین صورت باید چنین نتیجه گرفت که دانه سرودن «برزخ» خود را پیش ازین تاریخ بیابان رسانیده و بعد از آن نیز درصدد اصلاح آن بریامده است.

برخی دیگر از مفسرین از راهی دیگر یعنی از راه حساب ابجد بهمین نتیجه «هاینریش»

جه در صلحه بعد

## سرود سی و سوم

است<sup>۱</sup>، ترا قانع نتواند کرد، زیرا که اندیشه‌ات را بشیوهٔ آنان تیرمیدارد،  
 اما زود باشد که آنچه روی دهد، همچون پریان شناگر این معمای  
 دشوار را بی آنکه خطری برای گوسپندان و گندها پیش آید، حل کند<sup>۲</sup>.

### نیمه از صفحه قبل

(آریگو) رسیده اند؛ طبق حساب ایشان در ترتیب «ابجد» زبان عبری (که ملاک حساب ابجد ما نیز هست) کلمهٔ *Arrigo* (تلفظ‌هایش ریش‌ماه‌انری در زبان قدیم ایتالیائی، که تلفظ امروزه آن *Arrigo* است) چنین میشود: الف (A) : ۱ - ر (R) : ۲۰۰ - ر (R) : ۲۰۰ - ی (I) : ۱۰ - ک (G) : ۴ - و مجموع این ارقام میشود:  $۱۰ + ۲۰۰ + ۲۰۰ + ۱۰ + ۴ = ۵۱۵$ .

چند تعبیر دیگر از جملهٔ تعبیرات فراوانی که برای این کلمهٔ *DXV* شده چنین است:  
 حروف اول کلمات لاتینی *Domini Kristi Vicarius*؛ حروف اول *Dai Xristi Verbum*؛  
 حروف اول *Dante Xristi Vicarius*؛ یک‌تعبیر دیگر اینست که رقم ۵۰۰ مظهر نجات دهنده،  
 ۱۰ نمایندهٔ کمال معنوی و ۵ نمایندهٔ حواس خمسۀ بشری است.

در بارهٔ این «نجات‌دهنده» یکبار دیگر دانه از زبان ویرژیل با ایما و اشاره سخن گفته  
 است (دوزخ، صفحهٔ ۱۴، شرح ۱)، ولی در آنجا نیز معلوم نیست که مراد وی بطور یقین کیست.  
 شاید در این هردو جا اشارهٔ وی به «کان‌گرانه دلا اسکالا» *Can Grande della Scala*  
 باشد که دانه «کمدی الهی» خود را بدو اهداء کرده و در سرود هفدهم بهشت از او سخن خواهد رفت.  
 اصل این فکر را که از آدمی بصورت رقمی خاص یاد کنند، بطور یقین دانه از انجیل  
 گرفته است (مکاشفۀ یوحنا، رسول، باب سیزدهم) : «... در اینجا حکمت است، پس هر که  
 فهم دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش شصت و شصت و شش است».

۱ - «تمی» *Temi* (در اصل یونانی تمیس *Themis*) در میتولوژی یونان دختر  
 «آسمان» و «زمین» بود و ابوالهول *Sfinge* (در اصل یونانی *Sphinx*) غول بالنداری بود که دختر  
*Chimaera* ربهٔ انواع کابوس و رؤیا بود و سرزن و بالهای عقاب و بدن سنگ و پنجه‌های شیر داشت.  
 این دو غیبگوئی میکردند، ولی سخنانشان بقدری مبهم بود که کمتر کسی میتواند چیزی از آنها  
 بفهمد. این «ابوالهول» همان بود که در دروازهٔ شهر «تب» معمای معروف را از «اودیپ» پرسید  
 و چون اودیپ آنرا حل کرد وی خود را از فرط خشم کشت. مجسمهٔ معروف مصری مقابل هرم  
 «حتوپس» بهمین فریبه از طرف یونانیها *Sphinx* (ابوالهول) نام گرفته است.

۲ - پریان شناگر *Naiade*، در میتولوژی یونان پریان زیبایی بودند که همواره در  
 آب چشمه‌ها بر میبیدند، ولی بچشم آدمیان دیده نمیشدند و هر کس هم که میتواند آنها را ببیند  
 کور میشد. - در اینجا دانه ایشان را «حلال معماها و مشکلات» شمرده، و این تصور زادهٔ  
 اشتباهی است که او خود در آن سهمی نداشته است، بدین ترتیب که در آخرین صفحهٔ کتاب  
 «استحالات» اوویدیوس شاعر لاتینی که غالباً در کمدی الهی مورد استفادهٔ دانه قرار گرفته، سخن  
 از *Laiades* میرود که فرزند *Laius* بود و این نامی است که به اودیپ *Oedipus* که معماها را  
 حل میکرد داده شده است. - ظاهراً در نسخهٔ خطی این کتاب که در اختیار دانه بوده، کاتب بجای  
*Naiades*، *Laiades* نوشته بوده و از اینجا دانه این پریان ناپیدا را حلال معماها دانسته است.

## برزخ

آنچه را که شنیدی نیک بنخاطر سپار، و چون این منم که این سخنان را بتو گفته ام<sup>۱</sup> آنها را برای زندگان که رهسپاران دیار مرگند باز گوی،

و بهنگام نوشتنشان هشدار که ماجرای دیدار این درخت را که تا کنون دوبار در اینجا از برگ و بار محروم آمد<sup>۲</sup> از کسان پوشیده مداری؛ زیرا هر آنکس که دست دزدی یا تاراج بسوی یابن درخت گشایده عملاً کفر گوئی کرده و ازین راه برخدای که آنرا مقدس آفرید تا تنها بکار خود او رود، توهین روا داشته است.

روح نخستین<sup>۳</sup>، بنخاطر آنکه دندان در آن فرو برده بود خویش را پنج هزار سال و هم بیش از آن، در رنج انتظار و در اشتیاق ظهور آنکس که خویش را قربانی کرد تا این خطارا باز خرد، فرسود و تباه کرد<sup>۴</sup>.

اگر تو با هوشمندی خویش در میتوانستی افت که چرا اختصاصاً این درخت چنین بلند و در قسمت زیرین خود چنین عریض است<sup>۵</sup>.

۱ - درین جامعفهوم تمثیلی وجود بناتریس یعنی « حقیقت متجلی از راه مذهب و ایمان » مراد است .

۲ - اشاره به حمله عقاب و حمله غول ( امپراتوران روم و قلیب لوبل ) .

۳ - آدم ، که اولین بشری بود که آفریده شد .

۴ - بقیده مسیحیان آدم در حدود پنج هزار سال پیش از مسیح بدنیا آمد، و این بر اساس اعتقاد قدیمی یهودیان تکیه دارد که بحساب آنها تا با امروز ( سال ۱۹۵۶ مسیحی ) ۷۱۴۵ سال از تولد آدم گذشته است . باین حساب از هنگام تولد آدم ابوالبش ، تا آن موقع که عیسی بطبقه اول دوزخ ( اعراف ) رفت و روح آدم و بسیاری دیگر را از آنجا بیرون آورد ( دوزخ ، صفحه ۹۳۱ شرح ۱ ) ۵۲۲۳ سال گذشته است، و این همان مدتی است که داته از آن بصورت « پنج هزار سال واندی » یاد میکند .

۵ - اشاره بدانکه این درخت ، باین صورتیکه دارد بالا رفتن آدمیان را از آن و دستیافتن ایشان را بشاخهها و میوههایش غیر ممکن میکند، زیرا که این درخت « معرفت نیکو بود » برای خداوند ساخته شده نه برای آدمیزادگان ( رجوع شود بسرود سی و دوم ) .



## سرود سی و سوم

واگر توهعات ترا اثری چون اثر آبهای «السا» در روی انه‌یشه تو نبود<sup>۱</sup>، و اگر لذت‌طلبی آنها کار «پریامو» را در روی درخت تودنکرده بود<sup>۲</sup>، هر آینه این مشهودات ترا کافی بود تا از لحاظ معنوی مفهوم عدالت الهی را از روی منعی که شامل این درخت شده<sup>۳</sup>، دریابی.

اما چون میبینم که تو در هوشمندی خویش به سختدلی گرائیده‌ای و چندان سنگ‌صفقانه<sup>۴</sup> تاریک‌شده‌ای که برق‌سخنان من خیره‌ات میکند<sup>۵</sup>، مایلم که این سخنان را در ذهن خویش نگاهداری و همراه بری، و اگر آنها را بصورت نوشته نمیبری

لا اقل همچو آن زائری که چوبدست خویش را با خوشه‌های خرما می‌آراید و همراه میبرد، تصویری از آنها را در ضمیر خود نگاه داری<sup>۶</sup>، و من گفتم: «همچنانکه موم، اثر مهری را که بر آن می‌زنند محفوظ میدارد و نقشی را که گرفته‌کمترین تغییری نمیدهد<sup>۷</sup>، ازین پس مغز من نیز نشانی را که شما بر آن زنید در خود نگاه خواهد داشت.

اما برای چه سخن شما که چنین مشتاق درک‌آنم، آنچنان بالاتر

---

۱ - Elsa رود کوچکی است در میان فلورانس ویزا در ایتالیا که برودخانه آرنو Arno فرومیریزد؛ و این رود بر اثر املاح آهکی و گچی زیادی که در خود دارد، هر چیز را که در آن فرو برند پوشیده از قشری میکند که شکل اصلی آنرا از نظر پنهان میدارد.

۲ - Piramo؛ رجوع شود به سرود بیست و هفتم، صفحه ۹۲۳، شرح ۱.

۳ - یعنی: از روی فرمانی که خداوند برای عدم تجاوز بدین درخت داده است.

۴ - impietrato؛ یعنی: اندیشه و ادراک تودرین مورد قابلیت انعطاف و درک ندارد.

۵ - یعنی: از فروغ سخنان من چنان خیره میشوی که دست نمیتوانی نگرست و

لاجرم بکنه آنها بی نمیتوانی برد.

۶ - زائرن بیت المقدس، در قرون وسطی برای آنکه یادگاری از زیارت مشهد عیسی همراه

آورده باشند شاخه نخلی، بر چوبدست خویش می‌آویختند و این شیوه از بعد از نخستین جنگ صلیبی معمول شد.

۷ - رجوع شود به صفحه ۷۰۲، بند اول.

## برزخ

از قدرت دیدار من است که نگاه من هرچه بیشتر میکوشد کمتر  
بدان ره میبرد؟<sup>۱</sup>

گفت: «از آنرو چنین است که تو دریایی که در کدام مکتب درس  
خوانده‌ای، و بینی که چگونه این مکتب سخنان مرادنبال میتواند کرد<sup>۲</sup>،  
و بی بدین نکته بری که راه شما همانقدر از راه خدائی بدور است  
که آسمانی که بر بالای جمله آسمانهای دگر در گردش است<sup>۳</sup> از زمین  
فاصله دارد.»

چون چنین شنیدم، پاسخ دادم: «مرا بخاطر نیست که هرگز از  
شما دوری گزیده باشم، و نیک میدانم که ازین بابت خویش را در معرض ملامت  
وجدان نمیابم.»

لبخندزان گفت: «اگر چیزی بیاد نمیتوانی آورد. لااقل بخاطر  
آور که اندکی پیش ازین، از آب «لته» نوشیدهای<sup>۴</sup>؛  
و اگر دود نشان از آتش دهد، این فراموشی تو آشکارا نشان میدهد  
که هوای نفس تو که روی بجانب دیگر کرد، چه اندازه کنه‌کار بود<sup>۵</sup>.  
اما ازین پس سخنان من تا آنجا که برای درک مفهوم آنها از جانب

۱ - اشاره بمکتب فلسفه و منطق بشری که آدمی را بحقیقت کامل رهبری نمیتواند کرد.  
نقل از نورات (کتاب اشعای نبی، باب پنجاه و پنجم): «... زیرا خداوند میگوید که افکار  
من افکار شما نیست و طریقهای شما طریقهای من نی، زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است،  
همچنان طریقهای من از طریقهای شما و افکار من از افکار شما بلندتر میباشد.»

۲ - فلك آخرین یا «فلك الافلاك»: Primum Mobil (رجوع شود ببهت و نقشه آن).  
۳ - رجوع شود بسرود سی و یکم.

۴ - اشاره بدانکه نوشیدن آب از رود «لته» فقط باعث فراموشی گناهان میشود، و چون  
داته این خاطره خاص را از باد برده ازین جا معلوم میشود که این هوای نفس او کنه‌کارانه

## سرود سی و سوم

اندیشه ناپخته تو ضرور باشد ، پرده‌ای بر روی نخواهند داشت .  
خورشید ، سوزنده‌تر و کندتر همیشه به نصف النهاری که بر حسب  
دید گاه‌های مختلف تغییر مکان میدهد رسیده بود<sup>۱</sup>  
که ، همچو آن کس که پیشاپیش دسته‌ای رود و چون چیزی تازه  
بیند یا ظن وجود چنین چیزی را برد بر جای ایستد ،  
هر هفت بانو در کناره سایه‌ای نیم‌رنگ ، همانند آن سایه که کوه آلپ  
بر جو بیاران سرد خویش در زیر بر گهای سبز و شاخه‌های سیاه می‌افکند ،  
بر جای ایستادند .

پنداشتم که در برابر آنان فرات و دجله را می‌بینم که از سرچشمه‌ای  
واحد بدرآمده‌اند و همچون دو دوست بی‌شتابی از هم جدا میشوند<sup>۲</sup> .  
گفتم : « ای فروغ و افتخار نوع بشر<sup>۳</sup> ، این چه آبی است که در اینجا  
از چشمه‌ای واحد برون می‌آید و خود بخود دور میشود ؟ »

۱ - یعنی : خورشید در وسط آسمان بود و روز بنیمه خود رسیده بود . در نیمروز  
نور خورشید چون تابش مستقیم دارد گرمی بیشتری می‌بیرا کند و در عین حال حرکت خورشید کندتر  
می‌نماید . - باید متذکر شد که این هنگام ، نیمروز چهارمین روز سفر داته در برزخ و ظهر روز  
۱۳ آوریل سال ۱۳۰۰ مسیحی است ، و این تاریخ در کمندی الهی مقامی خاص دارد ، زیرا این آخرین  
باری است که در آن به روز و ساعت اشاره میشود ، و از آن پس یعنی در سفر داته بهشت دیگر قید و وقت  
بکلی از میان می‌رود و اشاره‌ای بگذشت زمان نمیشود .

۲ - فرات ( بایتالیایی Eufate و در متن شعر داته بصورت لاتینی Euphrates )  
و دجله ( بایتالیایی Tigri و به لاتینی Tigris ) رودهای معروف بین‌النهرینند که سرچشمه‌ای واحد  
دارند . در تورات دجله و فرات دو رود از رودهای چهارگانه بهشت زمینی بشمار آمده‌اند ( تورات ،  
سفر پیدایش ، باب دوم ) : « ... و نهری از عدن ( بهشت ) بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و  
از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد ... و نام اول فیشون است و نام نهر دوم جیحون ... و نام نهر  
سیم حدقل ( دجله ) که بطرف شرقی آشور جاری است و نهر چهارم فرات » . داته در اینجا  
اشاره میکند که دو جو بیار « اونوئه » و « لئه » نیز مانند فرات و دجله از یک سرچشمه واحد جاری میشوند .  
۳ - خطاب بجنبه معنوی بشاتریس ، یعنی نمایندگی ایمان و حقیقت مذهبی در روی  
زمین . این تقریباً همان خطایی است که قبلاً ویرژیل به بشاتریس کرده است ( دوزخ ، صفحه  
۱۲۸ ، شرح ۲ ) .

## برزخ

بدین پرسش من ، چنین پاسخ داده شد : «از «مانلدا»<sup>۱</sup> بخواه تا بگوید . « و آنگاه ، بانوی زیبا چون آنکس که خویش را از آرایش ملامتی بشوید ،

پاسخ داد : « این را ، و بسیار چیزهای دیگر را ، پیش ازین بوی گفته‌ام، و یقین دارم که نوشیدن آب لته نیست که مایهٔ فراموشکاری او شده است . »

و بنا بر آنچه گفت : « شاید اشتغال خاطری مهمتر، که غالباً حافظه را از مایهٔ اصلی آن محروم میدارد ، دیدهٔ بصیرتش تاریک کرده باشد .  
اما «اونوئه» را بین<sup>۲</sup> که در آن جانب جاری است ؛ و سرا بدان رهبری کن و چنانکه شیوهٔ تست<sup>۳</sup> حافظه‌اش را که به فتوری دچار آمده ، از نو برانگیز . »

بمقتضای آنکه دلی بزرگوار در انتظار پوزش نمینشیند، و چون از روی قرائن تمایل کسی دیگر را در باید ارادهٔ خویش را با آن هماهنگ میکند، بانوی زیبا دست‌مرا گرفت و بر راه افتاد، و بالطفی زنانه<sup>۴</sup> به «استاسیو» گفت : « باوی بیا . »

ای خواننده ، اگر مرا جایی بیشتر برای نوشتن مانده بود ، لااقل

- 
- ۱ - Matelda : این تنها موردی است که نام « بانوی زیبا » که از آغاز ورود دانه بیشت زمینی همراه اوست برده میشود .
  - ۲ - Eunoè : رجوع شود بآخر سرود بیست و هشتم .
  - ۳ - ازین سخن معلوم میشود که «مانلدا» اختصاصاً بخاطر دانه بدینجا نیامده، و این کار او مأموریتی است که اصولاً باید در مورد تمام ارواح بهشتی انجام دهد .
  - ۴ - donnescamente : «خانمانه» .
  - ۵ - اشاره بدانکه «استاسیوس» را که روحی مجرد است و پس از طی دوران برزخ اینک شایستهٔ صعود بآسمان شده است احتیاجی بکمک کسی دیگر نیست ، اما برای بلایردن دانه به بهشت باری بتأثیرس لازم است، و باید که وی دست او را بگیرد و راهنمائیش کند .



---

## سرود سی و سوم

---

بطور ناقص در وصف آن نوشابهٔ دلپذیری که هرگز از آن سیراب نتوان شد<sup>۱</sup>، سخن میپرداختم؛

اما، چون هیچیک از اوراق این کتاب دومین<sup>۲</sup> سفید نمانده، بناچار عنان هنر مرا از دورتر رفتن باز میدارد<sup>۳</sup>.

از این آب بسیار مقدس<sup>۴</sup> نوشیدم، و چون نهالهای تازه رسته که با برکهای نو خاستهٔ خود رنگ و روئی دگر یابند خویش را صاحب نیروئی تازه یافتم،

وپاک و مجرد، آمادهٔ آن شدم که بستر کان بالا روم<sup>۵</sup>.

---

۱ - اشاره بآب جویبار «اونوئه» .

۲ - در اصل *questa cantica seconda* : این سرود مقدس دومین . - بشیر! « اهداء نامه کتاب » ، این دومین و آخرین باری است که دانه در کمدی الهی بر روی کتاب خود نامی نهاده است. یکبار دیگر در سرود بیستم دوزخ ( دوزخ ، صفحه ۳۳۹ ، شرح ۱ ) وی اشاره ای ازین قبیل کرده ولی در آنجا «دوزخ» خود را *la prima canzon(e)* نامیده است .

۳ - یعنی : از لحاظ تناسب و اندازه ای که پیشایش برای هماهنگی کردن سرودها و اشعار و صفحات سه قسمت مجزای «کمدی الهی» معین شده دیگر جایی برای شرح و بسطی بیشتر باقی نمانده است .

۴ - *la santissim' onda* : آب جویبار «اونوئه» .

۵ - *puro e disposto a salire alle stelle* : آخرین مصراع «برزخ» مانند آخرین مصراع «دوزخ» با کلمهٔ «ستارگان» پایان مییابد. «ستاره» مظهر امید و اعتماد است، و آخرین مصراع «بهشت» نیز با همین کلمه پایان خواهد یافت .



